فاضل يزدى

مناهج الاحكام قسمت دوم شماره 6

ص ٤٥٠

و امر بذائقه راجع چه كه باو تميز داده ميشود كه كدام تلخ است و كدام شيرين و

اين در صورتى است كه ذائقه بمرضى مبتلا نباشد و مطهر از كل علل مشهود گردد چه

اگر تبى عارض شود حكم ذائقه هم مردود شود و از تميز عاجز گردد پس ديگر اين

بصرهاى محتجبه كه هنوز از آلايش دنياى دنيه طاهر نشده اند و اين سمعهاى مسدوده

كه نغمه از نغمات الهى استماع ننموده اند و اين ذايقه هاى متغيره كه بامراض

وهميه مبتلا گشته اند چگونه كوثر عز بقا را از مإ ملح فنا تميز گذارند و فرق

نمايند و و يا حلاوت سلسبيل معانى و تسنيم قدس صمدانى را ادراك كنند پى بقلب

لطيف منير در امر بديع توجه نما كه قسم بجمال محبوب ابواب معانى بر قلب مفتوح

شود و مصابيح حكمت ربانى بر فوادت بگشايد پس حمد كن خدا را كه بر سلسبيل حبش

وارد شده و از كوثر ودش مشروب گشته ئى ولكن جهد بليغ نما كه از تغييرات سنه شداد

ذائقه لطيف تبديل شود و يا قلب رقيق محجوب ماند و بصر حديد از مشاهده ممنوع گردد

چه كه بعد از طهارت قلب كل اركان طاهر و مقدس گردد در اين صورت اعتنائى به

محتجبان نبوده و نخواهد بود چه كه اكثر زمام بصر و سمع و قلب را بدست تقليد

گذاشته اند و چون امم قبل خود را بحجبات وهميه و امراض نفسيه محجوب و عليل نموده

اند ديگر تا عنايات مزيل العلل چه عنايت فرمايد اين در خزينه مشيت الهى مخزون

بوده و خواهد بود بنا براين بيانات مباركه معلوم شد كه

ص ٤٥١

طهارت و تنزيه ظاهر و باطن بايد بر طبق يكديگر باشد پس جسم نظيف لازم تا حامل

روح لطيف گردد و قلب پاك شايد تا آئينه تابناك شود چه واضح است كه شراب لطيف را

در صراحى كثيف نريزند

 نطق هشتاد و چهارم

و كذلك رفع الله حكم دون الطهارة عن كل الاشيإ و عن ملل اخرى موهبة من الله انه

لهو الغفور الكريم قد انغمست الاشيإ فى بحر الطهارة فى اول الرضوان اذ

على من فى الامكان باسمائنا الحسنى و صفاتنا العليا هذا من فضلى الذى احاط

العالمين لتعاشروا مع الاديان و تبلغوا امر ربكم الرحمن هذا لاكليل الاعمال لو

انتم من العارفين

مفهوم آيات مباركه اينست كه خداوند مهربان از فضل و احسان در اين ظهور اعظم حكم

ناپاكى را از جميع ملل برداشته تا نوع بشر براحت و آسايش با هم الفت و محبت و

سلوك و معاشرت نمايند و بدين وسيله بنهايت سهولت امر الهى را در شرق و غرب عالم

تبليغ نمايند چه در بعضى از شرايع و اديان سابقه مخالف عقيده و مذهب خود را نجس

ميدانستند و نهايت تنافر را از يكديگر داشتند و وسائل الفت و يگانگى بكلى مفقود

بود و روز بروز بر ضغينه و بغضاى هر يك بر همديگر ميافزود و در اين ظهور مبارك

بصرف فضل و رحمت جميع علل

ص ٤٥٢

و اسباب تنافر و تباغض و تباعد را از ميان برداشت و وحدت عالم انسانى را اعلان

فرمود و بنيان رفيع الفت و اتحاد را بنياد نمود و بلسان شفقت باعلى الندإ فرمود

قوله .... عنايته \* سراپرده يگانگى بلند شد بچشم بيگانگان يكديگر را نبينيد همه

بار يكداريد و برگ يك شاخسار \* و در لوح ديگر ميفرمايد تعالى افضاله \* اى

دوستان با جميع اهل عالم بروح و ريحان معاشرت نمائيد اگر نزد شما كلمه و يا

جوهرى است كه دون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت القا نمائيد و بنمائيد اگر

قبول شد مقصد حاصل و الا او را باو واگذاريد و در باره او دعا نمائيد نه جفا

لسان شفقت جذاب قلوب است و مائده روح و بمثابه معانى است از براى الفاظ و مانند

افق است از براى اشراق آفتاب حكمت و دانائى و در لوح ميفرمايد انك قم على خدمت

الامر ثم انطق بهذا الذكر بالحكمة و البيان قل اياكم ان تفسدوا فى الارض او يظهر

منكم ما يضطرب به العباد تخلوا باخلاقى ثم ادعوا عبادى الى افق فضلى و عنايتى

كذلك يامرك العزيز الوهاب .

مفهوم بيان مبارك چنين است .... تو قيام كن بر خدمت اين امر پس ناطق شو بذكر اين

ظهور بحكمت و بيان و بگو مبادا فساد كنيد در زمين يا مبادا از شما ظاهرشود

چيزيكه مغلوب كند عباد را متخلق گرديد باخلاق من چنين امر ميفمايد خداى عزيز

وهاب و در لوح ديگر ميفرمايد طوبى از براى

ص ٤٥٣

نفسى كه بحكمت و بيان در تبليغ امر رحمن مشغول شوند در كل احوال بافق حكمت ناظر

باشند و با اهل عالم در كمال محبت من آمن لنفسه و من اعرض فعليها ان ربكم الرحمن

لهو الغنى عما يكون و عما كان و در لوح ديگر ميفرمايد از براى هر ارض مبلغ و

مبين و مذكر لازم چه كه ناس ضعيفند و شياطين در كمين از حق جل جلاله ميطلبيم

نفوسى مبعوس (ث) فرمايد تا بحكمت و بيان عباد را تربيت نمايند و بافق فضل كشانند

و در لوح ديگر ميفرمايد بنام خداوند توانا يا حسين نداى مظلوم را بگوش جان اصغا

نما لسان قدم بپارسى تكلم ميفرمايد تا جميع عباد كه در آن محل و آن اطرافند

مقصود را بيابند و بان عمل نمايند امروز هر صاحب نطق مامور تبليغ است و هر صاحب

بيانى بذكر امر رحمن مكلف بايد در اين امر اعظم اعم سعى بليغ مبذول دارند كه

شايد مردگان از كاس حيات بياشامند و غافلان از صهباى آگاهى قسمت برند امروز اكثر

نفوس بمثابه اعجاز نخل منقصم مشاهده ميشوند بايد ارباب علم و دانائى كمر خدمت

محكم نمايند و بتبليغ امر محبوب امكان مشغول گردند ولكن در جميع احوال بايد

بحكمت ناظر باشند كه مبادا امرى واقع شود كه سبب اضطراب نفوس ضعيفه گردد اى

ساقيان عالم بروح و ريحان كوثر عرفان را باسم مقصود عالميان بر اهل امكان ميذول

داريد اينست خدمت امر الهى طوبى لمن فاز و عمل بما امر به من لدن قوى قدير ولى

ديگر كه درجش در اينجا نهايت لزوم را دارد اينست تا

ص ٤٥٤

احباى الهى عموما بوظائف خود آشنا شوند و بطرق تبليغ آگاه گردند و تفاوت مراتب

فهم و ادراك نفوس را رعايت نمايند و از سبيل حكمت انحراف نجويند و با هر كس

باندازه استعداد مقدار شعور و ادراكش صحبت و محاوره فرمايند قوله جل بيانه

بنام مقصود عالميان قاصدان كعبه رحمانرا امر بتبليغ نموديم و سبل تبليغ را هم در

الواح متعدده تفصيل داديم تا كل بمل امر به الله متمسك و باحياى نفوس ميته مشغول

شوند معذلك مشاهده ميشود بعضى از صراط مستقيم حكمت كه اس اساس مدينه الهيه است

انحراف جسته اند مثلا رضيع را بجاى لبن لحم ميدهند و مريض را بجاى ترياق زهر بگو

اى متوجهان افق هدايت شما اطباى معنوى و ..... حقيقى هستيد بايد بمقتضاى اوقات و

ايام و نفوس ناطق باشيد نفسى كه از ذكر ولايت مغلوب ميشود چگونه قابل حمل ذكر

الوهيت است نفوسيكه خود را از لقويا و علماى اهل بيان ميدانستند از ذكر الوهيت

منصعق گشتند تا چه رسد به نفوسيكه در كور فرقان تربيت شده اند و در دست علماى

اوهام قرنها مبتلا بوده اند چه حبه هاى حكت ربانيه را در اراضى جرزه ضايع

ننمائيد باندازه هر نفسى تكلم كنيد كل شيئ عنده بمقدار بايد طفل طلب را بلبن

اخلاق مرضيه و اعمال طيبه تربيت نمائيد و بعد بفواكه طيبه ولايت و امثال آن تا

بحد رشد و بلوغ رسد و مقدار اين وقت اگر باطعمه اذكار الوهيت و ربوبيت موزون شود

باسى نخواهد بود اين بسى واضح است كه هر نفسى طالب عرفان حق بوده و خواهد بود و

سبب اعراض و اعتراض

ص ٤٥٥

و غفلت و جهالت اوهاماتى بوده كه از قبل بان تربيت يافته اند و خرق اين اوهام

بسيار مشكل است مگر بتدابير نفس مقدسه كامله رحمت حق سبقت داشته چنانچه مشاهده

ميشود ذات مقدس در كمال رافت و رحمت و شفقت با عباد سلوك ميفرمايد كل بايد بر

اثر قدم او مشى نمايند و قدر طلب ذكر مطلوب كنند و بمقدار عطش صافى كوثر عرفان

را مبذول دارند انا خلقنا النفوس اطوارا انشإ الله بعنايت الهى و فيوضات سحاب

رحمت ربانى بر خدمت امر مشغول باشى و دوستان خود را ...... در اين لوح از قلم

اعلى نازل شده متذكر دارى تا جميع از كوثر بيان قسمت برند و بما تكلم لسان

الرحمن مسرور شوند انا ذكرناك لنذكر الناس ..... ربك انه لهو المذكر العليم و در

كتاب مبين ميفرمايد قوله عز و جل قد كتب الله لكل نفس تبليغ امره و الذى اراد

ما امر به ينبغى له ان يصف بالصفات الحسنه اولا ثم تبلغ الناس لتجذب بقوله قلوب

المقبلين و من دون ذلك لا يوثر ذكره فى افئدة العباد كذلك يعلمكم الله انه هو

الغفور الرحيم بيان الهى چنين است واجب كرده است خدا بر هر نفسى تبليغ امر خود

را و هر كس بخواهد عمل كند بانچه مامور شده سزاوار است كه متصف گردد بصفات

شايسته اولا و بعد از آن تبليغ كند مردم را تا منجذب كند بگفتار خود دلهاى

متوجهانرا و غير از اين اگر باشد تاثير نميكند محبت او در دلهاى بندگان چنين

مياموزد ترا خداوند البته او است آمرزنده

ص ٤٥٦

مهربان و در لوح جمال ميفرمايد قوله العزيز يا اسمى الجمال اگر نفسى در مشرق

زمين باشد و آنجناب در مغرب و اراده نمايد بعرفان الله فائز گردد بر آنجناب حتم

است مع استطاعت كه بان ارض توجه نمايد و رحيق حيوان را بقدر استعداد و قابليت او

بر .... دارد .... جمال اگر در آيات منزله از سمإ فيض تفكر نمائى شهادت ميدهى

كه حق جل و عز بانچه امر فرموده و ميفرمايد همان مصلحت عباد بوده و خواهد بود

البته بايد تبليغ امر نمائى و بخدمت مشغول گردى طالبان بحر هدايت را محروم

ننمائيد ولكن باندازه عطا نمائيد بهترين ثمرى كه بشجره بيان منسوب است اين كلمه

مباركه است تخمهاى حكمت را در اراضى طيبه باندازه و مقدار مبذول داريد انشإ

الله بحرارت نار كلمه الهيه جميع را مشتعل نمائى و بشطر اقدس دعوت كنى از قبل

قلم اعلى وصايا لاتحصى فرمود و حال هم ميفرمايد اى جمال بشفقت پدرى با جميع اهل

ارض معاشر باش و همچنين از ثدى حكمت جميع را تربيت نما در هيچ حالى از احوال از

حكمت چشم برمدار اوست سبب اعلاى امر و اوست علت سكون اضطراب و قوه قلوب و

اطمينان نفوس بوده و خواهد بود الى آخر اللوح بهتر آنكه اين موضوع را نيز

ببيانات الهيه ختم كنم قوله جل بيانه بايد در جميع احوال باموريكه سبب و علت

تبليغ امرالله و ارتفاع كلمه اوست متمسك باشيد نفوسيكه السوم مشغول بزخارف و

مغرور به عزت ظاهره اند اگر هم اقبال نمايند على قدر معلوم است ولكن بعد

ص ٤٥٧

از تمسك بتبليغ و ظهور امر و ارتفاع كلمه تراهم متوجهين و مقبلين خاضعين خاشعين

لذكر الله و امره در جميع اعصار چنين بوده اين است كه از قبل ذكر نموده دخول جمل

در سم ابره اسهل است از دخول غنى در ملكوت الله عزت و ثروت دو مانع بزرگند از

براى انفس غافله لكن عنقريب اتب من ابى لهب مشاهده شوند ميت لائق اصغإ نبوده و

نيست اگرچه حال جمعى از اطراف از اين نفوس مدعى اقبال و توجهند ولكن ان ربك لهو

العليم الخبير اقبال امثال اين نفوس در هر حال معدود است از حق بطلبند كه كل را

بما يحب و يرضى موفق فرمايد و در لوح يوسف ميفرمايد قوله تعالى شانه اليوم بر كل

ص ٤٥٨

احباى الهى لازم است كه آنى در تبليغ امر تكاهل ننمايند در كل حين بمواعظ حسنه و

كلمات لينه ناس را بشريعه عز احديه دعوت نمايند چه اگر نفسى اليوم سبب هدايت

نفسى شود اجر شهيد فى سبيل الله در نامه عمل او از قلم امر ثبت خواهد شد اينست

فضل پروردگار تو در باره عباد مبلغين ان اعمل بما امرت و لا تكن من الصابرين آيا

با اين اوامر موكده و نصايح الهيه سزاوار است خاموش نشينيم و در امر تبليغ

مسامحه كنيم لا والله مصلحت .... من آنست كه ياران همه كار بگذارند و سر طره

يارى گيرند .

 نطق هشتاد و پنجم

و حكم باللطافة الكبرى و تغسيل ما تغبر من الغبار و كيف الاوساخ المنجمدة و

دونها اتقوا الله و كونوا من المطهرين و الذى يرى فى

ص ٥٣٠

تا آخر ص 529 قبلا تايپ شده است

ص ٥٣٠

شما نخبه وزراى ايرانيان را در پاريس ملاقات كرديد و همچنين بايران رفتيد و

بزرگان ايران را ملاحظه كرديد اعظم شاهزاده ايران ظل السلطان بود ديديد كه چگونه

بودى بارى دعا كنيد كه بلكه ايرانيان قدرى بهوش آيند و ملتفت شوند كه اين كوكب

لامع ايران را روشن خواهد كرد و الا بچراغ شمع .... ايران منور نميگردد الى آخر

بيانه جل بيانه بارى ما اهل بها ادنى شك و ترديدى در تحقيق و ظهور مفهوم و مصداق

وعود مواعيد الهيه نداشته و نداريم و بيقين مبين ميدانيم كه مملكت مقدس ايران

بالاخص مدينه منوره طهران و بلده طيبه شيراز مه مطلع دو شمس حقيقت است عاقبت

مغبوط و محسود جميع ممالك روى زمين گردد و از هر جهت رشك بهشت برين شود بموجب نص

صريح الهي بر سرير مملكت بوجود سلطاني عدالت گستر مزين شود و امن و امان براي

ملت ايران بلكه قاطبه اهل جهان حاصل گردد و مطلع فرح جهانيان شود چه بكوجب بيان

مبارك .... ديديم مكه معظمه كه سنگستان و غير ذى زرع و بى آب و گياه و اشجار بود

چون مولود و موطن مقدس حضرت خاتم الانبيإ شد چه اهميتى را دارا گشت كه مطاف و

قبله مسلمين عالم گشت و ارض مقدس طهران با آن نزهت و صفا و شيراز جنت طراز با آن

لطافت آب و هوا و باغ و بوستان روح افزا كه مشرق شمس ساطع جمال اقدس ابهى و مطلع

بدر لامع حضرت رب اعلى است واجد چه رتبه از عظمت و ابهت و اهميت خواهد شد و براى

شاهد اين مدعا همه كلمه براى اطمينان ارباب دين و اصحاب

ص ٥٣١

يقين كفايت ميكند كه مكه معظمه كه در قرآن بام القرى تعبير شده بود بچه مقامى از

شرافت رسيد و طهران كه بلسان عظمت بام العالم موسوم گشته چه شرافت و مقاميرا

حاصل خواهد نمود و هرچند مورد انقلاب و اضطراب واقع شود عاقبت انقلاب با آرامش و

اضطراب باطمينان و آسايش تبديل خواهد شد چه بنص صريح لحظات الطاف الهى از آن

مدينه مقدسه قطع نخواهد شد چه بنص صريح پس از اضطراب اطمينان كامل خواهد يافت چه

بصريح بيان قلم قضا چنين امضا فرموده "والله لا يخلف الميعاد و اما در شرافت

مدينه منوره شيراز همين بس كه بيت الله در آن شهر مقدس واقع و مطاف جهان و

جهانيان است و هر كس بخواهد بفضل و شرف و مقام آن مدينه منوره كاملا اطلاع يابد

بايد بالواح الهيه خصوصا در مضامين آيات باهرات سوره مباركه حج بيت شيراز بنظر

دقيق تمعن و تدبر نمايد اكنون اين عبد براى تيمن چند كلمه از آن سوره مباركه زيب

اين اوراق مينمايد مخاطب بيان حضرت نبيل اعظم است ميفرمايد چون سواد مدينه ظاهر

شد پياده شو و در جاى خود بايست و بگو " الروح و النور و العزة و الثنإ عليك يا

مدينة الله و موطن اسمائه و مخزن صفاته و منبع فيوضاته و معدن افضاله و مظهر

تجلياته التى احاطت كل الوجود و اشهدك بان من سوادك ظهرت نقطة الاوليه و طراز

القدميه و السر الازليه و الكلمة الجامعة و القضايإ المحتومة و الاسرار

المخزونة كذلك سبقك الفضل من لدى الله

ص ٥٣٢

المهيمن القيوم الى آخر و در يكى از الواح صادره از كلك ميثاق است قوله عز بيانه

" اى ياران الهى خطه شيراز منسوب بحضرت بى نياز و موطن كاشف اسرار بر اهل راز از

آن كشور ماه منور طلوع نمود و از آن اقليم صبح منير سطوع يافت مبشر جمالمبارك

نداى الهى را از آن ارض نورا بلند فرمود و مژده موعود بيان را در احسن القصص

بابدع بيان گوشزد شرق و غرب كرد الى آخر بيانه الاحلى اين موضوع را بقسمتى از

مناجاتيكه از كلك مطهر حضرت ولى امرالله نزول يافته ختم ميكنيم قوله العزيز اى

قوى قدير دست تضرع ببارگاه قدست مرتفع امناى امرت را مايوس مفرما و السن كائنات

بذكر بدايع قدرتت ناطق وراث امرت را بيش از پيش مدد بخش جمعى از ظهورات خفيات

امرت و بروز لطائف حكمتت واله و حيرانند مصداق وعود منصوصه كتاب اقدست را بر

عالميان ظاهر و آشكار كن ملائكه تائيد پى در پى بفرست و آن موطن اعلى را جنت

ابهى نما صوت رجال امرت را گوشزد اقاليم بعيده نما و مدينه منوره طهران را مطلع

سرور عالميان و مطمح نظر جهانيان كن عمود ديوان عدل اعظمت را باصبع اقتدار بلند

نما امم و قبائل متنازعه را در ظل ظليلش در آور نقاب از وجه ناموس اعظمت بيفكن

الى آخر

 نطق نود و ششم

يا ارض الخإ نسمع فيك صوت الرجال فى ذكر ربك الغنى المتعال طوبى ليوم فيه تنصب

رايات الاسمإ فى ملكوت الانشإ باسمى الابهى يومئذ يفرح المخلصون بنصرالله و ينوح

المشركون ليس لاحد ان يعترض على العباد دعوا لهم ما عندهم و توجهوا الى القلوب .

بر صاحبان اطلاع مكشوف است كه از قطعه خراسان چه در دوره اسلام و چه از بدو ظهور

حضرت اعلى تا يومنا هذا رجال بزرگ دينى و سياسى ظهور و بروز نموده و در اخبار

اهل بيت عصمت

ص ٥٣٣

معروف كه در بحار الانوار از ثعبان روايت شده قال قال رسول الله تجئى رايت السود

من قبل المشرق كان قلوبهم من زبر الحديد فمن يسمع فليأتهم فبايعهم ولو حبوا على

اليلج يعنى ثعبان از رسول اكرم نقل ميكند كه فرمود علمهاى سياه از جانب مشرق

خواهد آمد كه گوئى قلوبشان از قطعات آهن است هر كس ذكر ايشانرا بشنود بايد بسوى

ايشان بشتابد و با ايشان بيعت نمايد اگرچه بزانو بر روى برف باشد و قريب بهمين

مضمون خبرى از آل عصمت است كه معنى آن اينست هرگاه ببينيد علمهاى سياه را كه از

طرف خراسان مى آيد بدانيد كه خليفه مهدى در آنها ست بسوى آن بشتابيد و در اين

ظهور اعظم نيز از قلم اعلى بشارت عديده در باره خراسان شرف نزول يافته از آن

جمله اين آيات مباركه است ميفرمايد اى زمين خراسان از تو صورت رجال نامى را در

ذكر پروردگار متعال ميشنويم خوشا روزسكه علمهاى اسمإ را بنام ابهاى من در اين

عالم مرتفع گردد در آنروز مخلصين مسرور گردند و مشركين بنوحه و زارى مشغول گردند

كسيرا نميرسد كه بر حكمفرمايان اعتراض نمايد واگذاريد مملكت را براى ايشان و

بتسخير افئده و قلوب توجه نمائيد يكى از مزاياى اين امر اعظم بر شرايع و اديان

سابقه تفكيك ديانت از سياست است بعبارت ساده تر دين را مدخلى در امور سياسى و

ملكى نيست امور سياسى راجع بسلاطين و حكام و ترويج و تشريع مسائل و احكام ديانت

محول بعلماى دين و ارباب يقين است و اطاعت اوامر دولت و متابعت قوانين مقرره

مملكت بنصوص قاطعه صريحه الهيه از وظائف حتميه هر فردى از افراد بهائيست در هر

مملكت و در ظل هر دولتى از دول باشند بر هر ذى بصر و ادراك واضح است كه اين امر

مبرم و حكم محكم در چه درجه از اهميت و لزوم است و تا چه حد سبب حفظ و صيانت و

انتظام جامعه بشر و مانع از تفرق و اختلاف در زمان حاضر و مستقبل ايام است چه

اگر عطف نظرى بتاريخ گذشته نمائيم مبينيم كه در هر عصر و زمان كه روساى اديان در

امور سياسى

ص ٥٣٤

و علم عصيان بر افراختند جز خرابى مملكت و تفرقه ملت و ضعف و انحطاط و بالاخره

زوال و انقراض دولت نتيجه ئى نگرفتند و بغير از ندامت و ذلت و پريشانى حاصلى بر

نداشتند تشريح و ثبوت اين مطلب حاجت بدليل و برهان ندارد و اگر دليلى لازم باشد

صفحات تاريخ شاهد است اكنون اين عبد براي تنبه و تذكر غافلين و استحضار خاطر

طالبين و ناظرين نبذه ئى از نصوص صريحه منزله از قلم اعلى و برخى از نصوص صادره

از كلك اطهر ميثاق و تاكيدات اكيده حضرت ولى امرالله را در اين موضوع درج نموده

و شرح و تفصيل آنرا بموواقع نزول آن از طالبين و قارئين تمنا و تقاضا مينمايم

حضرت عبد البها ميفرمايد قوله العزيز " دين ابدا در امور سياسى علاقه و مدخلى

ندارد زيرا دين تعلق بارواح و وجدان دارد و سياست تعلق بجسم لهذا روساى اديان

نبايد در امر سياسى مداخله نمايند بلكه بايد بتعديل اخلاق ملت پردازند نصيحت

كنند و تشويق و تحريص بر عبوديت نمايند اخلاق عمومى را خدمت كنند احساسات روحانى

بنفوس دهند تعليم علوم نمايند و اما در امور سياسى ابدا مدخلى ندارند " الى آخر

بيانه الاحلى و در لوحيكه بافتخار مرحوم ابن ابهر است ميفرمايد قوله جلت عنايته

" حال نفسى از احبا اگر بخواهد در امور سياسيه در منزل خويش يا محفل ديگران

مذاكره ئى بكند اول بهتر است كه نسبت خود را از اين امر قطع نمايد و جميع بدانند

كه تعلق باين امر ندارد خود ميداند و الا عاقبت سبب مضرت عمومى گردد يعنى مسلك

روحانى ما را بهم زند و احبا را مشغول به اقوالى نمايد كه سبب تدنى و محرومى

آنان گردد و عليك التحية و الثنا ء ع ع

و در لوحيكه دستور و تكليف محافل روحانيرا بيان ميفرمايد اين بيانات صريحه نازل

قوله الاحلى " و همچنين دائما تشويق و تحرسص

ص ٥٣٥

كل احبا بموجب نصوص قاطعه الهيه بر اطاعت و خدمت سرير سلطنت و هم در اين لوح

مبارك است خامسا منع عموم از آنچه سبب فساد و عدم مداخله در امور سياسيه بالكليه

و عدم مكالمه در اينخصوص ولو بشق .... الى آخر بيانه الاحلى و براى مزيد توضيح

اين لوح مبارك را نيز زيور اين اوراق مينمايم " هو الابهى اى بنده آستان مقدس

نظم سرير جهانى و انتظام ديهيم حكمرانى بقوه آسمانى است و تائيد حضرت رحمانى

جميع ملوك غرب امپراطورهاى عالم در تحكيم سرير سلطنت باين عبارت پطرس حوارى

استدلال مينمايند فرموده كل سلطة من الله است يعنى هر حكومتى بتقدير الهى است و

باين سبب تخت پادشاهى خويش را تقديس مينمايند و سلطنت خويش را امرى آسمانى

ميشمرند حال ملاحظه فرما كه در الواح چقدر ستايش از حكومت است و چه قدر امر

باطاعت و صداقت بسرير سلطنت پس واضح است كه چه خواهد شد سبحان الله هنوز اركان

حكومت ملتفت اين اعظم موهبت نشده اند كه خداوند چه عنايتى در حق اولياى امور

نموده الان در اقصى بلاد عالم حتى امريك بمركز سلطنت ايران دعا مينمايند و

نهايت ستايش را ميكنند و عنقريب ملاحظه خواهد شد كه دولت وطنى جمالمبارك در جميع

بسيط زمين محترمترين حكومات خواهد گشت ان فى ذلك عبرة للناظرين و ايران

معمورترين بقاع عالم خواهد شد ان هذا لفضل عظيم ع ع

در اهميت اين موضوع همين بس كه در الواح وصاياى مباركه خود نيز تاكيد اكيد

ميفرمايد قوله تعالى عنايته " اى احباى الهى بايد سرير سلطنت هر تاجدار عادلى را

خاضع گرديد و ....ملوكانى هر شهريار كاملى را خاشع شويد بپادشاهان در نهايت

صداقت و امانت خدمت نمائيد و مطيع و خير خواه باشيد

ص ٥٣٦

و در امور سياسى بدون اذن و اجازه ايشان مداخله ننمائيد زيرا خيانت با هر پادشاه

عادلى خيانت با خداست هذه نصيحة منس و فرض عليكم من عند الله فطوبى للعاملين ع ع

و اما الواح صادره از كلك مطهر حضرت ولى امرالله جل ثنائه بحد و حصر محدود و

محصور نشود زيرا كمتر لوحى از الواح صادره از يراعه آنحضرت ديده شده كه در اين

خصوص تصريح و تاكيد مخصوص نشده باشد و در اين اوراق بذكر و درج يك فقره از آن

براى تذكر و تذكار اكتفا ميكنيم در يكى از الواح كه فرائض حتميه و وظائف لازمه

بهائيان را بيان فرموده ميفرمايد قوله جل ثنائه ولى مقصود اين نبوده كه با روساى

سياست همراز و دمساز گردند و در سياست دولت مداخله كنند و با احزاب مشاركت

نمايند چنانكه از قبل تاكيد گشت احباى الهى بايد در اين ايام در كمال مراقبت و

دقت و خلوص شئون اداريه را از شئون سياسيه تفريق و تميز دهند وظائف ادارى را بدل

و جان قبول نمايند بلكه سعى موفور در تحصيل آن مبذول دارند تا فعلا و عملا امانت

و كفايت و حسن نيت و صفاى عقيده خويش را اثبات نمايند و بتجربه رسانند ولى از

وظائف سياسى كه مرتبط بسياست دولت و منازعات و مخاصمات احزاب و مصالح حكومات

خارجه است احتراز تام نمايند تا آنجا كه ميفرمايد قوله العزيز بايد بهائيان در

جميع اقطار عالم كلا و طرا من دون استثنإ در اين امور مطيع و منقاد اوامر قطعيه

و قرارهاى صادره از مصادر حكومت خويش گردند و تسليم شوند و بصداقت تام اجرا و

تنفيذ حكم حكام خويش را نمايند و راس شعره ئى انحراف و تجاوز جائز ندانند الى

آخر بيان جل بيانه بارى در اهميت اين موضوع همينقدر بس كه با وجود احتياج مفرط

ما بكتب دينى و امكان طبع و نشر كتب امرى در بين افراد بهائى يا وارد كردن كتب

از

ص ٥٣٧

ممالك آزاد بايران معذلك از مركز ميثاق منع شديد نازل و هم از حضرت ولى امرالله

نهى اكيد صادر كه بدون اذن و اجازه دولت نه بطبع كتب مباشرت نمايند و نه باوردن

كتب از خارج اقدام كنند تا دولت بطيب خاطر و صرافت طبع اجازه صريح صادر نمايد

براى تائيد و شاهد اين مقال اين چند كلمه از بيان مبارك حضرت عبدالبهإ كفايت

است قوله تعالى " بارى احباى الهى بايد نهايت اطاعت و انقياد را بحكومت بموجب

نصوص الهى مجرى دارند و بقدر شعر و شعيره از رضاى اعليحضرت تاجدارى تجاوز

ننمايند نص قاطع است كه احبا بايد خير خواه و صادق و مطيع و منقاد حكومت باشند

ديگر نفسى تاويل ننمايد و اجتهاد نفرمايد و قيدى در ميان نياورد و هذا مقام

المقربين از قرار معلوم كتاب اقدس بدون اجازه حكومت طبع شده و اين منافى نص قاطع

الهى است و البته مرتكب آن بايد توجه نمايد و استغفار كند و اگر كتابى بدون اذن

و اجازه حكومت طبع شود جائز نيست كه هيچكس از احباى الهى ان را ابتياع نمايد الى

آخر اللوح بارى همين مقدار از نصوص صريحه براى تنبه غافلين و تذكر مخلصين و

انتباه ارباب يقين كافى است و از اين بيانات ..... وظيفه هر فردى از افراد بهائى

در هر نقطه از نقاط عالم باشد معلوم و معين است كه پس از تهذيب نفس و تسخير

مدينه قلب خويش بايد بتسخير قلوب عباد و تبليغ امر رب الايجاد پردازند دخالت در

سياست دولت و بتجربه رسيده كه هر يك از مدعيان بهائيت كه يا از عدم اطلاع بر

وظائف خود يا از عدم اعتنإ باحكام دينيه خود در امور سياسى مداخله نمود چنان

محو و معدوم شد كه جز ننگ و وبال نام و نشانى از او باقى نماند و عبرة للناظرين

گشت و از ايمان و مواهب اخروى نيز محروم شد .

 نطق نود و هفتم

يا بحر الاعظم رش على الامم ما امرت

ص ٥٣٨

به من لدن مالك القدم و زين هياكل الانام بطراز الاحكام التى بها تفرح القلوب و

تقر العيون و الذى تملك مأة مثقال من الذهب فتسعة عشر مثقالا لله فاطر الارض و

السمإ اياكم يا قوم ان تمنعوا انفسكم عن هذا الفضل العظيم قد امرناكم بهذا بعد

اذ كنا غنيا عنكم و عن كل من فى السموات و الارضين ان فى ذلك لحكم و مصالح لم

يحط بها علم احد الا الله العليم الخبير قل ..... اراد تطهير اموالكم و تقربكم

الى مقامات لا يدركها الا من شإ الله انه لهو الفضال العزيز الكريم يا قوم لا

تخونوا فى حقوق الله و لا تصرفوا فيها الا بعد اذنه كذلك قضى الامر فى الالواح و

فى هذا اللوح المنيع من خان الله يخان بالعدل و الذى عمل بما امر ينزل عليه

البركة من سمإ عطإ ربه الفياض المعطى الباذل القديم انه اراد لكم ما لا

تعرفونه اليوم سوف يعرفه القوم اذا طارت الارواح و طويت .... الافراح كذلك

يذكركم من عنده لوح حفيظ .

در اين آيات مباركه فضلا على العباد بهيكل مقدس خود خطاب ميفرمايد كه اى بحر

اعظم از شبنم عنايت دريغ مدار و بانچه مامورى عمل فرما و هياكل خلق را بطراز

احكام مزين نما و اوامريكه سبب فرح قلوب و روشنى چشمهاست امر فرما و يكى از

اوامر مقدسه اداى حقوق الله است كه ميفرمايد كه هر كس صد مثقال طلا را مالك شود

بايد نوزده مثقال آنرا بخدا تخصيص دهد و خود را از اين فيض اعظم محروم نگرداند و

در اين امر حكمتها و مصلحتهائى منظور و ملحوظ كه جز خداى عالم آگاه و كسى مطلع

نيست و اراده الهى در اين حكم تطهير اموال و تقرب عباد است بمقامهائى كه

ص ٥٣٩

همه كس از ادراك آن عاجز مگر كسيكه خداوند او را بادراك حقائق مويد و مخصص

فرموده است و همچنين عباد را از خيانت در اداى قول يا تصرف در حقوق بدون اذن و

اجازه از مركز امر نهى ميفرمايد و در سائر الواح مقدسه نيز تاكيد و تصريح شده

اما در خصوص تسليم قول بامنائيكه در هر شهر معين و مشخص شده اند در يكى از الواح

الهيه نازل و بتصريح بيان ميفرمايد قولهجل جلاله هركه اراده نمايد حقوق الهى را

ادا كند امنإ اخذ نمايند و امنا ذكرشان در كتاب الهى بوده و اين حكم محض فضل

نظر ببعض مصالح از سمإ امر جارى و نازل و نفع آن به خود عباد راجع انه يقول

الحق لا اله الا هو القوى القدير در ارض يا امنا موجودند من اراد ان يعمل بما

امر فى الكتاب فليرجع عليهم آنچه بايشان برسد ميرسانند طوبى للفائزين الى آخر و

در لوحيكه بافتخار مرحوم حاجى ابوالحسن امين اردكانى نزول يافته ميفرمايد " هو

الصادق الامين يا ابا الحسن انشإ الله بعنايت مخصوصه حق فائز باشى و بما ينبغى

لايام الله عامل ايمان را بمثابه درخت مشاهده كن اثمار و اوراق و اغصان و افنان

او امانت و صداقت و درستكارى و بردبارى بوده و هست بعنايت حق مطمئن باش و بخدمت

امرش مشغول قد جعلناك امين من لدى الحق و نوصيك بما يرتفع به امر الله رب

العالمين و اذن داديم ترا باخذ حقوق الهى عاشر مع العباد بالروح و الريحان و كن

لهم ناصحا امينا من لدى الحق و صاحبا شفسقا ثم ارض بما قضيناه لك الى آخر اللوح

و اما در فوائد و نتائج ادإ حقوق اولا بصريح اين آيه مباركه و الواح ديگر سبب

نزول خير و بركت در اموال و ثانيا نتائج مفيده آن در حين صعود روح بملكوت ابهى

چهره گشايد و سبب فرح و انبساط شود و علائم راحت و رخا بر انسان ظاهر و آشكار

گردد و در لوح ديگر اين كلمات دريات از قلم اعلى نازل گشته قوله تقدست اقواله

" اين بسى واضح و معلوم است كه آنچه از سمإ اوامر الهى جل جلاله نازل شده مقصود

منفعت عباد او بوده امر حقوق

ص ٥٤٠

بسيار عظيم است سبب و علت بركت و نعمت و رفعت و عزت بوده و هست الى آخر اللوح و

بالعكس تعلل و مسامحه و مضايقه در اداى حقوق جالب وبال و مضرات بسيار است چنانچه

كرارا مشاهده شده و بتجربه رسيده است يكى از مضرات و مفاسديكه از مسامحه و

مضايقه در اداى حقوق الله حاصل ميشود بنص قاطع الهى اينست كه در لوحيكه به

افتخار مرحوم ابن اصدق نازلشده ميفرمايد قوله العزيز يا على قبل نبيل شكى نبوده

و نيست كه آنچه از قلم اعلى صادر و جارى شده از اوامر و نواهى نفع آن بخود عباد

راجع است مثلا از جمله حقوق الله نازل و اگر ناس باداى آن موفق شوند البته حق جل

و عز بركت عنايت فرمايد و هم آن مال نصيب آن شخص و ذريه او شود چنانچه مشاهده

مينمائى اكثرى از اموال ناس نصيب ايشان نشده و نميشود و اغيار را حق بر آن مسلط

ميفرمايد و يا وراثى كه اغيار بر ايشان ترجيح دارد حكمت بالغه الهى فوق ذكر و

بيان است ان الناس يشهدون و يعرفون ثم يجهلون اگر باوامر عمل مينمودند خير دنيا

و آخرت را تحصيل ميكردند الى آخر اللوح و نظير همين بيان در لوحيكه بافتخار

سمندر نازل شده موجود قوله تعالى شانه " يا سمندر چه مقدار از نفوس كه بكمال سعى

و اجتهاد مشتى از زخارف جمع مينمايند و كمال فرح و شادى را از جمع آن دارند ولكن

در باطن از قلم اعلى بديگران محول شده يعنى نصيب خود ايشان نيست بسا ميشود كه

باعداى آن نفوس ميرسد اعاذنا الله و اياكم من هذا الخسران المبين عمر تلف شد و

شب و روز زحمت كشيده شد و مال هم سبب وبال گشت اكثر اموال ناس طاهر نيست اگر ناس

بما انزله الله عامل باشند البته عنايت حق آن نفوس را محروم نگذارد در هر حال

فضلش مراقب و رحمتش متوجه خواهد بود الى آخر اللوح از اين قبيل بيانات الهيه در

الواح بسيار است كه درج آن در اين اوراق نگنجد بهمين مقدار اكتفا شد و براى حصول

عبرت و انتباه اين بيان كه از يراعه قدرت مركز ميثاق نزول يافته اهل بصر و ادراك

را كافى است قوله الاحلى جناب آقا موسى عليه الرحمة و الرضوان در ايام حيات موفق

بان نشد كه مشرق الاذكار در بادكوبه تاسيس و انشإ نمايد

ص ٥٤١

و من نيز شما ميدانيد كه از او هيچ چيز قبول نكردم ولى اگر او اين بنيان عظيم

برپا مينمود حال در ملك ملكوت چه تاثيرى حاصل مينمود حال اموال را نفوسى ميبرند

كه بقول شما راضى نبود كه در خانه او وارد شوند و نهايت نفرت از آن نفوس داشت

فاعتبروا يا اولى الابصار سبحان الله اغنياى احبا همتى ننمايند و خدمتى نكنند از

بس تعلق باين اموال دارند ولى بالتصادف بعد از وفات اموالشان در دست دشمنان افتد

ميخورند و بقول عوام فاتحه ميخوانند الى آخر بيانه عز بيانه و اما حد نصاب اموال

و مقدار حقوق الله بصريح بيان معلوم و واضح است كه صدى نوزده است حال بعضى مسائل

متفرقه كه نگارش آن لازم است در اين اوراق نگاشته و مسائل واضحه را بمواقع خود

ارجاع و بمراجعه طالبين محول مينمائيم حضرت زين المقربين از حد نصاب سئوال نموده

و عبارت سئوال و جواب اينست از نصاب حقوق الله 19 مثقال از ذهب است يعنى بعد از

بلوغ نقود باين مقدار حقوق تعلق ميگيرد و اما سائر اموال بعد از بلوغ آن بمقام

قيمة لا عددا و حقوق الله يكمرتبه تعلق ميگيرد مثلا شخصى مالك شد هزار مثقال از

ذهب را و حقوق آنرا ادا نمود بر آن مال ديگر حق الله تعلق نميگيرد مگر آنچه

بتجارت و معاملات و غيرهما بر آن بيفزايند و بحد نصاب برسد يعنى منافع محصوله از

آن در اين صورت بما حكم به الله بايد عمل شود الا اذا انتقل اصل المال الى يد

اخرى اذا يتعلق به الحقوق كما تعلق اول مرة در آنوقت حقوق الهى بايد اخذ شود

نقطه اولى ميفرمايد از بهإ كل شيئ كه مالكند بايد حقوق الله ادا نمايند ولكن

در اين ظهور اعظم اسباب بيت و بيت مسكون را عفو نموديم يعنى اسبابيكه ما يحتاج

به است در مقام ديگر سئوال شده عبارت اينست سئوال هرگاه مال از نوزده تجاوز

نمايد بايد بنوزده ديگر برسد يا بر زياده هم تعلق ميگيرد جواب هرچه بر نوزده

بيفزايد حقوق تعلق نميگيرد الى بنوزده ديگر برسد اخيرا در باره بيت مسكون و

البسه مخصوصه و اثاث البية كه از طريق ارث بوارث منتقل شود از ساحت

ص ٥٤٢

قدس حضرت ولى امرالله سئوال شده كه آيا حقوق بر آن تعلق ميگيرد يا نه جواب

ميفرمايند خانه مسكونى و البسه مخصوصه و اثاث البيت كه از طريق ارث بورثه انتقال

پيدا ميكند از تاديه حقوق معافند و بايد دانست كه حقوق الله بر ما زاد مخارج

ساليانه تعلق ميگيرد چنانچه در لوحيكه بافتخار وحيد كشفى است كه از كلك ميثاق

نازلشده قوله تعالى اما حقوق بعد از وضع مصارف سنه كامله آنچه زياده باقى بماند

حقوق بر آن تعلق يابد ولكن .... و مالى كه ممر و معاش باشد و يكدفعه حقوق آن

داده شده و يا ملكى اگر ربح آن كفايت مصارف كند و بس ديگر برآن تعلق نگيرد و در

لوحيكه بافتخار مرحوم ميرزا مهدى اخوان الصدر نازلشده ميفرمايد قوله العزيز حقوق

بر جميع ما يملك تعلق ميگيرد ولكن اگر شخصى حقوق بر ملكى را ايفا نموده و واردات

آن ملك بقدر احتياج اويت بر آن شخص حقوق ترتيب نيابد بر آلات و ادوات زراعت حتى

حيوانات باندازه كه لزوم است حقوق مترتب نگردد ع ع و ايباب دكان نيز حكم اثاث

البيت دارد چنانچه صريح بيان است سئوال اسباب دكان كه بجهت كسب و شغل لازم است

بايد حقوق الله از آنها داده شود يا آنكه حكم اسباب بيت را دارد جواب حكم اثاث

بيت بر آن جارى حضرت زين از مركز امر سئوال كرده سئوال اگر بالفرض اموال شخصى صد

تومان باشد و حقوق الله را ادا نموده بعد در تجارت نقصان واقع شود و نصف اين

مبلغ تلف شود باز بتجارت بحد نصاب رسد حقوق بايد داد يا نه جواب در اينصورت حقوق

بر آن تعلق

ص ٥٤٣

نميگيرد سئوال اگر مبلغ معهود بكلى بعد از ادإ حقوق تلف شود دفعه ديگر از كسب و

تجارت همين مبلغ حاصل شود حقوق ثانى بايد داد يا نه جواب در اينصورت هم حقوق

ثابت نه بارى امر حقوق بسيار مهم و رعايت آن بسيار لازم و خيانت با حق بسيار

خطرناك و جالب وبال و عذاب است و در اهميت اين امر همين بيان مبارك براى ارباب

يقين و ايمان كفايت قوله جل جلاله طوبى لمن صعد .... عليه حقوق الله و عباده و

معلوم بوده كه حقوق الله مقدم است بر .... حقوق و در لوح ديگر قوله جل و عز و

اينكه سئوال نموده بوديد حقوق الله و ديون ميت و تجهيز كدام مقدم است حكم الله

آنكه .... مقدم است و بعد اداى ديون و بعد اخذ حقوق الهى

 نطق نود و هشتم

قد حضرت لدى العرش عرائض شتى من الذين .... و سئلوا فيها الله رب ما يرى و ما لا

يرى رب العالمين لذا نزلنا اللوح و زيناه بطراز الامر لعل الناى باحكام ربهم

يعملون و كذلك سئلنا من قبل فى سنين ...... و امسكنا القلم حكمة من لدنا الى ان

حضرت كتب من .... معدودات فى تلك الايام لذا اجبناهم بالحق بما ... به القلوب .

در اين آيات مباركه ميفرمايد عريضه هاى متعدده از مومنين بساحت ... ما رسيد كه

هر يك رجا و ايتدعاى نزول احكام كرده بودند و قبل

ص ٥٤٤

از آن نيز عرائض متعدده رسيده بود و تقاضاى نزول احكام كرده بودند و قلم قدم در

نزول جواب بمقتضاى حكمت توقف نموده بود تا آينكه آنانرا اجابت نموديم و كتاب

اقدس را كه سبب احيإ قلوب است در جواب نازل فرموديم و آنرا بزيور احكام مزين

داشتيم كه شايد مردم باحكام پروردگار خود عامل گردند بر اهل بها و ارباب عقل و

نها معلوم و روشن است كه در هر يك از شرايع و اديان گذشته ناسخ و منسوخ بوده است

بعبارت واضحتر در اوائل بعثت انبيإ بر حسب حكمت و مصلحت احكامى در كتب مقدسه

ايشان نازل ميشده و چندى معمول مومنين بوده و بعد از چندى بر حسب حكمت و مصلحت

ديگر منسوخ و متروك ميشده و بجاى آن حكمى ديگر صدور مييافته مثلا در انجيل جليل

حكم قطعى بر خريدن شمشير نازل شد و بقدرى اين حكم محكم و موكد بوده كه فرمود

لباس خود را بفروشيد و شمشير بخريد و در شب آخر عمر مسيح چون يهوديان آمدند و

آنحضرت را گرفتند حضرت پطرس شمشير كشيده و گوش يكى را بريد حضرت مسيح چون مقتضى

نديد فرمود شمشيرت را غلاف كن و بموجب اين بيان حكم جهاد در شريعت آن حضرت ممنوع

و متروك شد و در شريعت مطهره اسلام در ابتدا حكم جهاد نبود بلكه امر بمدارا و

مسالمت با كفار بود چنانچه آيات عديده شاهد اين مقال است از جمله سوره كافرون كه

ميفرمايد يا ايها الكافرون لا اعبد ما تعبدون و لا انتم عابدون ما اعبد و لا انا

عابد ما عبدتم و لا انتم عابدون ما اعبد لكم دينكم ولى دين " ملاحظه فرمائيد كه

آنحضرت بتكرار ميفرمايد نه من بت پرستى ميكنم و نه شما حق پرستى

ص ٥٤٥

دين شما براى خودتان باشد و دين من براى خودم باشد ولكن چون بمدينه طيبه هجرت

فرمود و اعيان و مشاهير بنصرت آن حضرت قيام نمودند امر بجهاد و قتل نفوس و غارت

اموال و اسيرى اهل و عيال كفار فرمود و آيات عديده در لزوميت جهاد نازل گشت كه

ميفرمايد اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم و اذ القيتم الذين كفروا فضرب الرقاب

يعنى هر جا كفار را يافتيد گردن بزنيد و احكام منسوخه قرآن بسيار است از آنجمله

حكم قبله است لز آنجمله جزاى زانى و زانيه است كه ابتدا حكم اين بود كه مرد

زانيرا زجر و تنبيه كنند و زن زانيه را حبس كنند تا بميرد چنانچه اين حكم در

سوره نشإ است قوله تعالى واللاتى ياتين الفاحشه من نسائكم فاستشهدوا عليهن

اربعة منكم فان شهدوا فامسكوهن فى البيوت حتى يتوفيهن الموت الى آخر و اين آيه

شريفه بايه مباركه منزله در سوره نور منسوخ گشت و آن آيه اينست الزانية و الزانى

فاجلدوا كل واحد منها مائة جلدة الى آخر كه حد زانى و زانيه بصد تازيانه تبديل

شد اگر زنا غير محصنه باشد و اگر محصنه باشد محكوم برجم هستند از آن جمله در

اوائل بعثت رسول الله مومنين را بعقد مواخات امر فرمود و هريك شش يك از اموال

برادران دينى خود را ارث ميبردند به موجب اين آيه مباركه والذين عقدت ايمانكم

فاتوهم نصيبهم ان الله كان على كل شيئ شهيدا اين حكم نيز باين آيه شريفه در

سوره انفال و اولوالارحام بعضهم اولى ببعض منسوخ گشت بارى از اين

ص ٥٤٦

قبيل آيات و احكام متعدد است همچنين در اين ظهور اعظم قبل از اظهار امر و نزول

كتاب مستطاب اقدس در الواح الهيه آيات و احكامى موجود كه در بين احباب معمول بود

و بنزول كتاب اقدس منسوخ شد لهذا آنچه در الواح سائره نازل كه مخالف و مباين با

كتاب اقدس است منسوخ و معمول به احكام محكمه كتاب اقدس است از جمله آن احكام

حرمت رياست چنانچه در سوره مباركه ملوك تصريح شده و بعدا حكم به حليت و اباحه آن

از قلم اعلى نزول يافت چنانچه در لوح مبارك كه مخاطب بيان حضرت زين المقربين است

فرموده همچنين در لوح مبارك اشراقات ميفرمايد اينكه سئوال از منافع و ربح ذهب و

فضه شده بود چند سنه قبل مخصوص اسم الله زين المقربين عليه بهإ الله الابهى اين

بيان از ملكوت رحمن ظاهر قوله تعالى اكثرى از ناس محتاج باين فقره مشاهده ميشوند

چه اگر ربحى در ميان نباشد امور معطل و معوق خواهد ماند نفسيكه موفق شود با

همجنس خود و يا هموطن خود و يا برادر خود مدارا نمايد و يا مراعات كند يعنى

بدادن قرض الحسن كمياب است لذا فضلا على العباد ربا را مثل معاملات ديگر كه ما

بين ناس متداول است قرار فرموديم يعنى ربح نقود از اين حين كه اين حكم مبين از

سمإ مشيت نازل شد حلال و طيب و طاهر است تا اهل ارض بكمال روح و ريحان و فرح و

انبساط بذكر محبوب عالميان مشغول باشند انه يحكم ما يشإ و احل الربإ كما حرمه

ص ٥٤٧

من قبل فى قبضة ملكوت الامر يفعل و يامر و هو الامر العليم يا زين المقربين

اشكر ربك بهذا الفضل المبين علماى ايران اكثرى بصد هزار حيله و خدعه به اكل ربا

مشغول بودند ولكن ظاهر آنرا بگمان خود بطراز حليت آراسته مينمودند يلعبون

باوامرالله و احكامه و لا يشعرون ولكن بايد اين امر به اعتدال و انصاف واقع شود

قلم اعلى در تحديد آن توقف نموده حكمة من عنده و وسعة لعباده و نوصى اوليإ الله

بالعدل و الانصاف و ما يظهر به رحمة احبائه و شفقتهم بينهم انه هو الناصح المشفق

الكريم انشإ الله كل مويد شوند بر آنچه از لسان حق جارى شده و اگر آنچه ذكر شد

عمل نمايند البته حق جل جلاله از سمإ فضل ضعف آنرا عطا فرمايد انه هو الفضال

الغفور الرحيم الحمد لله العلى العظيم ولكن اجراى اين امر برجال بيت العدل محول

شده تا بمقتضيات وقت و حكمت عمل نمايند مجدد كل را وصيت مينمائيم بعدل و انصاف و

محبت و رضا و همچنين در كلمات مكنونه عربى از رد سائل منع فرموده و در كتاب

مستطاب اقدس عطاى بسائل را نهى ميفرمايد بارى ميزان كتاب مقدس اقدس است چنانچه

در الواح عديده از قلم اعلى تصريح شده از آنجمله اين بيان مبارك است قوله عز

بيانه تمسكوا بالكتاب الاقدس الذى انزله الرحمن من جبروت المقدس المنيع انه

لميزان الله بينكم يوزن به كل الاعمال من لدن قوى قدير طوبى لمن وجد حلاوة بيان

ربه و شرب من كلماته كوثر اوامر الله رب العالمين لا تسبوا

ص ٥٤٨

احدا بينكم و لا تتبعوا خطوات الغافلين قد جئنا لاتحاد من على الارض و اتفاقهم

يشهد بذلك ما ظهر من بحر بيانى بين عبادى ولكن القوم اكثرهم فى بعد مبين الى آخر

اللوح و همچنين در سئوال و جواب تصريح و تخصيص فرموده كه ميزان كتاب اقدس است و

همه ميدانيم كه بر حسب امر خود جمال مبارك حضرت زين مامور بوده كه احكام و مسائل

مجمله را از مصدر امر سئوال نمايد چنانچه اين لوح مبارك شاهد اين مقال است " هو

العلى الابهى سئوالاتيكه در احكام الهيه نموده بودند از مطلع عنايت اين اجوبه

مشرق و لائح قوله عز و علا كبريائه جناب زين المقربين انشإ الله بعنايت الله در

كل عوالم فائز باشيد سئوالات شما لدى العرش مقبول چه كه منفعت كل خلق در اوست و

مخصوص امر نموديم ترا كه در احكام و آيات الهيه سئوال نمائى انا جعلناك مطلع

الخير للعباد بايد در كل احيان ناس را باحكام الهيه امر نمائيد كه شايد بما امر

به الله و بما ينتفع به انفسهم فائز شوند اگرچه نفوسيكه تابع اوامر الهى باشند

كم مشاهده ميشود چنانچه حال جمعى در بلدان بنور ايمان فائزند وليكن يعمل بما نزل

من عنده هنوز فائز نگشته اند مگر قليلى و از قبل بان جناب نوشنيم كه اگر حقوق

الله را ادا مينمودند عباد آن ارض آسوده بودند قبل از حكم نفسى مكلف نبوده و قلم

اعلى در سنين معدوده در انزال احكام و اوامر توقف نموده و اين نظر بفضل الهى

بوده و اگر اهل امكان بثمرات ما انزله

ص ٥٤٩

الرحمن عارف شوند كل بامرش قيام نمايند و بانچه فرموده عامل شوند ولكن نظر

بحكمتى كه در الواح الله نازل شده بعضى احكام كه اليوم سبب غوغاى ناس و علت

احتجاب خلق است اگر ترك شود لا باس و اما اعماليكه سبب اعراض و اشتهار نيست مثل

اذكار و اداى حقوق و امثال آن البته كل بايد بان عامل شوند و در باره زكوة هم

امر نموديم كما نزل فى الفرقان عمل نمايند انشإ الله در اين ايام بعض از آيات

كتاب اقدس بلسان پارسى بيان ميشود و در ضمن بعضى از احكام كه نازل نشده ذكر

خواهد شد ان ربك فى كل الاحوال اراد خير احبائه و يعلمهم سبيله الواضح المستقيم

و نظير اين بيان مبارك نيز در لوحيكه بافتخار مرحوم آقا سيد جواد كربلائى نازل

شده تصريح فرموده است قوله عز بيانه " يا اسمى اليوم آفتاب جود در اشراق و بحر

كرم در امواج و سمإ عنايت بنير لطف و شفقت مزين اگر در كتاب اقدس درست ملاحظه

فرمائيد مشاهده مينمائيد چگونه فضل الهى خلق نامتناهى را احاطه نموده كه بالمره

اسباب اجتناب و احتراز مرتفع شده تا جميع امم با يكديگر معاشر شوند و بكمال محبت

موانس قل نفسى لجودك الفدإ يا جواد العالمين مقصود از اين بيان آن بوده كه كل

بما عندالله فائز شوند اگر حكم اجتناب باقى تقرب در اينصورت ممنوع است و بعد از

منع آن احدى بر آنچه ظاهر شده مطلع نخواهد شد و جميع از نفحات الهى و فوحات قميص

رحمانى محروم خواهند ماند امر بحكمت نموديم و اكثرى ..... الله از ذكر آن نرسيده

اند فساد و نزاع و جدال جميع نهى

ص ٥٥٠

شده تا كل باخلاق روحانيه عباد غافله را بشطر احديه كشانند در سنين معدودات از

اطراف عرايض ناس بشطر اقدس وارد و از اوامر الهيه سئوال مينمودند انا اميكنا

القلم عن ذكرها الى ان اتى الميقات اذا اشرقت من افق ارادة ربك شمس الاحكام فضلا

على الانام انه لهو الغفور الكريم چه كه اوامر الهيه بمنزله بحر است و ناس

بمنزله حيتان لو هم يعرفون الى آخر بيانه جل بيانه و اما بيان مبارك حضرت عبد

البهإ عز اسمه الاعلى در باره كتاب مستطاب اقدس در لوحى ميفرمايد قوله العزيز

در خصوص بيان مرقوم نموده بوديد كه ترجمه شده است كتاب بيان بكتاب اقدس جميع

احكامش منسوخ است مگر احكاميكه در كتاب اقدس مذكور و تاكيد شده است مرجع كل كتاب

اقدس ايت نه بيان احكام بيان منسوخ است لهذا از ترجمه آن چه ثمرى براى ايشان و

عليك التحية و الثنإ ع ع و در لوح ديگر قوله الاحلى حضرا احبا بايد بانچه نصوص

كتاب است بيان نمايند و بادنى كلمه ئى تجاوز نشود اما كتاب بيان بكتاب اقدس

منسوخ است و احكامش غير معمول مگر احكاميكه در كتاب اقدس تكرار بيان و تاكيد شده

است و مادون آن احكام موكده در كتاب اقدس باهل بيان تعلق دارد و بما تعلقى ندارد

ما مكلف باحكام كتاب اقدس هستيم الى آخر اللوح و بدين مضمون از الواح الهيه ....

مركز ميثاق و توقيعات منيعه حضرت ولى امرالله جل ثنائه راجع بكتاب مستطاب اقدس

بسيار است .

ص 551 نطق نود و نهم

يا معشر العلماء لا تزنوا كتاب الله بما عندكم من القواعد و العلوم انه لقسطاس

الحق بين الخلق قد يوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لو انتم

تعلمون تبكى عليكم عين عنايتى لانكم ما عرفتم الذى دعوتموه فى العشى و الاشراق و

فى كل اصيل و بكور توجهوا يا قوم بوجوه بيضإ و قلوب نورإ الى البقعة المباركة

الحمراء التى فيها تنادى سدرة المنتهى انه لا اله الا انا المهيمن القيوم يا

معشر العلماء هل يقدر احد منكم ان .... معى فى ميدان المكاشفة و العرفان او يجول

فى مضمار الحكمة و البيان لا و ربى الرحمن كل من عليها فان و هذا وجه ربكم

العزيز المحبوب .

بر ارباب دين و صاحبان يقين از مسميات است كه هر امتى كتاب آسمانى خود را ميزان

قويم و قسطاس مستقيم ميشناسد و جميعا اعمال و افعال و علوم و فنون و معارف را با

كتاب الهى موازنه و تطبيق مينمايد اگر با كتاب آسمانى كه وحى الهى است موازن و

مطابق يافت قبول ميكند و اگر مخالف كتاب شريعتى خود ديد رد مينمايد چه ميزانى

اتم و اقوم و اكمل جز وحى سماوى نيست چنانچه در هر يك از كتب سمازيه خصوصا در

قران مجيد باصرح

ص ٥٥٢

بيان تصريح و تنصيص شده و اين عبد بذكر يكى از آيات اكتفا مينمايد در سوره

مباركه حديد ميفرمايد و لقد ارسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان

ليقوم الناس بالقسط يعنى رسولان خود را با شواهد روشن فرستاديم و با ايشان كتاب

و ميزان نازل فرموديم براى اينكه مردم براستى و عدالت قيام نمايند و موافق اخبار

آل عصمت ميزان هر امتى بنبى و وصى آن امت است پس در هر عصرى ميزان تمام و كامل

مظهر امر الهى و آثار باهره اوست و چون علماى هر امتى در هر ظهورى از اين نكته

دقيق غافل شدند و خواستند مظهر امر الهى و آيات باهره او را بعقول ناقصه و افكار

سقيمه و اوهام واهيه خود بسنجند لهذا مصداق اين آيه مباركه واقع شدند افر ايت من

اتخذ اليه هويه .... الله علم واقع شدند هم خودشان در محيط ضلالت غرق شدند و هم

امت را غريق بحر ضلالت نمودند چه متين گفته است عقل جزئى كى تواند گشت بر قرآن

محيط عنكبوتى كى توان كرد سيمرغى شكار از اين رو در اين آيات مباركه لسان فضل و

عنايت بنصيحت ايشان پرداخاه و باين نكته دقيقه متوجه و متذكر ميدارد و ميفرمايد

اى گروه علما كتاب خدا را ...... و قواعد سخيفه خود نسنجيد و با علوم خود موازنه

نكنيد كتاب الهى ميزان حق است در ميان خلق آنچه در نزد خلق است باين ميزان اعظم

سنجيده ميشود و ميزان الهى بخودى خود اگر بدانيد و ملتفت باشيد چشم عنايت من بر

شما ميگريد زيرا نشناختيد موعود

ص ٥٥٣

خود را كه شب و روز او را دعوت مينموديد و در هر صبح و شام او را ميخوانديد توجه

كنيد اى قوم با رويهاى سفيد و دلهاى روشن بسوى او اين (؟) بقعه مباركه ئيكه ندا

ميفرمايد هيكل ظهور كه نيست جز خدائى جز ذات مهيمن قيوم من اى گروه علما آيا كسى

ميتواند با من در ميدان مكاشفه و عرفان تركتازى كند يا كسى ميتواند با من در

عرصه حكمت و بيان جولان نمايد نه قسم بپروردگار رحمن من هر كس بر روى زمين است

فانى است و اين است ذات باقى پروردگار عزيز محبوب شما و در سائر الواح الهيه نيز

در موارد عديده اين قوم پر لوم را نصيحت فرموده است قوله تقدست اقواله قل يا

معشر العلمإ ضعوا اقلامكم هذا يوم فيه يجول القلم الاعلى فى مضمار الحكمة و

التبيان و البرهان و لا تكونوا من الذين يظلمون و لا يشعرون طهروا قلوبكم بمإ

الرجوع لتنطبع فيها انوار الكلمة العليا التى اشرقت و ظهرت من افق ارادة ربكم

مالك الملوك قل يا معشر الغافلين لا يغنيكم اليوم شيئ من الاشياء و لا لوح من

الالواح الا بهذا اللوح الذى لاحت من افقه شمس عناية ربكم مالك الغيب و الشهود

قل قد انزلنا من سمإ البرهان معادل ما انزلناه على اصفيائى من قبل و من بعد

طوبى لذاكر ذكر و لسميع سمع و لبصير راى و قال لك الحمد يا منزل الايات و لك

الثناء يا مظهر البينات الى آخر اللوح خلاصه مفهوم آيات مباركه اينست اى گروه

علما قلمهاى خود را فرو گذاريد امروز قلم اعلى جولان ميكند

ص ٥٥٤

ميدان حكمت و برهان (؟) نباشيد از كسانيكه ظلم ميكنند و ملتفت نيستند طاهر سازيد

قلوب خودتانرا باب توبه تا منعكس شود در دلهاى شما انوار كلمه عليائى كه اشراق

نموده و از افق اراده پروردگار شما كه مالك الملوك است ظاهر شده بگو اى گروه

غافلان امروز هيچ و هيچ لوحى شما را بى نياز نميكند مگر اين لوحيكه از افق آن

آفتاب عنايت پروردگار شما كه پادشاه پنهان و آشكار است طالع شده بتحقيق نازل

كرديم از آسمان برهان برابر آنچه بر اصفياى خود از قبل و بعد نازل فرموديم خوشا

بحال ذاكريكه دكر كند و شنوائيكه بشنود و بينائيكه ببيند و بگويد حمد ترا

سزاوارى نازل كننده آيات ثنا ترا شايسته است اى ظاهر كننده معجزات و در لوح ديگر

اين كلمات عاليات نازل قوله علت كلماته قل هذا يوم الله لو انتم قاعدون هل يقدر

احد ان .... مع فارس المعانى فى مضمار العرفان لا و نفسه الرحمن يشهد بذلك من

عنده علم كلشيئ فى كتاب بديع مفهوم بيان چنين است بگو امروز روز خدمت اگر

بشناسيد امروز روز نداست اگر شما ساكتيد امروز روز عمل است و شما راحت نشسته ايد

آيا ميتواند كسى با يكه سوار معانى بتازد در ميدان عرفان نه قسم بذات رحمن او

شاهد اين گفتار است كسيكه در نزد اوست علم هر چيزى در كتاب بديع در اين لوح

مبارك نيز تذكرات مفيده و نصائح رحمانيه نازل هوالمقتدر على ما يشإ بقوله كن

ص ٥٥٥

فيكون سبحان الذى ظهر و اظهر ما اراد اذ كان الناس فى وهم مبين قد طوى بساط

الظنون اذ اشرقت من افق العالم شمس اسمه المكنون الذى به اضطرب كل عالم بعيد ما

ارسلنا من رسول الا اعرض عنه علمإ العصر يشهد بذلك لسان العظمة انه لهو العليم

الخبير طوبى لعالم انصف فى امرالله و ظهوره ويل لكل معتد اثيم قد ارتكبوا فى هذا

الظهور ما ناح به الملإ الاعلى و صاح الفردوس على مقام كريم ان العالم هو من

فاز بعرفانى و سمع ندائى و قام على خدمت امرى العظيم قد ذكر اسمك لدى المظلوم و

نزل لك هذا اللوح البديع اياك ان تمنعك شبهات العالم عن هذا الفضل الكبير منطوق

آيات مباركه چنين است پاك و منزه است آنكه ظاهر شد و اظهار فرمود هرچه را اراده

داشت وقتيكه مردم در اوهام محض بودند پيچيده شد بساط اوهام وقتيكه تابيد از افق

عالم آفتاب اسم مكنون او كه مضطرب نمود هر عالم بعيدى را نفرستاديم ما پيغمبريرا

مگر اينكه علماى زمان از او اعراض كردند شهادت ميدهد لسان عظمت البته اوست داناى

آگاه خوشا بحال عالميكه انصاف دهد در امر خدا و ظهور او و واى بر حال هر تعدى

كننده گناهكارى براستى آنان مرتكب شدند در اين ظهور افعالى را كه ملإ اعلى را

بنوحه در آورد و فرياد اهل فردوس بلند شد البته عالم كسى است كه بعرفان من فائز

گردد و نداى امر را بشنود و بر خدمت امر عظيم من قيام كند و در لوح ديگر

ص ٥٥٦

ميفرمايد قوله العزيز يا معشر العلما انتم قطاع طرق الله و مضل عباده اتقوا

الرحمن ولا ..... وجه الانصاف قناع الاعتساف و لا على هذا السمإ برقع السحاب

سوف تمضى الايام و ترون انفسكم فى موقف السئوال بين يدى الله الغنى المتعال هذا

يوم فيه صاحت الصيهون و بشرت الكل بحديقة المعانى التى انزلت من السمإ ..... و

لا ينكره الا كل فاجر مرتاب مفهوم بيان مبارك باين مضمون است اى گروه علما شما

دزدان راههاى خدائيد و گمراه كننده بندگان او بترسيد از خدا و نيفكنيد بر چهره

انصاف نقاب ستمكارى و كج روشى و نپوشانيد اين آسمان را به حجاب ابر زود است كه

بگذرد اين روزها و شما خود را در موقف سئوال ببينيد در محضر خداوند متعال اينست

روزيكه صيهون فرياد كشيد و همه را بشارات ببوستانى كه از آسمان نازل شد با مجد

خود و منكر آن نيست مگر هر بد كردار شكاكى و در همين لوح است قوله تعالى شانه يا

معشر الفقهإ تالله ينوح الفردوس من ظلمكم و الاصفيإ بما ورد علينا من تابعيكم

الذين تمسكوا بكم من دون بينة و برهان انظروا ثم اذكروا ما فعلتم من قبل باولسإ

الله و اصفيائه الذين هم ... انار افق العالم و ماج بحر العلم بين الامم و بهم

نصبت رايات التوحيد على الاتلال . منطوق بيان حقيقت تبيان اى گروه فقها بخدا قسم

گريه ميكند فردوس از ظلم شما و نوحه ميكند اصفيا بانچه وارد شد بر ما از پيروان

شما آنانكه تمسك جستند بشما بدون شاهد و برهان ببينيد و بخاطر بياوريد آنچه را

از پيش كرديد با دوستان و

ص ٥٥٧

اصفياى الهى نفوسيكه بواسطه ايشان افق عالم منور شد و درياى علم بكوج آمد در

ميان خلق و بسبب ايشان بر پا شد علمهاى توحيد بر بلنديها و در لوحيكه بافتخار

احباى منشاد نازل شده ميفرمايد قوله عز بيانه يا حزب الله مكرر بلسان پارسى گفته

ميشود لعل نفحات بيان شما را باستقامت كبرى فائز فرمايد چون نقطه بيان ظاهر و

كتاب نازل بر آن صدره طيبه مباركه اعتراضات نمودند از جمله گفتند از اصلاب آمده

و اين مخالف است با اصول مذهب اسلام بعضى ديگر مذكور نمودند كتاب را كه حجت

قرار داده اكثر غلط است و مخالف قوم لعمرالله ... بما قالوا و هم اليوم لا

يفقهون و لايشعرون و در آخر بعضى از علما را يد قدرت مالك اسمإ اخذ نمودو از

ظلمت غفلت به افق دانائى و مقام آگاهى فائز فرمود ايشانند بمنزله بصر از براى

بشر و بمثابه روح از براى اجساد طوبى للفائزين و در لوح ديگر ميفرمايد قوله جلت

عنايته در اين ظهور اعظم قلم اعلى بعضى از علما را نجات داد و از بئر ظنون و

اوهام بر آورد حال از حق استقامت آن نفوس ار ميطلبيم در يكى از الواح نازل علما

در اين ظهور بمنزله بصرند از براى هيكل عالم و مانند روحند از براى اجياد حق

ايشان را از مكر و خدعه نفوس غافله حفظ فرمايد .

 نطق صدم

يا قوم انا قد رنا العلوم لعرفان المعلوم و انتم احتجبتم بها عن مشرقها الذى به

ظهر كل

ص ٥٥٨

امر مكنون لو عرفتم الافق الذى منه اشرقت شمس الكلام لنبذتم الانام و ما عندهم و

اقبلتم الى المقام المحمود قل هذه لسمإ فيها كنز ام المتاب لو انتم تعقلون هذا

لهو الذى صاحت الصخرة و نادت اليدرة على الطور المرتفع على الارض المباركة الملك

لله الملك العزيز الودود .

از ضروريات لازمه هر دينى از اديان عرفان خداوند رحمن است به قدرى اين مطلب مسلم

است كه ضرب المثل شده است طلب العلم بعد الوصول الى المعلوم مذموم و طلب الدليل

بعد حصول المدلول قبيح تحصيل علم براى رسيدن بحضرت معلوم است و جستجوى دليل براى

يافتن شاهراه مقصود است وقتيكه معلوم ظاهر و آشكار شد تحصيل علم لزومى ندارد و

زمانيكه را از چاه ممتاز گشت جستن دليل بيهوده و مذموم است از اين رو حق فضال در

اين آيات مباركه براى تذكر و انتباه علما ميفرمايد هر علميرا براى معرفت حق مقدر

فرموديم و حال آنكه شما بسبب علم از حق محتجب گشتيد از مشرق علم كه باو هر امر

پوشيده ئى آشكار شد شناخته بوديد آن افقى را كه شمس توحيد از آن مشرق گشت البته

ترك مينموديد خلق را و هرچه در نزد ايشان است و توجه مينموديد باين مقام محمود

بگو اينست آن آسمانيكه ام الكتاب در آن ذخيره شده است اگر داراى عقل هستيد اين

همان ذات مقدس است كه بظهورش فرياد برآورد صخره بيت المقدس و سدره مرتفعه بر طور

در اين ارض

ص ٥٥٩

مبارك ندا فرمود كه ملك مخصوص خداوندى است كه عزيز و مهربان است در لوحيكه

بافتخار مرحوم آسيد جواد كربلائى از قلم اعلى نزول يافته در احوال علماى عصر

مثلى در نهايت حلاوت بيان فرموده و لله المثل العلى درج آن در اين اوراق بسيار

لازم و مناسب است قوله جل جلاله چه مقدار از علما و حكما كه بعد از طلب و انتظار

بمقصود فائز نشدند و چه مقدار از نفوس غافله به مجرد اصغاى آيات مالم اسمإ بافق

اعلى توجه نمودند مثل عالمى كه بمعلوم فائز نشده مثل نفسى است كه احجار محكيه لا

تحصى جمع نمايد ولكن از عرفان ذهب قاصر باشد يعنى از اصل ذهب را نشناسد تا بان

احجار را امتحان نمايد و اين مقام عالمى است كه فى الحقيقه عالم باشد تا چه رسد

بنفوسيكه از علوم ظاهره هم محرومند قرون معدوده بتاليف و تصنيف كتب موهومه مشغول

شدند و باوصاف ظهور ناطق و چون بحر معانى ظاهر و كوثر وصال جارى و شمس فضل مشرق

كل از آن محجوب من شإ الله ربك و در لوح ديگر ميفرمايد قوله جل و علا والذى منع

عن الثمر فى هذا اليوم الاكبر انه من اجهل الناى ولو ياتى بعلوم الاولين و

الاخرين قل العارف من عرف المعروف و العالم من تقرب الى المعلوم و الذى بعد انه

لهو الموهوم و رب العالمين بر هر متدينى بر حسب عقيده دينى خود مسلم است كه ثمره

وجود و علت ايجاد انسان عرفان حق است اگر شجره انسانيت از اين ثمر محروم

ص ٥٦٠

شد و از عرفان معروف و تقرب بمعلوم ممنوع گشت از جاهلترين خلق محسوب است اگرچه

جامع و واجد جميع علوم باشد و در لوحى ديگر لسان قدم بعباد خود از عالم و عامى

نصيحت و انذار ميفرمايد قوله عز كبريائه كسروا اصنام الظنون باسمه القيوم ثم

اقبلوا بوجوه بيضإ الى مشرق وحى ربكم مالك الورى هذا ما ينفعكم فى الاخرة و

الاولى ان انتم من العارفين هذا يوم لا يغنيكم ما عندكم من اشارات الذين غرتهم

العلوم على شان منعتهم عن سلطان المعلوم الذى ينادى يا على الندإ بين الارض و

السمإ لا اله الا انا المقتدر العليم الحكيم قل يا معشر العلمإ ان انظروا ثم

اذكروا اذا فتيتم على رسل الله من قبل و انكرتم حق الله و سلطانه و جادلتم

باياته و كفرتم بامره المحكم المتين دعوا ما منعكم عن صراط الله و خذوا ما امرتم

به فى كتابه العزيز ان افتحوا الابصار لعمرالله قد ماج بحر الحيوان امام وجوهكم

و هاج عرف الرحمن فى دياركم اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمين مثلكم كمثل الذى

تمسك بحرف الحروف معرضا عن الكتاب الاعظم الذى نزل فيه اسرار ما كان و ما يكون

قل تعالوا تعالوا لا نزل لكم ما عندكم من كتب الله و صفحه و ما نزل على اصفيائى

من الاول الذى لا اول له كذلك هدر طير البيان على الاغصان و لسان الرحمن فى

ملكوت العرفان لو انتم تعرفون قل قد اخذتم القطرة و نبذتم البحر عن ورائكم مالكم

يا معشر المشركين . منطوق بيان قرب باين مضمون است بسكنيد بتهاى اوهام را باسم

خداوند

ص ٥٦١

قيوم و توجه نمائيد با رويهاى نورانى بسوى مشرق وحى پروردگار تان كه مالك خلق

است اينست چيزيكه نفع ميرساند بشما در آخرت و دنيا اگر بشناسيد امروز روزيست كه

بى نياز ميكند شما را از اآنچه در نزد خود داريد از اشارات كسانيكه علوم

مغرورشان كرده بشانيكه ايشانرا از سيطان معلوم محروم داشته يعنى از آن ذات مقدسى

كه باعلى الندإ در ميان زمين و آسمان مردم را بخداوند و وحدانيت قادر داناى

حكيم دعوت ميفرمايد بگو اى گروه علما نگاه كنيد پس بخاطر بياوريد زمانيكه فتوى

داديد بر پيغمبران خدا از پيش و انكار نموديد حق خدا وساطئت او را و مجادله

نموديد با آيات او بيندازيد آنچه مانع گشته است شما را از راه خدا و بگيريد آنچه

را مامور شده ايد بان در كتاب عزيز او بگشائيد چشمان خود را قسم بذات الهى درياى

حيات پيش روى شما مواج گشته و رائحه حق در ديار شما وزيده بپرهيزيد از خدا و

نباشيد از ستمكاران مثل شما مانند كسى است كه .... حرفى از حروف تمسك جسته و از

كتاب اعظم انحراف و اعراض نموده كه در آن كتاب نازل شده از اسرار هرچه بوده و

خواهد بود بگو بيائيد تا براى شما نازل كنم هرچه را نزد خود داريد از كتابها و

صحيفه هاي الهي و آنچه نازل شده است بر اصفياي من از اولي كه اولي براي آن نيست

چنين تغنى كرده مرغ بيان بر شاخسار و زبان حق در ملكوت عرفان اگر بشناسيد بگو

گرفتيد يكقطره را و انداختيد دريا را عقب سر خود چه شده است

ص ٥٦٢

شما را اى گروه مشركان و هم در قسمت فارسى اين لوح مبارك است قوله عز بيانه عجب

آنكه تا حال بعضى از علماى ارض كه محجوبند تفكر ننمودند كه سبب و علت اعراض و

اعتراض علماى اعصار قبل و قرون اولى بر مظاهر احديه چه بوده لعمرى ايشانند

حجابهاى بزرگ و سبحات مجلله كه سبب منع ابصار خلق بوده و هيتند بسيار حيف است

نفسى اليوم خود را از فيوضات حضرت فياض محروم نمايد چه كه انچه اليوم فوت شود

تدارك آن از قوه بشر خارج است الى آخر اللوح و در لوح ديگر ميفرمايد قوله عز و

جل در نفوس جاهله كه باسم علم معروفند تفكر نما قد غرتهم الاوهام على شان اعرضوا

عن الله رب العالمين در مساجد و محافل باسم حق مذكور و معزز و از او غافل الله

.... منهم و من امثالهم هر هنگام كه آفتاب عنايت اشراق نمود آن نفوس بمثابه غمام

حجاب شدند و ناس را از بحر معانى محروم ساختند مگر نفوسيكه حجبات اوهام را بنار

محبت رحمن سوختند و بافق رضاى دوست يكتا توجه نمودند سلاسل ظلم ايشانرا از حق

منع ننمود و غلهاى اعتساف از عنايتش محروم نساخت و بحبل فضلش تمسك نمودند و بذيل

كرمش تشبث ايشانند نفوسيكه ذكرشان در كتب قبل و بعد از قلم اعلى نازل الى آخر

اللوح و در لوح ديگر ميفرمايد قل ان انصفوا يا معشر العلمإ باى حجت آمنتم من

قبل و باى برهان اعرضتم عن هذا الاسم المكنون ان ارفعوا روسكم قد اشرقت شمس

الظهور و ينطق مكلم الطور خافوا الله و لا تكونوا من الذين هم لا يفقهون ان

اقبلوا بوجوه نورإ الى

ص ٥٦٣

... آيات ربكم المهيمن القيوم ميفرمايد انصاف دهيد اى گروه علما بكدام دليل

ايمان آورديد از قبل و بكدام برهان اعراض نموديد از اين اسم مكنون بلند كنيد

سرهاى خود را بتحقيق تابيده است آفتاب ظهور و ناطق است مكلم طور از خدا بترسيد و

نباشيد از كسانيكه نميفهمند توجه نمائيد با وجوه نورانى بسوى مشرق آيات پروردگار

مهيمن قيوم خودتان و در لوح ديگر كه بافتخار مرحوم امين است ميفرمايد قوله جل

كبريائه قوم قدر يوم را ندانسته و نميدانند عنقريب بكلمه يا حسره علينا ناطق

گردند باوهام و ظنون خود بر حق اعتراض نموده اند اينست شان غافلين و تاركين اين

نفوس از آن نفوسى هستند كه هزار و دويست سال يا مولى يا وصى و يا على و يا ....

گفتند بالاخره نفسيكه منتظر لقايش بودند و از كلمه ان اسامى مذكور خلق شده بر

منابر بسب و لعن مشغول و بعد جميع علماى ايران فتوى بر سفك دمش دادند و تبعه

معلوم كه كه چه گفتند و چه كردند تالله ... عظمت ميگريد و نقطه وجود نوحه

مينمايد الى آخر اللوح و در سوره مباركه نصح ميفرمايد قوله تبارك و تعالى و هذا

ما كتبنا لنفسنا الحق بان نرفع الذينهم استضعفوا فى الارض و نضع الذين هم

يستكبرون و ما ارسلنا من رسول و لا من نبى و لا من ولى الا و قد اعترضوا عليهم

هولإ الفسقه كما تشهدون اليوم هولإ الفجرة .... .. يعترضون و ما اعرض الناس فى

عهد الا بعد الذى اعرضوا علمائه و استكبروا على الله كانوا بايات الله ان يجحدون

فكلما اعرضوا اعرض

ص ٥٦٤

الذينهم اتبعوهم فى هويهم و ما آمنوا منهم احد الا الذين اوتوا بصائر القدس و

امتحن الله قلوبهم للايمان و سقيهم من كئوس قدس مختوم ختامها من مسك الروح و هم

عن خمر الايمان من هذا الكاس مسكرون اولئك هم الذين يصلون عليهم ملائكة الفردوس

فى جئة البقإ و هم فى كل آن بفرح الله يستفرحون و ما بعثنا من نبى الا و قد

كفروا العلمإ و فرحوا بما عندهم من العلم كما كانوا اليوم بعلومهم كانوا ان

يفرحون قل يا معشر العلمإ اتدعون انفسكم و تذرون الذى خلقكم و علمكم ما لا

تعلمون الى آخر مفهوم آيات مباركه بدين تقريب است اينست چيزيكه بر ذات مقدس خود

حتم كرديم ضعفاى ارض را و بيندازيد متكبران را و نفرستاديم پيغمبرى را و نه ولى

را مگر آنكه علما بر ايشان اعتراض كردند چنانچه امروز مشاهده ميكنيد اين گروه

فاجر اعتراض ميكنند و در هيچ عهدى مردم از رسولان خدا اعراض نكردند مگر بعد از

آنكه علماى ايشان اعراض نمودند و تكبر كردند بر خدا و آيات الهى را انكار نمودند

پس هرچه آنان اعراض كرند تبعه ايشان نيز اعراض نمودند و هواى آنانرا متابعت

نمودند و از ايشان كسى ايمان نياورد مگر نفوسيكه بصر مقدس يافتند و خدا قلوب

آنانرا براى ايمان امتحان فرموده بود و از جامهاى قدس مختومى كه ختم آن از مشك

روح ........بود و از شراب يقين از آن جام سرمست شدند ايشانند كه ملائكه فردوس

در بهشت بقا بر آنها صلوات ميفرستند و در هر دقيقه بفرح الهى تفريح ميجويند و

مبعوث نفرموديم پيغمبرى

ص ٥٦٥

را مگر آنكه علما او را تكفير نمودند و بعلم خود خوشحال بودند چنانچه امروز بعلم

خود شادمانند بگو اى گروه علما ايا ميخوانيد بت را و ترك ميكنيد خدائى را كه

خالق شماست و تعليم فرموده است بشما آنچه را نميدانيد

 نطق صد و يكم

انا ما دخلنا المدارس و ما .... المباحث اسمعوا ما يدعوكم به هذا الامى الى الله

الابدى انه خير لكم عما كنز فى الارض لو انتم تفقهون ان الذى ياول ما نزل من

سمإ الوحى و يخرجه عن الظاهر انه ممن حرف كلمة الله العليا و كان من الاخسرين

يكى از دلائل كافيه و براهين واضحه بر حقيقت هر يك از مظاهر مقدسه الهيه اينست

كه با وجود عدم تحصيل و دخول در مدارس و تدرس علوم ظاهره مظهر جميع علوم و حقائق

و منبع كمالات و فضائل و معدن جميع رموز و دقائق گشتند و بدين سبب حجت را بر اهل

عالم از عالم و جاهل حتى بر فلاسفه مادى كه تتبع علل و اسباب ميكنند تمام و بالغ

نمودند و راه انكار و اعتراض را مسدود نمودند چه هر كسى كه واجد ادراك و انصاف

باشد يقين ميكند كه بروز اين حقائق و كمالات از شخص امى تحصيل نكرده از افاضات

غيبى و عالم وحى و تنزيل است مگر اينكه بكلى فاقد شعور و ادراك باشد كه اين

برهان باهره مسلمه اغماض نمايد ملاحظه فرمائيد در انجيل جليل نص صريح است كه چون

قوم يهود تعاليم مقدسه حضرت مسيح را استماع مينمودند از روى حيرت و تعجب ميگفتند

كه ما همه عيسى را ميشناسيم

ص ٥٦٦

كه پسر يوسف نجار است و برادران و خواهران او را ميشناسيم پس اين تعاليم را از

كجا آموخته چنانچه در باب هفتم آيه 15 انجيل يوحنا ميفرمايد و يهوديان تعجب

نموده گفتند اين شخص هرگز تعليم نيافته چگونه كتب را ميداند عيسى در جواب ايشان

گفت تعليم من از من نيست بلكه از فرستنده من است و اين مطلب در موارد عديده از

انجيل مصرح و منصوص است همچنين در آيات عديده از قرآن مجيد تشريح شده است از

انجمله در سوره مباركه اعراف ميفرمايد قل يا ايها الناس انى رسول الله اليكم

جميعا الذى له ملك السموات و الارض لا اله الا هو يحيى و يميت فامنوا بالله و

رسوله النبى الامى الذى يومن بالله و كلماته و اتبعوا لعلكم تهتدون يعنى اى

مردم براستى من فرستاده هدا هستم بسوى جميع شما ان خدائى كه ملك آسمانها و

زمينها در قبضه قدرت اوست نيست خدائى جز او كه زنده ميكند و ميميراند پس ايمان

بياوريد بخدا و رسول او كه پيغمبر است امى و تحصيل نكرده كسيكه مومن است بخدا و

آيات او پيروى كنيد او را شايد هدايت يابيد و در اول سوره مباركه جمعه ميفرمايد

يسبح الله ما فى السموات و ما فى الارض الملك القدوس العزيز الحكيم هو الذى بعث

فى .... رسولا منهم يتلو عليهم آياته و .... و يعلمهم الكتاب و الحكمة و ان

كانوا من قبل لفى ضلا مبين يعنى هرچه در آسمانها و زمين است براى خداى قدوس و

حكيم تسبيح ميكند اوست

ص ٥٦٧

خدائيكه در ميان مردمان عامى بيسواد رسولى از جنس خودشان برانگيخت كه تلاوت كند

بر ايشان آيات الهى را و پاك و مقدس فرمايد آنها را و علم و حكمت بايشان بياموزد

اگرچه پيش از آن در ضلالت واضح بودند بنا براين اصل مسلم و برهان اتم اقوم در

خلق عموما و اهل علم خصوصا جمال اقدس ابهى نيز نوع بشر را بالاخص اهل علم را

باين قاعده ميلمه متذكر و متوجه ميدارد و ميفرمايد ما در مدارس علميه وارد نشديم

و مباحث علميرا مطالعه نفرموديم بشنويد انچه را كه دعوت ميكند شما را بان اين

امى تحصيل نكرده بسوى خداى ابدى البته آن بهتر است از براى شما از هرچه در زمين

ذخيره شده است اگر ادراك نمائيد تا هركس تاويل كند آيات منزله از آسمان وحى را و

از مفاهيم ظاهر آن بيرون برد البته از كسانى است كه كلمه علياى الهى را تحريف

نموده و از اهل خسران است و در لوح ديگر كه مجموعه الواح است ميفرمايد قوله جل

بيانه اين عبد از اهل علم نبوده و مدرسه نرفته و بر حسب ظاهر در بيت يكى از رجال

دولت متولد شده و باو منسوب لت الامر بيد الله ربك رب العرش و الثرى و مالك

الاخرة و الاولى لا مانع لامره و لا دافع لحكمه يفعل ما يشإ و يحكم ما يريد و

هو المقتدر القدير الى آخر اللوح و در لوح مبارك سيطان ميفرمايد قوله جلت عظمته

يا سلطان انى كنت كاحد من العباد و راقد على المهاد مرت على نسائم السبحان و

علمنى علم ما كان ليس هذا من عندى بل من لدن عزيز

ص ٥٦٨

عليم و امرنى بالندإ بين الارض و السمإ بذلك ورد على ما ذرفت عيون العارفين ما

قرات ما عند الناس من العلوم و ما دخلت المدارس فاسئل المدينة التى كنت فيها

........... من الكاذبين هذا ورقة حركتها ارياح مشية ربك العزيز الحميد هل لها

استقرار عند هبوب ارياح عاصفات لا و مالك الاسمإ و الصفات بل تحركها كيف تريد

مفهوم آيات مباركه چنين است اى پادشاه من مانند عباد ديگر بودم و بر بستر خود

خوابيده نسائم سبحانى بر من گذشت و جميع علوم را بمن تعليم فرمود اين را از پيش

خود نميگويم بلكه از طرف خداى داناست مرا امر فرموده باين ندا در بين زمين و

آسمان بدين سبب برمن وارد گشت آنچه چشم عارفان را اشكبار نمود من نخواندم علوم

متداوله را و در مدارس داخل نشدم بپرس از اهل شهريكه در ان متوطن بودم تا يقين

كنى كه از دروغگويان نيستم بلكه اين برگى است كه بادهاى مشيت پروردگار عزيز آنرا

متحرك ساخته آيا براى آن برگ توانائى سكون و قراريست در وقت وزيدن بادهاى شديد

نه قسم بخداوند اسمإ و صفات بلكه حركت ميدهد آنرا بهر نحويكه اراده فرمايد و در

لوحيكه از حجيت كتاب از مصدر عزت سئوال شده و جواب از قلم قدم نازل گشته قسمتى

از آن لوح امنع اقدس اينست قوله عز بيانه اينكه از حجيت كتاب سئوال نموده

بوديد حجيت ما نزل فى هذا الظهور اظهر از آنستكه بدليل محتاج باشد دليله نفسه و

برهانه ذاته هر ذيشم منصفى عرفش را استنشاق نموده و مينمايد ملاحظه نمائيد در

ص ٥٦٩

اين ظهور كل عالمند كه به مدارس نرفته و تحصيل علم ننموده و از بيت اهل علم ظاهر

نشده و اكثر ايام عمرش مبتلا و در سجنهاى متعدده مسجون بوده معذلك قلمش معين

فرات علوم نامتناهى ربانى گشته و اگر بديده منزه از رمد هوى مشاهده شود در هر

قطره آن بحر علم و حكمت را مواج بيند همين قسم كه علم حق محيط است همين قسم در

اسمإ و صفات حق ملاحظه نمائيد و اين آيات يك ظهور از ظهورات حق است اگر تفصيل

اين ...... مقامات ذكر شود اين الواح كفايت ننمايد اگر جميع علماى ارض در حين

نزول آيات حاضر باشند يقين بدانيد كه كل تصديق مينمايند چه كه مفر و مهربى

مشاهده نمينمايند الا الله المتكلم الناطق العالم السميع البصير الى آخر اللوح و

همچنين ذكر امى بوده جميع مظاهر الهيه و معنى و مفهوم امى بودن ايشانرا حضرت عبد

البهإ جل اسمه الاعلى در خطابات مباركه و بيانات حضورى مشروحا بيان فرموده اند

و اين عبد بيك فقره آن در اينجا اكتفا مينمايد در بيان خطابه كه در مبعث حضرت

اعلى ادا فرموده است ميفرمايد قوله الاحلى بارى مظهر الهى بايد نور الهى باشد

نورانيتش از خود او باشد نه از غير مثل اينكه آفتاب نورش از خود اوست اما نور

ماه و بعضى ستارگان از آفتاب است بهمچنين نورانيت مظاهر مقدسه بذاتهم است نميشود

از ديگرى اقتباس نمايد ديگران بايد از آنها اكتساب علوم و اقتباس انوار نمايند

نه آنها از ديگران جميع مظاهر الهيه چنين بوده اند

ص ٥٧٠

حضرت ابراهيم و حضرت موسى و حضرت مسيح و حضرت محمد و حضرت باب و خضرت بهإ الله

در هيچ مدرسه ئى داخل نشدند لكن كتبى از آنها صادر كه جميع شهادت دادند بر اينكه

بى مثل بوده اند و اين قضيه بهإ الله و باب يعنى عدم دخول در مدارس را الان در

ايران نفوس دليل و برهان ميدانند در شرق بكتب بهإ الله استدلال بر حقيقت او

مينمايند هيچ كس نميتواند مانند اين آيات صادر نمايد و نفسى پيدا نشد كه بتواند

نظير آن بنويسد زيرا اين كتب و آثار از شخصيكه در مدرسه ئى داخل نشده صادر گشته

و برهان حقيقت اوست اما بيانات حضورى در معنى امى بودن لغت امى بر كسى اطلاق

ميشود كه خواندن و نوشتن را نداند ولى از بيان مبارك چنين مستفاد ميشود كه مقصود

عدم اكتياب و تحصيل علوم است قوله تعالى مشهور چنين است كه حضرت اصلا در مكتب

وارد نشده و درس نخوانده بودند ولى اصل همانست كه مقصد عدم اقتباس است عرض شد

باين قاعدع ميشود گفت تمام مظاهر امى اند اگرچه بمكتب رفته باشند فرمودند قوله

العزيز بلى چنين است زيرا در مكتب الف و بإ و دروس ابتدائى تعليم ميشود نه

مسائل غوامض الهى و آيات سماوى نه اينگونه كلمات كه تحيرت فيه الافئده حضرت اعلى

روحى له الفدإ بمكتب رفته اند ولى در ملكتب چه تعليم شده همان الف و بإ

ابتدائيه و مطالب جزئيه نه آيات و بينات و اين مسائل مهمه پس تمام مظاهر الهى

امى بوده اند يعنى آنچه

 ص 571

از ايشان ظاهر شد اقتباس نبود اگرچه معروف است كه حضرت رسول هم وقتيكه خوايتند

بنويسند الف را نوشته كه كلمه الله را بنويسند چون الف و لام الله الف و لام

تعريف است فرمودند دويت ندارم حرفى بر حرف اسم جلاله تفوق و تسيط و تقدم داشته

باشد و ديگر ننوشتند انتهى و راما راجع بمنع تاويل آيات الهيه باين لوح مبارك

اكتفا نموده و اين موضوع را خاتمه ميدهم

هو الله اى ياران عبدالبهإ بجان و دل شما را بنصائح و وصاياى جمالمبارك روحى

لاحبائه الفدا دلالت مينمايم و از جمله وصاياى حتميه و نصائح صريحه اسم اعظم

اينست ابواب تاويل را مسدود نمائيد بصريح كتاب يعنى لغوى مصطلح قوم تمسك جوئيد

عوالم الهى غير متناهى است و اين صريح كتاب و بطلان مسئله تناسخ در رساله ايقان

بصريح بيان مذكور و احكام الهيه از صوم و صلوة فرض قطعى عباد لهذا بايد توجه به

مطاف ملإ اعلى نمود و توسل بمقام اعلى جست و دعا و مناجات كرد تا از شبهات

تاويل نجات يافت اينست مسلك عبدالبها و اين است مذهب عبدالبها و اين است طريق

هبدالبها من احب البهإ اتبع هذا الصراط المستقيم و من ترك هذا الصراط انه لمن

المحتجبين اگر چنانچه نفسى را ملاحظه نموديد كه امريرا مشتبه شده است و تاويل

مينمايد ولو غرض ندارد عنادى ندارد بنوع خوش با او سلوك و رفتار كنيد و بكمال

مدارا و قول حسن او را از تاويل بصريح آيات الله راجع نمائيم ( ئيد) و عليك

التحية و الثنا ع ع

ص ٥٧٢

الحمد لله در اين ظهور اعظم جميع اسرار و دقائق و رموز را واضح و آشكار فرموده

اند ديگر راه شبهه و تحير باقى نمانده كه احتياج بتاويل باشد و اگر مسائل غامضه

ئى هم باشد تكليف عموم اينستكه اولا از محفل مقدس ملى سئوال و استيضاح نمائيم و

اگر محفل محتاج باستيضاح شد از مبين آيات سئوال و استيضاح مينمايد

 نطق صد و دوم

قد كتب عليكم تقليم الاظفار و الدخول فى ما يحيط هياكلكم فى كل اسبوع و تنظيف

ابدانكم بما استعملتموه من قبل اياكم ان تمنعكم الغفلة عما امرتم به من لدن عزيز

عظيم ادخلوا مإ بكرا و المستعمل منه لا يجوز الدخول فيه اياكم ان تقربوا خزائن

حمامات العجم من قصدها وجد رائحتها المنتنة قبل وروده فيها تجنبوا يا قوم و لا

تكونن من الصاغرين انه يشبه بالصديد و الغسلين ان انتم من العارفين و كذلك

حياضهم المنتنة اتركوها و كونوا من المقدسين انا اردنا ان نريكم مظاهر الفردوس

فى الارض ليتضوع عنكم ما تفرح به افئدة المقربين والذى يصب عليه المإ و يغسل به

بدنه خير له و يكفيه عن الدخول انه اراد ان يسهل عليكم الامور فضلا من عنده

لتكونوا من الشاكرين .

ص ٥٧٣

يكى از اوامر حتميه جمالقدم جل فضله الاعظم گرفتن ناخن و استحمام و تنظيف ابدان

در هر هفته است گرچه در شريعت مطهره اسلام نيز تقليم اظفار از سنن مطلوبه بوده

ولى در قرآن ذكر صريحى در اينخصوص نبود لهذا گرفتن ناخن را از مستحبات موكده

محسوب داشتند و در اين شريعه مقدسه تصريحا از قلم اعلى نزول يافته و از واجبات

حتميه محسوب است و البته در هر يك از احكام و اوامر الهيه حكم و مصالحى ملحوظ و

منظور است خواه عباد بفلسفه و حكمت احكام مطلع و ملتفت بشوند يا حكمت احكام در

حيز ادراك و حوصله آنان نگنجد يكى از جهالى كه با قلم بى شرمى كتاب رديه ئى

نوشته يكى از اعتراضاتش در همين حكم بوده نوشته بود كه تمام مردم ميدانستند كه

گرفتن ناخن محبوب و نگرفتن غير مطلوب است و اين تصريح چه لزومى داشت كه حضرت

بهإ الله فرموده است قد كتب عليكم تقليم الاظفار و اين از قبيل توضيح واضحات

است و توضيح واضح در نزد ارباب عقول ممدوح نيست و يكى از مقلدين ...... همين

اعتراض را باين عبد نمود در جواب گفتم بقول معترضى كه اين اعتراض ... را نموده

و شما گفتار او را تكرار ميكنيد نزول كتاب اقدس در هفتاد سال قبل بوده و بقول

شما تمام ميدانستند كه تقليم اظفار ممدوح و مستحب موكد است با وجود اين امروز

بسيارى هستند كه مخصوصا ناخنهاى خود را تربيت ميكنند كه مثل جانوران درنده شود

چون علم الهى محيط است لذا تصريح فرموده كه خود را بجانوران شبيه نكنند و باداب

انسانيت .... بگردند و بسنوحات و صفات رحمانيت

ص ٥٧٤

متصف شوند و بحمد الله ما بهائيان كه در ظل امر مبارك حضرت بهإ الله وارد شده

ايم اين حكم مبارك را آويزه گوش هوش نموده و ناخنهاى خود را در هر هفته ميگيريم

و شما كه ناخن گرفتن را از سنن موكده شيغمبر خود ميدانستيد اين سنت را ترك و

فراموش كرده ناخنهاى خود را بجانوران درنده شبيه مينمائيد بارى چون در مرآت علم

الهى معلوم بود كه روزى خواهد آمد كه بشر اين سنت ممدوحه را متروك و مهمل گذارند

و آن خصلت ناپسند را ماخوذ و معمول دارند لهذا امر بتقليم اظفار فرموده و اين يك

حكمتى ايت كه ما ادراك ميكنيم و البته حكمتهاى ديگر در آن ملحوظ و منظور است و

از ادراك و انظار ما مستور است و از اين گذشته اعتراض بر احكام مخالف با قانون

عقل و ديانت و وجدان ايت بلكه بايد بقواعد ميلمه و ادله فارقه بين حق و باطل نظر

كنيم اگر مطابق قواعد مقرره ديانت و براهين قاطعه حاكم از طرف خدا مبعوث ايت

بموجب صريح قرآن لا يسئل عما يفعل بايد احكام او را گردن نهيم و اطاعت كنيم و از

چون و چرا لب فرو بنديم و اگر از جانب حق نباشد ما را باحكام او حاجتى نيست كه

گوش باحكامش دهيم يا در احكام او قضاوت كنيم كه موافق است يا مخالف بارى مقصد ما

در اين اوراق بيان احكام است نه ايتدلال يكى از اوامر مطاعه در اين آيات مباركه

امر باستحمام در هر هفته و تلطيف و تنظيف ابدان است ميفرمايد تقليم اظفار و دخول

در آبيكه هياكل

ص ٥٧٥

شما را فرا گيرد در هر هفته لازم است و همچنين لازم است كه بدنهاى خود را پاكيزه

و نظيف نمائيد بهرچه از قبل استعمال ميكرديد يعنى هرچه سبب زوال چرك بدن و موى

اندام است مبادا غفلت مانع شود شما را از آنچه مامور شده ايد بان داخل شويد در

آب تازه و جائز نيست دخول در آب مستعمل مبادا به خزينه هاى حمامهاى عجم نزديك

شويد كه هر كس اراده دخول در آن نمايد قبل از ورود بوى كريه آنرا مييابد دورى

جوئيد اى قوم و مباشيد از خوارشدگان چه آب آن خزينه ها شبيه است بچرك و خون و

جراحات و همچنين حوضهاى آن حمامها كه بد بو و مكروه است ترك نمائيد آنها را و از

پاكيزگان باشيد ما ميخواهيم شما را مظاهر فردوس مشاهده كنيم در زمين تا از شما

ظاهر شود آنچه يبب فرح قلوب مقربان آستان احديت است اين واضح است كه دخول در آب

بكر براى هر فرد خالى از صعوبت و زحمت نيست چه هر كى هر قدر داراى ثروت باشد و

حمام مخصوص هم در خانه داشته باشد باز مشكل است براى هر يك از اهل خانه آب خزانه

تجديد شود تا چه رسد باشخاصيكه وسائل حمام خصوصى براى ايشان فراهم نباشد اينست

كه براى تسهيل امور در آيه بعد ميفرمايد و كسيكه آب بر بدن او ريخته شود و اندام

او شسته شود بهتر است براى او و كفايت ميكند او را از دخول در آب بتحقيق خداى

مهربان اراده فرموده است كه كارها را بر شما آسان نمايد

ص ٥٧٦

فضلى است از نزد او تا از شكر گذاران باشيد بر اهل بها و ارباب ديانت و تقى اين

نكته در نهايت وضوح است كه كلمة الله خلاق است همان نحويكه تخم پاك در زمين سبب

انبات و تشكيل خرمن ميشود همين قسم كلمة الله چون بر عقول پرتو افكند در قلوب

تاثير ميكند و چون اين امر مبارك از قلم اعلى صادر شد طولى نكشيد كه حمامهاى

ايران تبديل بحمام دوش گشت و شهردارى در هر شهر تاسيس شد و تنظيف حمامها و

حوضهاى عموميرا عهده دار گشت و چون سابق بر اين وسائل موجود نبود بنا بر حكم

اضطرار كه گفته اند الضرورات تبيح المحظورات ناچار نفوسيكه حمام خصوصى نداشتند

بهمان حمامهاى كثيف ميرفتند و مخالف امرهم نبود چنانچه جواز و اباحه دخول در آن

حمامها در لوحيكه بافتخار مرحوم آسيد جواد كربلائى از قلم اعلى نازل شده

ميفرمايد قوله تقدست اقواله در سنين معدودات از اطراف عرائض ناس بشطر اقدس وارد

و از اوامر الهيه سئوال مينمودند انا امسكنا القلم عن ذكرها الى ان اتى الميقات

اذا اشرقت من افق ارادة ربه .... الاوامر و الاحكام فضلا على الانام انه لهو

الغفور الكريم چه كه اوامر الهيه بمنزله بحر است و ناس بمنزله حيتان لو هم

يعرفون ولكن بحكمت بايد بان عمل نمود مثلا از جمله احكام حليت الحان و نغمات

بوده و حال اگر نفسى از اهل بيان جهرة باين عمل قيام نمايد خلاف حكمت نموده چه

كه سبب اجتناب عباد و اضطراب

ص ٥٧٧

.... فى البلاد خواهد شد اكثرى ضعيفند و از مقصود الله بعيد بايد در جميع احوال

حكمت را ملاحظه نشود كه ضوضإ و نفاق و نهاق نفوس غافله گردد قد سبقت رحمت الله

و فضله ....العالمين بايد بكمال محبت و بردبارى ناس را ببحر معانى .... نمود

كتاب بنفسه شاهد و گواه است برحمت الهيه بانبساطى نازلشده كه ذكر آن ممكن نه و

اوست مغناطيس اعظم لز براى جذب افئده عالم يوف يظهر الله فى الارض سلطانه انه

لهو المقتدر القدير نفوسيكه اليوم بافق اعلى ناظرند و بحق موقن اگر در بعضى

اعمال .... نمايند و يا مقتضى حكمت نازله ندانند نبايد بر آن نفوس سخت گرفت ان

ربك لهو الكريم ذوالفضل العظيم مثلا حمامات آن بلاد را منع نموديم و مقصود اين

بود كه كل از آنچه غير محبوب است مقدس و منزه داريم ولكن اين اليوم ممكن نه چه

كه در هيچ بلدى حمامى كه عندالله مقبول است موجود نه لذا اگر نفسى بحمامات

موجوده توجه نمايد ....عليها بعضى از احكام است كه اليوم عمل بان ضرى نداشته ...

بر كل واجب است عمل نمايند و بعضى سبب ضوضإ ناس خواهد شد لذا معلق است بوقت آن

مثلا تبليغ امر غنى متعال اكليل اعمال است حال اگر نفسى جهرة قيام نمايد و آنچه

سبب اجتناب ناس و اعراض و اعتراض عباد است بيان كند از حكمت خارج شده چه كه

شخصيكه ... بامرى تمسك نموده و تشبث جسته يكمرتبه خلاف آنرا بشنود .....آن مطلع

نشود البته سبب اجتناب و اعتراض او گردد بايد .....

ص ٥٧٨

و مدارا خلق را تربيت نمود و بعرصه باقيه كشانيد در رحمت و شفقت تفكر فرمائيد

لعمرالله ان الرحمة تخجل فى نفسها ان تنسب اليه و سجدت لرحمة التى عجزت عن

ادراكها كل علم بصير انا نذكر فى كل الاحيان و نذكر ايام التى كنت تحضر لدى

العرش نسئل الله ان يجعلك مغناطيس امره لتجذب بك العقول و النفوى هو الذى عرفك

الوجه بعد فنإ الاشيإ كلها ان اشكره بهذا الفضل ...... الى آخر اللوح بارى

مقصود تنزيه و تنظيف ظاهر و باطن از هرگونه آلايش و اوساخ است چنانچه در لوح

ديگر ميفرمايد قوله العزيز هرچه از مصدر امر ظاهر شود حق لا ريب فيه بايد بان

تمسك جست شكر نعمت در سكمقام اظهار نعمت است ولكن حزب شيعه بعضى محل و منزل و

نعماشان از لطافت خارج است و آنرا سبب زهد ميدانند و نفس تقوى ميشمرند اگر اين

امور از فقر ظاهر باسى نيست و عندالله مقبول و عند وسعت هرچه اظهار نمايند و يا

انفاق كنند عندالله مقبول ملإ عاليين و ارواح مجرده بمقامات معطره مظهره لطيفه

ناظرند چنانچه مبشر ميفرمايد اگر بدانم چه محل را مقر قرار ميفرمائى هرآينه از

حال امر مينمودم از وجه مإ از الماس نمايند بايد آنجناب شكر كنند كه سبب ظهور

اين لوح امنع اقدس گشتند امروز اهل بها اگر ممكن شود بايد بغذاهاى لطيفه معطره

متنعم گردند ولكن طوبى لمن اختار اخاه على نفسه انه من المقربين الى آخر اللوح

ص 579 نطق صد و سوم

قد حرمت عليكم ازواج آبائكم انا نستحيى ان نذكر حكم الغلمان اتقوا الرحمن يا

ملإ الامكان و لا ترتكبوا ما نهيتم عنه فى اللوح و لا تكونوا فى هيمإ الشهوات

من الهائمين .

پاك بين از نظر پاك بمقصود رسيد احول از چشم دوبين در طمع خام افتاد

يكى از اعتراضات معارضين بر اهل بها در مفهوم همين آيه مباركه است كه ميگويند از

اين آيه چنين مفهوم ميشود كه حضرت بهإ الله بموجب اين آيه فقط تزويج آبإ را

منع فرموده است بنابر اين ازدواج با سائر محارم از قبيل خواهر يا دختر خواهر و

برادر با عمه و خاله مباح و حلال است و همچنين بر حرمت لواط تصريحى نفرموده بنا

براين لواط نيز حرام نيست كجايند ارباب ادراك و انصاف كه منصفانه در اين آيه

مباركه بنظر دقيق تمعن و تدقيق نموده و قضاوت نموده و قضاوت نمايند كه در

صورتيكه ازدواج با زوجات پدر بر پسر حرام باشد چگونه ميشود تصور كرد كه ازدواج

با خواهر كه از يك صلب و يك رحم تولد يافته و از يك پستان شير خورده حلال و مباح

باشد از اين گذشته تصريح بر حرمت شيئ مخصوص دليل حلييت و اباحه اشيإ ديگر نيست

مثلا اگر كسى بگويد مردار پاك نيست دليل بر طهارت و پاكى كثافات ديگر نيست چه

ممكن است نظر خصوصى منظور بوده كه تصريح بر عدم طهارت مردار شده از اين گذشته در

شريعت مقدسه حضرت بهإ الله بيش از نكاح يك زن حرام قطعى

ص ٥٨٠

است مگر اينكه شخصى عيالش فوت شود يا بسبب امر .... زوجه خود را طلاق دهد و زنى

ديگر اختيار نمايد آنهم بندرت واقع ميشود و النادر كالمعدوم مشهور است پس چگونه

بهائى با مادر خود ازدواج ميكند از اين گذشته اعمال هر امتى در معاملات دينى خود

با يكديگر بزرگترين شاهدى است بر عقائد و احكام دينى آن ملت آيا در دنياى بهائى

هيچكس ديده يا شنيده است كه يك نفر بهائى در ممالك آزاد و يا غير آزاد با يكى از

محارم خود از قبيل خواهر يا دختر خواهر و برادر يا مادر يا عمه و خاله ازدواج و

اقتران كرده باشد چنانچه در بين امت كليم كه بموجب حكم تورات ازدواج با دختر

خواهر و برادر ممنوع نبوده است و اكنون نيز در بين آنان اين عمل ممدوح است

همچنين اگر بهائى از اين عمل ممنوع نبوده و ازدواج با محارم جائز بود البته در

ميان بهائيان نيز متداول و معمول بود خصوصا در ممالك آزاد كه بهائى برسميت

شناخته شده است ولى چون قلم در كف دشمن است هرچه وجدانشان اجازه دهد گفته و

ميگويند و نوشته و مينويسند چون قلم در دست غدارى فتاد لاجرم منصور بر دار

اوفتاد چقدر متين گفته شاعر عرب و عين الرضا عن ... كل عيب كليلة ولكن عين

الخطا تبدى المساويا يعنى چشم ميل و رضا هر عيبى را ميپوشاند ولى چشم بغض و غضب

هر حسى را عيب ميپندارد شاعر عجم بدين مضمون گفته گرت عيبجوئى بود در سرشت

نبينى ز طاوس جز پاى زشت

ص ٥٨١

آنچه حقيقت حال است اين است كه قبل از بعثت حضرت خاتم انبيا عليه التحية و

البهإ در بين اعراب جاهليت متداول و معمول بود كه زنان شدر خود را نكاح ميكردند

و نفوسيكه با زنان پدر خود .....مسكردند .... ميناميدند گرچه اين عمل در بين

اعراب .... و مستحسن نبود ولى ممنوع و مستهجن هم نبود مثلا يكى از زوجات ....

داشت پس از فوت او پسرش عباى خود را بر سر چند زن از ... پدر خود ميانداخت و

ميگفت شما ملك من هستيد و بهمين كلمه آن زنان را مالك ميشد اگر ميخواست بنكاح

خود در مياورد اگر ميخواست بكنيزى خود ميگرفت اگر ميخواست آنانرا ميفروخت بهر

نحو مايل بود با آنان رفتار ميكرد و پس از بعثت و ظهور آنحضرت نيز چندى اين عمل

ركيك حتى در بين نفوسيكه بشرف اسلاميت مشرف شده بودند معمول و متداول بود و

بودند اشخاصيكه عيالشان زوجه پدرشان بود و بعد اين آيه مباركه نازلشد و حكم بر

حرمت اين عمل ..... و آن آيه در سوره مباركه نسإ است قوله تعالى و لا تنكحوا ما

... آباوءكم من النسإ الا ما قد سلف انه كان ...............

يعنى زنان منكوحه پدران خود را نكاح نكنيد مگر آنچه ( آنكه )اينعمل از پيش واقع

شده البته اين عمل زشت و گناه است و بد راهى است و اينكه در كتاب مستطاب اقدس

نيز حرمت قطعى اين فعل شنيع نازلشده تذكر است براى اهل بهإ كه كسى تخطر و تصور

نكند كه در شريعت مقدسه بهائى تزويج و نكاح ........... بلكه بيقين بدانند

ص ٥٨٢

كه در اين شريعت نيز مانند شريعت اسلام اين عمل شنيع ممنوع و حرام است اين است

كه ميفرمايد بتحقيق حرام شده است بر شما زنان و پدران شما و ما شرم داريم از

آنكه حكم پسران را ذكر كنيم از خدا بترسيد اى اهل عالم و مرتكب نشويد عملى را كه

ممنوع شده است از آن در كتاب الهى و نباشيد در بيابان شهوات نفسانى سرگردان و

متحير و از مبين آيات و مركز ميثاق روح العشاق لتربته الفدإ از اين آيه مباركه

سئوال شده در جواب ميفرمايد قوله جل بيانه در حرمت نكاح پسر بزوجات پدر مرقوم

نموده بوديد صراحت اينحكم دليل بر اباحت ديگران نيست مثلا در قرآن ميفرمايد حرم

عليكم الميتة و الدم و لحم الخنزير اين دليل بر آن نيست كه خمر حرام نيست و در

الواح سائره بصريح عبارت مرقوم كه در ازدواج حكمت الهيه چنان اقتضا مينمايد كه

از جنس بعيد بين زوجين هر چند بعد بيشتر سلاله قويتر و خوش سيماتر و صحت و عافيت

بهتر گردد و اين در فن طب نيز مسلم و محقق است و احكام طبيه مشروع و عمل بموجب

آن منصوص و فرض لهذا تا تواند انسان باسد خويشى بجنى بعيد نمايد و چون امر بهائى

قوت گيرد مطمئن باشيد كه ازدواج باقربا نيز نادر الوقوع و در اينخصوص مكاتيب

متعدده مرقوم گرديده از جمله مكتوب مفصلى است چند سال پيش ببادكوبه مرقوم شده

آنرا تحرى نمائيد بيان مفصل است و قبل از تشكيل بيت العدل اين احكام راجع بمركز

منصوص است الى آخر بيانه الاعلى و مسلم است بيت العدل اعظم نيز اباحه

ص ٥٨٣

كل اقاربرا بالخص محارم تجويز نخواهد نمود زيرا منافى عصمت ملكوتى است با وجود

آنهمه نصوص صريحه واضحه در باره عفت و عصمت چگونه بيت العدل بجواز نكاح اقارب

خصوصا محارم حكم ميكند زيرا بيت العدل شارع احكام غير منصوصه است نه احكام

منصوصه و الواح و زبر الهيه و اين عبد چند فقره آنرا زيب اوراق مينمايد در يكى

از الواح از قلم قدم نازل قوله تعالى شانه بذيل عفت تمسك نمائيد در لوح ديگر

قوله العزيز بهترين جامه عالم از براى امإ الله عصمت است و در لوح ديگر قوله جل

ذكره انا نوصيكم بما وصينا به اوليائى من قبل بالامانة و الصفا و العفة و المحبة

و الوفا دعوا ما عند القوم .... ما اوتيتم من لدى الله مالك الرقاب مفاد چنين

است كه ما شما را وصيت ميكنيم بانچه از پيش دوستان خود را وصيت نموديم بامانت و

صفا و محبت و وفا واگذاريد آنچه در نزد مردم است و بگيريد آنچه را از حق دارا

شديد و در لوح ديگر ميفرمايد قوله جل جلاله ان امروا عبادى و امائى بالعصمة و

التقوى لعل يقومن عن رقد الهوى توجهن الى الله فاطر الارض و السمإ كذلك امرنا

العباد حين الذى اشرق نير الافاق من جهة العراق مفهوم بيان مبارك ميفرمايد امر

كنيد بندگان و كنيزان مرا بعصمت و پرهيزكارى اميد است از خواب ..... و هوى

برخيزند و بخدائيكه خالق زمين و آسمانست توجه نمايند چنين امر نموديم بندگانرا

زمانيكه شمس آفاق از طرف عراق مشرق بود و در لوح ديگر ميفرمايد قوله عز بيانه و

فى آخر الكتاب

ص 584 ( صفحات 584 و 585 نيست )

ص ٥٨٦

بحبال آن دام مقيد ميشد ديگر رهائى از اندام نداشت چنان بشهادت تاريخ و نصوص

صريحه كتب سماويه مسلم و مثبوت است از اين رو لسان عظمت در اين آيه مباركه عباد

خود را متذكر و آگاه ميفرمايد مفهوم بيان مبارك اينست كه جائز نيست براى احدى كه

زبان خود را حركت دهد در مقابل مردم باذكار و اوراد وقتى در كوچه و بازار راه

ميرود بلكه سزاوار چنين است كه هر كس بخواهد خدا را ذكر كند يا در مقاميكه براى

ذكر الهى بنا شده است يا در خانه خود ذكر بگويد اين عمل بخلوص و تقوى نزديكتر

است آفتاب حكمت و بيان اشراق نموده است از افق بيان خوشا بحال عمل كنندگان بر هر

متدينى اين نكته در نهايت وضوح است كه هر يك از مظاهر الهيه در عصر خود معلم

آسمانى و مربى عمومى و پدر روحانى نوع بشر بودند تا نوع انسانرا در دبستان امكان

بعلم و عرفان و فضائل و كمالات انسانيت تعليم و تربيت فرمايند چنانچه پدران

جسمانى نهايت سعى و كوشش دارند كه فرزندان خود را بعلوم و آدابى تعليم و تاديب

نمايند كه متضمن فوائد و منافعى باشد كه كافل راحت و آسايش ايشان در حيات مادى و

زندگانى ظاهرى است همين قسم مظاهر الهى كه پدر آسمانى و مربى روحانى نوع بشرند

نهايت جد و جهد را در اصلاح عالم و تربيت ارواح بشر مبذول ميدارند حتى جان عزيز

خود را فداى اصلاح علم و تربيت امم مينمايند تا باداب و اخلاقى مودى

ص ٥٨٧

متخلق شوند كه موجب ........................................... باقيه الهيه

گردد و اين مطلب بنصوص صريحه ثابت و معلوم چنانچه در الواح عديده نزول يافته در

يكى از الواح ميفرمايد قوله جل احسانه حمد محبوبى را سزا كه نظر بعنايت كبرى

طلعت ابهى را مخصوص حيات اهل عالم فدا فرمود و در لوح سلطان به صريح بيان

ميفرمايد و نرجو من كرمه تعالى بهذا الحبس ..... الرقاب من السلاسل و الاطناب و

يجعل الوجوه خالصة لوجهه العزيز الوهاب انه مجيب لمن دعاه و قريب لمن ناجاه و

نسئله ان ... هذا البلإ الادم درعا لهيكل امره و به يحفظه من سيوف .... و قضب

نافذة الى آخر بيانه الاحلى مفاد بيان مبارك اين است از كرم الهى اميدواريم كه

بسيى حبس من گردنها را از زنجيرها و طنابها آزاد فرمايد و وجوه عباد را خالص

نمايد براى .... خودش البته هر كس او را بخواند اجابت ميفرمايد و بهر كس يا او

مناجات كند نزديك خواهد شد از خدا خواهيم كه اين بلاهاى شديده مرا زرهى براى

هيكل امر خود فرمايد و امر خود را از شمشيرهاى براين و سنانهاى نافذه محفوظ دارد

لذا بصرف فضل و عنايت آنچه مستلزم سعادت و صلاح استن بيان ميفرمايند و همچنين

آنچه مورث مضرت و فساد است تشريح و تبيين مينمايند و از جمله خصائل مذمومه و

صفات رذيله ئي كه موجب انحطاط بشر و حرمان از رحمت جليل اكبر ايت همانا زهد و

رايست كه نه تنها آن زاهد

ص ٥٨٨

ريائى را از هر فضلى محروم ميكند بلكه جميع را در دام تزوير و رياى خود گرفتار و

از فضل و موهبت پروردگار مهربان محروم ميگرداند چه ريا شرك بخداست زيرا شرك بر

دو قسم است شرك جلى و شرك جلى شرك جلى آنست كه صور و تماثيلى را ستايش ميكند و

آنها را شريك در عبادت قرار ميدهد و شرك خفى آنست كه زبان خود را بذكر و اعمالى

در انظار ناس حركت ميدهد و مقصودس از اينكار شكار ابلهان و مردم ساده دل نادان و

وصول بمقاصد خويش است چه نيكو فرمود مرحوم حكيم خاقانى شيخنا بهر عوام ساخته

دانه و دام دانه اش سبحه خام دام تحت الحنكو و اين هر دو نوع از شرك .....

مردود درگاه احديت است در قرآن ميفرمايد انا الله لا يغفران بشرك به و يغفر ما

دون ذلك لمن يشإ مفاد آيه اينست كه خدا مشرك را نميامرزد و سواى شرك براى هركس

بخواهد مى آمرزد در موضع ديگر ميفرمايد و من كان يرجو لقإ ربه فليعمل عملا

صالحا و لا يشرك بعلادة ربه احد يعني هر كس اميدوار بلقاي پروردگار ايت بايد

باعمالى مشغول شود كه شايسته بارگاه احديت باشد و احدى را شريك در عبوديت آستان

الهى نگرداند از اين نقطه نظر در احاديث قبل وارد شده نية المومن خير من عمله

و حضرت عبدالبهإ عز اسمه الاعلى در مفاوضات در معنى حديث ميفرمايد ممكن است در

عمل ريا داخل شود و سبب بطلان اعمال شود اما در نيت ريا راه ندارد بارى تا اعمال

خالص نباشد مقبول آستان كبريا نشود از اين جهت

ص ٥٨٩

است كه در الواح الهيه و الواح مركز ميثاق و حضرت ولى امرالله جل ..... آنهمه

تاكيد و تكرار در خلوص نيت شرف نزول يافته از آنجمله در اين مناجات كه امر

فرموده است هر صبح و شام تلاوت شود قوله جلت عنايته ان اقرإ هذا الدعا فى كل

صباح و مسإ سبحان اللهم يا الهي اسئلك باسمك الاعظم الذي به اشرق شمس امر...

من افق .... بان لا تجعلنا محروما عن نفحات التى تمر عن شطر عنايتك ثم اجعلنا يا

الهى خالصا لوجهه و منقطعا عما سواك ثم احشرنا فى زمرة عباد الذين ما منعتهم

اشارات البشريه عن التوجه الى المنظر الاحدية اى رب فادخلنا فى ظل رحمتك الكبرى

ثم احفظنا من عبادك الذين كفروا باسمك الابهى و اشربنا زلال خمر عنايتك و رحيق

فضلك و الطافك انك انت المقتدر على ما تشإ و انك انت الغفور الرحيم اى رب

فاستقمنا على حبك بين خلقك لان هذا اعظم عطيتك لبريتك و انك انت ارحم الراحمين و

بهمان اندازه ايكه امر بخلوص فرموده از زهد و ريا نهى و تحذير نموده از آنجمله

در اين لوح مبارك ميفرمايد قوله جلت عطوفته چه كه اصل مقصود عرفان الله و قيام

بر امر اوست هر كه باين مقام فائز شد از اعلى الخلق و جوهر آن نزد حق بوده و

خواهد بود و سبب منع بعضى از نفوس از شريعه الهيه اعمال شنيعه بعضى از احباب

بوده كه در اول امر بعضى بهواهاى خود باعمال غير مرضيه مشغول بودند و همچه گمان

مينمودند كه حق بان راضى است لذا بعضى از نفوس بمشاهده آن اعمال در امر

ص ٥٩٠

غنى متعال توقف نمودند و بعضى باعراض برخواستند و سبب ديگر آنكه زهد ظاهره

ايشانرا از شريعه الهيه منع نمود مع آنكه فى الحقيقه زهد را ادراك ننمودند

ملاحظه كن اكثرى از يهود در عصر مشيح در محل عبادات خود شب و روز عاكف بودند و

بقرائت تورات مشغول و نفس اين اعمال آن نفوس را از مطلع امر ذى الجلال محروم

نمود چه كه اعمال كلها مخصوص وصول بحق و رضاى اوست چون بحق فائز نشدند كل مردود

بوده و خواهد بود حال هم جمعى از يهود هستند كه در بيت المقدس انزوا گرفته اند و

در كمال رياضت بقرائت كتب مشغولند و بعضى از آن نفوس سه روز و شب متتابعا در

صومند معذلك در نزد حق مردود بوده و خواهند بود اينست حجاب اكبر كه اكثر از بشر

را از منظر اكبر منع نموده بارى سبب احتجاب اكثرى از خلق امروز مذكور شده الى

آخر اللوح چه خوب فرموده است مولوى گر نماز و روزه ميفرمايدت نفس مكار است

فكرى بايدت و در لوحيكه بافتخار كاظم از قلم مشيت نازل ميفرمايد بسمى العليم

الخبير يا محمد قبل كاظم نشهد انك اقبلت الى افقى و فزت بما منع عنه اكثر خلقى

الذين انتظروا ايامى و ظهورى و حضورى و تكلمى و بيانى كذلك قضى الامر و الناس

اكثرهم من الغافلين در ليالى و ايام بذكر مالك انام مشغول و بمعابد و مساجد و

هياكل و صوامع متوجه و از موسس و مقنن آن غافل و محجوب در علماى جهلا نظر نما در

حينى كه بلفظ لا اله الا الله ميگويند در معنى سيف بر روى حق آخته اند موهوم را

علم ناميده اند و هوى را اله اخذ نمودند سبيل را گم كرده اند و خود را هادى آن

دانسته اند

ص ٥٩١

بشطر اصنام متوجهند و خود را يالك الى الله ميشمرند از ظلم آن نفوس غافله مجعوله

حنين اهل فردوس اعلى و صريخ اهل جنت عليا مرتفع اس اساس شريعت الهى را خراب

نموده اند و خود را بانى آن ميدانند و جمعى از مظاهر ظنون و اوهام هم اقتدا

نموده اند قسم بمكلم طور كه بر اعلى السدره ناطق كه اگر بقدر سم ابره باعمال خود

پى برند و از ما قدر لهم آگاه گردند از خوف هلاك شوند جميع دوستان آن ارض را از

لسان مظلوم تكبير برسان از قبل و قبل قبل هر يك بايات الهى فائز شدند در ليالى و

ايام و صباح و مسإ قلم اعلى متحرك انشإ الله اين عنايت كبرى را عظيم شمرند و

بما ينبغى لايام الله عامل شوند از آن شطر نيمات خوش مرور نمايد انشإ الله

لازال باين مقام فائز باشند و در هر يوم بر مراتب محبت و اتحاد و اتفاق

بيافزايند ان الذى سافر الى المميم انه مذكور لدى الوجه و مسطور فى الكتاب و

قائم لدى الباب يا احبائى عليكم بهائى و رحمتى و عنايتى و فضلى الذى سبق من فى

السموات و الارضين انتهى احباى الهى البته از اين لوح مبارك فوائد و نتائج خلوص

و عواقب وخيمه زهد و ريا و غرور را استنباط خواهند فرمود چه مليح فرموده است

حافظ عليه الرحمة زاهد غرور داشت بجنت نبرد راه رند از ره نياز بدار السلام

رفت .

 نطق صد و پنجم

قد فرز لكل نفس كتاب الوصية و له ان يزين راسه بالاسم الاعظم و يعترف فيه

بوحدانية الله فى مظهر ظهوره

ص ٥٩٢

و يذكر فيه ما اراد من المعروف ليشهد له فى عوالم الامر و الخلق و يكون له كنزا

عند ربه الحافظ الامين .

در شريعت مطهره اسلام وصيت مندوب و محبوب بود ولى واجب قطعى نبود اما در شريعت

مقدسه بهائى از فرائض حتميه و واجبات ضروريه قطعيه است ديگر آنكه در اسلام شرط

صحت آن بود كه در حال اختيار بميل و رغبت و صحت بدن و عقل باشد پس اگر كسي

مسخواست وصيت كند فقط دو ثلث مال خود را اختيار داشت بهر نحوكه ميل دارد در هر

چه مصروف شود وصيت نمايد اما در اين امر مبارك چنين نيست بلكه تا آخرين نفس در

ما يملك خود مختار است وصيت نمايد و در اوراق يابقه نيز تحرير شد و در اينموقع

نيز آن بيان مبارك را تكرارا درج ميكنم قوله تبارك و تعالى و سئوال ديگر آنجناب

ايا نفسى مختار است در مال خود با بودن ذريه و ساير ورثه تركه و ما يملك خود را

بديگرى و يا بيك نفر از ورثه مصالحه يا هبه نمايد و سائر ورثه را بى بهره كند و

يا نميتواند هذا ما انزل فى الجواب هر نفسى در مال خود مختار است يفعل فيه كيف

يشإ تا حكم عقل بر او صادق اختيار از او سلب نه هذا ما حكم به الله و بعد از

اختلال واقعى كه نزد حاذقين اطبإ معين و واضح شود اختيار از او ساقط است بحكم

كتاب انه يفعل ما يشإ و يحكم ما يريد لا اله الا هو المقتدر العزيز الحميد و

اما بيانات مباركه مركز ميثاق راجع بوصيت از جمله لوحيست كه بافتخار ميرزا نعمت

الله نازل

ص ٥٩٣

شده قوله عز بيانه اما مسئله كه سبب تحير است اينست كه انسان مختار مطق است و هر

قسم بخواهد بموجب وصيتنامه اموال را در ايام خويش بين وراث تقسيم مينمايد كه بعد

از او ..... گردد و وصيت فرض بر كل است يعنى هر نفسى بايد در ايام حيات خويش

وصيتى محكم و متين و صريح بنويسد و ممهور و مستور نمايد و در محل بسيار امنى

محفوظ دارد و در وصيت مختار و وصيت نامه معمول به و مقدم بر هر حكمى است و نفسى

مقتدر بر تغيير و تبديل نيست در اينصورت اگر جميع اموال را باولاد خويش دهد

مقتدر است اما اگر نفسى اطاعت امر نكند و وصيتنامه ننويسد و اين تكليف الهى را

مخالفت نمايد با آنكه و يا اينكه وصيتنامه از ميان برود اموال او بحسب اسهام

مفروضه تقسيم شود و فى الحقيقه اين حكم مبرم اعظم حكمتش اينست كه نفسى بيوصيت

نامه نفسى نكشد ملاحظه ميفرمائيد كه از جهت عدم وصيت نامه ميراث بتمامها بر خلاف

رضاى مورث توزيع و تقسيم و تفريق ميشود و چه مشكلاتى و منازعاتى حاصل گردد ولى

وصيتنامه قاطع هر نزاعى و يبب راحت كل زيرا انسان بحسب آرزو و خواهش خويش وصيت

مينمايد چقدر خوش است كه اموال موروثه تماما برضا و آرزوى مورث تقسيم و توزيع

گردد ملاحظه كنيد كه بسيار نفوس قبل از وفات از بعد ممات خويش چقدر مضطربند حال

باين حكم الهى يعنى فرضت و وجوب وصيت قبل از فوت حل جميع اين مشكلات گردد حضرت

ذات محترم را از قبل عبدالبهإ بكمال محبت

ص ٥٩٤

و احترام تحييت ابدع ابهى ابلاغ دار و عليك البهإ الابهى و در لوح ديگر

ميفرمايد قوله العزيز اما مسئله مواريث اين در صورتى است كه شخص متوفى وصيتى

ننمايد آنوقت اين تقسيم جارى گردد ولى هر نفسى مكلف بر وصيت است بلكه فرض و واجب

ايت و صريح نصوص الهيه است كه در حالت صحت خويش بايد حكما وصيت نمايد و بحسب ميل

خويش هر نوعيكه بخواهد وصيت كند و آن وصيت نامه را مختوم بدارد و بعد از وفاتش

باز شود و بموجب آن عمل گردد در اينصورت شخص متوفى ميدان وسيع دارد كه در زمان

حيات بهر قسميكه ميل دارد وصيت نمايد تا مجرى شود و عليكم البهإ الابهى 1919

عبدالبهإ اما كيفيت ترتيب وصيت نامه بر حسب دستور محفل مقدس روحانى ملى

بهائيان ايران شيدالله اركانه چنين است نمره 1019/3 / 16 و 12 / 10 / 17 محافل

مقدسه روحانيه شيدالله اركانهم در تعقيب متحدالمال هاى سابق اين محفل راجع بلزوم

تنظيم وصيت نامه محترما اشعار ميشود چون بموجب نصوص الهيه وصيت نامه اشخاص بايد

مكتوم و پس از صعودشان مفتوح گردد در موقعيكه احباى الهى وصيت نامه خويش را براى

تصديق صحت خط و امضا بمحفل روحانى ارائه مينمايند و ما يل نيستند كسى از مفاد آن

اطلاعى داشته لاشد متمنى است بشرح ذيل رفتار فرمايند اول وصيت نامه خويش را با

حضور اعضإ محفل و يا با حضور نفسيكه

ص ٥٩٥

از طرف محفل براى اين امر تعيين ميشود ْر پاكتى .......... پاكت را بسته و بر

ظهر آن عبارتى بمضمون ذيل مرقوم دارند اين پاكت حاوى وصيتنامه است كه بخط و

امضإ اين جانب ....... فرزند ..... داراى ورقه هويت نمره ..... صادره از .... و

تعرفه امرى نمره .... صادره از ..... در دو نسخه نگارش يافته و يك نسخه آن در

تاريخ .... بمحفل مقدس روحانى .... براى ظبط تسليم گرديده است هرگاه وصيت نامه

بخط ديگرى نوشته شده و بمهر يا امضإ يا اثر انگشت ايشان رسيده است محافل مقدسه

روحانيه بر ظهر پاكت صحت خط و امضإ وصيت كننده را بمضمون ذيل تصديق فرمايند

.... محفل روحانى .... تصديق مينمايد كه عبارات پاكت بخط خود آقاى .... نگارش

يافته و بامضاى ايشان ممضى گرديده است و در صورتيكه بخط ديگرى نوشته شده باشد

صحت مهر يا امضإ سا اثر انگشت وصيت كننده را تصديق و يك نسخه را بخود او مسترد

و نسخه ديگر را در ظيط محفل مضبوط ميدارند دوم بر ظهر همان ورقه وصيت نامه مراتب

لازمه را بشرحى كه در فوق مذكور افتاد تصريح و بامضإ و تصديق محفل مقدس روحانى

محل خويش برسانند هرگاه شخصى بخواهد وصيت نمايد و خود شخصا بعللى يا بر اثر

كسالت يا بواسطه نداشتن شخص معتمدى از تسليم آن عاجز باشد بايد مراتب را بمحفل

روحانى محل خود اطلاع دهد محفل روحانى دو نفر از معتمدين

ص ٥٩٦

خويش را اعم از اينكه عضو محفل باشند يا نباشند نزد تقاضا كننده ارسال ميدارد و

ان دو نفر اعترافات و اقارير آنشخص را ثبت كرده بمحفل تسليم ميدارند و آن نوشته

براى محفل روحانى سمت رسميت داشته و قابل اعتماد و اطمينان خواهد بود مزيد تائيد

كل را سائل و آمليم منشى محفل على اكبر فروتن بارى مفهوم آيه مباركه ميفرمايد

بر هر شخصى نوشتن وصيتنامه فرض است و بر او لازم است كه سر وصيت نامه را باسم

اعظم مزين نمايد و در آن نوشته اقرار بوحدانيت الهى در مظهر امر او نمايد و در

وصيت نامه هر چه ميل دارد از اعمال خيريه ذكر كند تا بر او شاهدى باشد در عوالم

امر و خلق و گنجى باشد براى او در نزد پروردگار حافظ امين خودش اما در تزسسن

ابتداى وصيتنامه باسم مبارك حضرت بهإ الله اين عبد از ياحت قدى حضرت ولى

امرالله جل ثنائه سئوال و استدعا نمودم كه اگر اراده مبارك باشد يك آيه ئى يا از

كلك اطهر صادر شود يا بمحفل مقدس ملى امر فرمايد كه يك آيه معينى بر سر ورقه

وصيتنامه نوشته شود كه در جميع وصيتنامه ها آن آيه مباركه متحد الشكل باشد در

جواب ميفرمايد اين بميل و خواهش خود وصيت كننده است هر چه بخواهد بنويسد و عبارت

لوح مبارك اينست خرم شهر حضرت ناشر نفحات الله آقاى ميرزا على ممتازى فاضل يزدى

عليه بهإ الله الابهى ملاحظه نمايند عريضه تقديمى آنشخص جليل رحمانى مورخه اول

شهر العلإ 94 بساحت اقدس حضرت

ص ٥٩٧

ولى امرالله ارواحنا فداه واصل و خدمات باهره و همم عاليه در تبليغ امر مالك

بريه موجب تقدير و سرور و ابتهاج وجود اقدس و اظهار لطف و مرحمت حضرتشان گرديد

ثبوت و استقامت و انجذاب و روحانيت احبا در نقاط سير و حركت از قبيل كرمان و

رفسنجان و سيرجان و بوشهر و بندر عباس و خرمشهر و آبادان و ..... و همچنين خدمات

آقاى جواد خان و آقاى عباسخان آبتين و آقا سيد محمد على خان امير نژاد در آبادان

و همراهى و معاونت ايشان براى مسافرت آنحضرت بمحل مقصود مورد قبول و عنايت از

لسان شفقت گرديد .... سئوالاتيكه از ساحت مقدس نموده جواب از فم اطهر صادر گرديد

راجع بسئوال اول در جائز بودن اداى نماز با كفش سا نبودن فرمودند چون منصوص نيست

ياران مختارند راجع بسئوال ثانى جلوس بر كرسى و يا قيام حين تلاوت نماز يا تشهد

فرمودند آنچه منصوص است بايد اجرا شود و در حال تشهد نشستن بر زمسن احسن و اولى

راجع بسئوال ثالث در ترجمه نمودن نماز فرمودند ترجمه نماز فرمودند ترجمه نماز در

ايران بلغت فارسى جايز نه و در خصوص دفن اموات فرمودند جسد ميت را بايد قبلا در

صندوق بگذارند و آن صندوق را دفن نمايند و راجع بسئوال اخير فرمودند كيفيت تدوين

و ترتيب وصيت نامه راجع بافراد مومنين است نه محافل روحانيه جناب آقا محمد حسين

روحانى و قرينه محترمه ايشان نيز بذكر بديع منيع از لسان عنايت مذكور شدند حسب

الامر مبارك مرقوم گرديد 23

ص ٥٩٨

شهر البهإ 1 اپريل 1938 نورالدين زين ملاحظه گرديد بنده آستانش شوقى

 نطق سكصد و ششم

قد انتهت الاعياد الى العيدين الاعظمين اما الول ايام فيها تجلى الرحمن على من

فى الامكان باسمائه الحسنى و صفاته العليا و الاخر يوم فيه بعثنا من بشر الناس

بهذا الاسم الذى به قامت الاموات و حشر من فى السموات و الارضين و الاخرين فى

يومين كذلك قضى الامر من لدن آمر عليم طوبى لمن فاز باليوم الاول من شهر البهإ

الذى جعله الله لهذا الاسم العظيم طوبى لمن يظهر فيه نعمة الله على نفسه انه ممن

اظهر شكرالله يفعله المدل على فضله الذى احاط العالمين قل انه لصدر الشهور و

مبدئها و فيه تمر نفحة الحيوة على الممكنات طوبى لمن ادركه بالروح و الريحان

نشهد انه من الفائزسن قل ان العيد الاعظم لسلطان الاعياد اذكروا يا قوم نعمة

الله عليكم اذ كنتم رقدإ ايقظكم من نسمات الوحى و عرفكم سبيلة الواضح المستقيم

اولا لغت عيد ماخوذ از عود است يعنى بازگشت و اصل آن عود است بمناسبت كسره واو

بيإ قلب شده است و اين از قواعد صرفيين است كه كسره با يإ و ضمه با واو تناسب

دارد هرجا واو ماقبلش مكسور است بيإ قلب ميكنند و در كلمه ئى كه يإ ماقبلش

مضموم است به واو

ص ٥٩٩

قلب ميكنند و در اصطلاح عيد عبارت است از روزيكه وقايع مهمه يا فتوحات و گشايش

مسرت بخشى براى ملتى حاصل شده هر ساله آنروز را براى تذكار اعاده و تكرار ميكنند

و جشن و سرور بر پا ميكنند چنانچه در محيط المحيه و المنجد كه معروفترين لغات

امروزه است نيز مينويسد العيد الموسم و كل يوم فيه جمع او تذكار لذى فضل او

حادثة مهمة .... لانه يتكرر بتكررالسنين او من عود السرور و الفرح اصله عود قلبت

الواو يإ لسكونها بعد كسرة و تصغيره عويد و جمعه اعياد على لفظ الواحد فرقا

بينه و بين اعواد الخشب او للزوم اليإ فى واحده و العيد فى اصطلاح الصوفيه ما

يعود على القلب من التجليات باعادة الاعمال و معانى ديگر نيز دارد كه از موضوع

مقصود ما خارج است و حضرت عبد البهإ جل اسمه الاعلى نيز در معناى عيد نظير اين

عبارات را راجع به عيد نوروز ميفرمايد قوله تعالى قوله از عادات قديمه است كه هر

ملتى از ملل را ايام سرور عمومى كه جميع ملت در آنروز سرور و شادمانى كنند و

اسباب عيش و عشرت فراهم آرند يعنى يكروز از ايام سنه را كه در آنروز واقعه عظيمى

و امر جليلى رخ داده آنرا انتخاب نمايند و در آنروز نهايت سرور نهايت حبور و

نهايت شادمانى ظاهر كنند ديدن يكديگر نمايند و اگر چنانچه بين نفوس كدورتى حاصل

در آنروز آشتى كنند و آن اغبرار و آن دلشكستگى زائل شود دوباره بالفت و محبت

پردازند چون در روز نوروز از يراى ايرانيان

ص ٦٠٠

امور عظيمه ئى واقع شد لهذا ملت ايران يوم نوروز را فيروز دانستند و آنرا عيد

ملى قرار دادند فى الحقيقه اين روز بسيار مبارك است الى آخر بيانه جل بيانه و

بهمين مضمون جمالمبارك جل كبريائه در بيان معنى جمعه ميفرمايد كه چون روز مبعث

رسول اكرم جمعه بود لذا در بين مسلمين جمعه مبارك و ميمون شد و اين بيان در سوره

مباركه نصح مشروحا از قلم قدم نازل شده طالبين بان سوره مباركه مراجعه و مطالعه

فرمايند و بديهى است هر قدر ظهور عظيمتر است يوم ظهور نيز اعظم است و در اين

آيات مباركه عدد اعياد را در اين ظهور اعظم و شرافت و مراتب و مقامات اين ظهور

را بر حسب اجمال و اشاره بيان ميفرمايد ولى هركه بخواهد بشرافت اين اعياد و اين

ظهور اعظم مطلع و آگاه شود بايد در مضامين الواح اعياد تعمق و امعان نظر نمايد و

اگرچه اين آيات مباركه در نهايت اختصار است ولى اشارات لطيفه دقيقه آن بر اهل

علم و معرفت واضح و عيان است بقسميكه اگر درياها مركب و درختان عالم قلم و صفحه

زمين و آسمان كاغذ گردد جن و انس كاتب شوند عشرى از اعشار عظمت و شرافت اعياد

اين ظهور را نتوانند نگاشت بارى مفهوم ظاهر عبارات اينست ميفرمايد منتهى شد

عيدها به دو عيد اعظم عيد اول روزهائيست كه پروردگار مهربان باسمإ حسنى و صفات

علياى خود بر اهل عالم تجلى فرمود و عيد دوم روزى است كه مبعوث نموديم آنكه را

بشارت داد باين اسمى كه مردگانرا احيإ

ص ٦٠١

فرمود و اهل آسمانها و زمين محشور گشتند و دو عبد ديگر در دو روز چنين مقدر شده

است امر از طرف امر كننده دانا خوشا آنكه فائز شود بروز اول از شهر البهإ كه

مقرر فرموده است خدا براى اين اسم .... خوشا بحال كسيكه نعمتهاى الهى را عملا

براى خودش اظهار .... چنين كسى شكر الهى را بفعل خودش كه دليل بر فضل حق است

ظاهر نموده است بگو اين ماه صدر ماههاست و مبدء شهور و در اين ماه نسيم حيات بر

جميع كائنات مرور ميكند خوشا آنكه آنرا دريابد بروح و ريحان و شهادت ميدهيم كه

او از فائزين محسوب است بگو البته عيد اعظم پادشاه عيدهاست بخاطر بياوريد اى

مردم وقتيكه در خواب بوديد بيدار فرمود شما را از نسيمهاى وحى و شناسانيد بشما

راه روشن راست خودش را هرچند از اداى شكر اين نعمت عظمى و موهبت كبرى عاجزيم

ولكن بقول معروف ما لا يدرك كله لا يترك كله لذا باين آيه قرآنى بايد ما بهائيان

عموما اين ترانه ساز كنيم و بگوئيم الحمد لله الذى هدانا لهذا و ما كنا لتهدى

لولا هدانا الله بارى عيد اعظم كه سلطان اعياد است دوازده روز است كه اول آن

بموجب نصوص صريحه جمالقدم و حضرت عبد البهإ و حضرت ولى امرالله روز سى و دوم

عيد نوروز است و در سه روز آن كه اول و نهم و دوازدهم باشد شغل حرام است عبارت

سئوال و جواب اينست سئوال از عيد اعظم جواب اول عيد عصر سيزدهم ماه دوم از شهر

بيانست يوم اول و تاسع و دوازدهم عيد اشتغال بامور حرام است

ص ٦٠٢

و نظير اين بيان مبارك در يكى از الواح مباركه مركز ميثاق است قوله العزيز و از

عدد ايام رضوان سئوال نموده بوديد دوازده روز است و يوم اولش همان يوم دوساعت

بغروب مانده است سئوال از عيد مولود جواب مولود جمال اقدس ابهى اول فجر يوم دوم

محرم است و يوم اول مولود مبشر است و اين دو يك يوم محسوب شده است عندالله و در

لوح عيد مولود نيز تصريح و تخصيص شده و از جمله مسائل متعلقه بعيد سئوال اگر عيد

مولود و يا مبعث در صيام واقع شود حكمش چيست جواب اگر عيد مولود و يا مبعث در

ايام صيام واقع شود حكم صوم در آن يوم مرتفع است و اگر شهادت حضرت اعلى با ايام

رضوان مصادف شود عيد گرفته نميشود چنانچه بيان مركز ميثاق است قوله تعالى اما

شهادت حضرت اعلى روحى له الفدا اگر در ايام رضوان واقع عيد گرفته نميشود اما از

عيد نوروز سئوال شده عبارت اينست سئوال در باب نوروز جواب هر روز شمس تحويل بحمل

شود همان يوم عيد است اگرچه يكدقيقه بغروب مانده باشد و اما در باره تجليل و

احترام اعياد خصوصا عيد اعظم رضوان و عيد مبعث حضرت اعلى نصوص صريحه الهيه در

الواح اعياد بسيار است از آنجمله احيإ و بيدارى در شبهاى عيد است چنانچه در يكى

از الواح عيد اعظم رضوان ميفرمايد قوله جل جلاله فسبحانك يا الهى اسئلك بها و

بالذين سهروا فيها از آنجمله پوشيدن لباسهاى فاخر است چنانچه در لوحى

ص ٦٠٣

كه در باره شب مبعث حضرت اعلى نازل شده ميفرمايد قوله جل كبريائه قد قدر لكل نفس

ان يستبشر فى هذا اليوم و يلبس احسن ثيابه و يهلل ربه و يشكره بهذا الفضل العظيم

و حضرت عبد البهإ عز اسمه در عظمت عيد اعظم رضوان در ضمن بيانات مباركه شرح

حركت جمالمبارك از بيت و ورود بباغ رضوان و اقامت دوازده روز در آن بوستان و

حركت تز بغداد باسلامبول ميفرمايد قوله عز قوله بارى جمالمبارك با نهايت عظمت و

حشمت و جلال بى پايان از خانه بكنار دجله تشريف آورده و جمعى در عقب سر مبارك و

از دجله عبور نموده ببستان نجيب پاشا نقل مكان كردند در آن بستان خيمه مبارك

بلند شد و در همان ساعت رغما لانف الاعدإ اعلان عيد رضوان گرديد در چنين وقتى

در ابتداى سرگونى بمجرد ورود بباغ در عصر همان يوم اظهار امر فرمودند بظاهر ظاهر

تا آنروز ذكر من يظهراللهى نفرموده بودند در آنروز ذكر فرمودند و ابواب عنايت بر

وجوه نصارى و يهود و مسلم و جميع مللى كه در آنجا بودند باز شد دوازده روز در

آنجا تشريف داشتند و عظمت امر بدرجه ئى رسيد كه جميع اعدإ مايوس شدند زيرا هر

روز فوج فوج از اعاظم و علمإ و فضلإ و بزرگان ميامدند و بساحت اقدس مشرف

ميشدند تا آنروز نامق پاشاى شهير بحسب ظاهر مشرف نشده بود ولى بعد از بغداد

تابستان پاى پياده آمد و مشرف گرديد بعد از دوازده روز موكب مبارك از عراق رو

باسلامبول حركت نمود بعد از آنكه جمالمبارك سوار شدند چند نفر از خارج اذان

دادند

ص ٦٠٤

الله اكبر الله اكبر مقصود اينست كه از براى احبإ الله بدليل چند سرورى اعظم از

اين نميشود دليل اول يومى است كه عظمت امرالله ظاهر و باهر شد دليل ثانى جميع

اعدا خاضع شدند دليل ثالث اعلان من يظهرالله گرديد دليل رابع جمالمبارك در نهايت

روح و ريحان چنين ..... مباركى فرمودند ملاحظه كنيد جمالمبارك در آن سرگونى چه

سرورى داشتند كه در آن ايام اعلان امر الهى را نمودند ديگر نظير ندارد بيمثل و

شبيه است و شنيده نشده كه مظاهر امرالله در يوم سرگونى اعلان امر خود را نمايند

اين از جمله خصائص امر مبارك كه بظاهر ظاهر سرگونى كه از براى هر نفسى ذلت كبرى

است از براى جمالمبارك عزت كبرى شد الى آخر بيانه الاعلى و اما اظهار امر حضرت

اعلى بنص قاطع دوساعت و يازده دقيقه از شب پنجم جمادى الاولى بوده است چنانچه در

باب سابع از واحد ثانى بيان است قوله تعالى و از حين ظهور شجره الى ما يغرب

قيامت رسول الله هست كه در قرآن خداوند وعده فرموده كه اول آن بعد از دو ساعت و

يازده دقيقه از شب پنجم جمادى الاول سنه 1270بعثت ميشود اول يوم قيامت قرآن بوده

و الى غروب شجره حقيقت قيامت قرآنست .

 نطق صد و هفتم

ص ٦٠٥

اذا مرضتم ارجعوا الى الحذاق من الاطبإ انا ما رفعنا ..... بل اثبتناها من هذا

القلم الذى جعله الله مطلع امره المشرق المنير قد كتب الله على كل نفس ان يحضر

لدى العرش بما عنده مما لا عدل له انا عفونا عن ذلك فضلا من لدنا انه هو المعطى

الكريم .

لازال خداوند متعال وصول بهر مقصدى را معلق و منوط بحصول اسباب فرموده و ابى

الله ان يجرى الامور الا باسبابها شاهد اين مقال است و در اين امر مبارك نيز

چنين است لذا در آيه اول راجع بهمين موضوع تصريح فرموده ميفرمايد هرگاه مريض

شويد باطباى حاذق رجوع كنيد ما اسباب را برنداشتيم بلكه محكم و بر قرار فرموديم

آنرا از اين قلميكه خدا آنرا مطلع امر تابان منير خود فرموده است و در الواح

عديده فن طبابت را بهترين و شريفترين علوم و فنون شمرده است چنانچه در لوحى

ميفرمايد قوله جل و علا قوله طوبى له بما تمسك بعلم شرفه الله و فضله الله على

سائر العلوم يعنى خوشا بحال او كه تمسك جسته است بعلميكه خدا شرافت و فضيلت داده

است آنرا بر علوم ديگر و در لوح ديگر ميفرمايد طبيب حاذق به هرچه دستور دهد بايد

اطاعت و اجرا نمود چنانچه در لوح ايادى ميفرمايد قوله جلت عنايته طبيب حاذق آنچه

را امر نمايد در اجراى آن باسى نبوده و نيست خصوصا طبيبى كه بحليه ايمان و عرفان

آراسته باشد چنين طبيبى

ص ٦٠٦

لقاى او شفا است چنانچه در آخر لوح طب بصريح بيان ميفرمايد قوله تقدست اقوله يا

طبيب اشف المرضى اولا بذكر ربك مالك يوم التناد ثم بما قدرناه لصحة امزجة العباد

لعمرى طبيب الذى شرب خمر حبى لقائه شفإ و نفسه رحمة و رجإ قل تمسكوا به

لاستقامة المزاج انه مويد من الله للعلاج قل هذا العلم اشرف العلوم كلها انه

السبب الاعظم من الله محيى الرمم لحفظ اجساد الامم و قدمه على العلوم و الحكم

ولكن اليوم يوم الذى تقوم على نصرتى منقطعا عن العالمين قل يا الهى اسمك شفائى و

ذكرك دوائى و قربك رجائى و حبك مونسى و رحمتك طبيبى و معينى فى الدنيا و الاخرة

انك انت المعطى العليم الحكيم مفهوم آيات مباركه چنين است اى طبيب شفا بخش

مريضانرا در ابتدا بذكر پروردگارت كه مالك روز جزاست بعد از آن بانچه مقدر

فرموده ايم براى صحت مزاج بندگان قسم بذات خودم طبيبى كه شراب محبت مرا نوشيده

باشد ديدار او شفاست و نفس او رحمت و اميدوارى است بگو تمسك جوئيد باو براى

استقامت مزاج البته او تائيد يافته است براى معالجه امراض بگو اين علم شريفترين

جميع علوم است براستى اين علم بزرگترين سبب است از جانب خدائى كه زنده كننده

استخوانهاى خاك شده است براى

ص ٦٠٧

محافظت ابدان مردم و مقدم داشته است اين علم .... بر جميع علمها و حكمتها ولكن

امروز روزيست كه قيام كنى بر نصرت من در حالتيكه وارسته باشى از اهل عالم بگو اى

خداى من اسم تو شفاى من است و ذكر تو دواى من است و قرب تو اميد من است و دوستى

تو همدم من ذكر تو دواى من است و رحمت تو طبيب و ياور من است در دنيا و آخرت و

البته توئى صاحب عطا و علم و حكمت و در لوحيكه بافتخار مرحوم ميرزا محسن طبيب

است ميفرمايد هو الاقدس الاقدس ان يا طبيب ان استمع ما يوحى اليك الحبيب فى هذا

النار الرهيب الذى جعله الله مقدسا عن شائبة النفس و الهوى و شرفه للمنظر الابهى

من الاشباح اذا حلت الشمس فى معتدل الابراج فو الذى انار الفجر و قدر المقادير

فى ليلة القدر قد اضإ السراج الشمس فى قطب الاعتدال ينبغى لك بان تطهر النفوس و

تبرئها من دإ الغفلة و الهوى لعل ينسلون الى السدرة المنتهى و الغاية القصوى و

المقر الاقصى مقام الذى جعله الله مطاف المقربين قل الحمد لله رب العالمين مفهوم

بيان مبارك بدين مضمون است اى طبيب بشنو چيزيرا كه وحى ميكند بتو محبوب امكان در

اين نار خوفناك كه خداوند آنرا مقدس فرموده از شائبه نفس و هوى مشرف نموده است

آنرا براى اين منظور روشن پاك نما و تنقيه كن اندرون و امعا را از اختلاط و

اوساخ زمانيكه آفتاب در

ص ٦٠٨

بروج اعتدال است پس قسم بذات خدائيكه روشن فرموده اين چراغ ساطع شده است اين

آفتاب در قطب اعتدال سزاوار است براى تو كه مطهر گردانى نفوس را و صحت بخشسدزى

آنان را از رنج غفلندزت و هوى شايد بشتابند بسوى مظهر ظهور و نهايت علو و رفعت

آنمقام بلنديكه خدا طوافگاه مقربين مقرر فرموده است بارى الواح الهيه در شرافت و

فضيلت فن طبابت بسيار است و همچنين الواح مقدسه مركز عهد و ميثاق در اينخصوص

متعدد است از آن جمله اين لوح منيعيكه بافتخار ميرزا حاجى آقا طبيب نازل شده است

و آن اين است هو الابهى اى طبيب اديب اريب روات حديث روايت كنند كه نير حجازى

و آفتاب يثربى جمال محمد روح الامين له الفدإ فرموده اند العلم علمان علم

الابدان و علم الاديان در اين حديث صحيح تعريف و توصيف طب صريح است چه كه مقدم

بر علم اديان است و ستايشى اعظم از اين نخواهد بود محققين در فحواى اين حديث

حيران و سرگردان شدند كه با وجود آنكه طب سقراط و حكمت جالينوس براكلوس جسمانى و

شرايع الهى و اديان آسمانى طب روحانى است و حكمت ربانى چگونه اين جسمانى بر

روحانى تقدم يافته و صحت و سلامت اجسام بر ارواح مقدم شمرده

ص ٦٠٩

است كل را حيرت دست داد بعد از بحث دقيق چنين تحقيق نمودند كه عبادت و فرائض

عبوديت حصولش منوط بصحت و عافيت ابدان است اگر جسم نحيل و بدن عليل و اعضإ سست

و پرفتور و مزاج مختل و پر قصور باشد توانائى عبادت نماند و فرائض عبوديت بجائى

نيايد بلكه مدارك مختل شود و مشاعر معطل گردد حصول صحت و عافيت روحانى و ظهور

سلامت و راحت وجدانى منوط و مشروط باعتدال مزاج عنصرى است يعنى موقوف عليه آن

است لهذا در حديث مقدم بيان شده است اين معنى هرچند نفيس است و فى الحقيقه توجيه

لطيفى است لكن معنى ديگر كه الطف از اين است نيز بنظر ميايد و آن اينست كه اين

مطلب يعنى هدايت الهى در جميع كتب و صحائف آسمانى و نزد جميع حقائق پرستان و

دانايان و مطلعين بر اسرار نامتناهى ربانى اهم امور و اعظم مطلوب بودنش ثابت و

مسلم است و نفوسيكه بر هدايت ناسى قيام نمايند از افق كائنات چون نجم ساطع ظاهر

و لامع گردند چه كه مظهر حكمت الهيه و مطلع حيات باقيه هستند و چون در ميان طب

جسمانى و حكمت روحانى تطبيق تام حاصل و مشابهت حقيقت طابق النعل بالنعل موجود و

مشهود بقسميكه نكات جزئيه در بين علمين نيز مطابق و موافق يكديگرند و ابدا در

تشخيص امراض و تعديل مزاج و ترتيب

ص ٦١٠

علاج و مداراى با مريض و عليل و مهربانى باسقيم و طريح تفاوت و اختلافى نه لهذا

طبيب روحانى كه بايد بر هدايت نفوس سقيمه بامراض باطنى قيام نمايد معالجات

سررشته از طب جسمانى گيرد و برآن ترتيب حركت نمايد مثلا اول تشخيص مرض هر نفسى

را بدهد و مزاح و استعداد و قابليت او را كشف كند و برآن اساس ترتيب علاج نمايد

و منتهاى مدارا و مهربانى را باو ملحوظ دارد و فى الحقيقه خيرخواه و غمخوار عليل

و مريض باشد نه اينكه چون مرض او را شديد بيند طرد و تبعيد كند و بغلظت معامله

نمايد بلكه بقدر امكان در صحت او بكوشد و چون عاجز گردد و تمرد از معالجه مشاهده

كند ترك او كند چون در اتين كور عظيم مدار رفتار و گفتار و كردار احباى الهى بر

اين منوال است و طب باطن را بطب ظاهر تطبيق و قياس لازم لهذا در حديث طب ابدان

مقدم شمرده شده است چه كه ميزان عمل و قياس است و مقياس لابد مقدم است پس اى

پزشك دانا اگر حذاقت كامله خواهى و حكمت جامعه جوئى جمع بين طبيبى نما و باين

جناحين پرواز كن يعنى طبيب اجسام باش و حكيم ارواح و پزشك دلها و معالج جانها

جسم عليل را دواى نافع باش و مزاج ضعيف آدم را داروى .... سم جهل و غفلت را

درياق اعظم شو و زهر احتجاب و سوء اخلاق را پادزهر مكرم تا از

ص ٦١١

افق طب الهى چون بدر بدرخشى و از مشرق حكمت ربانى چون مه تابان طالع شوى و حيات

روحانى و زندگى جاويد مبذول دارى والبهإ عليك و على الذين عالجوا القلوب بنفحات

الله ع ع

و در الواح عديده نيز تصريح فرموده است كه در حين معالجه توجه كامل بجمالمبارك

نمايند تا نفس پاك ايشان شافى امراض گردد از آنجمله در لوح مرحوم ميرزا يوسفخان

وجدانى است قوله تعالى در وقت معالجه توجه بجمالمبارك كن و انچه بر قلب القإ

شود مجرى دار مريضانرا بفرح الهى و سرور روحانى معالجه نما دردمندان را درمان

بشارت كبرى ده و مجروحين را مرهم موهبت عظمى بخش ببالين هر بيمارى چون حاضر گردى

سرور و فرح و شادمانى ده بقوه روحانى انجذابات رحمانى بخش اين نفس رحمانى حيات

بخش عظم رميم است و محيى ارواح هر عليل و سقيم الى آخر اللوح و در لوحيكه

بافتخار دكتر نعمت الله نجف آبادى است ميفرمايد قوله جل ثنائه هنگام ظهور مشكلات

و صعوبات در تشخيص امراض و آفات توجه تام برب الايات نما تا كاشف كرامات گردد و

گاهى مناجاتهاى جمالمبارك كه در شفاى امراض از قلم اعلى صادر گشته مداومت نما تا

سلامت حصول يابد الى آخر اللوح از اين قبيل الواح بسيار است اما راجع بايه دوم

اشاره بحكم حضرت اعلى در بيان است كه

ص ٦١٢

فرموده هر وقت من يظهره الله ظهور فرمايد بر هر فردى از افراد اهل بيان واجب است

كه هرچه در نزد خود عزيز دارد و بى نظير ميداند برداشته بحضور من يظهر مشرف شود

و آن هديه بى نظير خود را تقديم حضورش نمايد لذا در اين آيه مباركه بصرف فضل و

عنايت اين حكم را مرتفع داشته و ميفرمايد به تحقيق فرض كرده است خدا بر هر

شخصيكه حاضر شود در مقابل عرش باآنچه در پيش خود دارد و نفيسترين مايملك اوست ما

عفو فرموديم اين حكم را فضلى است از نزد ما و البته اوست صاحب عطا و كرم

از دست و زبان كه برآيد كز عهده شكرش بدر آيد فى الحقيقه چون نظر بفضل و

رحمت بى منتهاى حق و قصور و فتور و عصيان و نسيان خود كنيم عرق خجلت و شرمسارى

بر جبين آريم و هيچ عذرى هم در خطا و نسيان خود نداريم جز اينكه باين آيه قرآنى

ناطق و ذاكر شويم ربنا ظلمنا انفسنا فان لم تغفر لنا و ترحمنا لتكونن من

الخاسرين و بخطاى خود اقرار و اعتراف نمائيم و بكلمه ئى كه مركز ميثاقت بما

آموخته بدرگاه قدست مناجات كنيم و بدرياى غفرانت ملتجى و پناهنده گرديم قسم

بجمالت كه جز خطا متاعى نه و بغير از آمال اعمالى نه مگر پرده ستاريت بپوشاند و

حفظ و حمايتت شامل حال گردد .

 نطق صد و هشتم

ص ٦١٣

طوبى لمن توجه الى المشرق الاذكار فى الاسحار ذاكرا متذكرا مستغفرا و اذا دخل

يقعد صامتا لاصغإ آيات الله الملك العزيز الحميد قل مشرق الاذكار انه كل بيت

بنى لذكرى فى المدن و القرى كذلك سمى لدى الكريم ان انتم من العارفين و الذين

يتلون آيات الرحمن باحسن الالحان اولئك يدركون منها ما لا يعادله ملكوت ملك

السموات و الارضين و بها يجدون عرف عوالمى التى لا يعرفها اليوم الا من ....

البصر من هذا المنظر الكريم قل انها تجذب القلوب الصافية الى العوالم الروحانية

التى لا تعبر بالعبارة ؟ لا .... بالاشارة طوبى للسامعين

ما همه ميدانيم كه در هر شريعتى معبد عمومى ايشان باسمى موسوم بود از قبيل كنيسه

يا دير و كليسا و مسجد و در اين شريعت مقدسه جمال قدم جل اسمعه الاعظم معبد

عمومى را بنام مشر ق الاذكار تسميه فرموده است و ميفرمايد خوشا بحال كسيكه در

سحرها بمشرق الاذكار توجه نمايد در حالتيكه ذاكر و متذكر و طالب مغفرت و آمرزش

باشد و چون داخل مشرق الاذكار شود ساكت بنشيند براى شنيدن آيات خداونديكه پادشاه

عزيز حميد است بگو مشرق الاذكار هر عمارتى استكه مخصوص ذكر من ساخته شده باشد در

شهرها و قريه ها چنين موسوم شده است در نزد .... اگر از عارفانيد و كسانيكه

تلاوت ميكنند آيات الهى

ص ٦١٤

را بخوشترين لحنها ، آنان از آيات مييابند آنچه را كه برابرى نميكند با آن ملكوت

ملك آسمانها و زمينها و بسبب آن آيات مييابند بوى عالمهاى مرا كه نميشناسد آنرا

كسى امروز مگر كسيكه از اين منظر گرامى بصيرت يافته بگو آيات الهى ميكشاند دلهاى

پاك را بعالمهاى روحانى كه به هيچ عبارتى تعبير نشود و باشاره ئى معلوم نگردد

خوشا بحال شنوندگان از مفاهيم اين كلمات در فضيلت رفتن بمشرق الاذكار و استماع و

ترتيل الواح مبرهن و .... است چه بر ارباب يقين و اطمينان مسلم و واضح است كه جز

آيات الهيه هيچ چيز سبب اطمينان قلب منومن نميشود چنانچه جمال قدم جل ذكره

الاعظم مثل مومن را بماهى و آيات الهى را بدريا زده است و مثلى از اين بهتر

نميشود در لوحى كه بافتخار زين المقربين است ميفرمايد قوله تعالى شانه سواد اين

لوح را بارض خود بفرستيد نزد جناب مهدى و اگر هم باراضى اخرى مرسال شود محبوب

است چه كه مثل ناس مثل حوت است و مثل الواح الهيه مإ اگر چه نسائم در مرور است

و آنى منقطع نه ولكن در ارسال الواح بقدر امكان تعويق جائز نه چه كه انتشار

كلمات الله بين عباد ..... جديده منيعه مبذول فرمايد الى آخر فى الحقيقه چنين

است بارى در خصوص مشرق الاذكار الواح الهيه متعدد است از آن جمله اين لوح امنع

اقدس است الاعظم الاعظم هذا كتاب من لدنا الى الذين

ص ٦١٥

فى حبى لا يهجعون و بالاسحار يقومون مصاجعهم شوقا لذكرى لعمرى انهم مخلصون اولئك

لايحزنهم شيئ و لا يجزعهم الفرع الاكبر و هم من اقداح الفلاح يكرعون عبدى ان

استمع ندائى من شطر عرشى ليجذبك الى سمإ فضلى و فنإ رحمتى تالله انه يستقيمك

فى امرى على شان لو يحارب معك من على الارض كلها لتقوم بنفسك على امرى و نصرتى

كذلك نطق لسان الله المهيمن القيوم اتصبر فى ذكرى بعد الذى فدى الذكر نفسه فى

سبيلى اتستقر على المقر بعد الذى اخذا لاهتزاز من فى حول ربك العزيز الحكيم ان

انقطع عما سوى الله و ذكر الناس بالحكمة و البيان كذلك امرناك فى اللوح من لدن

عليم حكيم قل يا ملإ البيان اكفرتم بربكم الرحمن بعد الذى اتى فى ظل البرهان

بسلطان مبين الى من تهرمون اليوم لعمرى ليس لكم من محيص كسروا اصنام الظنون و

الاوهام باسم ربكم العزيز العلام اياكم ان تتبعوا الذين كفروا بالله و اتخذوا فى

ضره مع الظالمين ثم اعلم بانا حركنا اراضى الجرز بقدرة من لدنا ان ربك لهو

المقتدر القدير و بعثنا احدا بسلطان القدرة و القوة و ارسلناه الى مسجود

المشركين لعل يتذكر فى نفسه و يقبل الى محبوب العالمين كذلك القيناك قول الحق

لتطلع و تكون من الفائزين و البهإ عليك و على من اقبل الى الله العزيز الجميل

مفهوم لوح مبارك قريب باين مضمون است اين مكتوبى است از طرف ما بسوى

ص ٦١٦

نفوسيكه در محبت من خواب نميكنند و در سحرگاه از خوابگاه خود بر ميخيزند محض

اشتياق ذكر من قسم بذات خودم ايشان اصحاب خلوصند هيچ چيز آنان را اندوهگين

نميكند و بيتاب نميكند ايشان را هيچ خوفى و آنان از قدح هاى فوز و فلاح مينوشند

اى بنده من بشنو نداى مرا از طرف عرش من تا بكشاند تو را بسوى آسمان فضل من و

آستان رحمت من قسم بذات خداوند كه اين ندا مستقيم ميگرداند تو را در امر من

بشانيكه اگر محاربه كنند با تو اهل عالم جميعا هر آينه تنها قيام خواهى كرد بر

امر و نصرت من اين چنين ناطق شده است لسان خداوند مهيمن قيوم آيا صبر و تحمل روا

ميدارى و حال آنكه حضرت اعلى جان خود را در راه من فدا نمود آيا آرام ميگيرى در

آرامگاه خود بعد از آنكه بحركت آمدند نفوسيكه اطراف پروردگار عزيز تواند از

ماسوى الله منقطع شو و متذكر نما مردم را بحكمت و بيان چنين امر فرموديم تو را

در اين لوح از جانب داناى حكيم بگو اى اهل بيان آيا كافر شديد بپروردگار رحمن

خودتان بعد از آنكه آمد در سايبانهاى برهان با سلطنتى آشكار بسوى ..... امروز

فرار ميكنى قسم بذات خودم براى شما پناهى نيست بشكنيد بتهاى وهم و گمان را بنام

پروردگار عزيز داناى خود مبادا پيروى كنيد نفويسرا كه كافرلا شدند بخدا و با

ظالمان در اذيت من متحد گشتند پس بدان كه ما حركت داديم زمينهاى شوره زار را

بقدرت و توانائى خود البته پروردگار تو قادر

ص ٦١٧

و توواناست برانگيختيم شخصى را بسلطنت و قدرت و قوت و فرستاديم او را بسوى مسجود

مشركين كه شايد متذكر گردد در خود و بمحبوب عالميان توجه نمايد چنين بتو آموختيم

قول حق را تا مطلع گردى و از فائزين باشى از اين لوح مبارك نيز فضيلت سحر خيزى

معلوم و مبرهن است و سحر خيزى نشانه خلوص و عشق و محبت الهى است و حضرت زين

المقربين از وقت توجه بمشرق الاذكار سئوال نموده و جواب از لسان عظمت نازلشده

عبارت اينست سئوال از ذكر در مشرق الاذكار فى الاسحار جواب اگر چه در كتاب الهى

ذكر اسحار شده ولكن در اسحار و طلوع فجر و بعد از طلوع فجر الى طلوع آفتاب و دو

ساعت هم بعد از آن لدى الله مقبولست از اين بيان مبارك معلوم ميشود كه هرچه

زودتر بمشرق الاذكار توجه شود اجرش بيشتر ولكن چون فضل الهى عام است تا دو ساعت

بعد از طلوع آفتاب هم مقبول درگاه رحمت است و همچنين الواح مقدسه مركز ميثاق در

فضل و شرافت مشرق الاذكار بسيار است از جمله اين لوح مبارك كه بافتخار احباى شاه

آباد عراق است . هو الله اى ياران الهى شكر كنيد خدا را كه موفق شديد و تاسيس

مشرق الاذكار نموديد و در اسحار بذكر پروردگار پرداختيد بيت توحيد تاسيس نموديد

و بتسبيح و توحيد رب مجيد پرداختيد نماز و نياز انسانرا بملكوت راز رساند و

عبادت حضرت احديت قربيت درگاه بخشد لذتى در مناجات كه ما فوق لذات است و حلاوتى

در

ص ٦١٨

ترتيل آيات كه نهايت آرزوى مومنين و مومنات است در نماز انسان با معشوق حقيقت

دمساز شود و همراز گردد لذتى اعظم از آن نه ولى اگر بقلبى فارغ و دمعى دافق و

فوادى واثق و روحى شائق پردازد هر لذتى جسمانى است ولكن اين را حلاوتى رحمانى

حال به همت آن نفوس مقدسه اين مجمع روحانى و اين معبد رحمانى تاسيس شده طوبى

لكم من هذا الفوز المبين و عليكم البهإ الابهى ع ع و اما در لزوم تاسيس و توجه

در اسحار بمشرق الاذكار الواح عديده از مركز ميثاق و حضرت ولى امرالله شرف نزول

يافته از آن جمله در لوح مرحوم ميرزا يوسفخان وجدانى ميفرمايد قوله جل ثنائه

اليوم اعظم امور تاسيس مشرق الاذكار است تا در بكور و اسحار بذكر خداوند مهربان

مشغول شوند و نهايت روح و ريحان يابند و اگر تاسيس مشرق الاذكار در بلدى از بلاد

بظاهر مخالف حكمت باشد يعنى سبب جزع و فزع و هجوم اشرار گردد البته در محلى مخفى

ولو در زير زمين باشد بايد تاسيس گردد هذا امر عظيم فرض على الاحبإ اجمعين و

عليك التحية و الثنإ ع ع و از جمله بيانات رشيقه حضرت ولى امرالله عز بيانه

راجع بمشرق الاذكار در يكى از الواح منيعه اين بيان مبارك است قوله الاحلى آنچه

اليوم از اس اساس امرالله و مقتضيات دين الله و مسائل جريان شريعت الله و اشتهار

كلمة الله و كشف اسرار ملكوت الله ارتفاع بنيان مشرق الاذكار در مغرب اقصى است

مراجعه بالواح عديده و بيانات و تاكيدات

ص ٦١٩

كافيه شافيه كه از فم درى ميثاق و كلك اطهر مركز امر نير آفاق سنين متواليه است

خطابا لاحبإ فى مشارق الارض و مغاربها راجع باهميت .... مشرق الاذكار امريك

صادر گشته بيادر آريد قوله عز بيانه اي ياران شرق و غرب .... مشرق الاذكار اعظم

اساس الهى است .... بايد احباى الهى بنهايت همت و خلوص نيت و جانفشانى معاونت در

اين تاسيس ربانى فرمايند در همين توقيع منيع است كه بيان مركز ميثاق را محض

تذكار تكرار ميفرمايد قوله العزيز و همچنين ميفرمايد مسئله مشرق الاذكار در

امرالله بسيار مهم است بدرجه كه وصف نتوان و همچنين ميفرمايد مسئله مشرق الاذكار

نهايت اهميت را دارد بارى در اهميت مشرق الاذكار همينقدر كافى است كه پس از

اتمام بناى سى و پنج ساله مشرق الاذكار امريكا حضرت ولى امرالله تلگرافا باحبا

بشارت دادند و نيز امر فرمودند بمحفل مقدس ملى ايران بنمايندگان جامعه امريكا

تلگرافا تبريك مخابره نمايند اين موضوع را نيز بترجمه تلگراف مبارك راجع باتمام

بناى مشرق الاذكار ختم ميكنيم ترجمه تلگراف مبارم باحباى طهران و عراق بشارت

تكميل مشروع سى و پنج ساله اولين مشرق الاذكار غرب را اعلان نمائيد تاكيد كنيد

تبريكات تلگرافى شايسته بنمايندگان جامعه امريكا در مقابل انجام امريكه در عداد

وقايع برجسته قرون اول بهائى محسوب است مخابره نمايند شوقى ربانى

 نطق يكصد و نهم

انصروا يا قوم اصفيائى الذين قاموا على ذكرى

ص ٦٢٠

بين خلقى و ارتفاع كلمتى فى مملكتى اولئك انجم سمإ عنايتى و مصابيح هدايتى

للخلائق اجمعين والذى يتكلم بغير ما نزل فى الواحى انه ليس منى اياكم ان تتبعوا

كل مدع اثيم قد زينت الالواح بطراز ختم فالق الاصباح الذى ينطق بين السموات و

الارضين تمسكوا بالعروة الوثقى و حبل امرى المحكم المتين در اين آيات مباركه

عباد خود را امر بنصرت اصفيإ و خادمين امر مقدس خويش ميفرمايد و خدام امر را

نيز از تجاوز از نصوص صريحه در الواح نفى ميفرمايد و در الواح سائره در اين دو

فقره الواح عديده از قلم اعلى مشروحا شرف نزول يافته و رعايت اين دو حكم محكم از

براى اهل بها در نهايت اهميت و لزوم است زيرا نفوس مقدسه كه بر خدمت امر و اعلاى

كلمة الله قيام ميكنند و خود را وقف خدمت تبليغ امر مينمايند و از راحت و آسايش

خويش چشم ميپوشند و در نهايت تجرد و انقطاع مانند نسائم سحرى بر بلاد و ديار

عبور و مرور ميكنند و مقصدى جز نشر .... نفحات طيبه الهيه و هدايت نفوس غافله

ندارند در آستان احديت بسيار محترم و معززند هرچند نزد نفوس غافله خوار و

بيمقدارند در بزرگوارى اصفيإ و مبلغين امر همين بيان مبارك براى تذكر و تنبه

اهل بهإ كفايت است قوله جلة عنايته يا اسد در اين حين كه قلم اعلى ناطق است

مشاهده ميشود جناب اسد عليه بهائى در آن اطراف بذكر و ثنإ و خدمت امر مشغول است

طوبى از براى نفوسيكه

ص ٦٢١

اليوم بخدمت مبشرين فائزند و در لوح ديگر ميفرمايد قوله تعالى شانه اگر نفسى در

ظاهر صاحب بيان مبين را اعانت نمايد بسيار حيف است اليوم عباد از خدمت امر محروم

شوند ولى در لوح ديگر ميفرمايد قوله تعالى شانه جميع همت را در تبليغ امر الهى

مصروف داريد هر نفسيكه خود لايق اين مقام اعلى است بان قيام نمايد و الا له ان

ياخذ وكيلا لنفسه فى اظهار هذا الامر الذى به تزعزع كل بنيان مرصوص و اندكت

الجبال و انصعقت النفوس اگر مقام اين يوم ظاهر شود آنى از او را بصد هزار جان

طالب و آمل شوند تا چه رسد بارض و زخارف آن در جميع امور بحكمت ناظر باشيد و باو

متشبث و انشإ الله كل موفق شوند بما ارادالله و مويد گردند بر عرفان مقامات

اولياى او كه بخدمت قائم و به ثنا ناطقند عليهم بهإ الله و بها من فى السموات و

الارض و بهإ من فى الفردوس الاعلى و الجنة العليا و از اين قبيل الواح بسيار

است و همچنين در الواح مركز ميثاق اين تاكيدات بيشمار است از آنجمله در لوحيكه

بافتخار مرحوم امين اعلى الله مقامه ميفرمايد قوله تعالى فضله نسبت بايادى و

مبلغين بسيار رعايت احترام را ملحوظ دارند كه بسيار لازم است زيرا زحمت كشيده

اند و صدمه خورده اند و هميشه در مشقت بوده اند الى آخر بيانه الاحلى و از اين

قبيل الواحيكه از يراعه حضرت ولى امرالله شرف صدور يافته بسيار است از آنجمله

اين بيان مبارك است قوله تعالى شانه و همچنين اقوال مبلغين

ص ٦٢٢

امر الهى چه مبلغين ثابت و چه مبلغين سيار بايد بسط حقائق و مبادى احكام الهيه

را نمايد و راهنماى عمليات محافل روحانيه گردد و اقدامات و اجرائات محافل

روحانيه بايد مثبت و مويد .... و مدعاى مبلغين شود و الا اقوال مبلغين را اگر

محافل روحانيه در اجرائات خويش تنفيذ ننمايند اثر و ثمرى نبخشد و مسلك و روش

محافل روحانيه اگر چنانچه بتعليمات بهيه صادره از فم مبلغين تطبيق نشود سقيم و

عقيم ماند الى آخر اللوح اين بود نبذه ئى از وظائف افراد بهائى نسبت بايادى و

مبلغين و خادمين امر الهى اما وظائف و تكاليف مبلغين و خادمين امر مبارك در

الواح الهيه و توقيعات مركز ميثاق و ولى امرالله نيز بصريح بيان تعيين گشته كه

چگونه بايد با خلوص نيت و تنزيه و تقديس و تجرد و انقطاع تام بخدمت امر و نشر

نفحات طيبه الهيه قيام نمايند در يكى از الواح الهيه نازل قوله جل جلاله هر

مبلغى كه من عند الله موفق و مامور است باين امر عظيم بايد بقدر كفايت با او

باشد در هر ارض كه وارد ميشود كمال انقطاع از او ظاهر باشد و فى الحقيقه اين

فقره مرقاة اعظم است از براى صعود اسيرهاى نفس و هوى الى هوإ القرب و اللقإ

الى آخر و در لوح ديگر قوله جل بيانه زهد و انقطاع بمثابه نيرين اعظمند از براى

سمإ تبليغ طوبى لمن فاز بهذا المقام الاكبر و المقر الاطهر الاعظم و در لوحيكه

بافتخار مرحوم ابن ابهر از قلم اعلى نازل قوله جل افضاله اليوم هر نفسى منجذبا

ص ٦٢٣

بنفحات الله سفر باطراف نمايد و در نهايت خلوص و انقطاع بتبليغ مشغول شود البته

تائيدات ملكوت الله برسد و موفقيت عظيمى حاصل گردد اما شرط اينستكه مانند

حواريين مسيح سلوك نمايند كه ميفرمايد از هر شهريكه بيرون آئيد خويش را بتكانيد

كه تا غبار آنشهر نيز زائل گردد ... اما مبلغان كه بتبليغ ميروند بايد در نهايت

محويت و فنا سفر كنند تا نفس در نفوس تاثير نمايد اگر براحت و رخا و وسعت و صفا

حركت كنند ابدا تاثير ننمايد و بكرات تجربه گرديده و در لوح ديگر ميفرمايد قوله

جلت الطافه ينبغى لمن اراد ان يسافر لله لالقإ كلمة الله و احيإ الاموات ان

يتوضإ بمإ الانقطاع و يزين هيكله بطراز التسليم و الرضإ و ان يجعل ...... و

زاده التوكل و الباسه التقوى و معينه الصبر و ناصره الاغلال و جنوده الاعمال اذا

يويده الملإ الاعلى و يتحرك معه اهل ملكوت الاسمإ و يمشى عن يمينه و امامه

رايات العزه و النصرة و الانتصار .... هر نفسى بانچه ذكر شد فائز شود او به

انقطاع حقيقى فائز و نفس انقطاع خود مبين و ناصر و مبلغ امر است الى آخر اللوح و

در لوح ديگر نازل قوله العزيز اولا فانقطع فى نفسك ثم ادع الناس بالانقطاع ليوثر

قولك فى قلوب الغافلين در لوح ديگر نازل قوله عز و جل قدس نفسك عن الدنيا ثم امر

الناس بالتقديس در لوح ديگر عز قوله لعمرالله بيانيكه از السن منقطعين ظاهر

ميشود احد از سيف و انفذ از سنان است حضرت عبد البهإ عز اسمه الاعلى در معنى

انقطاع ميفرمايد قوله العزيز انقطاع بعدم اسباب

ص ٦٢٤

نيت بلكه بعدم تعلق قلب است ما در طهران شب داراى همه چيز بوديم فردا صبح جميع

را غارت كردند بدرجه ئى رسيد كه قوت لا يموت نداشتيم من گرسنه بودم نان نداشت

)؟) والده قدرى آرد در دست من ريخت بجاى نان ميخوردم با وجود اين مسرور بوديم

الى آخر و نيز از بيان مبارك مركز ميثاق است قوله تعالى وقتى هفتاد نفر از اصحاب

در قلعه محبوس بودند همه مبتلاى تب شديد شدند بدرجهء كه هيچيك قادر بر حركت نبود

الا من و آقا رضا كه مشغول بپرستارى احباب و تهيه دوا و شوربا بوديم اتفاقا منزل

منهم در اطاقى واقع كه فرش آن از سنگ بود و بسيار رطوبت داشت و آن اطاق را بجهت

غسالخانه ساخته بودند با آن حالت ابتلا در ظل حضرت بهإ الله جل ثناوه چنان

مسرور بوديم كه هر زحمتى را راحت ميدانستيم انتهى و حضرت ولى امرالله ميفرمايد

قوله تعالى تبليغ و هدايت نفوس در اين عصر نورانى غير ممكن مگر آنكه معرفت كامل

و حسن سلوك و اخلاق در انسان توام و مجتمع گردد لا يقبل احدهما دون الاخر معرفة

الله يعنى اقبال به مظهر كليه الهيه و حسن رويه و رفتار از لوازم اصليه و شرايط

ضروريه تبليغ است و اگر چنانچه مبادى امريه و علوم نافعه نيز تحصيل شود نور على

نور گردد و امر تبليغ را تسهيل و ترويج نمايد ولى در رتبه اولى آنچه لازمه تبليغ

است شناسائى مظهر كليه الهيه و اتصاف بصفات مرضيه ممدوحه است علوم اولين و آخرين

حتى تحصيل اصول امريه و مبادى روحانيه عاقبت فائده و اثرى نبخشد مگر آنكه منضم

باين دو شرط اعظم گردد و هم در اين لوح مبارك است قوله الاعز الاعلى

ص ٦٢٥

فتح و ظفر در اين قرن انور نصيب مومن نيك رفتار است نه عالم بد كردار مواعظ

علماى سوء كه از مقصد دين غافلند و هنر و همت اهل علم و تقوى كه از عرفان معلوم

محجوبند هر دو اثرات و نتايجش در حيز ادنى محدود و فانى ولى ثمرات و نتائج همم

عاليه هر مومن پرهيزكار بى پايان و باقى چه كه مستمد از روح نباض آئين حضرت بهإ

الله و بنفثات روح القدس مويد اينست شرط وفا اينست سر تبليغ امر بهإ الى آخر

بيانه الاحلى و در لوح ديگر قوله جل شانه و الا گفتار ثمرى نبخشد و هر خدمت و

اقدامى بالمال از تائيد غيبى و پيشرفت و تاثير دائمى كلى ممنوع و محروم گردد

گفتار را رفتار و كردار لازم و كردار را همت بليغ و سعى مستمر شرط و واجب و در

همين توقيع منيع است قوله الاحلى در اين يوم هدايت نفوس به صراط مستقيم مغناطيس

تائيد الهى است نفوسيكه خود را وقف اين امر نمايند در صون الهى هستند هر كه در

اين يوم يك كلمه حقيقت نطق نمايد آن كلمه لازال در تموج و حركت خواهد بود و هرگز

معدوم نخواهد شد الى آخر و در آيه مباركه دوم ميفرمايد هر كس تكلم كند بغير آنچه

در الواح من نازل شده البته چنين كسى از من نيست مبادا متابعت هر مدعى ... كارى

نمائيد اين امر مبارك نيز از تكاليف حتميه هر فردى از افراد بهائى بالاخره

مبلغين محترم است چه در نهايت وضوح است كه تكلم بكلمه ئيكه مطابق نصوص صريحه

الهيه يا نصوص قاطعه حضرت عبدالبهإ و حضرت ولى امرالله

ص ٦٢٦

نباشد موجد و موجب اختلاف اقوال شود و اختلاف بزرگترين مايه و سبب فساد و تفرق و

تفريق جامعه بهائى است نعوذ بالله من شرور انفسنا در اهميت و لزوم رعايت اين حكم

همين بس كه حضرت عبدالبهإ جل اسمه الاعلى ميفرمايد اگر كسى يك كلمه بدون نص

بگويد مقصدش اينست كه اختلاف بين احباب بيندازد الى آخر تكليف عموم از اين آيه

مباركه و بيان مبارك معين و مهلوم است ديگر حاجت بتحرير و ترقيم الواح ديگر

نازله در اين موضوع نيست و تاكيدات اكيده از حد و حصر افزون است قطع نظر از نصوص

صريحه هر ذي شعوري ملتفت است كه برخلاف نصوص قاطعه تفوق نمودن مولد اختلاف و

مضرات عظيمه است سرچشمه شايد گرفتن به بيل چو پر شد نشايد گذشتن به پيل

 نطق يكصد و دهم

قد اذن الله لمن اراد ان يتعلم الالسن المختلفة ليبلغ امرالله شرق الارض و غربها

و يذكره بين الدول و الملل على شان تنجذب به الافئدة و يحى به كل عظم رميم .

حق متعال در اين آيه مباركه اجازه تحصيل زبانهاى مختلفه را ميفرمايد بشرط آنكه

نيت اصلى از تحصيل لسان تبليغ امر خداوند رحمن باشد نه آنكه مقصدش تنها استفاده

مادى و

ص ٦٢٧

و مالى باشد فى الحقيقه اگر نيت انسان در تحصيل و اكتساب هر يك از علوم و صنايع

تبليغ و ترويج امر الهى و تحصيل رضاى او باشد ازفوائد و منافع دنيا و آخرت هر دو

بهره مند و نائل ميگردد و .... در اين فائز ميشود و الا از هر دو محروم و گرفتار

زيان و خسران دنيا و آخرت خواهد شد چه نيكو گفته است مولوى عليه الرحمه چون از

او گشتى همه چيز از تو گشت يعنى اگر انسان هرچه بخواهد از براى خدا بخواهد

البته خداى مهربان نيز همه چيز را براى او ميخواهد و اگر هرچه خواست از براى

آسايش خودش خواست از لذائذ و فوائد دنيا و آخرت هر دو محروم و بى نصيب ميگردد

شاهد اين مثال حديث نبوى است كه در الواح عديده از لسان عظمت جمالمبارك جل

كبريائه نازل گشته من كان لله فكان الله له يعنى هركس براى خدا شد البته خدا هم

براى اوست بهتر آنكه موضوع را نيز به بيانات الهيه و مركز ميثاق و غصن ممتاز

الهى جل شأنهم در باره تبليغ بپايان بريم جمالقدم جل ذكره الاعظم در لوحى

ميفرمايد امروز تبليغ اكليل اعمال است طوبى لمن تمسك بها و عمل بما انزلناه فى

الكتاب و در لوح ديگر ميفرمايد قوله علا قوله تبليغ امر نمائيد و باعراض و اقبال

ناظر نباشيد بلكه ناظر بخدمتيكه بان ماموريد اين است فضل اعظم و رستگارى ابدى و

ثمر جاودانى و عنايتش در كل احيان و مدد و فيضش در كل اوان رسيده و خواهد رسيد

من كان له انه معه و يويده بالحق انه على كلشيئ قدير و البهإ

ص ٦٢٨

عليكم يا احبائى بدوام ملكوتى و بقإ جبروتى الى آخر اللوح و در لوح ديگر قوله

عز قوله حزب الهى بايد اليوم با قلوب نورإ و وجوه بيضإ در صدد ارتفاع امرالله

باشند يعنى در اصلاح عالم و امم لوجه الله بكوشند و لله قيام نمايند قلوب كه از

مإ توحيد مطهر و مقدسند باتش نافذ و كلمه اش جاذب و ذكرش محرك ولكن نه حركتى كه

فساد از او ظاهر شود بل حركتى كه سبب سكون گردد الى آخر و در لوح ديگر راجع به

يكى از مبلغين ميفرمايد قوله تعالى ذكره از حق ميطلبيم ايشانرا مويد فرمايد بر

خدمت امر و تبليغ ما انزله الوهاب فى الكتاب بشيئ كه ما يشهد و يرى .... نشود و

منع ننمايد انشإ الله بثوب تقوى وردإ زهد و اكليل انقطاع مزين شود آنچه ذكر شد

بمثابه سلاح است از براى مبلغين بل احد و احكم و انفذ و در لوح ديگر كه بافتخار

احباى بغداد از قلم قدم نازل گشته ميفرمايد قوله تعالى قوله ثم اعلموا بان النصر

هو حفظ نفوسكم عما .... عنه و عيونكم عن النظر الى غير الله و القلوب من ذكر ما

سوا و الوجوه عن التوجه الى مادونه و الايادى عن التصرف فى اموال لمناس و الا

رجل عن السلوك من غير مرضاته كذلك يعلمكم لسان عز عليما .

مفهوم بيان مبارك ميفرمايد بدانيد كه نصرت امر آنست كه نفوس خود را حفظ كنيد از

هرچه نهى شده ايد از آن و چشمهاى خود را حفظ كنيد از نظر كردن بغير حق و قلوب

خود را حفظ

ص ٦٢٩

كنيد از غير حق و رويهاى خود را حفظ كنيد از توجه بغير حق و دستهاى خود را حفظ

كنيد از تصرف در اموال مردم و پاهاى خود را حفظ كنيد از رفتاريكه مخالف رضاى حق

است اين چنين بشما مياموزد لسان عزت خداى دانا و از اين قبيل الواح بحد و حصر

نميايد از اين آيات باهرات مفهوم ميشود كه بزرگترين اسلحه و جنود براى تبليغ و

نصرت امر الهى همانا تنزيه و تقديس است نه تنها علم و اطلاع و سخندانى و زبان

آورى علم بايد با عمل توام گردد نه علم تنها در تبليغ امرالله كافى است و نه عمل

تنها كفايت است چنانچه در لوحى كه از بسيط الحقيقه سئوال شده است ميفرمايد قوله

تقدست اقواله اگر نفسى اليوم بجميع علوم ارض احاطه نمايد و در كلمه بلى توقف كند

لدى الحق مذكور نه و از اجهل ناس محسوب چه كه مقصود از علوم عرفان حق بوده هر

نفسى از اين طراز امنع اقدس ممنوع ماند از ميتين در الواح مسطور اى حسين مظلوم

ميفرمايدقول عمل ميخواهد قول بلا عمل كنحل بلا عسل او كشجر بلا ثمر الى آخر و در

لوح ديگر ميفرمايد قوله العزيز لا يقوم الظن مقام اليقين لا القول مقام العمل

يعنى نه ظن و گمان جايگزين يقين ميشود و نه گفتار جاى كردار ميگيرد چقدر مناسب و

لازم است كه در اين موضوع بيان حضورى حضرت عبد البهإ را پس از مراجعت از امريكا

زينت بخش اين اوراق كنيم قوله تعالى مبلغ بايد مدارا داشته باشد جوهر تقديس باشد

اطلاعات داشته

ص ٦٣٠

باشد خودش از تعاليم الهى متاثر شده باشد علم و خبر داشته باشد قلبش خزينه جواهر

محبت الله باشد روحش مهتز بنفحات الله باشد جامع صفات انسانيت و الهيه باشد قوه

بيان و تبيان داشته باشد و فصيح و بليغ باشد در هر شهريكه ميرود با اعيان و فقرا

معاشرت جويد نه خشك مقدس باشد و نه تر بد دين تا اينكه جميع كسانيكه با او

موانست مينمايند به بينند كه اين شخص روحانى است متدين است آسمانى است انسان

كامل است عالم است فاضل است با هر فرقه بايد معاشرت كند و با آنها مماشات نمايد

تا در ميان ناس نفوذ و رسوخى پيدا كند مانند نفحه روح القدس بر اجساد ميته آنها

بوزد ببيند تحقيق كند كه نفوس در چه خطى كار ميكنند چه افكارى دارند بچه عقايدى

متشبثند مطابق آن با آنها محبت كند تا نزديك شوند و اقبال نمايند اعظم از همه

اينها حالت خود مبلغ است كه بايد هميشه چون شمع شب افروز باشد مثلا در امريكا من

با جميع طوائف و مذاهب محشور شدم در مجامع كه داخل ميشدم اگر از روحانيين هستند

از تصرفات روح براى آنها صحبت ميكردم اگر از فلاسفه بودند از فلسفه سخن ميراندم

اگر اسپرانتيس بودند از فوائد لسان عمومى دم ميزدم اگر متدين بودند از اكمال

نبوات در اين ظهور اعظم نقل مينمودم اگر از اين امر گاه نبودند تاريخ و تعاليم

امر را برايشان ميشمردم اگر تئوزوفى بودند از مسائل مربوط بمذاهب آنها ميگفتم

مختصر هر وقت يك نداى

ص ٦٣١

جديد بلند مينمودم و هر روز يك نغمه ميسرائيدم اين بود كه اثر نمود و اقبال ناس

زياد شد و هيچكس محزون و بى جواب نرفت همه راضى بودند اعظم خدمت مبلغ آنستكه اول

توجه ناس را بخود جذب نمايد و ثانى محبت امر را در دل آنها بيندازد اينكه شد

خودشان داخل امرالله ميشوند و قبول تعاليم را مينمايند ( تا آنكه فرمودند ) اين

امر مبلغ لازم دارد و آنها بايد دائما در عبور و مرور باشند اما مبلغينى كه چيز

ميفهمند و مشتعل هستند عبور باد بهار سبب احيإ اشجار است اما عبور باد خريف

مورث خرابى و افسردگى بارى عبور و مرور در امرالله خيلى خوب است تا دويست سال

ديگر بايد افكار احباب فقط حصر در تبليغ و هدايت نفوس باشد در امر حكايت جانشينى

نيست مسئوليت امر بر مجامع احباب است در هر شهر و مبلغين كه در نهايت تقديس و

تنزيه و آزادى فكر قيام به نشر نفحات الله نمايند و هر كس بهتر قيام نمود و بر

روش من سلوك نمود او مويد و موفق است تا دويست سال ديگر بايد افكار حصر در تبليغ

باشد بلى اداره تكفل ضعفإ و تربيت اطفال و نگاهدارى فقرإ و اداره داخله امرى

همه هست ولى نه آنكه آنها را بدرجه ئى اهميت دهند كه مسئله تبليغ فراموش شود و

امر تبليغ را ترك نمايند اول بايد امور مبلغين امر تبليغ را رسيدگى نمايند و

مبلغها تربيت نموده باطراف و اكناف جهان بهر ملتى بفرستند و كتب امريه و

استدلاليه و افكار مقدسه

ص ٦٣٢

كه در نظر امر بروز ميكند آنها را ترويج و نشر نمايند و بعد از آنكه عالم در ظل

كلمة الله داخل شد وقت است كه بامور سائره پردازد مثلا اگر انسان بخواهد معبدى

يا عمارتى بسازد اول سنگ و چوب و آهن و آجر و غيره آماده ميكند بعد بساختن مشغول

شده آخر از همه بزينت و جمع اثاث البيت ميپردازند اما اگر بخواهد از اول زينت و

جمع اثاث البيت مشغول شود نتيجه نميبخشد بايد اول خانه را بسازد انتهى و همچنين

بيان مبارك هنگامى ميخواستند مرحوم ميرزا على اكبر رفسنجانى را براى تبليغ بطرف

سوئيس را بفرستند در اهميت امر تبليغ باو ميفرمودند قوله جل بيانه امروز اعظم

امور مسئله تبليغ امرالله است كه نفوس را نجاح و فلاح بخشد حيات ابديه مبذول

دارد رضاى جمالمبارك در اين است و در مقام محويت و فنا كه انسان از خود وجودى

نداشته باشد شما را براى تبليغ ميفرستم انشإ الله مويد شوى در كمال شجاعت و

شهامت برى و اعتنائى باستكبار و اعتراض نفوس مكن امروز هيچ چيز بكار نميخورد مگر

تبليغ امرالله اين است كه امور را گذارده مشغول تبليغ شدم وقتى جمال بروجردى

بعكا آمد ديدم افكارش پراكنده است باو گفتم از طهران تا اينجا هيچكس را تبليغ

كرده ئى گفت نه پيش نيامد او را نصيحت كردم كه از براى تو امروز تبليغ امرالله

الزم است اين براى تو مفيد است واقعا چقدر جاه طلبى انسان را ذليل ميكند بالعكس

محويت و فنا او همه چيز ميطلبيد هيچ نيافت بر عكس آقا

ص ٦٣٣

ميرزا حيدر على هيچ نميخواست همه چيز را يافت روز بروز هرچه او خواست و نيافت

اين نخواسته يافت او محو بود محو شد اين محو بود صحو گرديد انتهى از اين بيانات

كافيه معلوم شد كه اگر بهتر از تبليغ امرى بود البته حق منيع كه خير خواه عباد

است بان امر ميفرمود در فضل و اجر تبليغ همين بس كه جمالمبارك ميفرمايد هركه

يكنفر را تبليغ و احيإ كند چنان است كه تمام عالم را احيإ نموده و حضرت عبد

البهإ ميفرمايد تبليغ يك نفس در نزد عبدالبهإ بمثابه ايجاد زمين و آسمان است

پس با وجود اين آيا اين سزاوار است كه در اين عمل مبرور قصور و فتور نمائيم لا

والله مصلحت بين من آنست كه ياران همه كار بگذارند و سر طره يارى گيرند

 نطق يكصد و يازدهم

ليس للعلقل ان يشرب ما يذهب به العقل و له ان يعمل ما ينبغى للانسان لا ما

يرتكبه كل غافل مريب .

كرارا گفته ايم و بر جميع احباب و هر ذى درايتى در نهايت وضوح است كه شريعت

الهيه مشتمل بر احكام و اوامر و آدابى است كه سبب حفظ و صحت بدن و موجب تنظيم و

اصلاح دنيا و آخرت است و همه ميدانيم كه مقصود و منظور از خلقت عالم و آدم عرفان

و عبادت خداوند رحمن است و تعلق تكليف بر نوع انسان منوط بصحت و كمال عقل است پس

چيزى كه موجب اختلال صحت بدن و زوال عقل باشد البته استعمال آن ممنوع و حرام است

زيرا خداوند مهربان بندگان خود را از استعمال مسكرات نهى اكيد ميفرمايد چه سبب

زوال عقل

ص ٦٣٤

است و بعلاوه اين آيه مباركه در الواح عديده ديگر نيز بر حرمت مسكرات تصريح

فرموده است در يكى از الواح ميفرمايد قوله عز و جل اى سرمستان خمر عرفان در اين

صباي روحاني از كاس الطاف رحماني صبوح حقيقي بياشاميد اين خمر توحيد را خمار

ديگر است و خمارش را كيفيت ديگر آن از شعور بكاهد و اين بر شعور بيفزايد آن

نيستى آورد و اين هستى بخشد آنرا صداع از عقب و اين را حب مالك ابداع همراه بگو

اى خلق محجوب حق ساقى است و اعطاى كوثر باقى ميفرمايد الى آخر اللوح و در كلمات

مكنونه ميفرمايد تعالى قوله شبنمى از ژرف درياى رحمت خود بر عالميان مبذول داشتم

و احدى را مقبل نيافتم زيرا كه كل از خمر باقى لطيف مإ توحيد بمإ كثيف نبيد

اقبال نموده اند و از كاس جمال توحيد باقى بجام فانى قانع شده اند فبئس ماهم

يقنعون و در لوح مبارك رام كيفرمايد قوله جلت اقواله يا ملإ الارض و لا تغلنوا

فيما ذكرناه فى اللوح باسم الرام الذين يشربون منه الناس و يذهب به عقولهم و ...

فطرتهم و يبدل نورهم و يكدر صفائهم بل نريد من هذا الرام الذى يزداد به حب الله

و حب اصفيائه و حب اوليائه و يحدث فى الصدور نارالله و حبه ثم عزه و كبريائه ...

اياكم ان تبدلوا خمرالله يخمر انفسكم لانها يخامر العقل و يقلب الوجه عن وجه

الله العزيز البديع المنيع و انتم لا تقربوا بها لانها حرمت عليكم من لدى الله

العلى العظيم خلاصه مفهوم اينست بترسيد از خداى اهل عالم در آنچه باسم

ص ٦٣٥

رام در لوح ذكر نموديم رام شرابى است كه مردم از آن مينوشند و عقلشانرا زائل

ميكند و صفاى ايشانرا تيره و مكدر ميسازد بلكه از آن اراده كرديم آن شرابى را كه

محبت الهى و اصفيإ اولياى او را زياد ميگرداند و حادث ميشود در قلوب نار موقده

الهيه و محبت خدا و عزت و بزرگوارى او مبادا تبديل كنيد شراب الهى را بشراب

خودتان زيرا شراب ظاهرى عقل را مخمور ميكند و روى ايشانرا برميگرداند از توجه

بحق عزيز بديع منيع و شما باين شراب نزديك نشويد زيرا حرام شده است بر شما از

جانب خداوند بلند مرتبه بزرگوار و در لوحيكه چند سال قبل حضرت ولى امرالله جل

جلاله سواد آنرا مخصوصا براى محفل مقدس ملى ارسال فرموده اند كه در بين احباب

انتشار دهند و عين بيان مبارك اينست قوله تعالى سواد لوح مبارك جمالقدم كه اصل

آن در ارض اقدس نزد اين عبد محفوظ است ارسال طهران ميگردد بين عموم ياران در آن

سامان انتشار دهند تا كل بر تكاليف وجدانيه و اوامر و مناهى الهيه مطلع گردند ؟

متذكر شوند و از صراط واضح مستقيم الهى منحرف نگردند و نصوص قاطعه را تفسير و

تاويل ننمايند الى آخر و آن لوح مبارك اينست بسم الذى كان ظاهرا فوق كلشيئ هذا

كتاب من لدى المسجون الى التى امنت بربها و كانت من القانتات و عرفت ربها فى

ايام التى كل غفلوا عنه الا الذينهم انقطعوا عن الدنيا

ص ٦٣٦

و بلغوا الى مقر الذى جعله الله مقدسا عن الاسمإ و الصفات يا امة الله اسمعى

ندإ هذا لغلام الذى ظهر فى قطب

الافاق بملكوت الايات ليجذبك ندائه و ينقطعك عما خلق فى الدنيا و يقربك الى مسكن

الظهورات طهرى نفسك عما يكرهه الله ثم اذكريه بقلبك و لسانك و لا تكونى من

الصامتات اياك ان تعملى ما يضيع به امرالله بين عباده لان الناس يرجعن كل عمل

سوء الى هذا المقام الذى قدسه الله عن كل الجهات و الاشارات ان اشربن يا امإ

الله خمر المعانى من كؤس الكلمات ثم اتركن ما يكرهه العقول لانها حرمت عليكن فى

الالواح و الزبرات اياكن ان تبدلن كوثر الحيوان بما تكرهه انفس الزاكيات ان

اسكرن يخمر محبة الله لا بما يخامر به عقولكن يا ايتها القانتات انها حرمت على

كل مومن و مومنة كذلك اشرقت شمس الحكم عن افق البيان لتستضيئ بها امإ المومنات

و الروح على من عمل بما امر من لدى الله و كان من الظاهرات .... خلاصه مفهوم

اينست اين مكتوبى است از طرف اين زندانى بان زنى كه بپروردگار خود ايمان آورده و

از زنان قانته است و خداى خود را شناخته است در اياميكه همه از او غافل بوده اند

مگر نفوسى كه از دنيا منقطع گشتند و رسيدند بمحلى كه آنرا مقدس فرموده است خدا

از هر اسم و صفتى اى كنيز خدا بشنو نداى اين جوان كه ظاهر

ص ٦٣٧

شده است در قطب عالم با ملكوت آيات تا ان ندا بكشاند ترا و منقطع گرداند از هرچه

در دنيا خلق شده و مقرب نمايد تو را به مسكن جميع ظهورات مطهر نما وجود خود را

از هرچه ناپسند دارد انرا خداوند پس او را بصميم قلب و زبان ذاكر شو و از ساكتان

مباش مبادا عملى را مرتكب شوى كه سبب تضييع امر الهى باشد در ميان خلق او زيرا

مردم اعمال ناشايسته را بمظهر امر نسبت ميدهند اى كنيزان الهى خمر معانى را از

جامهاى كلمات او بنوشيد و ترك نمائيد آنچه را كه در نزد عقل ناپسند است زيرا

حرام شده است بر شما در جميع الواح و نوشتجات مبادا كوثر حيات را تبديل كنيد

بچيزيكه نفوس زاكيه كراهت دارند بشراب محبت الهى سرمست گرديد نه بانچه عقول شما

را زائل ميكند اى زنان مومنه البته آن بر هر مومن و مومنه ئى حرام گشته است چنين

اشراق نموده است افتاب حكم از افق بيان تا امإ مومنه از آن روشن گردند و اما

الواح مقدسه مركز ميثاق در اين خصوص متعدد است بذكر برخى از آن اكتفا ميكنيم از

آنجمله اين لوح منيع است .

هوالله اى مخمور خمر محبت الهى قومى از باده خلارى پر نشائه ( نشئه ) و سرورند

لكن بامداد در خمار و فتورند حزبى از خمر غرور مخمورند عاقبت مضرور و محرومند

جمعى از صهبإ محبة الله

ص ٦٣٨

در شور و نشورند و از باده مهرفة الله در سرور و حبور اين نشئه نشئه باقى است و

اين سرور و شادمانى از ورود در حدائق الهيه پس اگر سرور بايد از آب كثيف نشايد و

اگر نشئه مطلوب از خمر الهى و باده رحمانى مطلوب و مقبول انچه در خمخانه دارى

نشكند صفراى عشق زانشراب معنوى ساقى همى بحرى بيار جميع نفوس را نصيحت نمائيد

كه با وجود آنكه جام باقى و خمر الهى ميسر هيچ فطرت پاكى باين آب فانى منتن ميل

مينمايد لا والله ع ع

لوح منيع ديگر اينست

هو الابهى اى سرمست باده محبة الله باده خلار و مى خوشگوار را نشئه دمى است و

درياى پر خروش شبنمى باده الهى سرور و حبورش باقى و برقرار و جام پر فتوحش سرشار

اگر قطره ئى نفسى از اين صهباى الهى نوشد از بيهوشى بهوش آيد و از خمار غفلت و

سكر جهل و ضلالت خلاص گردد پس بايد كوثر باقى را طلبيد نه مإ تلخ فانى والبهإ

على الذين سكروا من خمر محبة الله ع ع و در لوح ديگر ميفرمايد قوله الاعلى

و اما شراب بنص كتاب اقدس شربش ممنوع زيرا شربش سبب امراض مزمنه و ضعف اعصاب و

زوال عقل است و حضرت اعلى جل اسمه الابهى بقدرى در شرب مسكرات و دخان نهى شديد

ميفرمايد

ص ٦٣٩

كه حتى اگر طبيب حاذق نيز در معالجه امراض دستور دهد و تجويز نمايد نبايد

استعمال نمود چنانچه در لوح شيخ على عظيم ميفرمايد قوله تعالى حرم فى الكتاب على

الناس شرب الدخان و الخمر و و ما ... الله شفإ فيهما و ان الذين يحكمون بهما قد

حكموا بحكم الطاغوت ما يشربون هولإ ..... جهنم لو كانوا يشعرون يعنى حرام شده

است بر مردم استعمال دخان و شرب خمر و قرار نداده است خداوند شفإ در هيچيك از

آن و نفوسيكه تجويز ميكنند آن را براى بعضى از مردم بحكم طاغوت حكم كرده اند و

نمى نوشند اين گروه مگر حميم جهنم را اگر ملتفت باشند و همچنين حضرت ولى امرالله

جل جلاله نهى اكيد ميفرمايد قوله تعالى شرب خمر و ترياك از محرمات منصوصه حتميه

است لهذا اگر افراد اجتناب ننمايند و متدرجا ترك نكنند از نصيحت و انذار محفل

متنبه نشوند و عمدا مداومت نمايند انفصال آنانرا از جامعه بكمال حزم و متانت

اعلان نمايند الى آخر و بقدرى تاكيد در حرمت مسكرات ميفرمايند كه اگر يكنفر

بهائى مغازه خود را اجاره داده باشد و مستاجر آن را مغازه مشروب فروشى كرده باشد

بايد صاحب مغازه ، مغازه خود را از مستاجر بگيرد چنانچه در توقيع منيع كه در

جواب سئوالات محفل مقدس ملى شرف نزول يافته ميفرمايد قوله جل بيانه راجع بسئوال

سوم كه در لوح مبارك بدان اشاره گرديده راجع بمشروب فروشى و نگهدارى موسسات و

كافه ها و رستورانها و مهمانخانه هائى بوده كه در آن مشروب بفروش رسيده و بساط

رقص مهيا ميكردند فرمودند بنويس اين

ص ٦٤٠

عمل قبيح و مذموم است و دليل بر ترويج منهيات امريه ترك آن از فرائض وجدانيه

بهائيان حقيقى محسوب اگر بهائيان محل خويش را اجاره دهند و بهيچ وجه من الوجوه

مداخله ننمايند و تائيد شخص مستاجر را نكنند مسئوليت از آنان مرتفع شخص مالك

بايد بجميع وسائل متشبث گردد كه ملك خويش را از لوث اينگونه امور دنيه مصون و

محفوظ نمايد تا چه رسد بانكه خود شخصا مباشرت باين اعمال مردوده نمايد اما راجع

بقضيه رقص و تقليد البسه نسإ غرب فرمودند اول وظيفه محفل ملى بهائيان ايران در

اين ايام كه اخلاق در آنسامان تدنى نموده و تقليد و عدم تقيد و لا مذهبى رواجى

شديد يافته اين است كه جمهور بهائيان را از قبل اين عبد كرارا و مرارا در كمل

تاكيد وبنهايت صراحت تذكر دهند كه تجاوز از آداب بهائى مخالف مبادى ساميه امريه

راجع بتقديس و تنزيه و عفت و عصمت و اعتدال در امور و اجتناب از سيئات اهل غرب و

عادات مذمومه غير مرضيه آنان توليد مفاسد عظيمه در جامعه نمايد و بنيه جامعه را

ضعيف نمايد و از رونق بيندازد بهائيان بايد همت در ترويج و اقتباس از حسنات اهل

غرب نمايند نه تقليد سيئات آنان امتياز بهائيان حقيقى در اين است لا غير الى

آخر

 نطق يكصد و دوازدهم

زينوا روسكم باكليل الامانة و الوفإ و قلوبكم بردإ

ص ٦٤١

التقوى و السنكم بالصدق الخالص و هياكلكم بطراز الاداب كل ذلك من سجية الانسان

لو انتم من المتبصرين .

در اين آيه مباركه حق روف بندگان آستان خود را امر ميفرمايد بصفات و آدابيكه سبب

تزيين انسان بزيور انسانيت و موجب علو مقام و سمو مراتب عباد بسمإ قرب رضاى

حضرت احديت است و آن صفات ممدوحه ئى كه كه در اين آيه بيان فرموده اول امانت دوم

وفا سوم تقوى چهارم صدق پنجم ادب گرچه در اين آيه بطور اجمال ذكر شده ولى براى

هريك از اين خصال حسنه الواح مفصله از قلم اعلى نازل شده و اين عبد شزه ئى از آن

الواح مقدسه را در اين مبحث بنحو اشاره و اجمال درك ميكند البته احباى الهى كه

تتبع و اطلاع بر الواح مقدسه دارند همه ديده و ميدانند اما در فضيلت امانت يكى

از الواح الهيه اين لوح منيع است بنام بيننده توانا اى دوستان امانت بمثابه

آفتاب جهانتاب است و آسمان او انسان و افقش قلب نيكو كسيكه اين نير اعظم را

بابرهاى خيانت و دنائت ستر ننمايد تا روشنائى آن جهانيان را روشن نمايد اين است

بخششى كه از قلم اعلى ظاهر شد طوبى للمتفكرين بگو امروز اعمال و افعال است و

ناصر امر فى الحقيقه عمل نيك و خلق نيكو است نه جنود و سيوف نصرت يك عمل خالص

اعظم است عندالله از نصرت فوجى كه در سبيل الهى جهاد نمايند چه كه .... دمإ

محبوب نيست و در اين ظهور اعظم نصرت بكلمه و بيان مقدر

ص ٦٤٢

شده كذلك قضى الامر فى كتاب مبين طوبى لك بما تشرفت بشرف العرفان اذ اتى الرحمن

و نطق العندليب على الافنان الملك لله المهيمن القيوم و در لوح ديگر ميفرمايد

بنام خداوند بيمانند هر نفسيكه اليوم از كوثر حيوان آشاميد و بافق اعلى توجه

نمود بايد مابين عباد بشانى مشى نمايد كه جميع بتقديس و تنزيه او شهادت دهند

طراز انسانى امانت و ديانت بوده مخصوص نفوسيكه بحق منسوبند اليوم مشاهده ميشود

اگر نفسى از نفوس مقبله فى الجمله امر مغايرى از او ظاهر شود او را بحق نسبت

ميدهند الى آخر اللوح و در لوح ديگر ميفرمايد قوله العزيز از حق بطلبيد مدن و

ديار خود را از اشراقات انوار آفتاب امانت و نير صدق و نور عدل و انصاف محروم

نفرمايد امانت و ديانت دو نيرند كه از افق سمإ لوح احكام الهى مشرق و لائح طوبى

لمن عرف و ويل للغافلين و در لوح ديگر ميفرمايد قول عز قوله امانت باب اعظم است

از براى راحت و اطمينان خلق قوام هر امرى از امور باو منوط بوده و هست عوالم عزت

و رفعت و ثروت بنور آن روشن و منير الى آخر و اما الواح مقدسه مركز ميثاق در

خصوص امانت بيشمار است از آنجمله در لوحيكه بافتخار مرحوم حاج آقا محمد يزدى است

ميفرمايد قوله الاحلى اگر نفسى بجميع اعمال خيريه قائم ولى در امانت ذره ئى قاصر

اعمال خيريه مانند سپند گردد و آن قصور آتش جانسوز شود ولى اگر در جميع امور

قاصر لكن بامانت

ص ٦٤٣

..... قائم عاقبت نواقص اكمال شود و زخم التيام يابد و درد درمان شود مقصود

آنستكه امانت عند الحق اساس دين الهى است بنياد جميع فضائل و مناقب است اگر نفسى

از آن محروم از جميع .... محروم با وجود قصور در امانت از ايمان و ديانت چه ثمرى

و چه اثرى و چه نتيجه ئى و چه فائده ئى لهذا عبدالبهإ كل احبإ را نصيحت

مينمايد بلكه عجز و زارى ميكند كه حرمت امرالله را محافظه نمائيد و عزت نفوس را

محافظه كنيد تا اهل بها در بين كل ملل مشهور و معروف بامانت و ديانت گردند و

خدمتى اليوم اعظم از اين نه و خلاف آن تيشه بر ريشه امرالله است نعوذ بالله من

هذا الذنب العظيم اسئل الله بان يحفظ احبائه من هذا الظلم المبين و اما در باره

صفت شريفه وفا در يكي از الواح از جمال اقدس ابهي جل اسمه الاعز الاعلي نازل

قوله الاعلى تمسكوا بحبل الوفإ على شان لا تمنعكم همزات الذين كفروا بالله رب

العالمين هذا جنة لها انهار .... فى ظلال هذه السدرة التى ارتفعت بالحق انه لهو

الناطق البصير ... سمى بالوفإ من شرب انه فاز بالاستقامت الكبرى يشهد بذلك قلمى

العزيز و در لوح ايادى نازل وفا شجر مباركى است اثمارش محبوب و آثار و اسرارش

باقى و دائم اگر خوب ملاحظه شود اوست قائد جنود حب و اوست پيشرو اهل ود و راستى

الى آخر اللوح و در لوح ديگر قوله الاعز هو المقدس الابهى نوصيكم يا عباد الرحمن

بالمانة بالصدق و الوفإ الى آخر و حضرت عبدالبهإ ميفرمايد قوله جل بهائه

هوالله اى مير وفا در عالم وجود صفتى بهتر و خوشتر و شيرين تر از وفا نيست

ص ٦٤٤

قدر عالم وجود صفتى بهتر و خوشتر و شيرين تر از وفا نيست اين منقب از اعظم اساس

دين الهى است اگر انسان از جميع صفات حميده محروم باشد ولى باين صفت قدسيه موصوف

عاقبت حائز كمالات ميگردد و اگر چنانچه حائز جميع صفات كماليه باشد و از صفت وفا

بى بهره آن كمال بنقص مبدل گردد و آن خير بشر و آن نورانيت بظلمت و آن عزت بذلت

منتهى شود الى آخر اللوح و اما در شرافت و فضيلت صدق و راستى همين بس كه لوحى

مخصوص بلوح صدق از قلم اعلى نزول يافته و در اكثر الواح الهيه ستايش و توصيف و

محسنات صدق را بيان ميفرمايد از آنجمله در لوحى ميفرمايد قوله تعالى شانه حق

ظاهر شد كه ناس را بصدق و صفا و ديانت و امانت و تسليم و رضا و رفق و مدارا و

حكمت و تقى دعوت نمايد و باثواب اخلاق مرضيه و اعمال مقدسه كل را مزين فرمايد در

اين لوح مبارك صدق را بر اعمال و اخلاق مرضيه مقدم داشته و در لوح ديگر ميفرمايد

قوله جل كبريائه تمسك بتقوى الله و ما انزل فى الكتاب امرا من عنده و هو الحق

علام الغيوب قل ان الامانة هى شمس سمإ اوامرى و الصدق قمرها و الاخلاق انجمها

ولكن القوم اكثرهم لا يفقهون تمسك بكتاب الله و ما نزل فيه انه لمصباج البقإ

لاهل الوفإ و آية القدم بين الامم طوبى لمن عرف و فاز انه من اهل البهإ فى لوح

مسطور الى آخر اللوح و در مناجاتى از مناجاتهاى جمال مبارك است هو المقدس الابهى

يا الهى الرحمن زين سمإ البيان بانجم الاستقامة و الامانة و الصدق و الوفإ انك

انت

ص ٦٤٥

المنقتدر على ما تشإ لا اله الا انت المدبر الكريم در اين دو بيان مبارك اصول

اخلاق روحانيه را توام فرموده مفهوم بيان آيه اول ميفرمايد بتقوى الهى و آنچه در

كتاب نازل شده تمسك نما امانت بمثابه آسمان احكام من است كه صدق بمنزله ماه آن

آسمان است ولى بيشتر مردم ادراك نميكنند تو بكتاب الهى و هرچه در آن نازلشده

متمسك شو كه احكام الهى چراغ بقاست از براى ارباب وفا و نشانه ذات قدم است در

بين خلق خوشا بحال كسيكه بشناسد و بان فائز گردد چنين كسى از اهل بهاست و مفهوم

مناجات مبارك اينست اى خداى رحمان من آسمان بيان را مزين فرما بستارگان استقامت

و امانت و راستى و وفا البته توئى توانا بر هرچه بخواهى و اما در الواح مقدسه

حضرت عبد البهإ بذكر اين لوح منيع اكتفا ميكنم كه حقيقت مفهوم صدق را در رتبه

اوليه بيان ميفرمايد كه اس اساس صدق و راستى است و آن اينست هو الابهى اى مطلع

راستى صدق و راستى اليوم خود را در بحر نيستى محو و فانى نمودنست تا از مشرق

هستى ميثاق طلوع كنى زيرا جهان امكان درياستى و حقيقت عهد سفينه نجات ملإ

بالاستى پس اى يار هوشيار در اين كشتى بهشتى استقرار ياب و براين ديار كشتى بران

تا بساحل ملكوت ابهى رسد و در جودى اسم اعظم استقرار جويد قسم بان تبسمهاى جان

افزاى جمال مبارك روحى لتبسمه الفدإ كه بادهاى موافق را از هر جهت وزان يابى

والبهإ عليك ع ع و اما تقوى كه اس اساس اخلاق روحانيه و اقوى جنود ايمان است

در الواح

ص ٦٤٦

مقدسه اين ظهور اعظم خارج از حد و حصر و حساب است و تقوى در لغت اسم مصدر است از

اتقإ كه مصدر آن باب افتعال است و اصل آن تقيا بوده است يا را بواو قلب كرده

اند براى اينكه فرق باشد در بين اسم و صفت اما در اصطلاح اهل حقيقت عبارت است از

ترس عذاب الهى و حفظ نفس از هرچه سبب عقوبت انسان ميشود از اقدام بكارى يا ترك

فعلى از افعال خلاصه بعبارت ساده تقوى يعنى خدا ترسى و پرهيز از فعليكه مخالف

رضاى الهى و جالب سخط و غضب اوست بنا براين معنى تقوى واجد جميع مراتب اخلاق

فاضله است و بصريح بيان الهى سردار جنود صفات روحانيه چه هيچ مرتبه ئى از مراتب

را فاقد نيست در شرافت و فضل تقوى همين كلمه مطاعه محكمه كفايت است كه از لسان

عظمت نازل شده تقوى پيشه كن و از ماسوى انديشه منما پس كسيكه واجد مقام شامخ

تقوى و خشية الله شد ديگر پيرامون منهيات نميگردد يكى از منهيات خيانت است البته

شخص متقى امين است نه خائن يكى از مناهى كذب است بديهى است كسيكه صاحب تقوى شد

صادق است و قس عليهذا باري حق منيع در يكي از الواح ميفرمايد قوله جلت اقواله

قلب بايد از شئونات نفس و هوى مقدس باشد چه كه سلاح .... و سبب اوليه نصر تقوى

الله بوده و هست اوست درعى كه هيكل امر را حفظ ميكند و حزب الله را نصرت مينمايد

لازال رايت تقوى مظفر بوده و از اقوى جنود عالم محسوب بها فتح المقربون مدن

القلوب باذن

ص ٦٤٧

الله رب الجنود الى آخر در لوح ديگر ميفرمايد قوله تعالى جنود .... در اين ظهور

اعمال و اخلاق پسنديده است و قائد و سردار ... جنود تقوى الله بوده اوست داراى

كل و حاكم بر كل و اما ادب نيز از ملكات فاضله انسانى و معنى لغوى ادب را چنين

گفته الادب ملكه .... من كانت فيه عما .... و الاداب ايضا تطلق على معلوم و

المعارف عموما بارى بهر معنائى كه باشد هر انسانيكه واجد ادب شد بمقام انسانيت

فائز و نائل گشته و در الواح الهيه اين صفت را ستايش فرموده و بندگان خود را

باين صفت ممدوحه وصيت نموده چنانچه در يكى از الواح فارسيه ميفرمايد اى دوستان

شما را بادب وصيت مينمايم و اوست در مقام اول سيد اخلاق و در لوح ديگر ميفرمايد

قوله العزيز زينوا انفسكم باثواب العلم و الاداب يعنى نفوس و اندامهاى خود را

بزيور علم و ادب بيارائيد و در لوح ديگر ميفرمايد زينوا اجسادكم بردإ الادب و

الانصاف يعنى هيكلهاى خود را برداى ادب و انصاف زينت دهيد در لوح عالى پاشا

ميفرمايد قوله الاحلى لازال اين غلام كلكه ئى كه مغاير ادب باشد دوست نداشته و

ندارد و در لوح ديگر ميفرمايد الادب قميصى به زينا هياكل عبادنا المقربين ادب

لباس من است هياكل بندگان مقرب خود را بان اراستيم و در لوح ديگر قوله تعالى لا

يسمو الانسان بالزينة و الثروة بل بالاداب و النعرفة انسان بزيور ظاهرى و مال

برتبه عالى نميرسد بلكه نيل بمراتب عاليه بواسطه ادب و معرفت حاصل ميشود و در

لوح ديگر ميفرمايد من لا ادب له لا ايمان له و بذلك

ص ٦٤٨

يشهد ما نزل فى البيان ان انتم تشهدون اين است كه در اين آيه مباركه ميفرمايد

امانت و وفا و صداقت و ادب از سجيه انسان است اگر از اهل بصيرت باشيد .

 نطق صد و سيزدهم

يا اهل البهإ تمسكوا بحبل العبودية لله الحق بها تظهر مقاماتكم و تشبثت اسمائكم

و ترتفع مراتبكم و اذكاركم فى لوح خفيظ اياكم ان يمنعكم من على الارض عن هذا

المقام العزيز الرفيع قد وصيناكم بها فى اكثر الالواح و فى هذا اللوح لاح من

افقه نير احكام ربكم المقتدر الحكيم .

جمالقدم جلت عنايته و الطافه عباد خود را بانچه سبب ترقى و علويت ايشان است امر

ميفرمايد و آن توحيد الهى و عبوديت آستان مقدس اوست بر هر مومن و مومنه ئى معلوم

است كه ارسال رسل و نزول كتب سماويه در مقام اول غير از اين منظورى نبوده چنانچه

اين آيه مباركه قرآنى شاهد مقال است و لقد بعثنا فى كل امة رسولا ان اعبدوا لله

و اجتنبوا الطاغوت و براى عباد مقام و رتبه ئى بالاتر از عبوديت آستان الهى

متصور و معقول نبوده و نيست وصول بمعارج قرب جز بمرقدة عبوديت غير ممكن است اين

است كه در اين آيات مباركه و الواح سائره بندگان خود را بصرف فضل و رحمت تذكر

ميدهد و بعبوديت ذات بيهمتاى خود امر ميفرمايد مفهوم اين است اى اهل بها تمسك

جوئيد بعبوديت حق مطلق بسبب عبوديت مقامات شما ظاهر

ص ٦٤٩

ميگردد و اسامى شما ثابت ميماند و مراتب شما بلند ميشود و ذكرهاى شما در لوح

الهى دائم و محفوظ ميماند مبادا اهل عالم شما را از اين مقام بلند مانع گردند ما

شما را در اكثر الواح باين عبوديت وصيت فرموديم و در اين كتاب مقدس نيز كه احكام

الهى از افق آن ساطع گشته وصيت مينمائيم و در لوح ديگر ميفرمايد بسم الله الاعز

الامنع الاقدس قد اخذنا الميثاق حين الاشراق من الذين آمنوا ان لا يعبدوا الا

الله و لا يفسدو فى الارض منهم من فاز بالهدى و منهم من اتبع الهوى الا انه من

الغافلين .... ينبغى لاهل البهإ ان ينقطعوا عمن على الارض كلها على شان يجدن

اهل الفردوس نفحات التقديس من قميصهم و يرون اهل الاكوان فى وجوههم نضرة الرحمن

الا انهم من المقربين اولئك عباد بهم يظهر التقديس فى البلاد و ينتشر آثار الله

العزيز الحكيم الذين ضيعوا اهوائهم انهم فى ضلال مبين فاسئل الله بان يديهم الى

ما اراد و يويدهم على ما تمر به نسمات الانقطاع على العالمين لنا عباد لو يعرض

عليهم خزائن السموات و الارض لا يعتنون اليها و لا يرجعون النظر عن المنظر

الاكبر الا انهم فى سرادق عصمتى يستبركن بهم اهل حظائر القدس ان ربك بكل شيئ

عليم اولئك عليم اولئك مروا عن الدنيا و زخرفها كما تمرمر السحاب و ربك على ما

اقول شهيد انك خذ كاس الانقطاع ثم اشرب منها و قل ان الحمد لك يا اله من فى

السموات و الارضين الى آخر اللوح مفهوم آيات

ص ٦٥٠

مباركه قريب باين مضمون است بتحقيق از حين اشراق شمس ظهور از مومنين بيان عهد

گرفته شد كه جز خدا را عبادت ننمايند و در زمين فساد نكنند برخى از آنان بهدايت

فائز گشتند و بعضى پيروى هوى كردند بدانيد كه آنها از غافلانند از براى اهل بها

سزاوار چنان است كه از جميع اهل عالم منقطع گردند بشانيكه اهل فردوس رائحه تقديس

را از قميص ايشان بيابند و اهل عالم در رخسارهاى ايشان طراوت و لطافت رحمانرا

مشاهده نمايند آگاه باشيد ايشانند از مقربان ايشانند عباديكه بانان ظاهر ميشود

تقديس در عالم و بايشان آثار الهى انتشار مييابد آنانيكه بسبب متابعت هوى ضايع

گردند امر الهى را در گمراهى واضحند از خدا بخواه كه آنانرا هدايت فرمايد بانچه

موافق اراده اوست و تائيد نمايد بر آنچه سبب مرور نسائم انقطاع ميگردند براى ما

بندگانى است كه اگر خزانه هاى آسمانها و زمينها برايشان عرضه شود اعتنائى بدان

ننمايند و عطف نظرى بر آن نكنند و از اين منظر اكبر روى برنگردانند آگاه باشيد

آنان در سراپرده عصمت منند اهل بهشت از آنها بركت ميطلبند البته پروردگار تو

برآنچه ميگويم گواه است البته تو جام انقطاع را بنام پروردگارت بگير و بنوش و

بگو مخصوص تو است حمد اى خداوند آسمانها و زمينها بر ارباب تحقيق و اطلاع مشهود

است كه جميع مظاهر مقدسه الهيه از بدو ظهور كه تعبير بعالم ذر يا روز الست ميشود

عهد توحيد ذات الهى و عبوديت بارگاه عزت او را از اهل عالم گرفتند و از شرك در

عبادت حق و اطاعت شيطان تحذير و انذار فرمودند چنانچه در جميع كتب

ص ٦٥١

سماويه خصوصا در قرآن مجيد .... و منصوص است در سوره مباركه .... ميفرمايد ....

...... يا بنى آدم ان لا تعبدوا الشيطان انه .. عدو مبين و ان اعبد... هذا صراط

مستقيم لقد ...................... يعنى اى فرزندان بنى آدم آيا با شما عهد

نكردم كه پرستش شيطان ننمائيد البته شيطان دشمن واضح شماست و اينكه مرا عبادت

نمائيد كه راه راست اينست و حال آنكه شيطان گروه بسيارى را از شما گمراه كرد آيا

تعقل نداشتيد بارى با وجود نصيحت و انذار مظاهر الهيه باز در هر عصر و زمان

شياطين انسى باشكال مختلفه درآمده اند و به ... چند جميع را بدام ضلالت انداختند

و عوام كالهوام نيز آن شياطين مجسم را شريك در عبادت قرار دادند و از جاده

مستقيم توحيد و عبوديت منحرف گشتند نعوذ بالله من شرور انفسنا با اينكه هر كس

داراى شعور و ادراك باشد بايد بداند كه هرگز حق متعال از براى خود شريكى اختيار

نفرموده و هميشه در مكمن ذات خود مقدس از شريك و شبيه و نظير و مثيل بوده و

خواهد بود كان الله و لم يكن معه شيئ و .............. ما قد كان ممكن هر قدر

ترقى نمايد بساحت قدس واجب راه نيابد ترقيات ممكن فقط در حدود امكان است چنانچه

جماد هر قدر ترقى كند بعالم نبات راه نيابد و همچنين نبات هر قدر ترقى كند برتبه

حيوان نرسد و واجد قواى حساسه نگردد و همچنين حيوان هرقدر ترقى نمايد از عالم

عقل و وجدان خبر نيابد و همچنين انسان هر قدر ترقى كند از رتبه خلق تجاوز نتواند

و بعالم حق

ص ٦٥٢

راه نيابد و اين مضمون در الواح الهيه و مركز ميثاق مفصل و مشروح در نهايت وضوح

تشريح و تبيين شده طالبين بايد بان الواح مقدسه مراجعه نمايند و با نهايت دقت در

مضامين و مفاهيم آن امعان نظر كنند از جمله بيانات الهيه در اينموضوع اين است

قوله تقدست اقواله ممكن آنچه در هواهاى قرب و لقا وصل و بقا طيران نمايد از نقطه

اكوان كه به مشيت امكانيه خلق شده تجاوز نتواند نمود و سلطان يفعل مايشإ فى ازل

البقإ در علو جلال و منتهاى سمو جمال خود بوده الى آخر و در لوح ديگر لسان

تقديس و تنزيه نصيحت ميفرمايد در اين ايام مظاهر قدسيه الهيه بكمال تقديس و

تنزيه ظاهرند و همان قسم مظاهر شيطانيه در نهايت مكر و خدعه مشهود و مشغول و ما

بين ناس بصورت انسان ظاهر پس بحق توجه نموده كه از فضل و رحمتش از شر آن نفوس

نسناسيه خناسيه محفوظ مانيد الى آخر اللوح و در لوح ديگر قوله العزيز جز حق مجو

و جز او مخواه و در لوح ديگر ميفرمايد قوله الاعلى غير دوست دشمن است از او

بگريزيد و غير از يار مار است از او فرار نمائيد بارى انسان هرقدر كوشش و جهد

نمايد از حد خود تجاوز نتواند نمود پس چون مابين حق و خلق بهيچوجه ربط و مناسبت

و مشابهت و مجانستى نيست السبيل مسدود و الطلب مردود لذا انسان طالب هر مقامى

باشد بايد در محويت و فنا و عجز و نيستى و عبوديت آستان كبريا تحصيل نمايد و چون

خود را محو و فانى نمود در پرتو شمس حقيقت نمودار گردد

ص ٦٥٣

و مظهر صفات الهى گردد چنانچه در احاديث سابقه وارد شده عبدى اطعنى حتى اجعلت

مثلى انى اقول كن فيكون و انت تقول كن فيكون ايضا العبودية جوهرة كنهها الربوبية

يعنى اى بنده من اطاعت كن مرا تا ترا مثل خود گردانم و بندگى حق جوهرى است كه

حقيقت آن خداوندى است و جمالمبارك ميفرمايد قوله تقدست اقواله يا قوم تخلقوا

باخلاقى و زينوا هياكلكم باثواب العلوم و الاداب كونوا شهدإ بين عباده مفهوم

بيان اين است باخلاق من متصف گرديد و هياكل خود را بلباس علوم و آداب بيارائيد و

شاهدان وحدانيت حق باشيد در بين بندگان او صفحه 372 كتاب مبين و نيز در صفحه 359

كتاب مبين ميفرمايد طوبى لمن تخلق باخلاق ربه انه ممن وفى بالعهد فى يوم الطلاق

و الا هرگز عبد معبود نشود و مخلوق خالق نگردد چنانچه در لوح سلمان تصريحا

ميفرمايد قوله جل جلاله و هر نفسى فى الجمله تفكر نمايد خود تصديق مينمايد

باينكه از براى خلق تجاوز از حد خود ممكن نه و كل امثله و عرفان از اول لا اول

بخلق او كه از مشيت امكانيه بنفسه لنفسه لا من شيئ خلق شده راجع فسبحان الله من

لن يعرف بعرفان احد او ان يرفع اليه امثال نفس لم يكن بينه و بين خلقه من نسبة و

لا ربط و لا من جهة و لا اشارة و لا دلالة و قد خلق الممكنات بمشية التى احاطت

العالمين چه نيكو سروده است اديبى در علميكه خورشيد اندر شمار ذره است خود را

بزرگ ديدن شرط ادب نباشد ولى هر ذره

ص ٦٥٤

كه خود را در مقابل خورشيد محو بيند در پرتو انوار شمس .... گردد و سر كوه

بلنديكه خود را بزرگ بيند از ذره پست تر شود بهتر آنكه اين نوضوع را باين كلمات

دريات كه از لسان عظمت نازل گشته خاتمه دهيم قوله عز كبريائه بعضى از جبال بعد

از ارتقإ بسموات اوهام خود توححيد را آن دانسته كه كل آيات حقند من غير فرق و

از ايت رتبه هم بعضى تجاوز نموده اند و آيات را شريك و شبيه نموده اند سبحان

الله انه واحد فى ذاته و واحد فى صفاته ما سواه .... عند تجلى اسم من اسمائه و

ذكر من اذكاره و كيف نفسه الرحمن كه قلم اعلى از ذكر اين كلمات مضطرب و متزلزل

است و قوله الاعلى فى لوح آخر در مقام آيات ملاحظه كن كه شخص يكى از آيات الهى

است آيا ميشود او را با ظلمت در يك مقام ملاحظه نمود لا فو نفسى لا يتكلم احد

بذلك الا من ... قلبه و زاغ بصره بگو در خود ملاحظه اظفار و چشم هر دو از شماست

آيا اين دو در نزد شما در يكرتبه و يك شان بوده اگر گفته شود بلى قل كذبتم بربى

الابهى چه كه آنرا قطع ميكنيد و اين را مثل جان عزيز داريد .

 نطق يكصد و چهاردهم

اذا غيض بحر الوصال و قضى كتاب المبدء فى المال توجهوا الى من اراده الله الذى

انشعب من هذا الاصل القديم فانظروا فى الناس و قلة عقولهم يطلبون ما يضرهم و

يتركون ما ينفعهم الا انهم الهائمين

ص ٦٥٥

انا نرى بعض الناس ارادوا الحرية و يفتخرون بها اولئك فى جهل مبين ان الحرية

تنتهى عواقبها الى الفتنة التى لا تخمد ها كذلك يخبركم المحصى العليم فاعلموا ان

مطالع الحرية و مظاهرها هى الحيوان و للانسان ينبغى ان يكون تحت سنن تحفظه عن

جهل نفسه و ضر الماكرين ان الحرية تخرج الانسان عن شئون الادب و الوقار و تجعله

من الارذلين فانظروا الخلق كالاغنام لابد لها من راع ليحفظها ان هذا لحق يقين

انا نصدقها فى بعض المقامات دون الاخر انا كنا عالمين قل الحرية فى اتباع اوامرى

لو انتم من العارفين لو اتبع الناس ما نزلناه لهم من سمإ الوحى ليجدن انفسهم فى

حرية بحتة طوبى لمن عرف مراد الله فيما نزل من سمإ المشية المهيمنة على

العالمين قل الحرية التى تنفعكم انها فى العبودية لله الحق و الذى وجد حلاوتها لا

يبدلها بملكوت ملك السموات و الارضين از جمله مزاياى واضحه اين ظهور اعظم بر

ظهورات سابقه اين است كه حضرت بهإ الله در اين عصر مجيد كه فخر قرون و اعصار

است و از پرتو اشراق اين ظهور مدارك و افهام روشن و دقيق گشته بر حسب تناسب و

مقتضيات عصريه ديانتى در نهايت جامعيت و كمال تقديس تشريع فرموده و حصن حصين دين

مبين خود را بر اساس و شالوده زرين متينى تاسيس نموده كه تا ابد الدهر رخنه و

فتورى در آن راه نيابد و دست تقلب و تزوير صاحبان اهوإ فاسده و ارباب مقاصد

... شخصيه رخنه ئى در بنيان متين آن نتواند نمود از راه فضل و

ص ٦٥٦

احسان ابواب رحمت و راحت و سعادت بر وجه اهل عالم گشوده و طرق فساد و اختلاف و

تفرقه را مسدود فرموده از جمله .... در هر عصر هواپرستان بهانه تفرقه و اختلاف

مينمودند اين بود كه در شرايع سابقه و كتب سماويه نص قاطع در تعيين مبين كتاب و

حافظ شريعة الله از تفرق و اختلاف نازل نشده بود يا بر سبيل اشاره و اجمال بر

گذار شده بود لذى اصحاب هوى و هوس دين الهى را دستخوش اختلاف و تفرقه مينمودند

چنانچه شريعت غراى محمدى بهفتاد و سه فرقه متفرق شد چهل و هفت فرقه سنى و بيست و

پنج فرقه شيعه و شرح هر يك در كتب اخبار تواريخ مضبوط و منبوت است كه بجهت خوف

از تطويل در صدد بيان آن نيستيم ملاحظه فرمائيد شريعت الهيه كه در هر عصر اعظم

وسيله الفت و اتخاد عباد بوده چگونه سبب نفرت من فى البلاد از يكديگر مينمودند و

هر يك از روسا خود را در قلوب و اذهار مريدان خود تزريق بغض و عناد ميكردند تا

اين تباغض و تنافر بقدرى شدت يافت و بدرجه ئى رسيد كه حكم باباحه مال و ناموس و

اراقه دمإ يكديگر مينمودند و خون مليونها نفوس براى جزئى اختلاف مذهبى زمين را

رنگين مينمود با وجود آنكه جميعا در ظل يك شريعت و متمسك بيك كتاب آسمانى بودند

اما حضرت بهإ الله جل فضله اين بهانه را نيز مرتفع و اين رخنه محتمله را مسدود

فرمود هم در كتاب اقدس و هم در الواح سائره در كمال وضوح تصريح و .... فرمود و

در اواخر ايام مبارك بخط مبارك خود كتاب عهد را مرقوم و بمهر مبارك ممهور نمود

كه بعد از صعود راه اختلاف مسدود ....

ص ٦٥٧

محتوم و لوح ... را بحضرت عبدالبهإ سپرد و امر بمحافظت فرمود و له الحمد و

الثنإ و العظمة و الكبريإ با وجود آنكه در اين آيه ... ميفرمايد توجهوا الى من

اراده الله واضح است چه يكى از القاب .... حضرت عبدالبهإ من اراده الله بوده و

همه احباب ميدانستند ....در كتاب عهد تصريح و توضيح ميفرمايد كه كسى نتواند

براين ... مباركه القإ شبهه ئى كند قوله جل احسانه وصيت الله آنكه بايد اغصان و

افنان و منتسبين طرا بغصن اعظم ناظر باشند انظروا فى كتابى الاقدس اذا غيض بحر

الوصال و قضى كتاب المبدء و المال توجهوا الى من اراده الله الذى انشعب من هذا

الاصل القديم مقصود در اين آيه غصن اعظم بوده كذلك اظهرنا الامر فضلا من عندنا و

انا الفضال الكريم قد قدر الله مقام الغصن الاكبر بعد مقامه انه هو الامر الحكيم

قد اصطفينا الاكبر بعد الاعظم امر من لدن عليم خبير و در لوحى كه در جواب

سئوالات ورقإ شهيد از قلم اعلى نازلشده ميفرمايد قوله ذكره و همچنين از آيه

مباركه سئوال شده بود اذا غيض بحر الوصال ... قوله عز اعزازه الذى انشعب من هذا

الاصل القديم مقصود الهى .... غصن الله الاعظم و بعد غصن الله الاكبر الى آخر و

در لوح ديگر راجع بحضرت عبدالبهإ ميفرمايد قوله عز و جل بسمه المشرق من افق

الاقتدار قد بشر لسان القدم من فى العالم بظهور الاسم الاعظم و يشهد بين الامم

انه هو نفسى و مطلع ذاتى و مشرق امرى و سمإ فضلى و بحر مشيتى و سراج هدايتى و

صراط عدلي و ميزان احكامي و الذي

ص ٦٥٨

توجه اليه توجه الى وجهى و اضإ من انوار جمالى و اقر بوحدانيتى و اعترف

بفردانيتى و الذى انكره قد كان محروما عن سلسبيل محبتى و كوثر فضلى و رحيق رحمتى

و خمرى التى منها انجذب المخلصون و طار الموحدون الى هواج مكرمتى التى ما اطلع

بها الا من علمناه بما نزل فى لوحى المكنون مفهوم بيان مبارك چنين است بتحقيق

لسان قدم مژده باهل عالم داد بظهور آن اسم بزرگ و شهادت ميدهد براى او در بين

خلق كه او البته خود من است و محل طلوع ذات من است و محل اشراق امر من و او

آسمان فضل من است و درياى مشيت من است و چراغ هدايت من است و صراط عدالت من است

و ميزان احكام من است و هر كس باو توجه كند بمن توجه نموده است و از انوار جمال

من روشن شده و اقرار بوحدانيت من كرده و اعتراف بفردانيت من نموده و هر كس او را

انكار كند البته از سلسبيل محبت من محروم خواهد بود و از كوثر فضل من و شراب

رحمت من بى نصيب است و از باده من كه مخلصين از آن منجذب گشته و موحدين از نشئه

آن بهواى كرم من كه احدى از آن آگاهى نيافته مگر بهر كس كه اسرار وحى خود را

آموختم پرواز نمودند بارى خوشا سعادتمندى كه بعروة الوثقاى عهدش ثابت و متمسك و

در ظل ممدودش ماوى جست و بدا بحال آن بدبختى كه رشته عهد الهى را گسيخت و بخسران

مبين گرفتار شد بارى مفهوم آيات مباركه در فوائد و منافع ثبوت و مضرات نقض است

چون درياى وصل فرو نشيند و كتاب مبدء در مال

ص ٦٥٩

....گردد توجه بحضرت عبدالبهإ نمائيد كه از اين ساقه قديم .... در نادانى و كمى

عقول مردم نگاه كنيد كه طالبند آنچه كه مضر است بحال ايشان و آنچه براى ايشان

نافع و مفيد ... ترك ميكنند و ميبينيم بعضى از مردم طالب حريت مطلقه ... و بان

مباهات ميكنند و اين از جهل ايشان است البته عاقبت و ... اين حريت اشتعال آتش

فتنه ئى است كه خاموشى نپذيرد يقين .... مطالع چنين حريتى حيواناتند كه مطلقا

آزادند و بهيچ قيدى مقيد نيستند و شهوات خود را پيروى ميكنند اما انسان نبايد

چنين باشد بلكه شايسته مقام انسانيت اينست كه در تحت قوانينى باشد كه از جهالت و

نادانى خودش و اذيت ماكرين مصون و محفوظ باشد البته حريت مطلقه انسانرا از حال

ادب و متانت بيرون ميبرد و او را رذل و پست فطرت ميگرداند نوع بشر را مانند گله

گوسفند ببينيد ... را شبانى مهربان لازم است كه آنها را محافظت نمايد بلى آزادى

در بعضى از مقامات خوب است نه درجميع مراتب آن حريت مطلوبه معتدله در متابعت

اوامر من است اگر مردم متابعت مينمودند اوامر و احكامى را كه از آسمان وحى نزول

يافته البته خود را در آزادى خالص ميديدند خوشا آن نفوسيكه بمقصود الهى پى برند

و مراد حق را در الواح مقدسه او بيابند همانا آن حريتيكه براى شما نافع و مفيد

است در عبوديت آستان احديت است و هر كس حلاوت عبوديت بيابد آنرا بملكوت ملك

آسمانها و زمينها تبديل نخواهد نمود افسوس كه ناقضين سابق و

ص ٦٦٠

و لا حق اين نصائح مشفقانه را نپذيرفتند و بخسران مبين افتادند مشرك بودند و خود

را موحد ميپنداشتند چنانچه حضرت اعلى جل اسمه الابهى در تفسير سوره بقرء در

مفهوم آيه شريفه و اذ قلنا للملائكة اسجدوا الادم فسجدوا الا ابليس الى آخر

بيانه كه خلاصه آن اينست انكه بملائكه امر بسجود فرمود حضرت محمد بود و آدميكه

مسجود ملائكه شد على بود و شيطانيكه تكبر نمود اول من اعرض بود كه در وقت تلاوت

قرآن اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ميگفتند در صورتيكه شيطان خودش معرض بود در

اين ظهور اعظم نيز طابق النعل بالنعل چنين شد تا مصداق اين آيه قرآن كاملا تحقق

يابد قوله تعالى كما بدئكم تعودون فريقا حق عليهم الضلالة انهم اتخذوا الشياطين

اوليإ من دون الله و يحسبون انهم مهتدون و بديهى است بهمان اندازه ئيكه وفاى

بعهد محبوب بارگاه كبريائى است نقض عهد مبغوض آستان مقدس اوست و بهمان قدريكه

ارباب وفا را ستايش فرموده ناقضين را نكوهش نموده در يكى از الواح الهيه ناظر هو

الشاهد العليم كتابت نزد مظلوم حاضر و باصغإ فائز گشت طوبى از براى نفوسيكه عهد

الهى را فراموش ننمودند و بهذيانات اهل غل و بغضإ از مالك اسمإ محروم نگشتند

وفا از صفات بزرگ الهى بوده و هست هرنفسى باو ناظر و بحبلش متمسك او لدى العرش

مذكور

ص ٦٦١

و از قلم اعلى مسطور و در لوح ديگر ميفرمايد الاعظم الاقدس الاعلى قد ينادى

البهإ اين اهل الوفا الذين يرى فى وجوههم نصرة الله مالك الاسمإ اولئك عباد

الذين بهم لاح افق اليقين يصلن عليهم الرحمن فى كل الاحيان انهم من حملة العرش

بين العالمين قد اختص هم الله بهذا الفضل الاكبر و فضلهم على من على الارض كلها

انه لهو العليم الحكيم مفهوم چنين است ندا ميفرمايد كه كجايند وفا دارانيكه

طراوت و لطف الهى در وجودشان ديده ميشود ايشان عبادى بودند كه بسبب انها افق

يقين روشن شد خدا در هر حين برايشان صلوات ميفرستد اين نفوس از حاملان عرش الهى

هستند در بين عالم خداوندا ايشانرا باين فضل بزرگ مخصوص گردانيد و بر جميع اهل

عالم فضيلت و برترى بخشيده است اما در مذمت نقض و ناقضين در لوحى ميفرمايد قوله

جل شانه ان الذين وفوا بميثاق الله اولئك من اعلى الخلق لدى الحق المتعال ان

الذى تزين بردإ الوفا يصلى عليه ملإ الاعلى و الذى نقض العهد يلعنه الملك و

الملكوت ميفرمايد هركس بردإ وفا مزين گشت ملإ اعلى بر او صلوات ميفرستد و هر

كس عهد الهى را شكست اهل ملك و ملكوت او را لعنت ميكنند و در لوح ديگر قوله

العزيز طوبى لعبد آمن و لامة آمنت و ويل للمشركين الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه

و اعرضوا عن صراطى المستقيم ميفرمايد خوشا بحال آن بنده ئيكه ايمان آورده و آن

كنيزيكه مومن شود و واى از براى مشركانيكه عهد و پيمان الهى را شكستند و از

ص ٦٦٢

راه راست من اعراض نمودند .

 نطق يكصد و پانزدهم

حرم عليكم السئوال فى البيان عفالله عن ذلك لتسئلوا ما تحتاج به انفسكم لا ما

تكلم به رجال قبلكم اتقوا الله و كونوا من المتقين اسئلوا ما ينفعكم فى امرالله

و سلطانه قد فتح باب الفضل على من فى السموات و الارض ان عدة الشهور تسعة عشر

شهرا فى كتاب الله قد زين اولها بهذا الاسم المهيمن على العالمين .

نفوسيكه تتبع در الواح و آثار حضرت اعلى عز اسمه الابهى دارند بخوبى از مفهوم

اين آيات مباركه مطلع و آگاه ميگردند كه در اين آيه مباركه ميفرمايد حرام شده

بود بر شما سئوال در كتاب مقدس بيان و در اين ظهور خدا عفو فرمود مقصود چيست چون

بصريح بيان الهى و شهادت حس و تجربه ميدانيم كه در هر عصر كه يكى از مظاهر الهيه

عالم را بظهور و طلوع خود منور ميفرمودند امت قبل سئوالات بى اساسى از آن ذوات

قدسيه مينمودند مثلا امت يهود از حضرت مسيح سئوال ميكردند كه اگر كسى زوجه برادر

خود را بگيرد و مقصودش اين باشد كه براى برادر خودش از آن زن توليد نسلى بكند

آيا در قيامت آن زن از كدام برادر است از برادر اول است يا دوم و همچنين از رسول

الله سئوال از اهلة مينمودند و از اصحاب كهف سئوال ميكردند و مظاهر الهيه چون

نميخواستند سئوال آنان را بى جواب بگذارند لذا جواب سئوال آنان را در قالب حقيقت

در آورده

ص ٦٦٣

جوابى بر حسب حقيقت بيان ميفرمودند و چون آنان جواب را با مقاصد موهومه و عقائد

واهيه خود موافق و مطابق نمييافتند نفى علم و احاطه از آن منابع و مخازن علم

لايتناهى الهى مينمودند چنانچه جمالقدم جل اسمه الاعظم در كتاب مستطاب ايقان

ببعضى از آن اسئله اشاره فرموده اند قوله عز اسمه بارى در كلمات شموس حقيقت بايد

تفكر نمود و اگر ادراك نشد بايد از واقفين مخازن علم سئوال شود تا بيان و رفع

اشكال نمايند نه آنكه بعقل ناقص خود كلمات قدسيه را تفسير نمايند و چون مطابق

نفس و هواى خود نيابند بناى رد و اعتراض گذاردند چنانچه اليوم علما و فقهاى عصر

كه بر مسند علم و فضل نشسته اند و جهل را علم نام گذاشته اند و ظلم را عدل

ناميده اند اگر مجعولات خاطر خود را از شمس حقيقى سئوال نمايند و جواب موافق

آنچه فهميده اند و يا از كتاب مثل خود ادراك نموده اند نشنوند البته نفى علم از

آن معدن و منبع علم نمايند چنانچه در هر زمانى اين واقع شد مثل اينكه مذكور شد

در سوال از اهله كه از سيد وجود نمودند و آنحضرت بامر الهى جواب فرمودند كه هى

مواقيت للناس بعد از استماع نفى علم از آنحضرت نمودند و همچنين در آيه روح كه

ميفرمايد و يسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربى و چون اين جواب مذكور شد كل

فرياد برآوردند كه جاهلى كه نميداند روح چه چيز است خود را عالم علم لدنى ميداند

و اليوم چون علماى عصر باسم آنحضرت مفتخرند

ص ٦٦٤

و آباى خود را هم مذعن ديده اند لهذا تقليد حكمش را قبول دارند چنانچه اگر انصاف

باشد و اليوم در جواب امثال اين مسائل چنين جواب بشنوند البته رد نمايند و

اعتراض كنند و همان سخنهاى قبل را اعاده نمايند چنانچه نمودند با آنكه آن جواهر

وجود مقدسند از كل اين علماى مجعوله و منزهند از جميع اين كلمات محدوده و

متعاليند از ادراك هر مدركى كل اين علوم نزد آن علم كذب صرف است و جميع اين

ادراكات افك محض بلكه هرچه از آن معادن حكمت الهى و مخازن علم صمدانى ظاهر ميشود

همان است الى آخر بيانه و همچنين از حضرت اعلى روح ما سواه فداه سئوالات واهيه

ئى مينمودند كه هيچ ربطى بحقيقت نداشت بلكه صرف اوهام و خرافاتى كه از علماى

اسلام شنيده بودند از قبيل اصحاب كهف و ارائه ملكوت آسمان و زمين بحضرت ابراهيم

يا كيفيت احياى اموات يا رجال الغيب و ابدال و اوتاد يا علت تحريم محارم و امثال

ذلك و آنمظلوم بر حسب مدارك و افهام ايشان جوابيكه موجب اسكات و اقناع ايشان

باشد ميفرمود چنانچه در الواح عديده از قلم اعلى نزول يافته از آنجمله در يكى از

الواح ميفرمايد قوله تقدست اقواله حضرت اعلى روح ما سواه فداه با حزب فرقان در

اكثرى از مطالب موافقت اظهار فرمودند تا آن نفوس غافله را بنظر آگاهى جذب نمايند

و بشانى اين موافقت ظاهر شد كه در بعضى مقامات ذكر ابواب اربعه معروفه از آن قلم

مبارك جارى شد

ص ٦٦٥

ولكن اين ظهور اعظم باصبع قدرت حجبات را خرق نمود رغما لانف الذين انكروا الله و

سلطانه و اعرضوا عن يوم كان بانوار الوجه منيرا و در لوح ديگر ميفرمايد قوله جل

جلاله و شكى نبوده و نيست كه اين بيانات از روى حكمت بوده چه اگر در اول ظهور

بكلمه اخرى نطق ميفرمودند يعنى آنچه در آخر فرمودند اول ميفرمودند شراره نار

اعراض و انكار در اول وارد مياورد آنچه را كه آخر وارد در ظلم ظالمين و اعراض

معرضين و انكار منكرين تفكر نمائيد بشانى معرضين و منكرين كه علماى ارضند بر

اعراض قيام نمودند كه آن جوهر وجود خود را بعبد بقية الله ناميدند و اين خلق دنى

بانهم راضى نشدند و عمل نمودند آنچه را كه قلم و مداد از ذكر آن عاجز است الى

آخر هركس تفسير سوره كوثر را مطالعه نموده از مفهوم بيانات الهيه مطلع ميگردد و

در لوح ديگر ميفرمايد قوله جل قوله قل ان الذى نطق بقيوم الاسمإ ما اراد الا

ذكر ما كان بين القوم لئلا ... الذين فى اشارات ما عندهم من الاوهام و يتوجهن

الى مقام كان فى ازل الازال بالحق ممدودا لعمرى لو لم يكن ضعف الناس ما تكلم

بحرف من القصص التى ذكرت من قبل عند ربك علم كلشيئ و كان الله على ما اقول

شهيدا خلاصه مفهوم اينست كه حضرت اعلى كه بتفسير سوره يوسف پرداخت و افق افهام و

طبايع و معلومات آنقوم ناطق شد كه مخالف اوهام ايشان نباشد كه علت فرار ايشان

نشود و سبب توجه آنان بحق گردد قسم بذات خودم اگر ضعف مردم نبود بيك كلمه از قصه

هاى گذشته ذكر نميفرمود و خداوند

ص ٦٦٦

بر آنچه ميگويم شاهد است بلى خوب گفته مولوى عليه الرحمة بهر طفلك آن پدر تى تى

كند گرچه عقلش هندسه گيتى كند و در لوح مفصلى كه بافتخار حضرت اب الفضائل است

ميفرمايد قوله عز و جل و اينكه در باره شلمغانى و ما ذكره فى ظهورالله الاعظم

مرقوم داشتيد عرض شد هذا ما نطق لسان القدم يا ابا الفضل قد نطقت بالحق ...

اظهرت ما كان مستورا فى كلماته مقصود مبشر يعنى نقطه اولى روح ما سواه فداه از

ذكر اين فقره خرق اوهام ناس بوده آنجناب ميدانند كه شيعه غافله در اينمقام چه

ذكر نموده اند گاهى بايادى ظنون ناحيه مقدسه بنا نموده اند و هنگامى ذكر سرداب و

بحر از السن كذبه ايشان جارى و ذكر جابلقا و جابلسا و سائر واضح و مبرهن كل بر

مركب هوى راكب و در بيداى ظنون و اوهام .... و مقصود حضرت آنكه فى الجمله باين

ذكر خرق حجاب فرمايند و عارف شوند برآنكه آن كينونيت مقدسه و ذات مقدس در اصلاب

است نه در شهرهاى موهومه مجعوله چه كه در اول امر استعداد اصغاى بيش از اين در

خلق نبوده لذا آنحضرت چه در بيان فارسى و چه عربى سئوال از من يظهر را نهى اكيد

فرموده و فرمود هرچه ميخواهيد از من بپرسيد از من يظهر سئوال حرام است تا بعد از

ظهور پيوسته در شئونات خود ناطق باشد معذلك اهل بيان سئوالاتى از ساحت قدس جمال

اقدس ابهى كردند كه امم سالفه از اينگونه سئوالات شرم داشتند از آنجمله

ص ٦٦٧

سئوالات اين بود كه فلان زن حامله منشادى چه در رحم دارد پسر خواهيد زائيد يا

دختر چنانچه در يكى از الواح مفصله جمالمبارك و صورت عريضه ايشان در آن لوح

مبارك اين است مما اتفقت عليه الازليه عند جوابها على التصديق من غير عناد و

ايراد كلمتان الاولى الاخبار يموت رجل او ... منشادى فى وقت معينة و يوم او ليلة

من شهر الفلانى و ساعة فلانية من ... معين مع اسمه و بيته و محلته و قبيلته و

بالجمله ما يشخص بجميع جزئياته و الثانية الاخبار يتولد ولد معين من ذكرا و انثى

من امرئة معينة باسمها و اسم ابيها مع تعيين وقت معينة و يوم معين و ساعة كذا و

شهر كذا فى تلك السنة المعينة والله الهادى الى سبيل الرشاد و هو المستعان فى كل

الاحوال فى 21 شهر رجب المرجب 1302 اين بود صورت عريضه اهل بيان با آن همه

تاكيدات حضرت اعلى در تحريم سئوال از من يظهره الله چنانچه در بيان فارسى در باب

ثالث عشر از واحد ثانى ميفرمايد قوله عز و جل ملخص اين باب آنكه سئوال تز من

يظهره الله جائز نيست الا از آنچه لايق است زيرا كه مقام او مقام صرف ظهور است

فى الحقيقه دل سنگ بر مظاهر مقدسه الهيه ميگدازد مخصوصا بر مظلوميت جمالمبارك كه

علاوه بر شدائد و بلايا و مصائب وارده اينگونه سئوالات بارده سخيفه را بايد

اصغإ فرمايد و جواب از قلم اعلى نازل فرمايد خلاصه چون بر اين قضايا اطلاع حاصل

شد معروض ميشود كه در اين آيه مباركه باين موضوع عباد را تذكر ميدهد كه با وجود

حرمت

ص ٦٦٨

سئوال ما اجازه فرموديم كه هرچه براى شما مفيد است سئوال كنيد نه آنچه امم سابقه

بان تكلم كرده اند بترسيد از خدا و از اهل تقوى باشيد سئوال كنيد از امر الهى

آنچه براى شما مفيد باشد چه باب فضل و احسان بر اهل آسمانها و زمينها مفتوح گشته

است و اما آيه مباركه ديگر ما بهائيان همه ميدانيم كه بيشتر احكام و اوامر حضرت

اعلى روح الامكان لمظلوميته الفدإ بر عدد نوزده كه مطابق عدد حروف بسم الله

الرحمن الرحيم است تشريع و تعيين شده لهذا عدد شهور سنه را نوزده و عدد ايام ماه

نيز نوزده مقرر گشته و بسيارى از احكام محكمه حضرت اعلى را جمال اقدس ابهى جل

جلاله امضإ فرموده و در كتاب مستطاب اقدس نزول يافته از آنجمله عدد شهور و سنه

است كه ميفرمايد شماره ماهها در كتاب الهى نوزده است كه اول آنها باسم اعظم مصدر

و مزين گرديده است بر ارباب علم و اطلاع مخفى نيست كه از قبل بزرگان دين و آل

عصمت نيز در اخبار ظهور باين دقيقه لطيفه اشاره كرده بودند اذا بلغ الزمان عقيب

صوم ببسم الله فالمهدي قاما و چون ما در صدد بيان احكام محكمه كتاب مقدس اقدس

هستيم نه استدلال بر حقيقت ظهور لذا باحباى الهى روحى لهم الفدإ تذكرا معروض

ميشود هركس در اينموضوع مزيد بيان و توضيح آن را طالب باشند باستدلاليه حضرت صدر

الصدور مراجعه نمايد در آنكتاب مستطاب مشروحا توضيح و تشريح فرموده است بهتر

آنكه اين گفتگو را باين بيان مختصر و جامع جمالمبارك جلت عظمته ختم كنيم ليكون

ختامه مسك قوله عظم قوله و جل بيانه " بگو اى دوستان

ص ٦٦٩

لسان رحمن ميفرمايد تا بر اقوال كاذبه قبل مطلع نشويد بر راستى و صدق اين يوم

بديع على ما ينبغى اطلاع نيابيد

 نطق صد و شانزدهم

قد حكم الله دفن الاموات فى البلور او الاحجار ..... و الاخشاب الصلبة اللطيفة و

وضع الخواتيم المنقوشة فى اصابعهم انه لهو المقتدر العليم . يكتب للرجال و لله

ما فى السموات و الارض و ما بينهما و كان الله بكل شيئ عليما و للورقات و لله

ملك السموات و الارض و ما بينهما و كان الله على كل شيئ قديرا هذا ما نزل من

قبل و ينادى نقطة البيان يقول يا محبوب الامكان انطق فى هذا المقام بما تتضوع به

نفحات الطاف بين العالمين انا اخبرنا الكل بل لا يعادل بكلمة منه ما نزل فى

البيان انك انت المقتدر على ما تشإ لا تمنع عبادك عن فيوضات بحر رحمتك انك انت

ذوالفضل العظيم قد استجبنا ما اراد انه لهو المحبوب المجيب لو ينفس عليها ما نزل

فى الحين من لدى الله انه خير لهم و لهن انا كنا .... قد بدئت من الله و رجعت

اليه .... سواه و متمسكا باسمه الرحمن الرحيم كذلك يختص الله من ...... من

عنده انه لهو المقتدر القدير و ان ..... فى خمسة اثواب من الحرير او القطن من لم

يستطيع

ص ٦٧٠

يكفى بواحدة منها كذلك قضى الامر من لدن عليم خبير حرم عليكم نقل الميت ازيد من

مسافة ساعة من المدينة .... بالروح و الريحان فى ... قريب .

در اين آيات مبارك ترتيب و دستور دفن اموات را بيان ميفرمايد چه ترتيب دفن و كفن

در هر امتى بنحوى بوده مثلا هنود اموات خود را ميسوزانند و زردشتيان اموات خود

را در دخمه ميگذارند كه اجيساد امواتشان طعمه طيور و هوام گردد و كليميان و

مسيحيان و مسلمين هريك بنوعى مخصوص اموات خود را بخاك ميسپارند در اين امر مبارك

دستور چنين است كه از قلم اعلى نزول يافته اولا بايد جسد ميت را در صندوق گذارند

و آن صندوق را در قبر گذارند در صورت امكان بايد آن صندوق از بلور باشد و الا

صندوق از سنگ بسيار خوب و بي نظير و الا صندوق از چوب محكم لطيف باشد دوم بايد

آنكه انگشتريكه اين آيه مباركه بر آن نقش شده باشد قد بدئت من الله رجعت اليه

منقطعا عما سواه و متمسكا باسمه الرحمن الرحيم در انگشتان نموده سوم كفن ميت

اولا در صورت امكان و وسعت بايد از پارچه هاى لطيف نفيس ابريشمى باشد و الا از

منسوجات پنبه باشد چهارم تعجيل در دفن اموات است هرچه زودتر مدفون شود محبوب تر

است پنجم دفن اموات در امكنه قريبه بعبارت ديگر مكانيكه نزديك بوطن باشد نه آنكه

مثل سابق اموات را بامكنه بعيده حمل كنند كه چند روز يا چند ماه طول بكشد

ص ٦٧١

تا او را دفن كنند چه زيادتر از مسافت يكساعت وقت حمل جنازه در اين امر حرام شده

اما راجع بغسل و كفن اموات در يكى از الواح الهيه است قوله عز اسمه و اينكه در

باره كفن مرقوم داشتيد پنج ثوب سرتاسرى مقرر شده كه روى هم بپوشانند و در اين

ظهور اعظم از براى فقرإ تخفيف عنايت شده و بجاى سدر و كافور عطر و گلاب استعمال

نمايند الى آخر توضيح اين بيان آنستكه در شريعت اسلام ميت را بعد از تنظيف سه

غسل ميدادند يكى سدر را با آب مخلوط ميكردند و بر ميت ميريختند و غسل ديگر كافور

را با آب مخلوط مينمودند و غسل سوم را با آب خالص اما در اين امر ميفرمايد بجاى

سدر و كافور با عطر و گلاب تغسيل نمايند و اما در باره كفن اصلا امر مبارك حضرت

اعلى اين بزد كه پنج پارچه كفن سرتاسرى روى هم بميت بپوشانند ولى جمالمبارك

ميفرمايند پنج پارچه سرتاسرى لازم نيست مقصود پنج پارچه است همانطوريكه در اسلام

معمول است رفتار كنند و يك كفن سرتاسرى كه تمام بدن را از سر تا قدم ميپوشاند

گفايت است چنانچه صريح عبارت سئوال و جواب است در باب كفن ميت به پنج ثوب امر

شده آيا مقصود از اين پنج ثوب پارچه است كه در قبل معمول ميشد و يا آنكه مراد

سرتاسر جوف هم است جواب مقصود پنج پارچه است و اما در باره انگشتر كه از فرائض

است آيا مخصوص كبار است يا شامل صغار هم است ميفرمايد مخصوص كبار است هم

ص ٦٧٢

چنين نماز ميت عبارت اينست سئوال وضع خاتم كه در كتاب اقدس نازل شده مخصوص كبار

است يا صغار هم داخلند جواب مخصوص كبار است و همچنين صلوة ميت آنهم مخصوص كبار

است و اين بيان در باب نماز ميت نيز سابقا ذكر شد و اما در باره حمل جنازه ميت

عبارت اينست سئوال از حمل جنائز كه ميفرمايد بقدر مسافت يكساعت حمل شود آيا در

بر و بحر هر دو اين حكم جارى است يا نه جواب در بر و بحر هر دو اين حكم جارى اگر

چه ساعت كشتى .... باشد و يا ساعت سكه حديد مقصد مدت ساعت است ديگر بهر نحو باشد

ولكن هرچه زودتر دفن شود احب و اولى است اما در كيفيت اموات حضرت ولى امرالله جل

شانه العزيز ميفرمايد حال بايد رو بقبله اسلام دفن كنند تا بعد چه حكمى صادر

گردد و نص بيان مبارك اينست قوله الاعلى بايد عموم ياران چه در مركز و چه در

ولايات اموات را بوضع سابق يعنى برحسب قاعده اسلامى دفن نمايند و هر وقت اجراى

احكام الهيه بر حسب لوح مبارك به هيچوجه سبب وحشت قلوب نگردد اين عبد ياران را

اطلاع خواهد داد و تكليف عموم در اينخصوص واضحا معلوم خواهد شد و در الواح مقدسه

مركز ميثاق نيز مشعر بر همين بيان مبارك است چنانچه اشاره ميفرمايد و در لوح

ديگر حضرت عبدالبهإ اين عبارات .... نازل شده قوله العزيز و اما از كيفيت صورت

قبور ابرار مرقوم نموده بوديد حال چون فزع عظيم است اگر بر حسب سابق بنا شود

جائز

ص ٦٧٣

.... تولوا ... وجه الله ولى من بعد در زمانى كه محذورى نباشد البته بايد متوجها

الى قبلة البهإ ساخته و انشا گردد الى آخر اللوح باز از ساحت قدس حضرت ولى

امرالله سئوال شده كه در باره احكام اموات بايد تماما بقانون اسلام رفتار شود يا

فقط منحصر است بقبله بيان مبارك در جواب اينست قوله جل بيانه راجع بدفن اموات

بقاعده اسلامى فرمودند بنويس در وقت حاضر بهائيان غير فرقانى اموات خود را بسوى

قبله اسلامى دفن نمايند الى آخر و اما در باره انتقال اجساد چون در اسلام نبش

قبر ممنوع بود از حضرت ولى امرالله سئوال كرده اند كه آيا در اين امر مبارك

ممنوع است يا مباح جواب ميفرمايد ممنوع نيست قوله تعالى انتقال اجساد ممنوع نه و

محل اولى هرچند رسما از اماكن متبركه محسوب نه معذلك حتى الامكان حرمت لازم و

واجب و اما در باب ممدوحيت دفن اموات هم از جمال مبارك و هم از مركز ميثاق سئوال

شده و جواب از قلم اعلى و كلك ميثاق بر يك مضمون نزول يافته اما بيان مركز ميثاق

قوله تعالى پرسش در خصوص تجهيز و تكفين نفوس متصاعد الى الله سئوال نموده بوديد

كه در كتاب سمازيه مختلف نازل كدام يك بهتر است و كداميك درست و صحيح آئين پسين

ناسخ آئيين پيشين است و چون بديده بينا نظر فرمائيد ملاحظه كنيد كه چنين است الى

آخر اللوح و در لوح ديگر در جواب سئوال يكى از امإ الرحمن هندوستان راجع بدفن

ص ٦٧٤

اموات ميفرمايد قوله عز بيانه هوالله اى دختر ملكوت نامه شما رسيد ولى از عدم

فرصت مختصر مرقوم ميگردد جسد انسانى همين قسم كه در بدايت بتدريج بوجود آمده است

همينطور بايد بتدريج تحليل گردد اين مطابق نظم حقيقى و طبيعى و قانون الهى است

اگر چنانچه بعد از مردن سوختن بهتر بود داخل ايجاد نوعى انتظام مييافت كه جسد

بعد از فوت خود افروخته شعله زند و خاكستر گردد ولى نظم طبيعى كه بتقدير الهى

تحقق يافته اين است كه بايد بعد از فوت اين جسد حالى بحالى مختلف انتقال يابد تا

بحسب روابطى كه در عالم وجود است با كائنات صائره منتظما اختلاط و امتزاج يابد و

قطع مراتب نمايد تحليل كيمياوى يابد و بعالم نبات انتقال كند گل و رياحين شود و

اشجار بهشت برين گردد نفحه مشكين يابد و لطافت رنگين جويد سوختن مانع از حصول

اين حالات بكمال سرعت است اجزإ چنان متلاشى گردد كه تطور در اين مراتب مختل شود

 نطق صد و هفتم

قد رفع الله ما حكم به البيان فى تحديد الاسفار انه لهو المختار يفعل ما يشإ و

يحكم ما يريد يا ملإ الانشإ اسمعوا ندإ مالك الاسمإ انه يناديكم من شطر سجنه

الاعظم

ص ٦٧٥

انه لا اله الا انا المقتدر المتكبر المتسخر المتعالى العليم الحكيم انه لا اله

الا هو المقتدر على العالمين لويشإ ياخذ العالم بكلمة من عنده اياكم ان تتوقفوا

فى هذا الامر الذى خضع له الملإ الاعلى و اهل مدائن الاسمإ اتقوا الله و لا

تكونن من المحتجبين احرقوا الحجبات بنار حبى و السبحات بهذا الاسم الذى به سخرنا

العالمين .

آيه مباركه اول راجع بمسافرت بر و بحر است كه حضرت اعلى روح ما سواه فداه در

كتاب مقدس بيان محدود فرموده بودند و جمالمبارك جل اسمه اين حد را برداشته كه هر

كس بخواهد در بر و بحر عالم سفر نمايد و حد و حدودى ندارد و در آيات بعد نكات

دقيقه عرفانرا و جنبه بشرى و قدسى مظاهر الهيه را بر سبيل اجمال اشاره ميفرمايد

و در الواح سائره مشروح و مفصل در مواضيع متعدده اين دو مقام را بيان فرموده اند

چه بصريح بيانات الهيه در اين ظهور اعظم و بيانات مظاهر مقدسه در ظهورات گذشته

همه ميدانيم كه از براى هريك از مظاهر الهيه دز مقام است يكى جنبه بشريت آن

كينونات مقدسه است و يكى جنبه وحدت و اتصال بعالم قدس چون بجنبه بشريت توجه كنند

نهايت محويت و فنا را اظهار ميكنند و باين نحو از كلمات تنطق مينمايند هو الشاهد

الخبير يشهد قلمى و لسانى و اناملى و سرى و ظاهرى و باطنى و قلبى و كبدى و روحى

و نفسى و

ص ٦٧٦

اركانى و جواهرى و علمى و ادراكى و سمعى و بصرى و فوادى بوحدانية الله و

فردانيته و بعظمته و سلطانه و عزه و قدرته و كبريائه طوبى للسان يشهد بما شهد

قلمى الاعلى فى هذه الليلة الدلمإ و لقلب اقبل الى افق الرحمن و لعين رات انوار

الوجه اذكان مشرقا من افق السجن و ليد اخذت كتاب الله رب العالمين و اين منتها

درجه محويت و فنا و عبوديت محضه صرفه آستان كبرياست مفهوم كلمات دريات اينست

اوست شاهد آگاه گواهى ميدهد قلم من و بيان من و سرانگشتان من و باطن من و ظاهر

من و قلب من و جگر من و روح من و ذات من و اركان من و اعضإ من و دانش من و فهم

من و گوش من و چشم من و حقيقت قلب من بيكتائى خدا و بيهمتائى او و بعظمت الهى و

بسلطنت او و بعزت خدا و قدرت و بزرگى او خوشا زبانى كه شهادت دهد بانچه قلم

اعلاى من شهادت داده است در اين شب تيره و خوشا قلبيكه توجه كرد بسوى خدا و خوشا

چشمى كه مشاهده نمود انوار اين وجه را زمانيكه تابان بود از افق اين زندان و

خوشا دستيكه گرفت كتاب خداوندى را كه پروردگار عالميان است و اين نهايت درجه

محويت و انعدام است و چون توجه بجنبه وحدت و قدس نمايند باينگون آيات ناطق گردند

چنانچه در سوره هيكل است قوله عز قوله قد قدر مقادير الاشيإ فى هذا الهيكل

المخزون المشهود و كنز فيه علم السموات و الارض و علم ما كان و ما يكون و رقم

باصبع صنع ربك فى هذا الكتاب ما يعجز عن ادراكه

ص ٦٧٧

لعارفون و خلق فيه الهياكل التى ما اطلع عليها احد الانفس ... ان كنتم توقنون

طوبى لمن يقرئه و يتفكر فيه و يكون من الذينهم .... قل لا يرى فى هيكلى الا هيكل

الله و لا فى جمالى الا جماله و لا فى كينونتى الا كينونته و لا فى ذاتى الا

ذاته و لا فى حركتى الا حركته و لا فى سكونى الا سكونه و لا فى قلمى الا قلمه

العزيز المحمود قل لم يكن فى نفسى الا الحق و لا يرى فى ذاتى الا الله اياكم ان

تذكروا الايتين فى نفسى تنطق الذرات انه لا اله الا هو الواحد الفرد العزيز

الودود در ازل كنت ناطقا فى جبروت التى انا الله لا اله الا انا المهيمن القيوم

و لا زال انطق فى ملكوت الاسمإ اننى انا الله لا اله الا انا العزيز المحبوب قل

ان الربوبية اسمى قد خلقت لها مظاهر فى الملك انا كنا منزها عنها ان كنتم تشهدون

و الالوهية اسمى قد جعلنا لها مطالع يحيطن بالعباد و يجعلنهم عبادالله ان كنتم

توقنون كذلك اعرفوا كل الاسمإ ان كنتم تعرفون .

كجايند ارباب ذوق و عرفان تا از معين اين كلمات دريات خمر عرفان را بنوشند و از

نشئه آن سرمست گردند منطوق ظاهر اين كلمات عاليات چنين است بگو بتحقيق مقدر شده

است اندازه و مقدار هر چيزى در اين هيكل پنهان آشكار و ذخيره شده است در آن علم

آسمانها و زمين و علم هرچه بوده و خواهد بود و نوشته شده است با انگشت صنع

پروردگار تو در اين كتاب آنچه را كه عاجز است از ادراك آن اهل معرفت

ص ٦٧٨

و خلق شده است در اين هيكل هيكلهائيكه اطلاع نيافته است بان احدى مگر ذات خدا

اگر از اهل يقين هستيد خوشا بحال كسيكه بخواند آن كتاب را و در آن فكر كند و

باشد از كسانيكه ادراك مينمايند بگو ديده نميشود در هيكل من مگر هيكل حق و نه در

جمال من مگر جمال حق و نه در وجود من مگر وجود حق و نه در ذات من مگر ذات حق و

نه در حركت من مگر حركت حق و نه در سكون من مگر سكون حق و نه در قلم من مگر قلم

عزيز محمود حق بگو نبوده است در ذات من مگر حق و ديده نميشود در ذات من مگر خدا

مبادا ذكر كنيد دو نشانه را در ذات من جميع ذرات ناطقند كه نيست خدائى بجز او كه

يكتا و تنها و عزيز و مهربانست پيوسته من ناطق بوده ام در جبروت باقى بتحقيق منم

خدائيكه جز من كه مهيمن و قيوم و پيوسته ناطق خواهم بود در ملكوت اسمإ كه

بدرستى منم خدائى كه نيست خدائى مگر من كه عزيز و محبوبم بگو براستى ربوبيت اسم

من است خلق شده است براى آن مظهر هائى در عالم و ما از آن منزه بوده ايم اگر

مطلع باشيد و الوهيت نيز اسم من است كه براى آن مطالعى مقرر فرموديم كه احاطه

نمايند بر بندگان و ايشانرا عابد حق گرداند اگر يقين نمائيد همچنين بشناسيد جميع

اسما را اگر از عارفان باشيد و از حضرت عبدالبهإ جل اسمه الاعلى معنى كلمه

مباركه اياكم ان تذكروا الايتين فى نفسى سئوال شده ميفرمايد اى آية اللاهوت و

آية الناسوت فى

ص ٦٧٩

... ذات الوهيت از هر تصور مقدس است و مظاهر الهيه .... ذات و صفات او هستند

ذوات قدسيه ايشان نيز از هر تصورى مقدس و منزه است و اينمطلب در الواح الهيه

مشروحا تفصيل يافته ممكن است طالبين بان الواح مقدسه مراجعه نمايند تا بر اين

نكات دقيقه اطلاع يابند از جمله مواضيعى كه اينموضوع از قلم اعلى مشروحا نازل

شده در كتاب مستطاب ايقان است قوله تقدست اقواله و اين مظاهر حق را دو مقام مقرر

است يكى مقام صرف تجريد و جوهر تفريد و در آن مقام اگر كل را بيك اسم و رسم

موصوف و موسوم نمائى باسى نيست چنانچه ميفرمايد لا تفرق بين احد من رسله زيرا كه

جميع مردم را بتوحيد الهى دعوت ميفرمايند و بكوثر فيض و فضل نامتناهى بشارت

ميدهند و كل بخلع نبوت فائزند و بردإ مكرمت مفتخر اينستكه نقطه فرقان ميفرمايد

....اما النبيون فانا و همچنين ميفرمايد منم آدم اول و نوح و موسى و عيسى و همين

مضمون را طلعت علوى هم فرموده اند و امثال اين بيانات كه مشعر بر توحيد آن مواقع

تجريد است از مجارى بيانات ازليه و مخازن لئالى علميه ظاهر شده و در كتب مذكور

گشته و اين طلعات مواقع حكم و مطالع امرند و امر مقدس مقدس از حجبات كثرت و

عوارضات تعدد است اين است كه ميفرمايد و ما امرنا واحد ... تا ميرسد باين بيان

مبارك و همچنين اگر بفرمايند نحن عبادالله اين نيز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر

در منتها رتبه عبوديت ظاهر شده اند احدى را ياراى آن نه كه بان نحو از عبوديت

ص ٦٨٠

در امكان ظاهر شود اينست كه از آن جواهر وجود در مقام .... در بحار قدس ...و

ارتقإ بمعارج معانى سلطان حقيقى اذكار ربوبيت و الوهيت ظاهر شد اگر درست ملاحظه

شود در همين رتبه منتهاى نيستى و فنا در خود مشاهده نموده اند در مقابل هستى

مطلق و بقاى صرف كه گويا خود را معدوم صرف دانسته اند و ذكر خود را در آن ساحت

شرك شمرده اند زيرا كه مطلق ذكر در اين مقام دليل هستى و وجود است و اين نزد

واصلان بس خطا الى آخر بيانه جل بيانه و از جمله موارديكه بيانات الهيه در

اينموضوع است لوح مباركى است كه ذكر خطبه طتنجيه صادره از حضرت امير المومنين در

آن نزول يافته و اين كلمات عاليه از آن لوح مقدس است قوله عز كبريائه مكلم كليم

باسم اعظم ما بين امم باعلى الندإ ندا ميفرمايد معذلك نفوس از او محتجب اند و

از حلاوت بيان الهى محروم لهم آذان لا يسمعون بها و لهم قلوب لا يفقهون بها و

اين كلمه مباركه اوليه بجميع اسمإ حسنى ناميده شده اوست صراط مستقيم و نهإ

عظيم و اوست مشرق امر الهى و مطلع وحى صمدانى و اوست عروة الوثقى و افق اعلى و

اوست ظهورالله بين ما سواه و جميع آنچه خلق اصغا نموده اند و بعرفان و ادراك آن

فائز گشته اند از آن منبع حكمت ربانى و مطلع علوم صمدانى اخذ نموده اند چه اگر

آن طهور اوليه و كلمه جامعه الهيه بتوحيد ذات قدم و بحر اعظم و عرفان او تكلم

نميفرمود احدى بمعرفت آن ذات مقدس كه علت و سبب آفرينش است فائز

ص ٦٨١

نميشد اوست باب اعظم و صراط اقوم و دره اولى و كلمه عليا و سدره منتهى و غايت

قصوى لولاه ما عرف الله احد و ما اطلعت به نفس و جميع عرفان عارفين و ادراك

مخلصين و اذكار مقربين و اوصاف واصفين باين مقام راجع است چه عرفان نفس ظهور

عرفان الله بوده و اوامرش اوامر الله و بيانش بيان الله و كلمه اش كلمة الله من

اعرض عنه فقد اعرض عن الله و من اقبل اليه فقد اقبل الى الله لا يقبل من احد علم

و لا عمل الا بحبه و رضائه و امره و ارادته اوست مظهر يفعل ما يشإ در ملكوت

انشإ و اوست مصداق ما انزله الرحمن فى الفرقان يوم ياتى ربك او بعض آيات ربك

تالله الحق ان الصبح اسفر و الليل ادبر و هذا ذكر الله للبشر و هذا يوم فيه برق

البصر و خسف القمر و ليس للانسان مفر و لا مستقر الا لمن تمسك بحبل الله مالك

القدر و هذا يوم فيه قام الروح و الملك صفا لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن و

هذا يوم يقول الكافر يا ليتنى كنت ترابا و اين ظهور اعظم اعلى و طلوع الطف ابهى

در هر عصر و عهد باسمى ظاهر و اوست شمس حقيقت كه از افق عنايت اشراق ميفرمايد

بظهور او كنز مخزون ظاهر يعنى ظهور او نفس ظهور الله است ما بين عباد چه اگر او

ظاهر نميشد لم يزل و لا يزال آن كنز مكنون بوده و عرف عرفانش را احدى استشمام

نمينمود و بتوحيد ذات مقدسش نفسى فائز نميگشت الى آخر اللوح بارى گنجايش بحر در

سبو ممكن نيست چنانچه عرض شد طالبين بايد بالواح الهيه و الواح مركز ميثاق

مراجعه و مطالعه فرمايند و نظائر

ص ٦٨٢

اين بيانات در كلمات مظاهر قبليه و آل عصمت نيز بسيار است .

 نطق صد و هيجدهم

و ارفعن البيتين فى المقامين و المقامات التى فيه استقر عرش ربكم الرحمن كذلك

يامركم مولى العارفين اياكم ان تمنعكم شئونات الارض عما امرتم به من لدن قوى ...

كونوا مظاهر الاستقامة بين البرية على شان لا تمنعكم شئونات الذين كفروا بالله

اذ ظهر بسلطان عظيم اياكم ان يمنعكم ما نزل فى الكتاب عن هذا الكتاب الذى ينطق

بالحق انه لا اله الا انا العزيز الحميد .

در اين آيات مباركه امر بارتفاع بيتين و استقامت در امر الهى ميفرمايد مفهوم

بيان چنين است كه بيت مبارك حضرت اعلى در شيراز و بيت مبارك جمالقدم جل جلاله

الاعظم در دارالسلام بغداد بر سبيل حتم و وجوب بايد مرتفع گردد و ساير امكنه و

بيوت هر جا محل استقرار نزول و جلوس اين دو شمس حقيقت واقع شده نيز بايد مرتفع

شود ولى باختيار اهالى آن بلاد و امكنه است چنانچه حضرت زين المقربين از مصدر

امر سئوال نموده و جواب از رب الارباب صدور يافته و عبارت اينست : سئوال از

ارتفاع بيتين در مقامين و مقامات مستقر ... جواب از بيتين بيت اعظم و بيت نقطه

است و مقامات ديگر باختيار اهل

ص ٦٨٣

بلد است هر بيتى را كه محل استقرار شده مرتفع نمايند يا بيت را اختيار كنند

انتهى بر عموم مستظلين در ظل ممدود امر الهى خصوصا بر ارباب تحقيق و تدقيق نظر

تفرس و تدقيق در مفاهيم اين آيات باهره لازم تا بر احاطه علميه مظاهر مقدسه

الهيه ملتفت و آگاه گردند كه حقائق و اسرار ما كان و ما يكون بر مرآت علم آن

.... علوم لايتناهى منطبع و مرتسم است چنانچه در جميع كتب سماويه نازل در قرآن

ميفرمايد و عنده مفاتيح الغيب لايعلمها و لا ... فى ظلمات الارض و لا رطب و لا

يابس الا فى كتاب مبين يعنى در نزد خداست كليدهاى غيب كه غير از خدا كسى نميداند

و خدا ميداند هرچه را كه دربيابان و درياست و برگى از درخت نميريزد مگر آنكه خدا

آگاه است و نيست دانه ئى در ظلمات زمين و نه تر و خشكى مگر آنكه در كتاب مذكور

است و همين مضمون در الواح مقدسه از يراعه قدم نازل گشته از آنجمله در يكى از

الواح مقدسه اين بيان مبارك نازل قوله الاحلى و اينقدر معلوم باشد كه بقدر خردلى

از اعمال ممكنات مكتوم و مستور نيست ولكن نظر بعطوفت كبرى و احاطه رحمت بر اشيإ

اظهار و ابراز نشده و نخواهد شد و چون جسارت از حد اعتدال ميگذرد لهذا بعضى از

عباد را مطلع ميفرمايد كه شايد سبب خجلت شود و ممنوع شوند و الا از غايت رحمت و

عنايت هرگز راضى بر كشف عيوب عباد خود نبوده و نخواهد بود الى آخر اللوح حال

چيزيكه جالب دقت است اين است كه بعد

ص ٣٨٤

از امر بارتفاع عباد خود را باستقامت امر ميفرمايد و اين ... است كه تعمير يا

تاسيس يك بنا و عمارتى از براى ملتى چندان صعب و دشوار نيست كه در تعمير آن

باستقامت امر و تاكيد شود پس لابد در امر استقامت نكته ئى دقيق منظور و ملحوظ

است و يكى از آن نكات دقيقه كه منظور نظر بوده همانا مصائب و متاعب و مصاعبى

بوده است كه بر بيت مبارك وارد ميشده و قبل از وقوع احبا را متذكر داشته باستقامت

امر فرموده است و بديهى است كه استقامت در مقابل مشكلات و صعوبات بسى صعب و

دشوار است در صعوبت و سختى استقامت در قبال مشكلات و نوائب همين بس كه رسول اكرم

ميفرمايد شيبتنى الايتين يعنى دو آيه مرا پير گردانيد يكى اين آيه شريفه استقم

كما امرت و ديگر آيه شريفه و ان كان كبر عليك اعراضهم فان استطعت ان تنبغى ...

فى الارض او سلما فى السمإ راستى در مقابل نوائب استقامت و تحمل بسيار مشكل است

ولى بتائيدات غيبيه الهيه در باره بيت مبارك احباى الهى منتها درجه استثامت را

در تحمل شدائد نشان دادند بشانى كه استقامت و اقدامشان در مسامع عموم اهل عالم

از ملوك و مملوك طنين انداز شد و شرح بيان اين واقعه بر افراد بهائيان مكشوف است

و بيان آن خارج از حد اين اوراق است و جميع اين حوادث قبل از وقوع از قلم اعلى

نزول يافته بود و اين عبد بچند فقره از الواح در اين اوراق اكتفا مينمايد از

آنجمله سرقتى كه بعد از هجرت جمالمبارك از دارالسلام

ص ٦٨٥

در بيت مبارك شد و در اين لوح مبارك اشاره ميفرمايد قوله تقدست .... كلما سرقوا

.... ما كان الا من ... الملك و ينبغى لمن سرقها .............. عظيم قدس نفسك

ثم طهر ذاتك ثم نور قلبك عن كل ما سوى الله ربك رب الخلائق اجمعين فاسئل الله

بان يرزقك ما ينقطع عنه ايدس السارقين و لن يتغير بدوام الله و لن يعقبه الفنإ

و لن يمسه ايدى المشركين مفهوم چنين است هرچه از تو سرقت كردند جز زخارف دنيا

چيزى نبود و براى همان دزد سزاوار بود و اما تو در طهارت و تنزيه باش نفس خود را

مقدس نما و كينونت خود را تطهير نما قلب خود را نورانى كن و از ما سوى الله آزاد

شو و از خدا بخواه كه تو را مرزوق فرمايد بچيزى كه دست سارقين از آن مقطوع است و

از تغيير محفوظ است و فنا از عقب ندارد و دست مشركين بان نميرسد و هم در لوح

مبارك است و هذا ما نزل فى سنة القبل من قلمى ان انت من الشاهدين ولو ان ما فى

بيتى هو بمنزلة نفسى و الذينهم فعلوا ذلك كانهم خانوا مع نفسى و كان الله على

ذلك شهيد مفهوم آيه مبارك چنين است و اين در سال گذشته از قلم على نزول يافت اگر

از شاهدانى اگرچه آنچه در بيت من است بمنزله خود من است و نفوسيكه مرتكب اين

سرقت شدند با من خيانت كردند و خداوند بر اين گفتار شاهد است و در آخر اين لوح

مبارك ميفرمايد قوله عز قوله ثم اعلم بان ليس هذا اول وهن نزل على بيتى و قد نزل

من قبل بما اكتسبت ايدى الظالمين و سينزل عليها من الذل

ص ٦٨٦

ما تجرى عنه الدموع عن كل بصر بصير كذلك القيناك بما هو المستور فى حجب الغيب و

ما اطلع عليها احد الا الله العزيز الحميد ثم تمضى ايام و يرفعها الله بالحق و

يجعلها علما فى الملك بحيث يطوف حولها ملإ العارفين مضمون بيان مبارك ميفرمايد

پس بدان كه اين اول وهنى نيست كه بر بيت من وارد شده و از پيش نيز وارد شده بود

از ضر دست ستمكاران و بعد از اين هم وارد خواهد شد مصائب و ذلتى كه اشك از چشم

اهل بصيرت جارى خواهد نمود بعد ايامى بر اينمنوال خواهد گذشت ولى خدا آنرا بلند

خواهد نمود و آنرا معروف خواهد گردانيد در عالم بشانيكه طواف خواهند كرد آنرا

گروه عارفان و در لوح ديگر كه در ص 209 كتاب مستطاب مبين است ميفرمايد قوله جل

كبريائه اجمع الاسارى هناك و ذكرهم فى كل الاحيان لك يحدث بينهم ما يتفرق قلوبهم

كذلك امر ربك العزيز الفريد و اذكر ما نزل فى ارض السر فى السنة الاولى لعبدنا

المهدى و اخبرناه به عما يرد على البيت من بعد لئلا يحزنه عما ورد من قبل الذى

.... و سرق عند ربك علم السموات و الارضين قلنا و قولنا الحق ثم اعلم ليس هذا

اول وهن نزل على بيتى و قد نزل من قبل بما اكتسبت ايدى الظالمين و سينزل عليه من

الذل ما تجرى به الدموع فى حجب الغيب و ما اطلع عليه الا الله العزيز الحميد ثم

تمضى ايام يرفعه الله بالحق و يجعله علما فى الملك بحيث يطوف فى حوله ملإ

العارفون هذا قول ربك قبل ان ياتى يوم الفزع قد اخبرناك به فى هذا .....

ص ٦٨٧

يحزنك ما ورد على البيت بما اكتسبت ايدى المعتدين الحمد لله العليم الحكيم خلاصه

مفهوم تين است كه ميفرمايد اسراى انجا را جمع نما و در هر حال ايشانرا نصيحت نما

تا امرى حادث نشود كه موجب تفرقه قلوبشان گردد و بخاطر بياور آنچه در سال اول

ورود بادرنه نازلشد براى مهدى و او را خبر داديم از آنچه بر بيت وارد خواهد شد

تا اندوهگين ننمايد او را از آنچه از پيش بر بيت وارد شد از آن ستمكار دزد گفتيم

و گفتار ما حق است كه اين اولين وهنى نيست كه بر بيت من وارد شد بعد از اين هم

توهين به بيت خواهند نمود و در لوح ديگر قلوب مجروحه ساكنين بيت را كه بهجران

جمالمبارك مبتلا بود تسلى و تسكين ميدهد و جراحت قلب ايشانرا بدرياق اعظم آيات

التيام ميبخشد هو الباقى اى سكان بيت من در مدينه من بدانيد كه اگر هميشه ايام

بحر قرب و وصال در موج و جريان باشد نار عشق و حب چگونه مشتعل گردد زيرا كه آب

آتش را بيفسرد و مخمور سازد پس معلوم و مبرهن شد كه فراق نار اشتياق برافروزد و

حب جديد احداث نمايد پس هر موجودى بى ثمر بوجود نيامد و مشهود نيفتاد اگر عندليب

مشتاق را تربيت وصل و لقاى گل كفايت مينمود البته باحتراق فراق نميگداخت و

مبتلا نميشد و اين معلوم و واضح است كه فطورى در آفرينش نبوده و نيست هل ترى من

فطور شاهد اين بيان است بارى اگر نقمت فراق در ملك نباشد رحمت

ص ٦٨٨

وصال كجا جلوه نمايد پس اين علت ظهور آن شد و آن سبب بروز اسن لهذا در جميع امور

و در تمام احوال بايد شاكر و صابر بود رضا برضاى دوست داد و سر بقضايش نهاد ان

يا سكان البيت فاستنشقوا رائحتى من بيتى ثم من لقائى فى ايامى لا تحتجبون و اذا

تمرون على البستان اذا فاذكروا رضوانى هذا خير لكم ان انتم تعرفون و جميع نسإ

بيت با كمال فرح و سرور و روح و ريحان متذكر باشند و نسإ مدينه را ذاكريم و

فراموش نشده اند و السلام على من اتبع الهدى بارى نه اعداى امر در باره بيت

مبارك از شرارت و فساد و ضديت و عناد كوتاهى كردند و نه احباى الهى در استقامت و

دفاع از بيت مبارك قصورى نمودند و در اين قضيه اين مبارك حضرت ولى امرالله جل

ثنائه در لوح مبارك بهترين شاهد و گواه قوله تعالى و اخيرا در اين ايام با وجود

احتياجات شديده و مخابرات عديده و تمسك باسباب متقنه متينه و توسل بوسائل رسميه

و اقامه براهين كافيه و ادله محكمه و حجج قاطعه مليك عراق ايده الله اجابت دعوت

پيروان نير آفاق را ننمود و اعتنائى بعواطف قلبيه بهائيان نكرد بر غاصبين بيت

اعظم كلمه اعتراضى بر زبان نراند و بر مقازمت دسائس و تعديات اهل نفاق بر نخاست

در احقاق حق مظلومين لب نگشود و جوابى در تسكين ملهوفين و تسليت منكوبين نداد

الى آخر بيانه الاعلى و اين بيان مبارك اشاره بمحاكمه در مجمع بين المللى است كه

با وجود صدور حكم قطعى از مجمع امير فصل كه پادشاه

ص ٦٨٩

عراق بود اقدامى در استرداد بيت مبارك از دست غاصبين و معاندين ننمود و بعذرهاى

غير موجه اعتذار جست ولى عاقبت طرفى نبست و صرفه ئى نبرد و نام نيكى از خود بر

صفحه تاريخ بيادگار نگذاشت و بخسران دنيا و آخرت گرفتار شد چه نيكو گفته است

شاعر بس تجربه كرديم در اين دار مكافات با دردكشان هر كه در افتاد ور افتاد

و نيز حافظ عليه الرحمه فرموده و هم اين شعر از كلك اطهر ميثاق جاريشده

شكوه آصفى و اسب باد و منطق طير بباد رفت و از آن خواجه هيچ طرف نبست .

 نطق صدو نوزدهم

انظروا بعين الانصاف الى من اتى من سمإ المشية و الاقتدار و لا تكونن من

الظالمين ثم اذكروا ما جرى من قلم مبشرى فى ذكر هذا الظهور و ما ارتكبه اولوا

الطغيان فى ايامه الا انهم من الاخسرين قال ان ادركتم ما نظهره انتم من فضل الله

تسئلون ليمن عليكم باستوائه على سرائركم فان ذلك عز ممتنع منيع ان يشرب كاس ما

عندكم اعظم من ان يشربن كل نفس مإ وجوده بل كلشيئ ان يا عبادى تذركون هذا

مانزل من عنده ذكر النفسى لو انتم تعلمون والذى تفكر فى هذه الايات و اطلع بما

ستر فيهن من اللئالى المخزونة تالله انه يجد عرف الرحمن من شطر السجن و يسرع ...

اليه باشتياق لا تمنعه جنود

ص ٦٩٠

السموات و الارضين .

در اين آيات منيعه اهل بيان را متذكر ميدارد و ميفرمايد بچشم انصاف باين ظهور

اعظم ناظر شويد و بخاطر بياوريد آنچه را كه از قلم حضرت اعلى در باره ظهور من

جارى شده و فرموده است اگر فيض ظهور من يظهره الله را دريافتيد از فضل او

درخواست كنيد تا بر شما منت گذارد و بر كرسيهاى شما جلوس فرمايد چه اگر در منازل

شما جام آبى را بنوشد از براى شما بهتر از آن فضلى نيست اگر كسى در آيات آنحضرت

فكر كند و بر جواهر مكنونه در آن آيات اطلاع يابد البته رائحه حق را از شطر اين

سجن خواهد يافت و بقلب خود بسوى من خواهد شتافت باشتياقى كه جنود آسمانها و

زمينها او را مانع از اقبال نتوانند شد ولكن با آن تاكيدات اكيده حضرت اعلى و

عبارات صريحه و اشارات واضحه آنحضرت در باره ظهور من يظهر پس از اشراق شمس حقيقت

از افق عظمت الهى اعراض و انكار و غرور و استكبار اهل بيان از جميع ملل عالم

بيشتر و شديدتر شد فى الحقيقه اگر كسى بچشم انصاف در الواح و آثار مباركه حضرت

اعلى در بشارت ظهور من يظهره الله ناظر شود مشاهده خواهد نمود كه آن حضرت در

تبشير قصورى نفرموده و اهل بيان هم بعد از ظهور در تدمير و تقصير فتورى نكردند و

بمنتها درجه بغض و عناد و كفر و الحاد قيام نمودند اكنون اين عبد در اين موضوع

چند فقره از بيانات مباركه حضرت اعلى را درج ميكنم تا بر عموم واضح و مبرهن

ص ٦٩١

شود كه سوء فطرت و كثرت غفلت و شرارت و طغيان اهل بيان بچه مقامى رسيد كه

بالكليه وصاياى حضرت اعلى را بر طاق نسيان نهادند و بشرارت و عصيان پرداختند در

لوح مفصليكه بافتخار سيد احمد ازغندى نزول يافته ميفرمايد قوله تعالى ثم قال يوم

تردون الى عالم الغيب و الشهادت ذلك فى حين الذى تردون الى من يظهره الله جل

ذكره او من قد ظهر فان الله ما خلقك و لا من شيئ الا لتشهد على الله كان بكل

شيئ عليما و ان الله كان بكلشيئ قديرا كما شهد بذلك آية القرآن من قبل الله

الذى خلق السموات و من فى الارض مثلهن ينظر الامر بينهم لتعلموا ان الله على

كلشيئ قديرا و ان الله قد احاط بكلشيئ قديرا فلا عرفنك قدرة من يظهره الله و

علمه فانك قبل ظهوره لو تنفق كل ما على الارض ان تبدل من امر لن تستطيع او تحط

بعلم رضإ الله لن تجد اليه نت سبيل ولكنه جل ذكره مظهر علم الله و قدرته يرفع

كل البيان بقوله و ينزل من علم رضإ بقوله فاجعل علمك بالله ربك فان علمك

بكلشيئ لا ينفعك عن الله ربك و ... علمك بالله ربك ليكفينك عن كلشيئ و هذا ما

نزل فى الكتاب قل الله يكفى عن الله ربك من شيئ لا فى السموات و لا فى الارض و

لا ما بينهما انه كان علاما كافيا قديرا فلا تترك تلاوة تلك الاية فى كل شان و

ان تتلوها عدد اسم القادر ليكون لك خيرا من كلشيئ لعلك بذلك يوم من يظهره الله

لبدلن عليه و تكوننى مظهر

ص ٦٩٢

تلك الاية بين يديه اذ كل اسمإ الحسنى اسمه و كل على الله ربهم ليدلون الى آخر

اللوح خلاصه مضمون بيانات مباركه اين است كه ميفرمايد در قران نازل شده كه

بازگشت شما بسوى خدائى است كه بغيب و شهود عالم است و اين در وقتى است كه بازگشت

شما بسوى من يظهره الله بشود با انكه ظهور فرمود پس براستى خدا ترا و نه هيچ چيز

را نيافريد مگر براى آنكه شهادت دهى بر اينكه خداوند بهر چيزى عالم است و باينكه

خدا بهر چيز قادر است چنانچه آيه قرآن نيز شهادت بقدرت و احاطه علم الهى داد پس

البته بتو معرفى ميكنم قدرت و علم من يظهره الله را پس بدرستيكه تو اگر انفاق

كنى آنچه بر روى زمين است كه امريرا تبديل كنى نميتوانى يا بعلم رضاى الهى محيط

شوى راهى نخواهى يافت ولكن من يظهره الله جل ذكره مظهر علم و قدرت الهى است كل

بيان را بر ميدارد بيك كلمه خود و نازل ميفرمايد بقول خودش پس تو قرار بده علم

خودت را بعلم پروردگارت زيرا علم خودت بهر چيزى نفعى بتو نميرساند و اما علم تو

بعلم پروردگارت كفايت ميكند ترا از هر چيزى و اين است معنى آنچه در بيان نازلشده

قل الله يكفى الى آخر پس تلاوت اين آيه را ترك مكن و اگر بعد اسم قادر بخوانى

بهتر است براى تو كه اميد است در يوم ظهور من يظهر راهنماى تو گردد و مظهر اين

آيه شوى زيرا جميع اسمإ حسناى الهى اسم اوست و كل اسماى حسنى مدل بر او هستند و

در لوحيكه

ص ٦٩٣

بافتخار ميرزا ابوالحسن قائمى نزول يافته ميفرمايد قوله جل شانه قل لمن يسجد من

فى السموات و الارض و ما بينهما قل لله قل فكيف لمن يظهرنه لا تخشعون قل لمن

تخشعن من فى السموات و الارض و ما بينهما قل لله فكيف لمن يظهره الله لا تخشعون

قل لمن يعمل من فى السموات و الارض و ما بينهما قل للع فكيف انتم لمن يظهرنه لا

تعلمون الى آخر اللوح يعنى بگو از براى كى سجده ميكنند اهل آسمانها و زمين و

هرچه مابين آسمان و زمين است بگو از براى خدا بگو پس چگونه براى من يظهرخاضع

ميشوند بگو از براى كسى خاشعند اهل آسمانها و زمين و هرچه بين آسمان و زمين است

بگو براى خدا بگو پس چگونه براى من يظهر خاشع نميشويد بگو براى كى عمل ميكنند

اهل آسمانها و زمين بگو از براى خدا بگو پس چگونه براى من يظهر عمل نميكنند و در

باب ثامن از واحد خامس بيان ميفرمايد قوله تعالى قسم بذات اقدس الهى جل و عز كه

در يوم ظهور من يظهره الله اگر كسى يك آيه از او شنود يا تلاوت كند بهتر است از

آنكه هزار مرتبه بيان را تلاوت كند الى آخر و نيز در همين باب ميفرمايد قوله

العزيز و بدانكه در بيان هيچ حرفى نازل نشده مگر آنكه قصد شده كه اطاعت كنيد من

يظهره الله را كه او بوده منزل بيان قبل از ظهور خود و در باب ثانى از واحد رابع

ميفرمايد قوله تعالى شانه قسم بمن يظهره الله كه هيچ قسمى در علم خداوند از اين

اعظم تر

ص ٦٩٤

نيست هيچ نفسى بر او يا بر مومنين او حزنى وارد نمى آورد الا قصد براى خدا ميكند

و ميگويد از براى خدا ميكنم و حال آنكه دروغ گفته و ميگويد و بر خدا كرده و

ميكند اى اهل بيان بر خود ترحم نموده و بعقل خود حكم نموده و قبول حق نموده و بر

شئونات محتجبه محتجب نمانده كه حجة الله حين ظهور بالغ است بكلشيئ زيرا آنچه

الان ميبينيد كه مومن بقران هستند در حين نزول آن غير از يك مومن بان نبود تا

هفت سال و حال آنكه حجت همان است كه بوده و هست و اين از عدم تعقل اهل آنزمان

بوده چنانچه در بيان ... يوم القيامة هر كس داخل شود بهمان حجت اول ميشود و در

توقيع منيعى كه بافتخار حرف حى شرف نزول يافته ميفرمايد قوله روح ما سواه فداه و

قد كتبت جوهرة فى ذكره و هو انه لايستشار باشارتى و لا بما ذكر فى البيان يعنى

من نكته لطيفه ئى كه در باره من يظهر نوشتم و آن اين است كه من يظهر مقدس است از

اشاره من و هرچه در بيان نازل شده و هم در اين توقيع منيع است فعلى ما قد عرفت

الله فاعرف من يظهره الله فانه اعلى و اجل من ان يكون معروفا بدونه او مستبشرا

باشارة خلقه و اننى انا عبد قد آمنت به و باياته و اخذت من ابكار حدائقى جنة

عرفانه حدائق كلماته بلى و عزته هو الحق لا اله الا هو كل بامره قائم ايضا در

همين لوح است فاشهد بعين فوادك و لاتنظر اليه الا بعينه فان من ينظر اليه بعينه

يدركه و الا يحتجب يعنى بچشم فوادت ببين و بسوى او

ص ٦٩٥

نگاه مكن مگر بچشم او پس البته هركس بچشم او باو نظر كند او را ادراك خواهد نمود

و الا محروم و محتجب خواهد شد و هم در اين لوح است اياك اياك يوم ظهوره ان تحتجب

بالواحد البيانيه و ان ذلك الواحد خلق عنده يعنى مبادا مبادا در روز ظهور او

بواحد بيانى محتجب گردى چه اين واحد بيانى خلق او هستند ملاحظه فرمائيد عظمت

ظهور را چه همه ميدانيم واحد بيان نفس مقدس حضرت اعلى و هيجده نفر حروف حى

بيانند ميفرمايد اگر ديدى من يظهر ظاهر شد و من و حروف حى من باو مومن نشديم شما

محتجب نشويد از اين آيه مباركه دو نكته دقيقه مفهوم ميشود يكى آنكه ظهور من يظهر

وقتى ميشود كه حروف در قيد حياتند و ممكن است محتجب گردند و يكى تاكيد و اصرار

كه شمس را بنور و ضيائى بشناسند چه هر موثرى از اثر معروف ميگردد نه برد و قبول

ديگران چه اگر خفاش بعلت ضعف بصر از مشاهده انوار شمس عاجز ماند و انكار نور و

ضيإ آفتاب نمايد اين دليل بر عدم طلوع و اشراق خورشيد نيست بلكه دليل بر ضعف

بصر خفاش است و الا مسلم است كه حضرت اعلى جل اسمه الابهى كه آنهمه تاكيد در

الواح و آثار باهره خود باهل بيان فرموده است كه مبادا از ظهور حق محتجب گردند

چگونه از خود آنحضرت احتمال احتجاب تصور است تعالى عن ذلك علوا كبيرا و حضرت

عبدالبهإ جل اسمه الاعلى اين جمله را در الواح عديده توضيح و تشريح فرموده است

قوله تعالى و ميفرمايد كه در يوم ظهور جمال مقصود مبادا نظر

ص ٦٩٦

بمن كنيد كه تصديق مينمايم يا نه و بسبب من محتجب از او گرديد يعنى اقبال و

تصديق من و حروف حى را منوط و مشروط ندانيد اين معلوم است كه حضرت اعلى روحى له

الفدإ مبشر بجمال قدم بودند و آثار او استغفرالله نسيان بان عالم پاك راه ندارد

تا چه رسد بعصيان مروج اينكه ميفرمايد مبادا بمن از او محتجب شويد تصور محال است

باوجود اين بجهت تاكيد ميفرمايد و تصريح ميكند تا نفسى من بعد نگويد اگر اين امر

حق بود و اين موعود موعود بيان البته مرآت قبول مينمود و اعتراف ميكرد و همچنين

محتجب ببعضى ظواهر بيان شوند مثل آنكه شده اند الى آخر اللوح نعوذ بالله من شرور

النفس و الهوى چه متين فرموده است مولوى عليه الرحمه و الغفران

چشم باز و گوش باز و اين عما حيرتم از چشم بندى خدا

 نطق صد و بيستم

قل هذا الظهور تطوف حوله الحجة و البرهان كذلك انزله الرحمن ان انتم من المنصفين

قل هذا روح الكتب قد نفخ به فى القلم الاعلى و انصعق من فى الانشإ الا من اخذ

نفحات رحمتى و فوحات الطافى المهيمنة على العالمين يا ملإ البيان اتقوا الرحمن

ثم انظروا

ص ٦٩٧

ما انزله فى مقام آخر قال انما القبلة من يظهره الله .... ينقلب تنقلب الى ان

يستقر كذلك نزل من لدن مالك القدر اذ اراد ذكر هذا المنظر الاكبر تفكروا يا قوم

و لا ... لو تنكرونه باهوائكم الى آية قبلة تتوجهون يا معشر الغافلين تفكروا فى

هذه الاية ثم انصفوا بالله لعل تجدون لئالى الاسرار من البحر الذى تموج باسمى

العزيز البديع

برارباب علم و اطلاع مخفى نيست كه در جميع كتب آسمانى بشارت اين ظهور اعظم و عظمت

و احاطه آن بر ظهورات سابقه نازل شده على الخصوص در آثار مباركه حضرت اعلى روح

ما سواه فداه اما در كتب مقدسه تورات و انجيل اين دو ظهور بظهور رب و ظهور الله

تعبير شده و همچنين در قرآن بلقإ الله و مجئى رب تعبير گشته چنانچه در يكمقام

ميفرمايد يوم ياتى ربك او بعض آيات ربك و من كان يرجوا لقإ ربه قد خسر الذين

كذبوا بلقإ الله هل ينظرون الا ان ياتيهم الله فى ظلل من الغمام و امثال اين

آيات در قرآن بسيار است و در كتاب مستطاب بيان ميفرمايد الباب السابع من الواحد

الثالث فى ان ما قد نزل الله من ذكر لقائه او لقإ الرب انما المراد من يظهره

الله لان الله لا يرى بذاته الى قوله هر كس لقاى من يظهره الله مقترن بلقائى

نمايد يا آنكه از براى او عدل يا كفو يا شبه يا قرين و مثالى در لقاى او يا آنچه

ما يوصف به است دهد او را نشناخته و لايق ذكر نباشد الى آخر خلاصه مفهوم اين است

كه ميفرمايد هرچه

ص ٦٩٨

در الواح و آثار ذكر لقاى رب يا لقإ الله شده مقصود لقاى من يظهر است و الا ذات

غيب الوهيت مقدس از رويت است و در باب ثانى عشر از واحد ثالث ميفرمايد قوله جل

جلاله قسم بذات اقدس الهى كه يك سطر از كلام او بهتر است از كلام كل ما على

الارض بلكه استغفار ميكنم از اين ذكر افعل التفصيل كجا ميتواند آثار شموس در

مرايا مثل آثار شمس در سما گردد ذلك فى حدا ... شيئ و هذا فى حد مشيى الشيئ

بالله عز وجل الى آخر بيانه الاحلى و در اين آيات مباركه در عظمت ظهور ميفرمايد

اين ظهورى است كه حجت و برهان طائف آن است خدا چنين نازل فرموده است و روح جميع

كتب آسمانى در قلم اعلى دميده شده و اهل عالم منصعق گشتند مگر كسيكه نفحات الطاف

من و نسيم هاى رحمت من او را دريافت و در سائر الواح الهيه در علت ظهور آيات

كثيره از قلم اعلى براى تذكر عباد شرف نزول يافته از آن جمله اين لوح مبارك است

قوله تقدست اقواله يا مهدى مظلوم در سجن ابدى تو را ذكر مينمايد و ندا ميفرمايد

اين ندا آن ندائى است كه از سدره ظاهر گشت و اين آن ندائى است كه حبيب باصغاى آن

در معراج فائز شد و اين ظهور آن ظهورى است كه روح بان بشارت داد و كليم اخبار

نمود طوبى از براى نفسيكه نعاق ناعقين و سطوت آمرين و ظلم جاهلين او را از يوم

الله محروم ننمود و از فيوضاتش ممنوع نساخت جميع را باستقامت امر مينمائيم و بما

ينبغى لامرالله وصيت ميكنيم

ص ٦٩٩

طوبى للعاملين و در لوح ديگر ميفرمايد جلت عظمته يا محمد اسمع الندإ من السدرة

المباركة الحمرإ انه لا اله الا انا العزيز الوهاب لما جإ الوعد و تم الميقات

جئنا من مطلع الاقتدار بايات الله مالك الماب و كان عن يمينى نقطة البيان و امام

وجهى رسل الله المهيمن العزيز الغفار طوبى لنفس فاز بايامى و اقبلت الى افقى و

توجهت الى وجهى و سمعت ندإ النبيين و المرسلين فى هذا الامر الذى به تزلزلت

الاركان و انصعقت الاصنام مفهوم بيان مبارك اى احمد بشنو اين ندا را از سدره

مباركه حمرإ كه نيست خدائى جز من كه صاحب عزت و عطايم چون وعده رسيد و ميقات

بسر آمد از مطلع اقتدار آمديم با آيات الهى طرف راست من نقطه اولى و پيش روى من

پيغمبران الهى هستند خوشا بحال كسيكه بايام من فائز گرديد و بافق من توجه نمود و

نداى انبيإ و رسل را بشنيد و در همين لوح كه خطاب مستطاب بايادى است ميفرمايد

قلم اعلى ميفرمايد اهل عالم طرا از براى عرفان يوم الله خلق شده اند هر رسولى

عباد را باين يوم بشارت داده و نصيحت فرموده كتب قبل كه از ملكوت بيان رحمن بر

انبيإ و اصفيإ نازلشده شاهد و گواه است معذلك عباد غافل از عرفان مالك ايجاد و

حاكم يوم معاد محروم و ممنوع مشاهده ميشوند الى آخر بيانه عز بيانه بارى در آيه

بعد لسان عظمت اهل بيان را ببيانات مباركه حضرت متذكر ميدارد و ميفرمايد اى اهل

بيان از خدا بترسيد و در آيات نقطه ناظر باشيد كه فرموده است قبله شما

............

ص ٧٠٠

مقدسش متحرك است هرجائيكه مستقر عرش او ميشود بدانسو توجه كنيد در نماز خود تا

وقتيكه در مكانى معين ثابت و مستقر گردد پس اگر او را انكار كنيد بسوى كدام قبله

توجه ميكنيد اى گروه غافل از صاحبان ادراك بايد در مفهوم اين آيه مباركه انصاف

طلبيد كه اگر بنا بود موعود بيان بعد از دو هزار سال از ظهور حضرت اعلى ظاهر شود

چگونه آن حضرت قبله امت خود را من يظهر مقرر ميفرمود چنين حكمى از هيچ ديوانه ئى

معدول نيست تا چه رسد بعقل كل الهى مگر آنكه اهل بيان از خداوند رحمن برات عمر

دو سه هزار ساله گرفته باشند و تا مدت دو هزار سال از نماز خواندن معاف باشند و

الا اگر باداى صلوة مكلف باشند نماز بى قبله چگونه ممكن است پس معلوم و واضح است

كه آن حضرت من يظهر را حاضر و موجود ميديد كه ذات مقدسش را قبله مقرر فرمود و

اين آيه مباركه انما القبلة من يظهره الله در بيان فارسى و عربى مصرح و منصوص

است بعد از ذكر اين آيه لسان قدم ميفرمايد در اين آيه فكر كنيد و انصاف را شعار

خود كنيد شايد بلئالى مكنونه اين بحر مواج پى بريد افسوس كه بيشتر بشر از حليه

فكر و انصاف عارى هستند و الا .... فكر و انصاف هر مشكلى آسان و هر عقده ئى حل

ميشود با آنكه امتياز بشر از سائر مخلوقات فكر و انصاف است در جميع كتب سمازيه

از اين دو صفت ممدوحه ستايش و توصيه شده است خصوصا در الواح مقدسه اين ظهور در

ديوان مبارك امير المومنين

ص ٧٠١

است ان كنت تطلب رتبة الاشراف فعليك بالاحسان و الانصاف و اذ اعتدى احد عليك

فخله و الدهر فهو له مكاف كاف يعنى اگر رتبه اشراف را ميطلبى پس بر تو باد

بنيكوكارى و انصاف و اگر كسى تعدى كند بر تو او را بروزگار واگذار كه همان

روزگار براى مكافات او كفايت است و در لوحيكه از يراعه قدم نازل من لا انصاف له

لا انسانية له هركه انصاف ندارد از انسانيت بى بهره است و در كلمات مكنونه

ميفرمايد احب الاشيإ من عندى الانصاف محبوبترين چيزها در نزد من انصاف است و در

لوح ديگر ميفرمايد قوله العزيز انصاف را سراج راه نما تا در ظلمت نمانى و تزكل

بحق را شعار خود ساز تا از عنايت او برهنه نباشى و در لوح ديگر ميفرمايد قوله

الاعلى زينوا اجسادكم بردإ الادب و الانصاف يعنى اندام خود را بردإ ادب و

انصاف بيارائيد ولى چه فائده كه اهل بيان چون از حليه انصاف عارى بودند با آن

نصائح الهيه متنبه نشدند و باعتصاف قيام كردند و همان اعتساف علت احتجاب از

مشاهده انوار آفتاب جهانتاب شد و آنهمه نصائح الهيه فائده نبخشيد بلكه بر لجاجت

و عداوت ايشان افزود از جمله آنقوم عنود كه از استماع نصائح الهيه بر بغض و عناد

افزود برادر حسود جمال اقدس ابهى بود و ديگر خواهر نامهربان آنحضرت بود كه هرچه

نصيحت از قلم اعلى شنيد بر لجاجت و طغيان افزود تا عاقبت برادر بمطلع اعراض

موسوم و خواهر بداهيه كبرى ملقب و موصوف شدند از جمله نصائح روح پرور

ص ٧٠٢

بان خواهر جفا گستر اين بيانات مباركه است و محتمل است مخاطب بيان يكى از اخوان

جمالمبارك باشند قوله جلت نصائحه باخت بفرمائيد اگر عدم محبت شما نظر بحب يحى

است حق و من فى السموات و الارضين شاهد و گواهند كه شما از امر او اطلاع نداشته

و نداريد و انچه شنيده و استماع نموده ايد جميع از روى حكمت بوده حال هم قدرى

خالصا لوجه الله تفكر نمائيد بانچه ذكر ميشود يقين مينمائى بارى در هر حال عدم

محبت شما سبب و علتى نداشته از همه گذشته سزاوار نيست كه عهد محبت را بظنون نفوس

موهومه بشكنيد بشنو نداى اين مظلوم را و بانصاف تكلم نما از خدا ميطلبيم كه تو

را تائيد فرمايد بر انصاف و از كوثر رحمت روحانى كه از سمإ فضل رحمانى جارى است

محروم نفرمايد آنچه ذكر ميشود لله بوده اين بسى واضح است كه اين عبد در وادى جرز

افتاده و بلايا بمقامى رسيده كه هيچ خيرى از او نكاهد و هيچ شرى بر او نيفزايد

نحمد الله الغنى المتعال فى كل الاحوال انشإ الله اميدواريم كه سلاسل تقليد را

بعضد يقين بگسليد و بفضاى خوش تجريد وارد شويد اين شدت و آن رخا هر دو عنقريب

فانى خواهد شد و آنچه باقى است استقامت در حب و وفاست كذلك شهد الرحمن فى

الالواح نسئل الله بان يوفقكم على ما يحب و يرضى انه على كلشيئ قدير و در لوح

ديگر كه در صفحه 218 كتاب مبين است ميفرمايد قل انصفى بالله هل يعادل بكلمة

ص ٧٠٣

من اللوح ما رايته تالله لو تنصفين لتجدين من كل كلمة من كلمات الله نفحات رحمة

ربك الرحمن هل يشتبه على البصير امر ربه لا و نفسى انصفوا يا اولى الابصار

...... لا تقطعى حبل نسبتك تمسكى به كذلك يامرك مالك القدم اذ استوى على عرش

الاعظم و احاطته جنود الاشرار قل ان اسمعى قول ربك و تفكرى فى الذى به توقفت فى

امر مولاه ما نزل البيان و ما غردت الورقإ على الافنان انسيت ما رايت منه بعد

اذ كشفنا لك الاحجاب الى آخر اللوح ميفرمايد اگر انصاف دهى از كلمه ئى از كلمات

الهى نفحات رحمانيرا خواهى يافت آيا امر الهى بر شخص با بصيرت اشتباه ميشود نه

قسم بذات خودم رشته نسبت خود را قطع مكن و بان تمسك نما و گفتار پروردگار خود را

بشنو و فكر كن در آنكه بسبب آن در امرى توقف نمودى كه بواسطه او بيان نازلشده

ولى اين نصائح مشفقانه بمثابه تخم در شوره زار بود چه خوش گفته سعدى عليه الرحمه

محل قابل وانگه نصيحت قائل چه گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال

 نطق يكصد و بيست و يكم

ليس لاحد ان يتمسك اليوم الا بما ظهر فى هذا الظهور هذا حكم الله من قبل و من

بعد و به زين صحف الاولين هذا ذكر الله من قبل و من بعد قد طرز ديباج كتاب

الوجود ان انتم من الشاعرين

ص ٧٠٤

هذا امرالله من قبل و من بعد اياكم ان تكونوا من الصاغرين لا يغنيكم اليوم شيئ

و ليس لاحد مهرب الا الله العليم الحكيم من عرفنى فقد عرف المقصود من توجه الى

قد توجه الى المعبود كذلك فصل ذى الكتاب و قضى الامر من لدى الله رب العالمين من

يقرء آية من آياتى لخير له من ان يقرء كتب الازلين و الاخرين هذا بيان الرحمن ان

انتم من السامعين .

در اين آيات مباركه بندگان خود را متذكر و متنبه ميفرمايد كه مفرى براى احدى

نيست و اهل عالم عموما بايد باين ظهور اعظم توجه و اقبال نمايند و باوامر مقدسه

و احكام محكمه آن تمسك جويند امر الهى از قبل و بعد اين بوده و خواهد بود لسان

فضل براى آگاهى و انتباه عباد ميفرمايد هركس مرا بشناسد حق را شناخته و هركس

توجه نمايد بحق توجه نموده هر كس يك آيه از آيات مرا تلاوت نمايد بهتر است براى

او از آنكه كتابهاى اولين و آخرين را تلاوت كند اين است بيان الهى خوشا بحال

شنوندگان اين است حق علم اگر از اهل عرفانند بر بهائيان در نهايت وضوح است كه

اين ظهور اعظم همان ظهورى است كه در جميع كتب آسمانى بان بشارت داده شده و تمام

ملل عالم منتظر بوده و هستند نهايت جهالت و غفلت آنانرا تاكنون محتجب داشته و از

عرفان

ص ٧٠٥

محروم نموده است اولى و انسب اينكه شرح و بيان اين موضوع را بايات منزله در عيد

صيام مصدر و مطرز نمائيم كه هم شاهد مقصود باشد و تشريح و توضيح اين آيات از

آيات بينات حضرت رب الارباب و آن آيات باهره اين است قوله جل كبريائه تعالى

تعالى هذا اليوم المبارك المحمود الذى .... بالاسم المكنون المشهود المحبوب الذى

اذا اشرق من افق البقإ نطقت السدرة المنتهى تالله قد اتى مولى الورى الذى لا

يوصف بالاسمإ ثم اهتزت الجنان و نطقت بالاشتياق يا ملإ الافاق قد اتى من طاف

فى حوله مطالع الرحمن و مظاهر السبحان و مشارق الالهام و نادت الاشيإ باعلى

الندإ هذا لوح فيه تزين ملكوت الانشإ و فتح باب اللقإ لمن فى الارض و السمإ

نعيما لمن نبذ الهوى و اقبل الى من لا يعرف بالذكر و البيان تالله هذا يوم يسمع

من خرير الما انه لا اله الا هو المهيمن القيوم و من هزيز الارياح انه لا اله

الا هو العزيز المحبوب و من حفيف الاشجار انه لا اله الا هو المقتدر المعطى

العزيز الودود و لسان العظمة عن ورائها هذا يوم فيه ظهر المشهود المكنون الظاهر

المخزون ان اسرعوا يا مطالع الاسمإ و تقربوا اليه يا من فى ملكوت الانشإ بقلوب

كانت مطهرة عن الظنون و الاوهام و مقدسة عما يذكر بين الانام مفهوم بدين مضمون

است مرتفع و جليل باد اين روز مبارك محموديكه مخصوص داشتى آنرا باين اسم پنهان

آشكار محبوب

ص ٧٠٦

كه چون از افق بقإ اشراق نمود سدرة المنتهى ناطق شد كه قسم بخدا بتحقيق آمد

مولاى خلق آن ذات مقدس كه منزه است از هر اسمس پس از آن متحرك شدند بهشت ها و

بنهايت اشتياق ناطق گشتند كه اى اهل عالم بتحقيق آمد كسيكه مطالع رحمانى و مظاهر

سبحانى و مشارق الهام ربانى طائف حول او هستند و جميع اشيإ به بلندترين ندا

فرياد برآورند كه اين است لوحيكه در آن حقائق ايجاد تزيين يافت و باب لقا باز شد

براى اهل زمين و آسمان خوشا كسيكه ترك نمايد هواى نفسانيرا و توجه كند بخداوندى

كه بذكر و بيان معروف نگردد قسم بذات الهى اينست روزيكه شنيده ميشود از صوت آب

نيست خدائى مگر او كه مهيمن و قيوم است و از صداى باد شنيده ميشود كه نيست خدائى

جز او كه عزيز و محبوب است و از صداى اشجار شنيده ميشود نيست خدائى مگر او كه

صاحب قدرت و عطا و عزت و مهرباني است و لسان عظمت نيز بعد از آنها ندا ميفرمايد

كه اين است روزيكه در آن ظاهر شد آن ذات آشكار پنهان بشتابيد بسوى او اى بندگان

و تقرب جوئيد باو و اى اهل عالم با دلهاى پاك از ظنون و اوهام و مقدس از گفتگوى

خلق گرچه تجلى صفات الوهيت جز در هياكل انسانى معقول نيست و در هر عصرى از اعصار

الوهيت كبرى در مظاهر مقدسه جلوه گر بوده است در زمان حضرت كليم در سدره موسوى

تجلى فرموده و در زمان حضرت مسيح در دوحه عيسوى

ص ٧٠٧

جلوه نموده است چنانچه در ابتداى انجيل يوحنا ميفرمايد ابتدا كلمه بود و كلمه

نزد خدا بود و كلمه خدا بود و حضرت عبد البهإ جل اسمه الاعلى اين بيان مليح را

تشريح فرموده است قوله تعالى مثلا در انجيل يوحناست كه ابتدا كلمه بود و كلمه

نزد خدا بود مسيحيان محض شنيدن معتقد ميشوند لكن ما شرح ميدهيم تفسيرى ميكنيم كه

عقل قبول كند و براى نفسى مجال اعتراض نماند اين مسئله را مسيحيان اساس تثليث

قرار داده اند اما فلاسفه بر آنها اعتراض ميكنند كه تثليث ممكن نيست حضرات

مسيحيان بيان و تفسيرى نميكنند كه هر فيلسوفى قبول كند چون محض لفظ و اعتقاد است

فلاسفه قبول نمينمايند و ميگويند چطور ميشود كه سه يكى ميشود و يكى سه ما

ميگوئيم اين بدويت زمانى نيست زيرا اگر بدويت زمانى باشد پس كلمه حادث است نه

قديم تتمه بيان مبارك را طالبان در خطابات مباركه مطالعه فرمايند و همچنين در

عصر خاتم انبيإ تجلى الوهيت در شجره مباركه محمدى بود چنانچه در سوره مباركه

نور باين عبارت فصيح نزول و تعبير يافته الله نور السموات و الارض مثل نوره

كمشكوة فيها مصباح المصباح فى زجاجة الزجاجة كانها كوكب درى يوقد من شجرة مباركة

لا شرقية و لا غربية يكاد زينها يضيئ و لو لم ... نار نور على نور يهدى الله

لنوره من يشإ الى آخر الاية . چون علما و مفسرين بحقيقت و معناى آن پى نبردند

تفسيرات بارده بى اساس براى اين آيه مباركه در كتب تفاسير نوشتند

ص ٧٠٨

ولى حضرت عبدالبها هم بعربى و هم بفارسى تفسير واقعى و معناى حقيقى آن را در

نهايت وضوح بيان فرمود طالبان بايد بان الواح مقدسه مراجعه و مطالعه نمايند چه

از عهده اين اوراق ... است زيرا ممكن نيست بحرى را در نهرى جارى نمود ولى اين

عبد چند سطر از آن لوح مبارك را در اين ورقه مسطور ميدارد و تتمه را بقارئين

محول مينمايد قوله العزيز يا ايها المستشرق من انوار فاضت من ملكوت البيان و

المستسقس من معين نبع بمإ سلسال من حقيقة التبيان دع شبهات اهل الحجبات و

اشارات الذين تاهوا فى هيمإ الضلالات و انظر بنور اليقين فى هذا الامر المبين

تالله الحق تجد ان نجوم الهدى ساطع فى هذا الفضإ و هواتف الغيب هاتفة من اوج

العلى و انظر الى ما انزله فى ... الاولى قال الله نور السموات و الارض اعلم ان

النور فى عرف اهل الطغى يطلق على الكيفية .... من الاجرام السماوية و الكواكب

الدرية و هذا النور ولو كان مظهر الاشيإ مبينا لصور الممكنات و .... و الالوان

من الموجودات ولكن ليس يكاشف لها و لاحساس لها و ايضا فى مقام يطلق النور على

القوة الباصرة و القوة الناظرة و يقال نور البصر و جوهر النظر و هذا النور مظهر

للاشيإ و كاشف لصور .... الخارجة فى الامكان ولكن ليس بمدرك لها و محيط

بحقيقتها و فى مقام ... يطلق اسم النور على العقل و يقال نور العقل ان اول ما

... نورى قد ورد فى النقل و هذا النور مظهر للاشيإ و كاشف للاشيإ

ص ٧٠٩

.... للاشيإ و محيطه بحقائق الاشيإ و اعيانها و صورها و حدودها و تعيناتها و

تشخصاتها و خواصها و تاثيرها بعد وجود ها ..... ولكن لا يحيط بعلم شيئ قبل

وجوده و تحققه فى حيز الوجود و ظهوره فى صقع الشهود و اما النور الهى و الضيإ

الربانى ... للموجودات و كاشف للموجودات و مدرك للموجودات قبل وجود ممكنات و بعد

وجودها ... قبل تحققها فى حيز الامكان و بعد ... و لا يعلم الغيب الا هو و هذا

النور له اشراق فى كل عالم من العوالم الى آخر بيانه الاحلى عز و جل بيانه و

همچنين در الواح و آثار مباركه حضرت اعلى و جوال اقدس ابهى هيكل وجود بشجره ....

و سدرة المنتهى تعبير شده است و در اخبار اهل بيت عصمت نيز خبر بظهور مكلم طور

در سدره طور داده اند از آنجمله در خطبه طنتنجيه حضرت امير المومنين است و حضرت

بهإ الله جل بهائه در لوحى كه در شرح خطبه آنحضرت از قلم اعلى نازل شده

ميفرمايد قوله جل شانه اگرچه خطبه مباركه طنتنجيه كه از افق سمإ ولايت مطلقه

.... نموده بلسان ابدع فارسى شرح شده چه كه بيانات فارسيه كه باذن الهى از قلم

حقيقى ظاهر گشته از اكثرى معنى خطبه مذكوره مستفاد ميشود طوبى از براى نفوسيكه

بابصار حديده در كلمات منزله نظر نمايند و تفكر كنند البته ابكار معارف الهيه كه

در قصور كلمات جامعه ربانيه معتكفند بر مرآت قلوب آن نفوس تجلى نمايد و بانچه

مقصود است فائز گردند طوبى للناظرين طوبى

ص ٧١٠

للمتفرسين و هنيئا للفائزين و مقصود آنحضرت روح ما سواه فداه از ذكر خطبه اين

كلمه مباركه بوده كه ميفرمايد فتوقعوا ظهور مكلم موسى من الشجرة على الطور و اين

كلمه بمنزله قطب است يدور حولها رحى الحمة و البيان و باين كلمه جميع اهل عالم

را بظهورالله بشارت داده اند و اگر نفسى اين مقام را انكار نمايد حقرا انكار

نموده در آن ايام باطنا تكلم ميفرمود و حال ظاهرا ناطق است ولكن اعين ضعيفه كه

برمد اوهام مبتلا گشته ادراك ننمايد و آذان غير واعيه باصغاى كلمات مالك انام

فائز نشود اليوم مكلم موسى ظاهر و بانى انا الله ناطق و در ذكر اينمقام بكميل

ابن زياد نخعى ميفرمايد اطف السراج فقد طلع الصبح يعنى چراغ وهم و سئوال را

خاموش كن بتحقيق كه صبح حقيقت طالع شده الى آخر اللوح بارى مقصود اينست كه مظاهر

الهيه عموما مظهر كمالات الهى بوده و هستند نهايت آنكه ظهور آن كمالات در هر يك

ضعف و شدت دارد و از آنجا تفاوت ظاهر ميشود و مصداق تلك الرسل فضلنا بعضهم على

بعض تحقق مييابد مثل تجلى شمس واحد از بروج و آفاق مختلفه كه با وجود آنكه شمس

يكيست اما آثار اشراق آن متفاوت است چنانچه حضرت عبدالبهإ چنين تشريح فرموده

است قوله عز بيانه وجود بذاته لذاته وجود ندارد يعنى استفاضه وجود از يك حقيقت

مركزيه ئى مينمايد كه اين وجود صادر از اوست چنانچه كره ارض تاريك است لكن اشعه

ئى از آفتاب صادر و آنرا

ص ٧١١

.... نمايد زيرا آفتاب مركز انوار است اشعه آن كائنات را روشن كند كائنات تاريك

است اما شعاع صادر از مركز انوار فائض بر جميع كائنات است آن شعاع فيوضات الهى

است و اعظم فيوضات مظاهر مقدسه الهيه اند و آن حقائق حقيقت واحده لكن مطالع

مختلف نور واحد است اما زجاجات متعدد هر وقتى آن نور واحد در زجاجى است نور غير

منقسم است ولى زجاجها مختلف و متنوع .... چون بمركز نگرى كل يكيست ولى دوازده

برج منقسم در اين دوازده برج يك شمس است لكن وقتى از برج حمل طالع و وقتى از برج

اسد و وقتى از برج جدى و وقتى از نقطه اعتدال ربيعى و وقتى از نقطه اعتدال صيفى

و وقتى از نقطه انقلاب شتوى طلوع نمايد ولى شمس واحد است هرچند بروج متعدد اما

وقتيكه آفتاب از برج سرطان طالع البته شديد است و چون از جدى طالع آنقدر حرارتش

شديد نه از اين جهت است فرق بين مظاهر الهيه الى آخر بيانه الاحلى .

 نطق صد و بيست و دوم

ثم انظروا ما نزل فى مقام آخر لعل تدعون ما عندكم مقبلين الى الله رب العالمين

قال لا يحل الاقتران ان لم يكن فى البيان و ان يدخل من احد يحرم على الاخر ما

يملك

ص ٧١٢

من عنده الا و ان يرجع ذلك بعد ان يرفع ... من نظهره بالحق او ما قد ظهر بالعدل

و ... ذلك فلتقربن لعلكم بذلك امرالله ترفعون ... تغردت الورقإ على الافنان فى

ذكر ربها الرحمن طوبى للسامعين يا ملإ البيان اقسمكم بربكم الرحمن بان تنظروا

فيما نزل بالحق بعين الانصاف و لا تكونن من الذين يرون برهان الله و ينكرونه الا

انهم من الهالكين قد صرح نقطة البيان فى هذه الاية بارتفاع امرى قبل امره يشهد

بذلك كل منصف عليم كما ترونه اليوم انه ارتفع على شان لا ينكره الا الذين سكرت

ابصارهم فى الولى و فى الاخرى لهم عذاب مبين قل تالله انى لمحبوبه و الان يسمع

ما ينزل من سمإ الوحى و ينوح بما ارتكبتم فى ايامه خافوالله و لا تكونن من

المعتدين قل يا قوم ان لن تومنوا به لا تعترضوا عليه تالله يكفى ما ... عليه من

جنود الظالمين انه قد انزل بعض الاحكام لئلا يتحرك القلم الاعلى فى هذا الظهور

الاعلى ذكر مقاماته العليا و منظره الاسنى و انا لما اردنا ... فصلناها بالحق و

خففنا ما اردناه لكم انه لهو الفضال الكريم قد اخبركم من قبل بما ينطق به هذا

الذكر الحكيم قال و قوله الحق انه ينطق فى كل شان انه

ص ٧١٣

الا انا الفرد الواحد العليم الخبير هذا مقام خصة الله ... الظهور الممتنع

البديع هذا من فضل الله ان انتم من العارفين هذا من امره المبرم و اسمه الاعظم و

كلمته العليا و مطلع اسمائه الحسنى لو انتم من العالمين بل به تظهر المطالع و

المشارق تفكروا يا قوم بما نزل بالحق و تدبروا فيه و لا تكونن من المعتدين .

من چه گويم يك رگم هوشيار نيست وصف آن يارى كه او را يار نيست

ملاحظه فرمائيد كه حق جل احسانه بچه لسان و بيانى اين قوم بى انصاف را باحكام و

بيانات نقطه بيان روح ما سواه متوجه و متذكر ميدارد و ميفرمايد اى اهل بيان آخر

مگر نه حضرت اعلى ارتفاع امر مرا قبل از امر خودش تصريحا بدون تلويح خبر داده

شما را بخدا قسم ميدهم بچشم انصاف در بيانات نقطه بيان نظر كنيد و نباشيد از

كسانيكه ميبينند برهان الهى را و انكار ميكنند هر منصفى ميداند كه حضرت اعلى در

اين آيه ارتفاعع امر مرا پيش از خزدش خبر ميدهد چنانچه مشاهده ميكنيد كه چنان

امر من ارتفاع يافته كه هيچكس نميتواند انكار كند قسم بذات الهى منم محبوب نقطه

اولى و الان ميشنود از آسمان وحى نازل ميشود از خدا بترسيد و از ستمكاران نباشيد

اگر ايمان نمياوريد بهانه جوئى و اعتراض هم نكنيد قسم بذات الهى كفايت ميكند

آنچه از جنود ستمكاران بر او احاطه نموده اند حضرت اعلى بعضى از احكام را نازل

فرموده كه قلم اعلى بنزول احكام مشغول نشود بلكه پيوسته بذكر مقامات عاليه خود

مشغول

ص ٧١٤

گردد و چون اراده فضل نموديم احكام را شرح داديم و هرچه را خواستيم تخفيف عنايت

نموديم و اين عنايت بصرف فضل و كرم نقطه بيان بشما خبر داده است از قبل كه

پيوسته من يظهر بانى انا الله ناطق است و اين مقاميست كه خداوند باين ظهور اعظم

تخصيص داده است و اين از فضل الهى است اگر بشناسيد و اين از امر مبرم اوست اگر

بدانيد بلكه بذات مقدس او مطالع وحى و مشارق الهام ظاهر ميشود فكر كنيد در آنچه

نازلشده و نباشيد از ستمكاران اما اين آيه مباركه كه در كتاب مستطاب اقدس از قلم

اعلى از براى انتباه اهل بيان نازلشده در بيان عربى است و مرحوم ناطق عليه

الرحمة و الرضوان در مناظرات دينيه تشريح و توضيح نموده و اين عبد عين عبارات

آنكتاب را در اينجا درج ميكنم و آن اينست قوله عليه الرحمة ثالثا آنكه در كتاب

بيان و الواح حضرت نقطه روح ما سواه فداه بياناتى و آياتى هست كه دلالت دارد بر

قرب زمان من يظهره الله و ارتفاع امر او و قبل از ارتفاع امر بيان و احكام او و

امكان نسخ بيان بدون اجراى حكمى از آن كه از آن جمله چند آيه ذكر ميشود اول فى

الباب الاول من الواحد السادس مثل كل بيان مثل جوهريست كه كسى نزد كسى امانت

گذارد و در يوم ظهور من يظهره الله اگر از كل خواهد اخذ نمايد آنچه ايشان داده

قدر شيئ صبر ننمايد نه اينكه يكى بمسئله فروع آن محتجب گردد و يكى باصول آن و

يكى بشئون ...

ص ٧١٥

.... كل از اوست و باو راجع ميگردد حال انصاف دهيد باين صراحت كه ميفرمايد در

مقام ظهور او ذكرى از احكام فروع و اصول بيان و صاحب بيان نشود چگونه ميشود عدم

تكميل و اجراى احكام .... بهانه نمود 2 قوله تعالى فى الباب الخامس من بعد العشر

من الواحد الثامن و لا يحل الاقتران ان لم يكن فى البيان و ان .... من احد يحرم

على الاخر ما يملك من عنده الاوان يرجع .... بعد ان يرفع امر من نظهره بالحق او

ما قد ظهر بالعدل و قبل ..... لعلكم بذلك امرالله ترفعون يعنى حلال نيست اقتران

..... هر دو طرف از اهل بيان نباشند و اگر از يكطرف دخول در ... واقع شد كه

اجنبى باشد بر آنطرف ديگر كه از اهل بيان ... حرام است آنچه را كه از زوج خود

تمليك ميگيرد مگر آنكه .... اجنبى برگردد و از اهل بيان شود بعد اجراى اين حكم

را مشروط فرموده بارتفاع امر من يظهره الله و بارتفاع امر بيان و قبل از ارتفاع

يكى از اين دو امر نهى ندارد حال ملاحظه فرمائيد كه اجراى اين حكم بيانرا مشروحا

بارتفاع امر من يظهره الله فرموده و اگر او نشد بارتفاع امر بيان بلكه ارتفاع

امر من يظهره الله را قبل از ارتفاع امر بيان ذكر فرموده تا ايجا عبارات كتاب

مناظرات دينيه بود ملاحظه فرمائيد كه با آن نصائح وافيه و اين اشارات واضحه

چگونه اهل بيان با جمال رحمن بمعارضه و عناد برخواستند كه هيچ امتى با موعود

كتاب خود چنين معامله نكردبا وجود آنكه حضرت

ص ٧١٦

على روح ما سواه فدا تمام اينها را از پيش خبر داده بود از آنجمله فى الباب

الثالث و العشر من الواحد الخامس كل كتاب وصيت خواهيد نوشت و شهادت از براى

خداوند بوحدانيت خواهيد داد و خواهيد گفت لا اشرك بالله شيئا ولى يوم ظهور نفوس

خودتان مظهر شركى است كه نفى كرده ايد و ملتفت نيستيد اينست كه يكدفعه دين خود

را باطل ميكنيد و مشعر نميگرديد قدرى ترحم بر خود نموده كه عملى كه ميكنيد از

روى بصيرت باشد لعل يوم قيامت توانيد نجات يافت ايضا الباب الرابع و العشر من

الواحد الخامس ولى خود از شدت احتياط از بسكه آب استعمال ميكنند مركب ميگردد ولى

بر حكم نفسيكه كلام او مطهر مإ است راضى نميشود كه حكم طهارت كند مثل آن نفسى

است كه قتل سيد الشهدإ را متحمل ميشود ولى سئوال از دم بعوضه ميكند اين است حد

اين خلق حيوان اگر چه اسم حيوانيت هم لايق نيست بايشان نظير اين بيان مليح نيز

از قلم اعلى نازل مخاطب بيان نبيل است قوله تقدست اقواله قل يا قوم زينوا روسكم

بالصدق و الانصاف ثم هياكلكم بحلل العرفان اياكم ان تبدلوا زينة الله بينكم و لا

تكونوا من الذين يقولون ما لا يفعلون و يكونن من المستكبرين كما شهدت فى تلك

الايام ان الذى اعرض عن الله و استكبر باياته ينهى الناس عن اكل البصل و شرب

الدخان قل فانصف يا عبد ارتكاب هذين اعظم عندالله .... على الله الذى خلقك بقول

من عنده اذا فانصفوا يا ملإ العارفين قل يا قوم اتقتلون مظهر نفس الله ثم

تسئلون عن دم البعوضة فويل لكم يا

ص ٧١٧

معشر الغافلين . مفهوم بيان چنين است بگو اى قوم سرهاى خود را .... معرفت مزين

نمائيد زينت الهى را تبديل نكنيد و نباشيد از كسانيكه ميگويند و نميكنند و از

متكبرين هستند چنانچه مشاهده كردى آن كسيكه از حق اعراض نمود و بايات الهى تكبر

ورزيد مردم را از خوردن پياز نهى ميكند و از شرب دخان منع مينمايد بگو انصاف ده

اى عبد آيا ارتكاب اين دو عمل بزرگتر است در نزد خدا يا اعراض برخدائيكه بيك

كلمه خود تو را آفريده پس انصاف دهيد اى گروه عارفان بلى گويا تمسك بفرع و غفلت

از اصل در طينت بشر تخمير شده جائيكه يحياى بى حيا خوردن پياز و استعمال دخان را

مذموم و خيانت با حرم نقطه اولى و اعراض از حق و معارضه با جمال كبريا را محبوب

و ممدوح داند ديگر از تبعه و مريدان او چه توقع و انتظارى بايد داشت اين موضوع

را بقسمتى از لوح مبارك كه از يراعه قدم نازلشده خاتمه ميدهم تا ارباب هوش و

ادراك بر شمه ئى از مصائب وارده بر جمالقدم و جهالت و رذالت و دنائت يحيى و

اتباعش اطلاع يابند هو الاحزن الاحزن الحمد لله الذى كشف عن وجه اسم من الاسمإ

سبحات الجلال اذا فزع كل من فى الارض و السمإ و غرقوا العباد فى غمرات النفس و

الهوى و انجيناهم مرة اخرى و بعثناهم برحمتنا التى سبقت الاشيإ و القينا عليهم

كلمة العليا بلسان ظهور الكبرى باسمى الابهى انفضوا عن حول العرش مرة بعد اخرى

الا الذين عصمناهم بسلطانى الاعلى و طهرناهم من وساوس اهل ... الذين اتخذوا

العجل لانفسهم ربا من دون الله رب الاخرة و الاولى كذلك رقم قلم الاعلى

ص ٧١٨

ليكون تذكرة لمن يغشى ان يا حبيب قلم الروح لن يتحرك على اللوح من شدة البلايا

فكر كيف حال الذى يبعثه الله على .... فى ايام يكون اكذبهم اصدقهم و اجهلهم

اعلمهم و اخبثهم ... و احمقهم اذكيهم و اذلهم اعزهم و اعرجهم اقومهم و ابخلهم

... و ارذلهم حجتهم و اعلاهم و قد قضى الله على ما لا قضى على ... فى الابداع

الى آخر اللوح مفهوم چنين است حمد ميكنم خداوند را كه برداشت از روى اسمى از

اسمها حجابهاى مانعه را در .... خوفناك شدند اهل زمين و آسمان و غرق شدند بندگان

در گرداب نفس و هوى و نجات داديم ايشانرا دفعه ديگر و مبعوث نموديم برحمت واسعه

ئى كه بر هر چيزى سبقت گرفته و بر ايشان القا نموديم كلمه علياى خود را بلسان

ظهور كبرى باسم ابهاى خود متفرق و پاشيده گشتند از حول عرش دفعه ديگر مگر

نفوسيكه بسلطنت اعلاى خود .... نموديم و آنانرا از وسوسه اتباع شيطان مطهر

گردانيديم آن اشخاصيكه گوساله را خداى خود اختيار نمودند چنين مرقوم نموده است

قلم اعلى تا ياد آورى و پندى باشد براى كسيكه از خدا ميترسد اى حبيب قلم اعلى از

شدت بلا بر لوح حركت نميكند فكر كن چگونه است حال كسيكه خدا او را بر خلق مبعوث

فرموده در اياميكه دروغگوترين آنها صادقترين آنها است و نادان تر ايشان عالم تر

ايشان و .... ايشان بزرگتر ايشان و احمق ترين ايشان هوشمند تر ايشان و ذليلترين

آنها عزيز و كجترين آنان راست تر و بخيل ترين آنان

ص ٧١٩

.... و رذلترين آنها دليل و حجت اعلاى ايشان است و مقدر فرموده است خدا بر من

آنچه مقدر نشده است بر احدى در عالم .

 نطق يكصد و بيست و سوم

عاشروا مع الاديان بالروح و الريحان ليجدوا منكم .... الرحمن اياكم ان تاخذكم

حمية الجاهلية بين برية كل بدء من الله و يعود اليه انه لمبدء الخلق و مرجع

العالمين .

يكى از مزاياى اين امر مبارك بر شرايع گذشته همين حكم محكم است در شرايع و اديان

سالفه امر بمعاشرت با نوع بشر نبود كه سهلست بلكه نهى اكيد از معاشرت و موانست

بود بحديكه پسر با پدر ممنوع از معاشرت و دوستى و الفت بود و خلاف مذهب خود را

نجس ميدانستند ..... در اوراق و مقالات سابقه نبذه ئى از آيات قرآنيه مسطور شد

ديگر در اينجا تكرار لزومى ندارد ولى حضرت بهإ الله اعلان وحدت عالم انسانى

فرمودند و عموم بشر را برگ و بار و اغصان يك شجر شمرد و دوستان خود را بخدمت

عموم مامور فرمود و از نزاع و جدال و نفاق و منافرت نهى اكيد نمود و از اموريكه

رائحه تعصب و كدورت استشمام ميشود امر باحتراز و اجتناب فرمود و در اين خصوص

الواح لا تحصى از قلم اعلى و كلك ميثاق و يراعه حضرت ولى امرالله شرف نزول و

صدور يافت از آنجمله در لوحي ميفرمايد قوله عز بيانه قسم بافتاب حقيقت كه از افق

سمإ سجن اعظم مشرق و

ص ٧٢٠

ظاهر است ابدا اراده جمال قدم بنزاع و جدال و ما يتكدر به .... نبوده و نيست

بالواح رجوع نمائيد ميفرمايد عاشروا مع الاديان بالروح و الريحان و مقصود از اين

ظهور آنكه نار بغضا كه در افئده و قلوب اديان مشتعل است بكوثر بيان نصح ربانى و

وعظ سبحانى اطفإ پذيرد و خاموش شود و ساكن گردد و در لوح ديگر ميفرمايد قوله جل

احسانه امروز بايد دوستان طرا باخلاق و اعماليكه سبب ارتفاع كلمة الله و ابقإ

نفوس است مشغول گردند رايت اخلاق مرضيه از هر رايتى سبقت گرفته و علم اعمال طيبه

مقامش از جميع اعلى و اقدم بوده و هست بگو اى دوستان لعمرالله جدال منع شده و

نزاع و فساد و سفك دمإ و اعمال خبيثه كل نهى شده نهيا عظيما فى كتابى العظيم و

در لوح ديگر قوله تقدست اقواله لسان از براى ذكر خير است حيف است به غيبت

بيالايد و يا بكلماتى تكلم نمايد كه سبب حزن عباد و تكدر است معاشرت با جميع

احزاب را اذن داديم مگر نفوسيكه رائحه بغضا در امرالله مولى الورى از ايشان

بيابيد از امثال آن نفوس احتراز لازم امرا من لدى الله رب العرش العظيم و در لوح

ديگر قوله جل بيانه اى اهل عالم همه بار يكداريد و برگ يك شاخسار بكمال محبت و

اتحاد و مودت و اتفاق سلوك نمائيد قسم بافتاب حقيقت نور اتفاق آفاق را روشن و

منور سازد حق آگاه گواه اين گفتار بوده و هست جهد نمائيد تا باين مقام بلند اعلى

كه مقام صيانت و حفظ عالم انسانى است فائز شويد اين قصد سلطان مقاصد و اين امل

ص ٧٢١

... آمال ولكن تا افق آفتاب عدل از سحاب تيره ظلم فارغ نشود اين مقام مشكل بنظر

ميايد و سحاب تيره مظاهر ظنون و اوهامند در لوح ديگر ميفرمايد قوله تعالى ذكره

اى اهل عالم فضل اين ظهور آنكه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از كتاب محو

نموديم و آنچه علت الفت و اتحاد و اتفاق است ثبت فرموديم نعيما للعاملين مكرر

وصيت نموده و مينمائيم دوستان را كه از آنچه رائحه فساد استشمام ميشود اجتناب

نمايند بل فرار اختيار كنند و در لوح ديگر ميفرمايد قوله عز اسمه يا حزب الله

بيقين مبين بدانيد فساد و نزاع و قتل و غارت شان درندگان ارض است مقام انسان و

شانش بعلم و عمل است در اكثر .... عباد را از ما يضرهم منع و بما ينفعهم امر

نموديم يا حزب الله با جميع احزاب عالم بمحبت و مودت معاشرت نمائيد فساد و

شئونات آن طرا نهى شده نهيا عظيما فى كتاب الله رب العالمين اما الواح مقدسه

حضرت عبدالبهإ در اينخصوص بشماره نميايد و اين عبد بچند فقره از آن اكتفا

مينمايد از آنجمله در اين لوح مبارك ميفرمايد قوله عز بيانه تا توانيد خاطر مورى

ميازاريد چه جاى انسان و تا ممكن سر مارى مكوبيد تا چه رسد بمردمان همت برآن

گماريد كه سبب حيات و بقا و سرور و فرح و راحت و آسايش جهانيان گرديد خواه آشنا

خواه بيگانه خواه مخالف و خواه موافق نظر بپاكى گهر و ناپاكى بشر ننمائيد بلكه

نظر برحمت خداوند اكبر فرمائيد كه پرتو عنايتش جهان و جهانيانرا احاطه نموده و

فيض نعمتش عارفان و جاهلان را مستغرق فرموده

ص ٧٢٢

بيگانه مانند آشناى يگانه بر خوان انعامش حاضر و منكر و .... مانند مقبل از

درياى الطافش مغترف و در لوحى ديگر ميفرمايد قوله العزيز با جميع امم و ملل عالم

در نهايت محبت و مهربانى سلوك و حركت لازم است و با كافه فرق مختلفه نهايت مودت

و مرحمت و مروت و اعانت و رعايت واجب هر درديرا درمان شويد و هر زخميرا مرهم و

سبب تسلى و التيام هر ضعيفى را ظهير گرديد و هر فقيريرا معين و دستگير هر خائفى

را كهف منيع شويد و هر مضطربى را ملاذ ... رفيع و در لوحى ديگر ميفرمايد قوله

الاحلى اساس اديان الهى محبت است و الفت و يگانگى الحمد لله اين عصر عصر نورانى

است عقول ترقى نموده و ادراكات شديد شده اسباب الفت و اتحاد مهيا گشته روابط

محبت بين بشر محكم گرديده وقت آن آمده كه جميع با همديگر صلح نمائيم و بدوستى و

راستى پردازيم و در لوح ديگر ميفرمايد قوله تعالى بخلق و خوى بهائى باشيد و بجان

و دل ربانى گرديد دشمنان را دوست شمريد و بدخواهان را خير خواه دانيد جفا كاران

را وفاكار شمريد نادانانرا دانا گمان كنيد وحشيانرا مونس دل و جان پنداريد يعنى

بگنه كار و جفا كار و دشمن خونخوار چنان رفتار نمائيد كه بيار وفادار و همدم

اسرار معامله مينمائيد مقصود اينست كه خير محض باشيد و موهبت صرف نظر بلياقت و

استحقاق خلق ننمائيد الى آخر و در لوحى كه بافتخار احباى امريكا از كلك ميثاق

شرف نزول يافته ميفرمايد اى حزب الله الحمد لله جمالمبارك

ص ٧٢٣

..... از سلاسل و اغلال خلاص نمود و از جميع قيود رهائى داد و فرمود بار يكداريد

و برگ يك شاخسار بعالم انسانى مهربانى كنيد و بنوع بشر مهر پرور گرديد بيگانگان

را مانند آشنا معامله نمائيد و اغيار را بمثابه يار نوازش فرمائيد و دشمن را

دوست بينيد و اهرمن را ملائكه شماريد جفا كار را مانند وفا دار بنهايت محبت

رفتار كنيد و گرگان خونخوار را مانند غزالان خطن و ختا مشك معطر بمشام رسانيد

خائفانرا ملجإ و پناه گرديد و مضطربان را سبب راحت دل و جان و بينوايان را كنز

غنا شويد دردمندان را درمان گرديد و مريضان را طبيب و پرستار بصلح و سلام خدمت

نمائيد و دوستى و راستى و حق پرستى و آشتى در جهان نيستى تاسيس نمائيد و در لوحى

ديگر ميفرمايد قوله الاحلى اى احباى الهى از رائحه تعصب جاهلانه و عداوت و بغض

عاميانه و اوهام جنسيه و وطنيه و دينيه كه به .... مخالف دين الله و رضاى الهى و

سبب محرومى انسان از مواهب رحمانى است بيزار شويد و از اين اوهامات تجرد يابيد و

آپينه دل را از زنگ اين تعصب جاهلانه پاك و مقدس كنيد تا بعالم انسانى يعنى عموم

بشر مهربان حقيقى گرديد و بهر نفسى از هر ملت و هر آئين و هر طائفه و هر جنس و

هر ديار ادنى كرهى نداشته باشيد بلكه در نهايت شفقت و دوستى باشيد بعون و عنايت

الهيه افق انسانى از اين غيوم كثيفه يعنى تعصب جاهلانه و بغض و عداوت عاميانه

پاك و مقدس گردد روز بروز سبب الفت و محبت در ميان جميع

ص ٧٢٤

ملل شويد و ابدا در امور حكومت و سياست مداخله و تكلم ننمائيد زيرا شما را خدا

بجهت وعظ و نصيحت و تصحيح اخلاق و نورانيت و روحانيت عالم انسانى خلق فرموده اين

است وظيفه شما الى آخر و حضرت ولى امرالله ميفرمايد قوله جل بيانه بايد ياران

الهى در خيرات و مبرات ترويج منافع عموميه و تقدم مصالح جمهور از جميع طوائف من

دون ترجيح و استثنا سبقت از كل يابند و مشار بالبنان گردند ابواب مدارس و معاهد

علميه و ادبيه خويش را بر وجه اطفال و جوانان غير بهائى كه محتاج و فقيرند مجانا

باز نمايند و از صندوق خيريه محل خويش بمنكوبين و محتاجين از تمام فرق و نحل و

ملل اعانت و مساعدت نمائيد در مشروعات ملكيه مدنيه كه هموطنان خويش در آن اقليم

بمرور ايام تاسيس نمايند على قدر معلوم مشاركت نمايند و بمعاضدت و مساعدت مالى و

ادبى هر دو قيام كنند بلكه خود هيئت بهائيان نيز پس از تصويب امناى محافل خويش و

تهيه وسايل كامله در ظل احكام و قوانين حكومت متبوعه خويش در كمال متانت مستقلا

مباشر و موسس اينگونه مشروعات و موسسات مفيده عموميه گردند و در ترويج مصالح

حقيقيه ثابته جمهور جهد بليغ مبذول دارند تا در نظر آشنا و بيگانه ثابت و مبرهن

گردد كه بهائيان ناظر بحقيقت دينند و از تظاهرات و قيودات مذهبيه فارغ و آزاد

مروج اصولند نه اسير اسم و رسوم محب عالميانند و خدام ثابت حقيقى آنوطن محبوب

ص ٧٢٥

مظهر رافت كبريايند نه تابع اصنام اوهام الى آخر بيانه الاحلى و در لوح ديگر

ميفرمايد قوله العزيز وظائف مصرحه مبرمه خويش را بياد آريد و بنهايت خضوع و خشوع

و تذلل و انكسار و حكمت و انقطاع بخدمت عموم و ترويج مصالح جمهور پردازيد الى

آخر اين موضوع را نيز باين بيان الهى ختم ميكنيم قال جل و علا ذكره اى دوستان

با جميع اهل عالم بروح و ريحان معاشرت نمائيد اگر نزد شما كلمه و يا جوهريست كه

دون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت القا نمائيد و بنمائيد اگر قبول شد و اثر

نمود مقصد حاصل و الا او را باو واگذاريد و در باره او دعا كنيد نه جفا لسان

شفقت جذاب قلوب است و مائده روح بمثابه معانى است از براى الفاظ و مانند افق است

از براى اشراق آفتاب حكمت و دانائى الى آخر الله الله اى لسان الله راز نرم نرمك

گوى با مردم بساز .

 نطق صد و بيست و چهارم

اياكم ان تدخلوا بيتا عند فقدان صاحبه الا بعد اذنه تمسكوا بالمعروف فى كل

الاحوال و لا تكونن من الغافلين قد كتب عليكم تزكية الاقوات و ما دونها بالزكوة

هذا ما حكم به منزل الايات فى هذا الرق المنيع سوف نفصل لكم نصابها اذا شإ الله

و اراد انه يفصل ما

726

يشإ بعلم من عنده انه لهو الاعلام الحكيم .

در اين دو آيه مباركه و حكم محكم از قلم قدم نازل اول نهى از در خانه ئى بدون

اذن و اجازه صاحب خانه دوم امر اداى زكوة اموال اما در نهى از ورود بخانه ئى

بدون اذن صاحب آن .... باين امر اعظم ندارد بلكه در ساير شرايع و اديان نيز

متداول و معمول بوده در قرآن مجيد در سوره مباركه نور ميفرمايد قوله تعالى يا

ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوتا غير بيوتكم حتى تستانسوا .... على اهلها ذلكم

خير لكم لعلكم تذكرون فان لم تجدوا احد ان تدخلوها حتى يوذن لكم و ان قيل لكم

ارجعوا هوازكى لكم والله بما تعلمون عليم ليس عليكم جناح ان تدخلوا بيوتا غير

مسكونة .... متاع لكم والله يعلم ما تبدون و ما تكتمون يعنى اى كسانيكه ايمان

آورده ايد وارد هيچ خانه ئى نشويد مگر خانه هاى خودتان تا آنكه موانست جوئيد و

بر اهل آن خانه سلام كنيد اين بهتر است از براى شما شايد پند گيريد پس اگر

نيافتيد كسى را در آنخانه پس وارد .... تا انكه اذن و اجازه براى شما صادر شود و

اگر براى شما گفته شد باز كرديد پس برگرديد اين پاكيزه تر است از براى شما و

خداوند بهرچه ميكنيد عالم است بر شما تكليفى و گناهى نيست اگر در خانه ئى كه كسى

در آن ساكن نباشد و چيزى در آن خانه داشته باشيد وارد شويد خدا عالم است بهر

آنچه اظهار ميكنيد و آنچه را پنهان ميداريد همچنين اين دستور در انجيل نازل گشته

و حضرت مسيح وقتيكه

ص ٧٢٧

خواست حواريين را براى تبليغ و هدايت ارسال دارد دستوراتى بايشان ميدهد از

آنجمله ميفرمايد بهر خانه ئى كه وارد ميشويد سلام كنيد اگر اهل آن خانه لايق

سلام شما هستند آن سلام بشما برميگردد عجب در اينست كه با صراحت قرآن كه

ميفرمايد اگر بقصد ملاقات كسى رفتيد و صاحب خانه اذن دخول نداد و گفت برگرديد

شما دلتنگ نشويد و بدون هيچ كراهت و كدورتى باز گرديد معذلك اگر كسى بدون دعوت

بقصد ملاقات كسى برود و صاحب خانه بعذرى اعتذار جويد آنشخص كاملا ميرنجد و حال

آنكه جاى رنجش نيست بلكه بايد خود را ملامت كند و از خود برنجد كه چرا بى دعوت

رفته است بلكه بايد باكمال ادب از صاحب خانه عذر بخواهد كه بدون سابقه بخانه او

رفته است پس بنهايت محبت وقت ملاقات بخواهد اگر وقت داد بوقت موعود بدون يكدقيقه

تقديم يا تاخير برود اگر وقت نداد محزون نشود چه ممكن است صاحب خانه در پذيرائى

او معذور باشد بارى حق جل جلاله ميفرمايد در خانه ئيكه صاحب آن در خانه نيست

داخل نشويد يا اگر هست بدون اذن و اجازه وارد نشويد بمعروف تمسك جوئيد و از منكر

و افعال ناپسند احتراز و اجتناب كنيد و از غافلان نباشيد و در اينخصوص نيز از

مركز ميثاق سئوال شده و جواب عز نزول يافته است قوله تعالى شانه در اين دور حجاب

محكم تر از سابق ميباشد در دوره اسلام حجاب چنان شده بود كه زنها نميتوانستند در

كوچه و بازار راه بروند مثل غلام و كنيز زرخريد

ص ٧٢٨

بودند لذا محض آنكه بتوانند بكسب مشغول شوند و علم بياموزند در هر دورى دست و

صورت جائز بوده ولي در اين ايام اقتضاي اين قسم امور ندارد شايد يك وقتي اقتضا

بكند محفل روحانى اذن بدهد انهم مثل چارقد زنهاى ايرانى كه در سر ميكنند كه چهار

اطراف صورت گرفته باشد كه موى زن را نبايد مرد غير ببيند نه مثل زنهاى فرنگيها

كه سر باز بيرون ميرود كه سر و گردن و نصف دست باز ميباشد حجاب در اين دور چنين

است كه كسى در خانه ئى كه يك زن باشد بدون اجازه صاحب خانه نميتواند در آنخانه

برود مگر يكنفر از قومان آن زن در آنجا حاضر باشد مثل پسر يا دختر و يا برادر

مقصود انستكه يك زن در خانه باشد نبايد مرد غير وارد بشود الى آخر بيانه جل

بيانه و نيز جمالقدم جل اسمه الاعظم در كلمات مكنونه ميفرمايد قوله العزيز اى

دوستان من در سبيل رضاى دوست مشى نمائيد و رضاى او در خلق او بوده و خواهد بود

يعنى دوست بى رضاى دوست خود در بيت او وارد نشود و در اموال او تصرف ننمايد و

رضاى خود را بر رضاى او ترجيح ندهد و خود را در هيچ امرى مقدم نشمارد انتهى

ارباب تحقيق ملتفت هستند كه در اين كلمات دريات چه لئالى ثمينه و جواهر منيره ئى

مكنون و مخزون است و اين نكته را همه ميدانيم كه در مقام عبوديت از براى عبد

مقام و رتبه ئى برتر و افضل از رضاى الهى نبوده و نيست و دخول در بيوت و تصرف

ص ٧٢٩

در اموال مردم بدون اجازه و رضاى صاحبان بيوت و اموال هم منافى مقام عبوديت است

و هم مخالف رضاى حضرت احديت در يكى از الواح الهيه در باره شرافت و مقام رضا در

لوح مفصلى كه بافتخار مرحوم ايادى از يراعه قدم نزول يافته ميفرمايد قوله تبارك

و تعالى و اينكه مرقوم فرموده بوديد كه يكى از امإ الله موسوم بفاطمه بطراز

محبت الهى مزين است و ..... خود را هلاك نموده اين تفصيل در ساحت اقدس عرض شد

.... نزل فى الجواب يا على قبل اكبر انا ما وجدنا منه رائحة الايقان ولكن ...

فضلا لك و لامه ان ربك لهو العزيز الفضال و نذكرها فى هذا الحين تبشرها بايات

ربها العزيز العلام يا فاطمه ان استمعى ندإ ربك فى السجن انه يذكرك من شطر

السجن و يدعوا الى الله رب الارباب محزون مباش از آنچه وارد شده اولاد از براى

بقاى اسم و ذكر است آنهم در صورتيكه حق تائيد فرمايد و اولاد بطراز عدل مزين شود

حال تو فائز شدى بامريكه صد هزار بار افضل از ان است از حق بخواه تا بر حبش ثابت

و مستقيم مانى و از قلم اعلى كلمه رضا در باره ات نازل شود اين فضلى است كه ذكر

آن و شرف آن بدوام ملك و ملكوت باقى و پاينده ماند تمسكوا بذيل رحمة ربك الكريم

يا على بشرها بعنايتى و رحمتى و ما نزل لها من ... عنايتى ...... العزيز المنيع

............

ص ٧٣٠

عنايت الهى و مإ رحمت ربانى زنده شوند بشانيكه افسردگى عالم اهل بها را افسرده

ننمايد و از افق اعلى باز ندارد انتهى از اين بيان مبارك ..... دقيق معلوم و

مستفاد ميشود اول احاطه علم الهى بر سرائر ... امور دوم انتحار و خودكشى مبغوض و

مردود درگاه احديت است سوم سعه فضل و رحمت الهى كه با وجود عدم ايمان مشمول فضل

و غفران الهى شده چو درياى رحمت تلاطم كند ...... صاحب خويش را كم كند چهارم علو

مقام و شرافت رضا و تسليم و در لوح ديگر تصريح ميفرمايد كه مقام رضا و تسليم

مقدم بر جميع اخلاق فاضله و صفات ممدوحه انسانى است چنانچه ميفرمايد قوله عز

قوله اقدم اخلاق تسليم و رضا بوده الى اخر الواح الهيه در علو مقام رضا و تسليم

بحد و حصر نيايد و اما در تصرف اموال مردم بدون اذن و رضاى صاحب مال نيز الواح

مقدسه بى حد و شمار است و در اوراق سابقه برخى از آن الواح ذكر شد و در اينمقام

ببعضى از آن اكتفا ميكنيم از آنجمله در اين لوح مبارك ميفرمايد قوله تعالى لا

تدخلوا بيتا الا بعد الاذن و لا تخانوا فى اموال الناس و لا تركنوا الى الذين

ظلموا ان هذا الخطإ كبير داخل نشويد در خانه ئى مگر بعد از حصول اذن و خيانت

نكنيد در اموال مردم و تكيه و اعتماد ننمائيد بر ظالمان البته اين خطائى است

ص ٧٣١

بزرگ و در لوح ديگر ميفرمايد قوله عز كبريائه بعضى از نفوس ظالمه كاذبه ناس را

از اوامر الهى منع نمايند و بنواهى دلالت كنند و معذلك خود را بحق نسبت ميدهند

انه برءى منهم يشهد بذلك لسان العظمة و عن ورائه كل الالواح و عن ورائها كل مسإ

و صباح بعضى اموال ناس را حلال دانسته و حكم كتاب را سهل شمرده عليهم دائرة

السوء و عذاب الله المقتدر القدير قسم بافتاب تقديس كه اگر جميع عالم از ذهب و

فضه شود نفسيكه فى الحقيقه بملكوت ايمان ارتقإ جسته ابدا بان توجه ننمايد تا چه

رسد باخذ آن الى آخر اللوح و در لوح سلطان ميفرمايد قوله جل ذكره و الذين يفسدون

فى الارض و يسفكون الدمإ و ياكلون اموال الناس بالباطل نحن برآء منهم نسئل الله

ان لا يجمع بيننا و بينهم لا فى الدنيا و لا فى الاخرة الا ان يتوبوا اليه انه

هو ارحم الراحمين يعنى كسانيكه فساد ميكنند در زمين و خونريزى ميكنند و اموال

مردم را بباطل ميخورند ما از ايشان بيزاريم و از خدا ميطلبيم كه جمع نگرداند

ميان ما و ايشان را نه در دنيا و نه در آخرت مگر آنكه توبه كنند بسوى خدا البته

او مهربانتر از هر مهربانيست و در لوح ديگر در صفحه 265 كتاب مبين ميفرمايد قل

يا قوم لا تفسدوا فى الارض و لا تدخلوا البيوت الا بعد الاذن هذا ما امرتم به فى

الالواح انه على كلشيئ شهيد اياكم ان تاكلوا اموال الناس بالباطل اتبعوا سنن

الله و دينه و لا تكونن من الذين تمسكوا بالاقوال و نبذوا الاعمال الا انهم فى

ضلال بعيد

ص ٧٣٢

يعنى داخل نشويد در خانه ها مگر بعد از اخذ ( اذن ) اين است آنچه در الواح مامور

شده ايد و خدا بر هر چيزى شاهد و گواه است مبادا مال مردم را بباطل بخوريد

متابعت كنيد سنتهاى خدا و دين او را و نبا شيد از كسانيكه باقوال تمسك جستند و

اعمال را ترك نمودند و اما آيه مباركه دوم كه امر بزكوة است بموجب بيان صريح قبل

از تاسيس بيت العدل بايد بحكم قران معمول گردد چنانچه در جواب سئوال حضرت زين

المقربين ميفرمايد قوله جل كبريائه و در باره زكوة هم امر نموديم كما نزل فى

الفرقان عمل نمائيد انشإ الله در اين ايام بعض از آيات كتاب اقدس بلسان پارسى

بيان ميشود و در ضمن بعضى از احكام كه نازل نشده ذكر خواهد شد ان ربك فى كل

الاحوال اراد خير احبائه و يعلمهم سبيله الواضح المستقيم

 نطق يكصد و بيست و پنجم

لا يحل السئوال و من سئل حرم عليه العطإ قد كتب على الكل ان يكسب و الذى عجز

فلوكلإ و الاغنيإ ان يعينوا له ما يكفيه اعملوا حدود الله و سننه ثم احفظوها

كما تحفظون اعينكم و لا تكونن من الخاسرين قد منعتم فى الكتاب عن الجدال و

النزاع و الضرب و امثالها عما تحزن به الافئدة و القلوب من يحزن احدا فله ان

ينفق تسعة عشر

ص ٧٣٣

مثقالا من الذهب هذا ما حكم به مولى العالمين انه قد عفى ذلك عنكم فى هذا الظهور

و نوصيكم بالبر و التقوى امرا من عنده فى هذا اللوح .... لا ترضوا لاحد ما

ترضونه لانفسكم اتقوا الله و لا تكونن من المتكبرين كلكم خلقتم من .... و ترجعون

الى التراب تفكروا فى عواقبكم و لا تكونوا من الظالمين .

در آيه مباركه اول حرمت سئوال و حرمت عطا بسائل ميفرمايد چه بر هر فردى از افراد

وجوب كسب و صنعت امر قطعى است گرچه قبل از نزول كتاب مستطاب اقدس نظر بحكم و

مصالحى امر بعطاى سائل و محروم نكردن بوده چنانچه در شريعت اسلام نيز چنين معمول

بود و از آيات صريحه قرآن بموجب و اما السائل فلا تنهر نبايد سائل را محروم كرد

و همچنين بحكم انجيل كه ميفرمايد اگر كسى عباى تو را خواست قبايت را نيز بده و

در الواح مقدسه نيز در موارد عديده امر بعطاى سائل نزول يافته چنانچه در كلمات

مكنونه عربى نازل قوله جلت عنايته لا تحرم وجه عبدى اذا سئلك فى شيئ لان وجهه

وجهى فاخجل منى مفاد بيان مبارك چنين است كه ميفرمايد محروم مكن روى بنده مرا

هرگاه سئوال كند از تو چيزى را زيرا روى او روى من است پس از من شرم نما ولى

بعدا براى آنكه ريشه گدائى و سئوال از بن كنده شود امور فقرا و محتاجين و

كسانيكه از كسب عاجزند ببيت العدل محول گشت كه قسمى آنانرا محافظت و اداره

نمايند كه محتاج بسئوال

ص ٧٣٤

و طلب نشوند كه موجب زوال يا نقض آبروى آنان گردد .... بيان نيز بر تحريم سئوال

و تحريم عطا است بارى حضرت معين التجار شهيد نراقى از ساحت قدس مركز ميثاق

سئوالاتى نمود از آنجمله در اينخصوص است و جواب راجع باين سئوال اين است قوله عز

بيانه و اما آيه مباركه حرم عليكم السئوال و من سئل .... عليه العطا مقصود اينست

كه تكدى حرام است و بر گدايانى كه تكدى را صنعت خويش نموده اند انفاق نيز حرام

است مقصود اينست كه ريشه گدائى كنده شود و اما اگر نفسى عاجز باشد يا بفقر شديد

افتد و چاره نتواند اغنيا يا وكلإ بايد چيزى .... در هر ماهى از براى او معين

كنند تا باو گذران كند چون بيت العدل تشكيل شود دار عجزه تاسيس لهذا كسى محتاج

بسئوال .... چنانچه متمم آيه مباركه دلالت ميفرمايد قد كتب على الكل ان .... بعد

ميفرمايد والذى عجز فللوكلإ و الاغنيإ اين يعينوا له ما .... مقصود از وكلا

وكلإ بيت است كه اعضاى بيت عدل باشد ........ فرصت مختصر مرقوم گرديد و عليك

البهإ الابهى ع ع نبذه ئى از الواح مباركه راجع بممدوحيت كسب و صنعت و امر

بوجوب كسب در اوراق گذشته مسطور شد و در اين مقام نيز مزيد التذكر به تحرير اين

لوح مبارك مبادرت ميشود بنام گوينده پاينده انشإ الله در اين صبح نورانى كه

عالم از تجليات انوار شمس حقيقت منور است بذكر دوست و ثناى دوست و خدمت دوست

مشعوف

ص ٧٣٥

باشيد جهد نمائيد تا باعماليكه لايق امر الهى است موفق شويد اسمتان لدى المظلوم

مذكور .... توجه اليكم من هذا المقام الاعلى الذى سمى بكل الاسما فى الواح

المهيمن القيوم طوبى لكم بما اشتغلت بما امرت به فى كتاب الله مالك الغيب و

الشهود جميع عباد بكسب در كتب الهى مامور شده اند الحمد لله شما باين عطيه كبرى

فائز شديد قسم بافتاب بيان الهى كه اينعمل شما عندالله اعز است از اعمال نفوسيكه

خود را از اوتاد ارض ميشمرند حق بنفسه بر اين فقره گواهى داده و ميدهد ان افرح و

كن من الشاكرين و قل لك الحمد يا اله العالمين و همچنين در لوح عالم كه امر و

تشويق بر كسب و صنعت و تجارت و زراعت ميفرمايد و همچنين الواح ديگر كه كسب را

تحسين و بيكاريرا نكوهش فرموده است بقدرى زياد است كه خارج از عهده اين اوراق

است و اما آيات مباركه ديگر كه نهى از نزاع و جدال و ضرب و امر بمحبت و الفت و

موانست و صلح و سلام ميفرمايد بحد و حصر محدود و محصور نيست از آنجمله در لوح

عالم ميفرمايد قوله تقدست اقواله معرضين و منكرين بچهار كلمه متمسك اول كلمه

فضرب الرقاب و ثانى حرق كتب و ثالث اجتناب از ملل اخرى و رابع فناى احزاب ... از

فضل و اقتدار كلمه الهى اين چهار سد عظيم از ميان برداشته شد و اين چهار امر

مبين از لوح محو گشت و صفات سبعى را بصفات روحانيه تبديل نمود جلت ارادت و جلت

قدرته

ص ٧٣٦

و عظم سلطانه و در يكى از الواح مهمه معروفه اين كلمات دريات نازل قوله جلت

كلمته هو المبين الحكيم حق جل جلاله از براى ظهور جواهر معانى از معدن انسانى

آمده اليوم دين الله و مذهب الله انكه مذاهب مختلفه و سبل متعدده را سبب و علت

بغضا ننمايند اين اصول و قوانين و راههاى محكم متين از مطلع واحد ظاهر و از مشرق

واحد و اين اختلاف نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده اى اهل بها كمر

همت را محكم نمائيد كه شايد جدال و نزاع مذهبى از بين اهل عالم مرتفع شود و محو

گردد حبا لله و لعباده بر اين امر عظيم خطير قيام نمائيد ضغينه و بغضاى مذهبى

نارى است عالم سوز و اطفإ آن بسيار صعب مگر يد قدرت الهى ناس را از بلإ عقيم

نجات بخشد در محاربه واقعه بين دولت عليه و روس ملاحظه نمائيد طرفين از جان و

مال گذشتند چه مقدار قريه ها كان لم يكن مشاهده شد مشكوة بيانرا اينكلمه بمثابه

مصباح است اى اهل عالم همه بار يكداريد و برگ يك شاخسار بكمال محبت و اتفاق و

مودت و اتحاد سلوك نمائيد الى آخر اللوح و در لوح ديگر كه مخاطب بيان جمال

بروجردى است ميفرمايد قوله جل جلاله قسم بامواج بحر معانى كه از ابصار مستور است

كه احدى قادر بر وصف اين ظهور اعظم على ما هو عليه نبوده و نيست لذا بايد كل

بيكديگر ..........

ص ٧٣٧

مراتب عاجز باشد و يا نرسيده باشد بايد بكمال لطف و شفقت با او تكلم نمايند و او

را متذكر كنند من دون انكه در خود فضلى و علوى مشاهده نمايند اصل اليوم اخذ از

بحر فيوضات است ديگر نبايد نظر بكوچك و بزرگى ظروف باشد يكى كفى اخذ نموده و

ديگرى كوبى و همچنين ديگرى قدرى امروز نظر كل بايد بامورى باشد كه سبب انتشار

امرالله گردد حق شاهد و گواه است كه ضرى از براى اين امر اليوم اعظم از فساد و

نزاع و جدال و كدورت و برودت ما بين احبا نبوده و نيست ان اجتنبوا بقدرة الله و

سلطانه ثم الفوا بين القلوب بايمه المولف العليم الحكيم الى آخر اللوح و

الواحيكه در اين موضوع از كلك اطهر ميثاق نزول يافته بيشمار است و اين عبد بدو

سه فقره از آن اكتفا مينمايد در لوح مبارك هفت شمع ميفرمايد قوله الاحلى اى

محترمه تعاليم الهيه در اين دور نورانى چنين است كه نبايد نفوس را توهين نمود و

بجهالت نسبت داد كه تو ندانى و من دانم بلكه بايد بجميع نفوس بنظر احترام نظر

كرد و در بين و دلالت بطرز تحرى حقيقت مكالمه نمود كه بيائيد مسائلى چند در ميان

است تا تحرى حقيقت نمائيم و ببينيم چگونه و چسان است مبلغ نبايد خويش را دانا و

ديگران را نادان شمرد اين فكر سبب تكبر گردد و تكبر سبب عدم تاثر بلكه بايد

امتيازى در خود نبيند .....................................بدارد

ص ٧٣٨

اين نوع بيان تاثير كند و سبب تربيت نفوس شود اى محترمه جميع انبيإ بر اين

مبعوث شدند و حضرت مسيح بجهت اين ظاهر گشتند و جمالمبارك نيز نداى الهى باين

مقصد بلند فرمودند تا عالم انسانى جهان آسمانى گردد ناسوتى لاهوتى شود ظلمانى

نورانى گردد شيطانى رحمانى شود و اتحاد و الفت و محبت در بين عموم اهل عالم حاصل

گردد و وحدت اصليه رخ بگشايد الى آخر اللوح و در يكى از خطابه هاى مبارك كه در

پاريس ادا فرموده است ميفرمايد قوله عز بيانه در جميع كائنات الفت سبب حيات است

و كلفت سبب موت نوع بشر پس بندگان الهى بايد الفت و محبت با همديگر نمايند و از

كلفت و بغض و عداوت نفرت كنند ملاحظه نمائيد حيوانات مباركه در نهايت الفتند لكن

حيوانات درنده مثل گرگ و پلنگ و كفتار در نهايت استيحاش بتنهائى زندگانى

مينمايند دو گرگ نر در يك مغاره ماوى نميكنند اما هزار گوسفند در يكجا اجتماع

مينمايند دو باز و شاهين در يك آشيانه منزل نميكنند لكن هزار كبوتر در يك لانه

ماوى جويند اينها حيوانات مباركه هستند پس الفت و محبت دليل بر مباركى است و

كلفت دليل بر درندگى بارى مقصودذ اينست كه حضرت بهإ الله اعلان وحدت عالم

انسانى فرمود تا جميع افراد بشر با هم برادر

ص ٧٣٩

و خواهر و دختر و مادر و پسر و پدر باشند الى آخر بيانه الاحلى و حضرت عزيز ولى

امرالله ميفرمايد قوله جل فضله و از جمله فرائض حتميه احباى الهى تبيين و اثبات

عموميت و جامعيت و علويت آئين حضرت بهإ الله است بايد بمشورت و صوابديد محافل

روحانيه برسائل .... تشبث نمود و .... متينه توسل يافت تا بيگانگان از تمام فرق

و نحل اقناع شوند و اذعان نمايند و شهادت دهند كه پيروان حضرت بهإ الله فى

الحقيقه قلبا و فعلا و لسانا عالم بينند نه خود بين خادمان حقيقى نوع انسانند و

در خير خواهى و خدمت گذارى و مهربانى هيچ ملت و فرقه و طبقه ئى را ترجيح بر

ديگرى ندهند و مستثنى و خارج نشمرند از قيود و سلاسل تعصبات فارغ و آزادند و از

حميت جاهليه دور و در كنار بارى نزاع و جدال در اين امر مبارك اكيدا ممنوع و

مبغوص و محبت و الفت مطلوب و محبوب حتى اينكه حضرت اعلى ميفرمايد اگر كسى شخصى

را محزون كند بايد نوزده مثقال طلا ديه بدهد تا چه رسد بمنازعه و ضرب گرچه

جمالمبارك اين ديه را مرتفع داشته ولى نهايت تاكيد را در الفت و مهربانى با عموم

ميفرمايد و فرموده است هرچه از براى خود نميخواهى براى ديگرى مخواه مايه خلقت

شما آب و مرجع شما خاك است اين دو روزه حيات قابل منازعه و جدال نيست .

ص 740 نطق صد و بيست و ششم

اسمعوا ما تتلوا السدرة عليكم من آيات الله انها لقسطاس الهدى من الله رب الاخرة

و الاولى و بها تطير النفوس الى مطلع الوحى و تستضيئ افئدة المقبلين تلك

حدودالله قد فرضت عليكم و تلك اوامرالله قد امرتم بها فى اللوح اعملوا بالروح و

الريحان هذا خير لكم ان انتم من العارفين اتلوا آيات الله فى كل صباح و مسإ ان

الذى لم يتل لم يوف بعهدالله و ميثاقه و الذى اعرض عنها اليوم انه ممن اعرض عن

الله فى ازل الازال اتقن الله يا عبادى كلكم اجمعون لا تغرنكم كثرة القرائة و

الاعمال فى الليل و النهار لو يقرء احد آية من الايات بالروح و الريحان خير له

من ان يتلو بالكسالة صحف الله المهيمن القيوم اتلوا آيات الله على قدر لا تاخذكم

الكسالة و الاحزان لا تحملوا على الارواح ما يكسلها و يثقلها بل ما يخفها لتطير

باجنحة الايات الى مطلع البينات هذا اقرب الى الله ان انتم تعقلون .

اين واضح و مسلم است كه براى هر امرى از امور چه صورى و چه معنوى ميزان و مقياس

و معيار و قاعده ئى لازم كه ان امر با آن موازين موازنه گردد و انحراف حاصل نشود

چه اگر از ميزان و حد اعتدال انحراف روى داد منتهى بفساد و اختلاف خواهد شد و

ميزان هدايت از ضلالت در هر عصرى از اعصار كتاب

ص ٧٤١

الهى و آيات سبحانى بوده و خواهد بود و در اوراق سابقه نيز در اينموضوع نبذه ئى

مذكور و معروض گشت و حق روف باز بمجرد فضل و صرف رحمت عباد خود را نصيحت

ميفرمايد و متذكر ميدارد كه بشنويد آنچه را كه سدره رحمانى از آيات الهى بر شما

تلاوت ميفرمايد چه مسلم است كه آيات الهى البته ميزان هدايت است از خدائى كه

پروردگار آخرت و دنياست و بواسطه آيات ارواح بسوى مطلع وحى پرواز ميكنند و قلوب

مومنين روشن و منير ميشود اين است قوانين الهى كه بر شما فرض و واجب گشته و

اينست اوامر الهيه كه بان مامور شده ايد در اين لوح عمل كنيد بروح و ريحان اين

بهتر است براى شما اگر بدانيد و عارف باشيد آيات الهى را در هر صبح و شام

بخوانيد البته كسيكه تلاوت نكرد بعهد و پيمان الهى وفا ننموده و هر كس امروز از

آيات الهى اعراض كند ...... هميشه اوقات ... اعراض نموده از خدا بترسيد اى

بندگان من زنهار زنهار زياد خواندن آيات و اقدام باعمال شما را مغرور نكند اگر

كسى يك آيه بروحانيت و خلوص تلاوت نمايد بهتر از آنستكه بكسالت جميع كتب الهيه

را بخواند آيات الهى را بقدرى تلاوت كنيد كه شما را كسالت نياورد بر ارواح خود

بقدرى حمل كنيد كه او را كسل و سنگين نسازد بلكه بقدرى ترتيل نمائيد و بر روح

بقدرى تحميل كنيد كه او را سبك و چالاك

ص ٧٤٢

نمايد برا يآنكه با شهپرهاى آيات بسوى مطلع بينات پرواز كند اين نزديكتر بصواب

است اگر تعقل نمائيد اين نصائح روح پرور در بسيارى از الواح الهيه و مركز ميثاق

شرف نزول و صدور يافته از آنجمله در كلمات مكنونه فارسى ميفرمايد قوله العزيز

اى پسر عز در سبيل قدس چالاك شو و بر افلاك انس قدم گذار قلب را بصيقل روح پاك

كن و آهنگ ساحت لولاك نما و اين بسى واضح و مبرهن است كه صيقل قلب و روح جز آيات

الهى چيز ديگر نيست آياتست كه سبب حيات قلب و روح است چنانچه در لوحى ديگر از

قلم قدم نازل قوله تقدست اقواله همچنانكه غذا از براى اجساد لازم است همينقسم

از براى ارواح واجب غذاى روح مائده منيعه لطيفه ... است كه از سمإ عنايت الهى

نازلشده اگر غذاى روح بان نرسد البته ضعيف شود الى آخر اللوح و در كتاب مستطاب

ايقان ميفرمايد قوله عز بيانه انما نطمعكم لوجه الله و لا نريد منكم جزإ و

شكورا و اين طعامى است كه ارواح و افئده منيره باو حيات باقيه يابند و اين همان

مائده ئى است كه ميفرمايد ربنا انزل علينا مائدة من السمإ و اين مائده هرگز از

اهلش مقطوع نشود و نفاد نجويد و در كل حين از شجره فضل ميرويد و

ص ٧٤٣

و از سموات رحمت و عدل نازل ميشود چنانچه فرموده است مثل كلمه طيبة كشجرة طيبة

اصلها ثابت و فرعها فى السمإ توتى اكلها كل حين حيف است كه انسان از اين عطيه

لطيفه خود را منع نمايد و از اين نعمت باقيه و حيات دائمه خود را محروم سازد پس

قدر اين مائده معنويرا دانسته كه بلكه از الطاف بديعه آن شمس حقيقى اجسادهاى

مرده حيات تازه يابند و ارواح پژمرده بروح بى اندازه فائز شوند و گاهى كلمات و

آيات الهى باب تعبير ميشود ..... اينكه چون آب سبب حيات كائنات است چنانچه در

اين لوح مبارك كه از يراعه قدم نزول يافته تصريح ميفرمايد قوله جل شانه هو

آفتاب حقيقى كلمه الهى است كه تربيت اهل ديار معانى و بيان منوط باوست و اوست

روح حقيقى و مإ معنوى كه حيات كلشيئ از مدد و عنايت او بوده و خواهد بود و

تجلى او در هر مراتى بلون او ظاهر مثلا در مراياى قلوب حكما تجلى فرموده حكمت

ظاهر شد و همچنين در مراياى افئده اهل صنعت اشراق نمود صنايع طاهر و در افئده

عارفين تجلى فرموده بدايع عرفان و حقائق تبيان ظاهر شده جميع اهل عالم و آنچه در

او ظاهر بانسان قائم و از او ظاهر و انسان از شمس كلمه ربانيه موجود و اسمإ

حسنى و صفات عليا طائف حول كلمه

ص ٧٤٤

بوده و خواهند بود اوست نار الهى و چون در صدور برافروخت ما سوى الله را بسوخت

افئده عشاق از اين نار در احتراق و اين نار حقيقت مإ است كه بصورت نار ظاهر شده

ظاهرها نار و باطنها نور و از اين مإ كل شيئ باقى بوده و خواهد بود و من الماج

كلشيئ حى از خدا ميطلبيم كه اين مإ عذب الهى را از اين سلسبيل روحانى بياشاميم

و از عالم و عالميان در سبيل محبتش بگذريم والبهإ على اهل البهإ در بعضى از

نسخ كلمات مكنونه كه بخط حضرت زين ديدم اين لوح منيع را جزء كلمات مكنونه مرقوم

داشته و بعد از اين لوح مبارك عروس معانى بديعه نگاشته است بارى آيات الهيه گاهى

بمائده سماويه گاهى بكافور و گاهى بزنجبيل و مصطلحات ديگر تعبير شده و حقيقت و

مقصود يكى است چنانچه در الواح الهيه اين تعبيرات منزله از قلم اعلى بسيار است

از آنجمله اين لوح مبارك است بسم الذى هو منفع الروح فى اجساد الكلمات بروح قدس

منير حمد خدا را كه عيون حيوان غيبى كه حجبات ستر الهى مستور بود بتائدات روح

القدس علوى از حقائق كلمات جارى و سارى گشت بلى چشمه حيات مشهور كه بعضى از عباد

در طلب او شتافتند حيات ظاهرى عنصرى بخشد و اين

ص ٧٤٥

چشمه حيات كه در كلمات سبحانى جارى و مستور است حيات باقى و روح قدسى بخشد مبدء

و محل ان چشمه ظلمات ارض است و مبدء و سبب اين چشمه جعد محبوب الى آخر اللوح و

گاهى آيات الهى به تسنيم و سلسبيل تعبير شده چنانكه در كلمات مكنونه فارسى

ميفرمايد اى فرزند كنيز من از لسان رحمن سلسبيل معانى بنوش و از مشرق بيان سبحان

اشراق انوار شمس تبيان من غير ستر و كتمان مشاهده نما تخمهاى حكمت لدنيم را در

ارظ طاهر قلب بيفشان و باب يقين آبش ده تا سنبلات علم و حكمت من سرسبز از بلده

طيبه انبات نمايد و گاهى آيات الهى برحيق تعبير شده چنانچه در لوحى مفصل كه

بافتخار احباى ميلان از قلم اعلى نازلشده ميفرمايد قوله جل كبريائه اولاى آن ارض

را از قبل مظلوم تكبير برسان بايد كل هر يوم از رحيق بيان مقصود عالميان

بياشامند و اين رحيق در مقامى آيات حق جل جلاله بوده و در مقامى ذكر و ثنا و در

مقامى عنايت و فضلش اين رحيق در مقامى سبب حيات عالم است و در مقامى علت حفظ امم

من شرب منه فاز بالاستقامة الكبرى على هذا الامر الذى به اضطربت افئدة الورى الا

من شإ الله رب هذالمقام الرفيع الحمد لله عباد و امإ ان ارض طرا بذكر حق فائز

گشتند

ص ٧٤٦

و در اين يوم اقدس انور ذكر كل از لسان عظمت جارى قل افرحوا ثم اشكروا ربكم بهذا

الفضل العظيم قدر ايام را بدانيد ندا در كل حين مرتفع و ملكوت بيان متكلم و فرات

رحمت از قلم اعلى جارى و سلسبيل وجود موجود .... فلاح ظاهر و مشهود باسمش اخذ

نمائيد و بذكرش بياشاميد الرحمة المشرقة الظاهرة من امواج بحر جودى على اوليائى

و امائى الذين خضعوا لامرالله مالك يوم الدين الحمد لله اذ هو المقصود العارفين

و گاهى آيات و ... كلمات الهى بشمس تعبير شده چنانچه در لوح مباركى كه در اول

عيد اعظم رضوان از قلم مالك قدم نازلشده ميفرمايد قوله عز كبريائه شمس الكلمات

عن افق بيان مليك الاسمإ و الصفات قد كانت فى احسن الساعات بانوار الله على

الحق مشهودا و همچنين آيات و كلمات الهى در قرآن مجيد باب تازه زلال و شير تازه

و خمر و عسل تعبير شده و اين آيه شريفه در سوره مباركه محمد مندرج است و ان اين

است قوله تعالى مثل الجنة التى وعد المتقون فيها انهار من مإ غير اسن و انهار

من لين لم يتغير طعمة و انهار من خمر لذة للشلربين و انهار من عسل مصفى و لهم

فيها من كل الثمرات و .... من ربهم كمن هو خالد فى النار و سقوا مإ ...

ص ٧٤٧

فتقطع امهارهم الى آخر الاية و حضرت اعلى عز اسمه الابهى اين چهار نهر را بايات

جمال قدم جل ذكره الاعلى تفسير فرموده است قوله تعالى الباب الخامس و العشر من

الواحد الثانى آنچه از نقطه حقيقت منتشر گردد ذكر كتاب ميشود و آنچه من يظهره

الله كتاب بخط خود نويسد كتابى است كه بخط .... الله نوشته شده زيرا كه منسوب

الى الله بوده و هست زيرا كه كتاب او حق است و ارواح متعلقه بكلمه حق در

كلماتيكه نازل ميفرمايد از ... كه باشد سواى آنكه آيات باشد كه مإ غير آسن

رضوان است و مناجات كه لبن لم يتغير طعمه و تفاسير آيات كه خمر لذة للشلربين و

اجوبه و تفاسير مناجات كه عسل مصفى است در كتاب الله است و شئون فارسيع بعينه

مثل شئون آيات الله است زيرا كه كل از شجره حقيقت جارى ميگردد الى آخر و حضرت

عبدالبهإ عز ذكره در يكى از الواح ميفرمايد قوله العزيز و تدع الكل الى المورد

العذب الفرات الاحلى و العين النابغة فى الجنة الماوى و .... الطافح الدافق بمإ

الحيوة بهذا الاثنإ و تسقيهم كاسا دهاقا من صهبإ الموهبة الكبرى الى آخر اللوح

بارى اطلاق بالفاظ و مصطلحات كثيره شده است عبارتنا شتى و حسنك واحد و كل الى

...الجمال يشير .

 نطق يكصد و بيست و هفتم

ص ٧٤٨

علموا ذرياتكم ما نزل من سمإ العظمة و الاقتدار ليقرئوا الواح الرحمن باحسن

الالحان فى الغرف المبنية فى مشارق الاذكار ان الذى اخذه جذب محبة اسمى الرحمن

انه يقرء آيات الله على شان تنجذب افئدة الراقدين هنيئا لمن شرب رحيق ... من بيان

ربه الرحمن بهذا الاسم الذى به نسف كل جبل باذخ رفيع .

در اين آيات بديعه بابإ و امهات امر بتعليم و تربيت اطفال را ميفرمايد كه اطفال

خويش را در طل امر الهى بايات و الواح الهيه پرورش نمايند و آنچه از سمإ وحى

الهى نزول يافته بانان بياموزند تا الواح الهيه را در غرفه هاى مشرق الاذكار

بخوشترين لحنها تلاوت و ترتيل نمايند البته هر كس بايات الهى منجذب گرديد الواح

و آيات را چنان تلاوت ميكند كه قلوب غافلانرا منجذب كند از اين آيات مباركه چند

مطلب مستفاد ميشود اول لزوم تعليم و تربيت اطفال و بعضى از الواح مقدسه راجع

بلزوميت تربيت و تعليم اولاد در اوراق سابقه مسطور شد و برخى از آن الواح را در

اين اوراق خواهيم نگاشت دوم علت غائى و نتيجه علم و سواد كه ميفرمايد تلاوت و

ترتيل آيات الهى در مشرق الاذكار است بخوشترين آواز سوم تنزيه و تقديس و انجذاب

و خلوصيكه سبب انتباه غافلين

ص ٧٤٩

و انجذاب و خلوصيكه سبب انتباه غافلين و انجذاب قلوب نائمين گردد اما راجع بلزوم

تعليم و تدريس و طرز آموختن اين لوح مبارك كه بافتخار ميرزا حسن جوشقانى از كلك

اطهر ميثاق شرف نزول يافته كافى است و آن اينست هوالله جناب ميزا حسن جوشقانى

تعليم اطفال عليه بهإ الله الابهى اى اديب دبستان محبت الله مكتوبت واصل و

مضمون مفهوم شد دستور العملى از براى درس اطفال خواسته بودى اطفال را از بدايت

قلم در دست دهيد و بحسب استعداد صنف صنف نمائيد صنف اول صنف ثانى صنف ثالث صنف

رابع صنف اول كه مبتدى هستند آنها را بترتيب نشانده و هر يك را قلم و كاغذى در

دست داده معلم لوحى سياه از تخته در ديوار آويخته بمدادى سفيد حروف هجا يك يك

بنگارد و اطفال نيز متابعت نموده بر كاغذ بنويسند ولو بخطى سخيف باشد مثلا معلم

الف بنويسد و بگويد اين الف است جميع اطفال نيز الف مرقوم نمايند بعد معلم بإ

بنويسد و همچنين الى آخر بعد معلم حرف مركبه بنويسد و بگويد كه اين لفظ چنين است

و اطفال بنويسند و تلفظ نمايند و كذلك چون بكلمات برسند و بعد از كلمات بايات و

عبارات باين وضع در مدتى قليله اطفال سواد خواندن تحصيل نمايند و چون در خواندن

مهارت حاصل كنند معلم بايد الواح فارسى و رساله مدنيه و بعضى از دواوين اشعار

تعليم دهد چون قدرى ترقى نمايند مبادى علوم دلائل و براهين

ص ٧٥٠

الهيه و علم توحيد و جبر و حساب و لسان عربى و جغرافيا و هندسه ممكن باشد تعليم

شود اما حال در آن صفحات مشكل است اين اسباب فراهم آيد بايد على العجاله بدرس

فارسى قناعت نمود تا اسباب ميسر گردد و عليك التحية و الثنإ ع ع در جواب امر

... براى ارباب درايت همين لوح مبارك كفايت است و اما در وجوب تعليم و تدريس

قوانين و احكام دينيه براى مزيد تبصر و انتباه به اين دو لوح مختصر اكتفا ميكنيم

هوالله اى ثابت بر پيمان ترتيبى كه در تعليم قرار داديد كه از بدايت اثبات

الوهيت و وحدانيت رب قديم و نبوت انبيإ و مرسلين و بيان آثار و آيات و عجائب

كونيه بسيار موافق چنين مجرى داريد البته تائيد از رب مجيد خواهد رسيد و حفظ

الواح و آيات محكمات و احاديث بسيار موافق البته كمال همت را در تعليم و تفهيم و

تدريس مبذول داريد و عليك البهإ الابهى ع ع لوح ديگر كه بافتخار مسس راسل و

مرحوم دكتر مودى است اين است هوالله اى دو كنيز عزيز الهى انسان آنچه بلسان

گويد بايد باعمال و افعال اثبات كند اگر ادعاى ايمان نمايد بايد بموجب تعاليم

ملكوت ابهى عمل نمايد الحمد لله شما باعمال قول خويش را ثابت نموديد و بتائيدات

الهيه موفق شديد و اطفال بهائى را جمع نموده در بامداد تعليم مناجات ميدهيد اين

عمل بسيار مقبول است و سبب سرور قلب آن اطفال هر صبح توجه بملكوت نموده بذكر حق

مشغول گردند و در نهايت ملاحت و حلاوت

ص ٧٥١

مناجات كنند آن اطفال بمثابه نهالند و اين تعليم و مناجات مانند باران كه طراوت

و لطافت بخشد و بمثابه نسيم محبة الله كه باهتزاز آرد طوبى لكم و حسن ماب ع ع و

اما راجع بلزوم قرائت و مداومت الواح در توقيعات منيعه جمالمبارك و حضرت

عبدالبهإ و حضرت ولى امرالله تاكيد و تصريح بسيار وارد و نازل از آنجمله در

لوحى كه بافتخار يكى از امإ الرحمن است ميفرمايد قوله عز قوله همت را بزرگ كن

چه كه فضل الهى عظيم و بزرگ است با كمال وقار و سكون ما بين امإ حركت كن و آيات

الهى را از فارسى و عربى مداومت نما چه كه سبب حيات ابديه خواهد بود از ظلم

ظالمان دلتنگ مباش حق در كمينگاه قائم زود است كه همه را بنيران راجع فرمايد انه

على كلشيئ قدير و در لوح ديگر مخاطب بيان عبد الغنى است قوله جل جلاله الواح

منزله از سمإ مشيت الهيه در هر شانى نازل ذكرى باقى نمانده مگر آنكه از قلم

اعلى جارى شده و سئوالى مشاهده نميشود مگر آنكه جواب آن از افق سمإ معانى مشرق

و لائح گشته اگر چه بسيارى از آنچه نازل شده لضيق وقت و طغيان اهل عناد مفقود و

محو شده ولكن در تحصيل آنچه موجود است همت نما تا بيقين كامل شهادت دهى كه جميع

ما ذكر او يذكر از قلم قدم جارى گشته الى آخر اللوح فى الحقيقه هركس تتبع در

الواح الهيه نمايد مشاهده خواهد نمود كه هيچ نكته ئى نمانده و هيچ مطلب در ذهن

تصور نتوان نمود كه ..............

ص ٧٥٢

نازل گشته پس هر كس طالب هر گوهر گرانبهائى باشد بايد .........آيات الهيه غوص

نمايد تا بدست آرد و هركه جوياى ........ هر ثمينه ئى باشد بايد از منزل كلمات

ربانيه جستجو نمايد بعقيده اين عبد ذليل ........... بر الواح و آيات مباركه

چيزى ديگر نيست زيرا جميع نكات و دقائق عرفان و رموز حقائق تبيان و طرز اقامه

........ و اصرح بيان در الواح و زبر الهيه نزول يافته ......... طلب طالب و

تتبع و مطالعه الواح است و اما قرائت الواح بالحان خوب و صوت دلكش در الواح

عديده مصرح و منصوص است از آنجمله اين لوح مختصر بافتخار يكى از امإ الرحمن است

هو الحكيم اى امة الله ان اشكرى ربك بما ارسل اليك ما تجذب عنه روائح الرحمن من

هذا القميص الذى مسته انامل السبحان فى هذا الرضوان الذى كان من اصبع البيان

.... و انك انت فاحفظى ما نزل عليإ من قلم ربك ثم اقرئى على احسن النغمات بين

الطلعات ليجذبهن الى مقام الذى كان فى ام الكتاب مرقوما مفهوم اينست اى كنيز

الهى شكر كن پروردگار خود را بجهت آنكه ارسال شد بسوى تو آنچه كه بيابى از آن

رائحه .... را از اين قميصيكه سرانگشتان سبحانى آنرا مس نموده در اين بوستانيكه

از انگشت الهى ايجاد گشته البته تو حفظ نما آنچه بر تو نازلشده از قلم پروردگار

تو به خوشترين آوازها قرائت كن در بين امإ الرحمن تا جذب كند آنانرا بسوى

مقاميكه در كتاب الهى مرقوم شده همچنين

ص ٧٥٣

در الواح مباركه اعياد مصرح و منصوص است از آنجمله در سوره مباركه قلم از يراعه

قدم نازل قوله جلت عنايته يا اهل الغيب و الشهادة غنوا و تغنوا فى هذا العيد

الذى ظهر بالحق و ما فاز به احد من قبل و لا من بعد اذا انتم تعلمون قد رفع الله

فيه القلم عن كل من فى السموات و الارض و هذا ما اشرق به حكم القدم من مشرق

القلم لتفرحن فى انفسكم و تكونن من الذينهم يفرحون اما اينكه ميفرمايد هر كس به

محبت الهى منجذب گشت لحن او سبب انجذاب قلوب است تنها چيزيكه سبب تطهير قلوب و

انجذاب نفوس است محبة الله است و چون قلب مخزن حب الهى شد هرچه از لسان جارى شود

در قلوب تاثير ميكند اينست كه حق جل احسانه در الواح عديده عباد خود را نصيحت

ميفرمايد از آنجمله در لوحى ميفرمايد قوله عز اسمه فاجعل حصنك حبى ثم ردائك امرى

ثم درعك ذكرى ثم انيسك جمالى ثم اقرانك التوكل على نفسى المنان المقتدر المتعالى

العليم يعنى محبت مرا قلعه خود نما و امر مرا روى خود گردان و زره خود را ذكر من

قرار ده و جمال مرا مونس خود ساز و اقران خود را توكل بر ذات من نما و در لوح

ديگر ميفرمايد قوله جنت نصيحته من اراد ان يجد رائحة القميص فليجد من اصفيائى و

من اراد ان يسمع نغمات الله فليقرء آياتى المنزل البديع يعنى هركه خواهد رائحه

قميص حق را استشمام كند بايد از دوستان من بيابد و هر كه خواهد نغمه هاى الهى را

بشنود بايد آيات الهى را بشنود بايد آيات بديعه مرا بخواند و در لوح ديگر ميفرمايد

قوله

ص ٧٥٤

تعالى ذكره اى مشتاق ناله از سر جان بكن تا درد جانان موثر آيد و گريه از چشم

روح نما تا بلقاى محبوب روشن شود از سوزش قلب بزار تا جمال يار بينى و از آتش

عشق بسوز تا چون شمع از حسن نگار برافروزى دست از عالم هستى بردار تا بگردن دوست

اندازى و دل از دل بكن تا ..... كشى پا بر دائره وجود زن تا از نقطه مقصود سر

برآرى سر در صحراى فنا گذار تا در مصر بقا وارد گردى گوش را باز كن تا سرود آواز

غيب بشنوى لطيفه روح را منزه كن تا بر اسرار خلوت خانه دوست آگاه شوى پر روحانى

برگشا تا در عمإ صمدى طائر گردى و بروح قدسى متصاعد شو تا در بساط دوست معنوى

حاضر آئى قدمى از سرجان پيش گذار تا در پيشگاه قدم راه يابى و قلمى بدور عالم

غيب و شهود كش تا مشهود بدور مقصود گردى قسم بروح بقا كه اگر رنات ورقا از اين

نمله سودإ بسمع سداد بشنوى البته از سر عالم ايجاد بيك مرتبه برخيزى و از جذب

وداد صد هزار عالم روح و مجرد الهى را بياد دوست فدا نمائى و بعد هزار چشم از

اشتياق جمال دوست اشك خونين فشانى و عالمهاى مسافت لا حد را در بيابانهاى هلاكت

و ظمإ بچشم ... طى نمائى كه شايد بوادى مقصود رسى الى آخر .

 نطق صد و بيست و هشتم

ص ٧٥٥

كتب عليكم تجديد اسباب البيت بعد انقضإ تسع عشرة سنة كذلك قضى الامر من لدن

عليم خبير انه اراد ان تلطيفكم و ما عندكم اتقوالله و لا تكونن من الغافلين و

الذى لم يستطع عفا الله عنه انه لهو الغفور الكريم اغسلوا ارجلكم كل يوم فى

الصيف و فى الشتإ كل ثلاثة ايام مرة واحدة و من اعتاط عليكم قابلوه بالرفق

والذى زجركم لا تزجروه دعوه بنفسه و توكلوا على الله المنتقم العادل القدير .

در اين آيات مباركه سه حكم محكم بيان ميفرمايد و در هر يك حكمتهائى ملحوظ و

منظور است اول حكم بتجديد اسباب خانه و ما يلزم هر نوزده سال يكمرتبه و اصل

مقصود در اين حكم تلطيف و تنزيه عباد از مكروهات است چنانچه از پيش گذشت كه بايد

ظاهر بر طبق باطن و باطن بر طبق ظاهر باشد همانطوريكه بايد خانه و تجملات خانه

در نهايت لطافت و آراستگى باشد قلوب و صدور نيز بايد در كمال تنزيه و تقديس باشد

و در بيان فارسى و عربى نيز در اين حكم تاكيد اكيد ميفرمايد و صريح بيان مبارك

در بيان عربى اين است قوله تعالى ثم الرابع من بعد العشر انتم كل اسبابكم بعد ان

يكمل تسع عشر سنة ان تستطيعون لتجدون مگر كسيكه استطاعت تجديد اسباب و اساسيه

بيت را نداشته باشد چنين شخصى معذور و اين حكم از او مرتفع است حكم دوم امر

بشستن پا در

ص ٧٥٦

تابستان هر روز و در زمستان هر سه روز يكمرتبه است و فوائد اين حكم واضح و مشهود

است نتائج ظاهرى آن تنظيف و تلطيف و نتيجه باطنى آن دفع بسيارى از امراض است و

اما شستن پا باب سرد باشد يا گرم فرقى ندارد چه در سئوال و جواب چنين سئوال در

تغسيل رجل شتا و صيف جواب يك حكم دارد در هر دو آب فاتر ارجح است و در استعمال

آب بارد هم باسى نه بارى در تنطيف و تلطيف بيت و اسباب بيت و بدن و لباس در

الواح مقدسه جمالمبارك و حضرت عبدالبهإ و حضرت ولى امرالله بسيار تاكيد شده

خصوصا در تنزيه و تقديس و تعمير خلوتخانه قلب كه كعبه حقيقى و محل نزول و تجلى

استقرار و استوإ رحمانى است تاكيدات صريحه در الواح الهيه نازل گشته از آنجمله

در اين لوح مبارك لسان قدم ميفرمايد بسم الله الرحمن الرحيم اين كتابى است از

عبد خدا بسوى بنده ئى از بندگان او الذى اتخذ الى الله سبيلا و بعد از اصغإ

كلمه مباركه و لله على الناس حج البيت بشطر امر الهى توجه نمود تا آنكه بزيارت

بيت الله فائز شد انشإ الله بايد اين نعمت باقيه را بزرگ شمرد و در كل اوان و

احيان از ذكر رحمن غافل نشود و لازال در تعمير

ص ٧٥٧

بيت قلب كه عرش تجلى حضرت سبحان است مشغول باشند بگوش جان نداى داعى الى الرحمن

را بشنو نداى او اليوم مإ عذب حيوان است از براى اجساد اهل اكوان اگر كل من على

الارض بيك قطره آن فائز شوند جميع حيا باقيا بشطر معبود توجه نمايند هر نفسى

اليوم از اين كوثر حيوان محروم ماند ميت و لا شيئ عندالله مذكور چنانچه فرموده

و لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم اعين لا يبصرون بها و لهم آذان لا يسمعون بها

بايد از حق جل ذكره بخواهيم تا از فضل و عنايت خود اين عباد را از سحاب رحمت و

غمام مكرمت محروم نفرمايد اين است غايت آمال قاصدان يمن ذوالجلال و من دون ان

عندالله مذكور نه چنانچه مشاهده شد كه دنيا و زينت آنرا به پست ترين عباد خود

داده البته اگر قدر ميداشت بغافلين نميگذاشت پس مقصود موحدين رضاى دوست بوده و

انچه نزد اوست چنانچه مشاهده ميشود كه اين بلاياى اعظم كه در اين سنه وارد شده

در كام ناطق احلى از شهد فائق .... له الحمد و المنتة منيه اهل حق بمنيه بوده

يعنى حياتشان در ممات اين است كلمه صواب طوبى للفائزين احباى الهى را در هر ديار

ملاقات نموديد از ثبل اين غلام ذكر و سلام

ص ٧٥٨

برساتن بگو اليوم يوم استقامت و توجه بحق است از بلاياى وارده محزون مباشيد

الامر بيدالله انه لهو الحاكم على ما سواه اگر قدرت صرفه در لباس عجز جلوه نمايد

و حاكم مطلق در ظاهر محكوم و مظلوم واقع شود لا باس فى ذلك لان ما يظهر من

الحكيم فيه حكمة لا يعرفها الا اولوا الباب و الحمدلله رب الارباب و در لوح

مفصليكه در معنى اين شعر مشهور سئوال شده و جواب از لسان مشيت نازلشده ميفرمايد

ان شعر اين است دوست نزديكتر بمن است وين عجب تر كه من از وى دورم

در ان لوح مبارك مراتب نفوس و قلوب و قرب و بعد و حالات و عوارضى كه برانسان

طارى ميشود مشروحا بيان ميفرمايد و چند كلمه از آن لوح مبارك اين است قوله جلت

اقواله در احاديث قدسيه قبليع اينمقام را بيان فرموديم لا يسعنى ارضى و لا سمائى

ولكن يسعنى قلب عبدى المومن و قلب كه محل ظهور ربانى و مقر تجلى رحمانى است بسا

ميشود كه از مءلى غافل است و در حين غفلت از حق بعيد است و اسم بعيد بر او صادق

و در حين تذكر بحق نزديك است و اسم قريب بحق در اينمقام توجه باو بوده

ص ٧٥٩

و بعد غفلت از او مثلا هر نفسيكه اليوم از رحيق اطهر ابهى نوشيده باعلى ذروه قرب

و وصال مرتقى و من دون آن در اسفل درك بعد و انفصال بوده ... و قرب و بعد در

ظهور مظهر الهيه معلوم و مشهود هر نفسى كه بحرم ايقان توجه نمود او از اهل قرب

محسوب هر نفسيكه اعراض نمود او بعيد بوده و خواهد بود قرب بحق بعد ندارد اگر ناس

بعيد نمانند الى آخر اللوح بارى تنظيف باطن و ظاهر از اهم امور است مقام انسان

بزرگ است اگر بصفات انسانيت متصف گردد مصداق اين آيه واقع شود من عمل صالحا من

ذكر .... و هر مومن ..... حيوة طيبة و لنجزينهم اجرهم باحسن ما كانوا يعلمون

يعنى هر كس باعمال صالحه عامل شود خواه مرد باشد خواه زن او را بحيات طيبه احيا

ميكنيم و اجر ايشانرا ببهترين وجهى كه عمل ميكردند وفا ميكنيم و اگر به خصال

رذيله و هجيت خوى گرفت مصداق آيه واقع ميشود و لقد ذرانا لجهنم كثيرا من الجن و

الانس لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم لعين لا يبصرون بها و لهم آذان لا يسمعون

بها اولئك كالانعام بل هم اضل و اولئك هم الغافلون يعنى براى جهنم خلق بسيارى

آفريديم كه قلب دارند و ادراك ندارند و چشم دارند ولى نمى بينند و گوش دارند ولى

نميشنوند و مانند حيوانند بلكه گمراه تر از او و غافلانند و نفوس مقدسه ئى كه

طالب تحقيق اين موضوعند بايد در مضامين

ص ٧٦٠

الواح مقدسه خصوصا رساله معارج الاسفار كه از قلم اعلى و تفسير كنت كنزا مخفيا

كه از كلك ميثاق نزول يافته بنظر دقيق تعمق و تفرس نمايند و در اينمقام باين دو

فرد در شان قلب اكتفا كنيم القلب لولا العقل كان فريسة لا يستشار كسائر الاعصار

و العقل لول الرشد و التوفيق من ذى العرش كان كسائر الاهوإ يعنى قلب انسان اگر

بعقل مويد نشود ..... مانند سائر اعضإ و عقل انسان نيز اگر بتوفيقات الهى موفق

نشود مثل ساير خيالات فاسده است و اما آيه سوم كه امر بمدارا و رفاقت با نوع بشر

ميفرمايد در الواح الهيه و الواح مركز ميثاق و حضرت ولى امرالله بقدرى زياد است

كه از عهده اين اوراق خارج است گنجايش بحر در سبو ممكن نيست و اين عبد بذكر دو

سه فقره از بيانات مباركه اكتفا مينمايد و مزيد آنرا بتتبع و مطالعه الواح محول

ميدارد از آنجمله در يكى از الواح الهيه نازل قوله جلت رحمته قلم اعلى حزب الله

را وصيت مينمايد و بمحبت و شفقت و حكمت و مدارا امر مينمايد مظلوم امروز مسجون

ناصر او اعمال و اخلاق بوده نه صفوف و جنود و تفنگ و توپ يك عمل پاك عالم خاك را

جنت عليا نمايد اى دوستان باخلاق مرضيه و اعمال طيبه حق جل جلاله را نصرت نمائيد

و در لوح ديگر ميفرمايد لا تسبوا احدا بينكم و لا تتبعوا ..خطوات الغافلين قد

جئنا لاتحاد من على الارض و اتفاقهم يشهد بذلك ما ظهر

ص ٧٦١

من بحر بيانى بين عبادى ولكن القوم اكثرهم فى بعد مبين ميفرمايد احدى را دشنام

ندهيد و متابعت اقدام غافلين نكنيد ما براى يگانگى و اتفاق اهل عالم آمده ايم

گواه اين گفتار است آنچه از بحر بيان من ظاهر شده است ولى بيشتر مردم در بعد

واضحند و در لوح ديگر ميفرمايد تعالى قوله يا حزب الله لا تعترضوا على من اعترض

عليكم ذروه فى خوضه مقبلين الى الفرد العليم ميفرمايد اى حزب الهى اعتراض نكنيد

بر انكه بر شما اعتراض كند او را بخيال خود واگذاريد و به خداى يكتا و دانا توجه

نمائيد و در لوح ديگر ميفرمايد ان يسبكم احد و يمسكم ضر فى سبيل الله اصبروا و

توكلوا على السامع البصير انه يشهد و يرى و يعمل ما اراد بسلطان من عنده انه لهو

المقتدر القدير و در لوح حكمت ميفرمايد يا احبإ الله لا تعملوا ما يتكدر به

صافي سبيل المحبة و ينقطع به عرف المودة لعمري قد خلقتم للوداد لا للضغينة و

العناد ليس الفخر لحبكم انفسكم بل لحب ابنإ جنسكم و ليس الفضل لمن يحى الوطن بل

لمن يحب العالم ميفرمايد اگر كسى شما را دشنام دهد يا بشما اذيت و ضررى رساند در

راه خدا شما صبر كنيد و توكل بخدا نمائيد البته او ميبيند و انچه ميخواهد بسلطنت

خود ميكند و او قادر و توانا است اى احباى الهى نكنيد كاريكه آب صافى محبت را

تيره نمايد و رائحه محبت را قطع كند قسم

ص ٧٦٢

بذات خودم شما براى دوستى خلق شده ايد نه براى دشمنى و كدورت فخرى نيست براى

اينكه خود را دوست داريد بلكه افتخار در اين است كه نوع خود را دوست بداريد

فضيلتى نيست براى كسيكه وطن خود را دوست دارد بلكه فضيلت براى كسى است كه عالم

را دوست بدارد و از كلك ميثاق نازل قوله تعالى اگر چنانچه كسى طريق انصاف نپويد

و ظلم و اعتساف نمايد نبايد اعتنا نمود بل بايد بمقابل جفا وفا كرد و بتلافى نيش

شهد و نوش داد اذيت را برعايت مقاومت نمود و جهالت را بعلم و فضيلت تقابل كرد

شتم و لطم را بستايش و كتم ستر نمود و ضربت و زخم را بمحبت و مرحم معالجه كرد

بجميع اسباب تشبث نمود كه بعون و عنايت حضرت احديت صداقت و امانت را در حق ملك و

ملت آشكار نمود

 نطق صد و بيست و نهم

قد منعتم عن الارتقإ الى المنابر من اراد ان يتلوء عليكم آيات ربه فليقعد على

الكرسى الموضوع على السرير و يذكر الله ربه و رب العالمين قد احب الله جلوسكم

على السرر و الكرسى لعز ما عندكم من حب الله و مطلع امره المشرق المنير حرم

عليكم الميسروا الافيون اجتنبوا يا معشر الخلق و لا تكونن من المتجاوزين اياكم

ان تستعملوا ما تكسل به هياكلكم و يضر

ص ٧٦٣

ابدانكم انا ما اردنا لكم الا ما ينفعكم يشهد بذلك كل الاشيإ لو انتم تسمعون

نصائح الهيه در اين آيات مباركه بامورى است كه جالب نفع و دافع ضرر دنيوى و

اخروى است اول از ارتقإ بمنابر نهى فرموده است چه موجب و موجد كبر و غرورو

برترى است و تكبر بدترين صفات ذميمه است فقط كبريائى و عظمت شان حضرت الوهيت است

و خضوع و خشوع و تذلل و انكسار شان عباد استان مقدس اوست از اين رو ميفرمايد از

رفتن بر منابر ممنوع شده ايد هر كه خواهد آيات الهى را بر شما تلاوت كند بايد

بنشيند بر كرسى كه بر تخت گذاره شده كه امروز بتريبون تعبير و مرسوم شده نظر

بعزت ايمان و محبت الهى كه در شماست و خدا را ذكر كند چه خدا دوست دارد كه شما

ها بر تختها و كرسيها جالس شويد و حكم حضرت اعلى روح ما سواه فداه نيز در بيان

چنين است و اين حكم از قلم قدم نيز امضإ شده است دوم منع از قمار و استعمال

افيون و هرچه از استعمال ان ضرر بجسم و جان انسان ميرسد و در الواح سائره نيز

تاكيد و تكرار شده چه مسلم است كه قمار سبب تضييع مال و نتيجه ان فقر و فلاكت و

بدبختى و احتياج و پريشانى است و استعمال افيون هم سبب تضييع

ص ٧٦٤

مال و هم مايه اختلال و فساد مزاج و كوتاهى عمر است چنانچه در لوحيكه در جواب

سئوال مرحوم محمد هاشم كاشانى از كلك اطهر ميثاق نازل شده ميفرمايد قوله العزيز

سئوال فرموده بوديد كه بعضى از نفوس غريق بحر غنا نفوسى ديگر پريشان و مبتلا آيا

اين از آثار تقدير است يا خود از سوء تدبير ايا جزاى عمل است و يا خود قضا و قدر

حقيقت اين مسئله آنستكه از مقتضيات نظام عمومى الهى در اين كون نامتناهى آنست كه

غنى و فقير هر دو موجود باشد اگر كل غنى گردند نظام كون بهم خورد و اگر كل فقير

شوند رابطه كائنات از هم بگسلد پس اين فقر و غنا از مقتضيات سلسله كائنات و

روابط محكمه موجودات است با وجود اين سوء تدبير را نيز اثرى و همچنين حصول فقر

در مواضعى جزاى عمل است مثلا هر فاسق مقامرى البته جزاى عمل او فقر است و در

مواقعى فقر موهبت الهى و رحمت پروردگار است و ان اين است كه نفس مباركى در سبيل

الهى در امتحان شديد افتد خانمان بتالان و تاراج دهد و فقر و ضرورت حاصل گردد تا

بدرجه ئى رسد كه الفقر فخرى گويد و به به افتخر بر لسان راند چنانكه اصحاب حضرت

رسول در مكه خانمان بتاراج دادند و فرارا هجرت بمدينه نمودند در

ص ٧٦٥

مدينه در نهايت فقر و فاقه ايامى ميگذراندند كار بجائى رسيد كه در محاربه خندق

قوتى جز آب نماند نفس مبارك حضرت از شدت جوع سنگ بر احشإ مبارك ميبستند شبهه ئى

نيست كه اين فقر فخر بود الى آخر اللوح و اما در باره لاتار كه آيا آنهم نوعى از

قمار محسوب است يا امرى مباح و ممدوح از آستان حضرت ولى امرالله جل ثنائه سئوال

شده و جواب آن نازل گشته و آن اينست قوله الاحلى در خصوص امر لاتار امور غير

منصوصه بنص كتاب وصايا راجع و محول ببيت العدل اعظم است عجالة آن محفل مقدس

مركزى و محافل محلى روحانى از ممانعت و ترغيب خود دارى نمايند و از تحسين و ....

هر دو احتراز كنند ياران را در اينخصوص آزاد و مختار گذارند تا من بعد تكليف

قطعى معين شود ولى بايد امر لاتار منحصر در امور خيريه باشد و عايداتش تماما

راجع صندوق خيريه محافل روحانيه گردد الى آخر بارى قمار بنصوص قاطعه از محرمات

قطعيه است اما قمار بر سبيل تفريح و بازى نه بقصد برد و باخت گرچه اين عبد تا

كنون نصى كه دليل بر حرمت يا اباحه آن باشد زيارت نكرده ام ولى از احباب شنيده

ام كه اگر مقصود برد و باخت نباشد فقط محض تفريح باشد حرام نيست اما عقيده اين

عبد آنست كه اگر انسان در اوقات فراغت از اشغال تفريح خود را تلاوت و مطالعه

الواح و آثار قرار دهد بهتر است از مشغوليت بامور

ص ٧٦٦

بيهوده چه بنصوص صريحه الهيه و مركز ميثاق آيات الهى يگانه تفريح قلوب و ترويج

ارواح است زيرا ترويج ارواح ما آيات الهيه است همچنانكه آب سبب حيات ماهيان تشنه

لب است اگر آنى ماهى از آب گرفته شد از لطيفه حيات محروم ميگردد حضرت عبد البهإ

جل اسمه الاعلى در لوحى ميفرمايد اى دوستان حقيقى و ياران الهى پند و نصايح آن

مشفق مهربان را فراموش نفرمائيد و تعاليم سمائى آن محب معنويرا از خاطر مبريد

الواح مبارك را در شب و روز تلاوت كنيد و اوامر مقدس رااطاعت الى آخر و اگر اين

لوح مبارك مختصر را كه جامع نصائح است زيب اين موضوع و اوراق گردانيم بموقع است

هو الابهى اى مشتعل بشعله نار الله الموقدة آنچه بجان بكوشى و بدل بخروشى در اين

خاكدان نفسى براحت نكشى و شهد عنايت نچشى از معين حمإ مسنون چگونه زلال سلسبيل

صفا نبعان نمايد و در جسم خاك چگونه روح پاك عيان شود طلعت محض چگونه انوار

افشاند و عدم صرف چگونه جلوه وجود نمايد پس اگر خوشى خواهى توجه بجهان دلكش كن و

اگر راحت جان و آسايش وجدان جوئى آهنگ درگاه پر عنايتى فرما نسيم روح پرور جز از

مهب موهبت مطلب و شميم معطر جز از رياض احديت مجو امواج عظيم جز از قلزم رب كريم

مخواه و فيضان باران رحمت شديد را جز از ابر نيسان طمع مدار اگر تشنه سلسبيلى از

عين صافيه بنوش و اگر طالب شعاع منيرى بشمس حقيقت دل ببند فيض ملكوت

ص ٧٦٧

ابهى از جبروت غيب مستمر و عون جنود ملإ اعلى از جميع جهات متتابع ع ع و اما

در باره استعمال افيون در الواح سائره نيز منع و تاكيد شديد در حرمت قطعى آن از

قلم اعلى و كلك ميثاق و يراعه حضرت ولى امرالله تقدست اسمإهم نزول يافته از

آنجمله در لوحى كه در اقدس بزرگ است ميفرمايد قوله جل جلاله قد حرم عليكم شرب

الافيون فى كتاب الله الامر الحكيم انه يضركم و ما ينفعكم هو ما امرتم به من قبل

و من بعد بايات واضحات و براهين ساطعات طوبى لمن عمل بما امر به من لدى الله

المهيمن القيوم يعنى بگو حرام شده است بر شما شرب افيون در كتاب خدا البته آن

مضر است براى شما و انچه نافع است اعمالى است كه بان مامور شده ايد از پيش و بعد

آياتى روشن و براهين ساطعه خوشا بحال كسيكه عمل كند بانچه مامور شده است از جانب

خداوند مهيمن قيوم و اما الواح مقدسه حضرت عبدالبهإ در نكوهش و مذمت اين فعل

شنيع بسيار است از آنجمله دو لوحى است كه بافتخار ملا يوسف خوسفى نزول يافته

قوله جل بيانه در خصوص افيون مرقوم نموده بوديد شارى و شارب و بايع كل محروم از

فضل و عنايت الهى هستند و بصريح نص الهى حرام است و شارب الخمر صد هزار درجه

تفضيل بر شارب افيون دارد در ساحت قدس بسيار مذموم بود بقسمى كه هر وقت ذكر

افيون ميشد چهره مبارك متغير ميشد باين درجه مذموم و حرام است مگر كسى بجهت

معالجه خريد و فروش نمايد و در ...... محض معالجه امراض مصرف نمايند

ص ٧٦٨

ضجيج را تا توانى از شرب افيون منع نما و زجر نما بلكه انشإ الله متنبه گردد و

از اين مصيبت كبرى نجات يابد و الا ياخذها الله اخذ عزيز مقتدر من راضى بفصل

نميشوم ولى او خود داند بلائى لعظم از اين مشاهده خواهد نمود مرا آرزو چنانست كه

انشإ الله احبا كم كم از شرب دخان نيز احتراز نمايند تا چه رسد بافيون و در لوح

ديگر قوله تعالى در خصوص زرع ترياك استفسار نموده بوديد زرع ترياك جز بجهت علاج

جائز نه زيرا در اكثر معالجات مستعمل الى آخر اللوح و در لوح ديگر كه از معنى

آيه قرآنى از ساحت قدس مركز ميثاق سئوال شده و جواب نازل گشته و مطبوع و ....

است آن آيه مباركه اينست و ما جعلنا الرويا التى اريناك الا فتنة للناس و

الشجرة الملعونة فى القران و ما تخوفهم فما يزيدهم الا طغيانا كبيرا و بيان

مبارك حضرت عبدالبهإ در معنى شجره ... دخان است كه مكروه است و مذموم و مضر است

و مسموم تضييع مال است و جالب امراض و ملال و اما شراب بنص كتاب اقدس شربش ممنوع

زيرا سبب امراض مزمنه و ضعف اعصاب و زوال عقل است اما حشيش از جميع بدتر است و

افيون هادم بنيان ايمان و ايقان و نوع انسان و اما معنى ديگر شجره ملعونه در

قرآن آنست كه در هر دورى مظهرى دارد در دور بيان اول من استكبر و در دور

جمالمبارك اول من اعرض در اين ايام اول من نقض الميثاق اما آدم و هوا زوج و

سرسلسله نوع انسان بودند و يوم راحت در اين دور روز جمعه است و عليك البهإ

الابهى ع ع و همچنين حضرت

ص ٧٦٩

اعلى در بيان فارسى و عربى استعمال و خريد و فروش ترياك را منع صريح و نهى شديد

فرموده است و بقدرى استعمال افيون شنيع و مذموم و ممنوع است كه حضرت ولى امرالله

جل ثنائه باين بيان صريح بندگان آستان خود را تحذير فرموده است قوله عز بيانه

شرب خمر و ترياك از محرمات منصوصه حتميه است لهذا اگر افراد اجتناب ننمايند و

متدرجا ترك نكنند از نصيحت و انذار محفل متنبه نشوند و عمدا مداومت نمايند

انفصال آنانرا از جامعه بكمال حزم و متانت اعلان نمائيد از اين بيان مبارك معلوم

است كه ارتكاب اين عمل شنيع تا چه حدى قبيح و مرتكب آن مبغوض و مردود درگاه

احديت است نعوذ بالله من شرور النفس و الهوى

 نطق يكصد و سى ام

اذا دعيتم الى العزائم بالولائم اجيبوا بالفرح و الانبساط و الذى وفى بالوعد انه

امن من الوعيد هذا يوم فيه فصل كل امر حكيم قد ظهر سر التنكيس لرمز الرئيس طوبى

لمن ايده الله على الاقرار بالستتة التى ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انه من

المخلصين كم من ناسك اعرض و كم من تارك اقبل و قال لك الحمد يا مقصود العالمين

ان الامر بيدالله يعطى من يشإ ما يشإ و يمنع عمن ما يشإ ما اراد يعلم خافية

القلوب و ما يتحرك به

ص ٧٧٠

اعين اللامزين كم من غافل اقبل بالخلوص اقعدناه على سرير القبول و كم من عاقل

رجعناه الى النار عدلا من عندنا انا كنا حاكمين انه لمظهر يفعل ما يشإ و

المستقر على عرش يحكم ما يريد طوبى لمن وجد عرف المعانى من اثر هذا القلم الذى

اذا تحرك فاحت نسمة الله فيما سواه و اذا توقف ظهرت كينونة الاطمينان فى الامكان

تعالى الرحمن مظهر هذا الفضل العظيم .

در اين آيات مباركه تذكرات و نصائح مفيده و دقايق و اشارات لطيفه و رموز و اسرار

مكنونه و احاطه علم الهى بر خفيات امور و قدرت فائقه قلم اعلى را خاطر نشان عباد

خود ميفرمايد در آيه اول ميفرمايد اگر شما را بمهمانيها دعوت كردند بپذيريد و

اجابت كنيد و در وعده خود تخلف نكنيد و هركس بوعده خود وفا كند از عذاب الهى

ايمن و آسوده است دوم اشاره بظهور سر تنكيس است و تنكيس عبارت حضرت شيخ احسائى

است كه از علائم ظهور موعود اسلام فرموده است و آن عبارت در آخر لوح .... است كه

بافتخار حاجى محمد كريمخان كرمانى از قلم اعلى نزول يافته كه اگر تو مدعى مقام

علم و نيابت حضرت شيخ و سيد هستى اين عبارات را معنى و تفسير كن و چون مشار اليه

از تفسير و بيان آن عاجز گشت احباب از ساحت قدس احديت

ص ٧٧١

بيان آنرا رجا نمودند و الواحى در اين خصوص از قلم اعلى نازل گشت كه برخى از آن

الواح مقدسه را كه راجع باين موضوع است اين عبد زينت بخش اين اوراق مينمايد از

آنجمله در لوحيكه به افتخار حضرت حضرت زين المقربين نازل شده ميفرمايد قوله جلت

اقواله و اما در فقره عباراتى كه منسوب بشيخ احمد احسائى عليه من كل بهإ ابها

بوده اصل آن عبارات را يكى از شيخيه نوشته و در عراق سئوال نموده چند محل آن

مغلوط مشاهده شد ولكن التفاتى بتصحيح آن نشده بعينه همان عبارات كاتب نقل شده

چنانچه در لوح مير كريمخان هم اشاره باين بيان هست يك فقره از فقرات آن ذكر

ميشود لتوقن ان ربك لهو العلام العليم الواو ثلاثة احرف .... و الف و ستتة و مضت

ستة الايام اين اشاره بخلق سموات و ارض است فى ستة ايام ميفرمايد كه آن خلق

منتهى شد و الف بين واوين دليل است بر تماميت ستة اولى و آن الف مقام قيام قائم

است چنانچه ظاهر شد و واو اخرى اشاره بخلق سموات بديعه است بظهور قيوم فى ستة

ايام آخر و بعد از ظهور اين مقام سر تنكيس مشاهده ميشود لرمز الرئيس كما سمعت

يجعل اعلاهم اسفلهم مقصود شيخ آنكه مضت ما خلق فى ستة ايام و انتهت بالالف

القائم بين الحرفين و يرتفع فى ستة ايام اخرى ما ارتفع من قبل اذا تبدل الامور

كلها كما رايت و عرفت كذلك تم الامر بالحجة و ظهر اسم الاعظم بين البرية له

الحمد على ذلك در اين ايام

ص ٧٧٢

قلم اعلى بتفسير متوجه نه يحب ان ينطق فى كل الاحيان لا اله الا انا المقتدر

العزيز المنان اين دو كلمه هم لاجل آن جناب من غير سئوال نازل شد اگرچه فى

الحقيقه بهمين دو كلمه جميع عبارات شيخ تفسير شد و مقصود از ذكر او در لوح مير

كريم آن بوده كه شايد عجز خود را مشاهده كند و از حق سئوال نمايد ولكن از كبر و

غرور مع عجز نفس استفسار ننمود و توجه نكرد الا انه من الخاسرين جميع شيخيه بقول

خود كه در عراق ذكر نمودند عاجز شدند از معنى آن حتى مذكور داشتند كه خدمت سيد

مرحوم عرض كردند و ايشان ستر فرموده جواب ياظهار نداشتند كذلك قصصنا لك ما

اردناه ان ربك لهو العليم الحكيم و در لوح ديگر ميفرمايد هوالدائم بلا زوال

كتاب آنجناب لدى العرش حاضر و بانوار ملكوت مشاهده و بيان فائز حمد محبوب عالم

را كه باشراقات صبح قدم منور و از اهتزاز نفحه كلمه اوليه مهتز گشته ايد و بستتة

ثانيه بعد الف قائمه كه مشعر بر انطوإ ستة اوليه بوده عارف شده ايد اين است

مقاميكه جناب احمد احسائى عليه بهإ الله از آن اخبار فرموده قوله الواو ثلاثة

احرف ستة و الف و ستة و قد مضت ستة الايام و الالف هو التمام و لا كلام فكيف ستة

الايام الاخر و الا لما حصل العود فانه سر التنكيس لرمز الرئيس فان حصل من الغير

الاقرار بالستة الباقية تم الامر .... و قد ظهر السر الاعظم الى آخره ستة اوليه

اشاره بسموات كور قبل

ص ٧٧٣

است كه در ستة ايام خلق شده و قد مضت اى طويت بالالف القائمة التى هى النقطة ثم

ارتفعت ستة اخرى بظهور اسمى الابهى كذلك ينبئك العليم الخبير و به ظهر سر

التنكيس لان علم الرئيس قد نصب على كل علم باذخ رفيع كذلك جعلنا اعلاهم اسفلهم و

اسفلهم اعلاهم طوبى للعارفين اى ناظر الى الله بياناتيكه در اين مقام فرموده اند

احدى تا حين ادراك ننموده و از اثيم كرمانى مخصوصا سئوال شد كه تفسير نمايد و

عند عجز خود از مطلع علم سئوال كند قد اخذ الغرور و الاستكبار على شان منع عن

عرفانه الى ان رجع الى مقره ان ربك لهو العادل الحكيم و مقصود از آن بيان همين

فقره بوده به ظهر كل امر و برز كل سر و لاح كل مكتوم و انتهى كل ظهور و ختم كل

لوح مبين الى آخر اللوح و در لوح ديگر قوله عظم شانه يا ..... ايها الناظر الى

الفرد الاحد اين عبارات در مكتوبى است كه مرفوع شيخ احسائى عليه بهائى بيكى

مرقوم داشته و تصريح و تلويح و اشارات و رموزات آن كل بنفس ظهور راجع مقصود آنكه

ناس را اخبار نمايند و آگاهى بخشند باياميكه نير علم از افق عراق مشرق حضرات

شيخيه كلمات شيخ را سئوال نمودند اول آن باين كلمات عاليات مزين انه بعد انقضإ

.... يقوم المهدى عليه السلام الى ان قال الواو ثلاثة احرف ستة و الف و سته و قد

مضت ستة الايام و الالف هو التمام و لا كلام و كيف الستة الايام الاخر

ص ٧٧٤

و الا لما حصل العود لانه سر التنكيس لرمز الرئيس ملفوظى و او سه حرف است دو واو

و يك الف در وسط آن ظاهر مقصود آنكه ستة گذشته و منتهى شد و اين اشاره است بايه

مباركه در فرقان بقوله تعالى خلقنا السموات و الارض فى ستة ايام ميفرمايد آن

آسمان مطوى شد ....... و آنچه با او بوده و همچنين ارض ميفرمايد سموات مرتفعه در

فرقان مع شموس و اقمار و نجوم كه علما و عرفا و احكام و شرايع كل بالف ما بين دو

واو منتهى شد و اگر حاصل بشود از براى نفسى اقرار بستة باقيه يعنى باين ......

بديعه جديده ... الامر بالحجة يعنى يعرف و يعرف و ... بالحجة و ظهر الاسم الاعظم

و اينكه سر التنكيس لرمز الرئيس ميفرمايد اين اشاره بحديث يجعلهم اعلاهم اسفلهم

و اسفلهم اعلاهم بوده مشاهده نما روسائى كه بر اعلى المقام منزل داشتند راجع

شدند به پست ترين مقام اين است سر تنكيس و اين تنكيس از رموزات و اشارات رئيس

ظاهر .... از ظهور كلمه هو در قميص انا ظاهر آسمان پيچيده شد و شمس مظلم و نجوم

ساقط و ارض منشق چه بسيار از علما كه خود را بحر علم ميدانستند بكلمه مذكوره

يبئس المقام راجع بل فانى و چه مقدار عباد كه در هيچ جمعى مذكور نبوْنْ بمجرد

اقبال از كتاب عليين محسوب ايشانند اوراق صحف و كلمات زبر و حروفات كتاب جواهر

عالم از قرع و انبيق حكمت و بيان كه نون و قلم اعلى كشيده شد امرا من عنده و هو

ص ٧٧٥

الامر الحكيم الى آخر اللوح المنيع و در معنى تنكيس از حضرت عبدالبهإ نفوس

عديده سئوال كرده اند از جمله معاون التجار شهيد نراقى است و در لوحى كه بافتخار

آن شهيد مجيد است عبارت اين است قوله تعالى ذكره جواب سئوال اول شواطى نهر رين

بخون رنگين شد و من بعد نيز رنگين خواهد گشت ثانى قد ظهر سر التنكيس لرمز الرئيس

اين اشارت بعبارت حضرت شيخ احسائى است كه در اخبار بظهور ميفرمايد سر التنكيس

لرمز الرئيس اين دو معنى دارد يكى سرنگونى انقلاب عظيم حاصل ميشود اعلاكم ادناكم

ميشود و معنى ثانى مقصد تغيير شديد است يعنى جميع آثار و احكام و وقايع از

انقلاب و نسخ و تبديل و تغيير و وقايع عظيمه كه در ظهور قبل گرديد دوباره عود

نمايد مطابق النعل بالنعل الى آخر اللوح و در لوح ديگر قوله جل بيانه سئوال از

كلمات مباركه قد ظهر سر التنكيس نموده بوديد از عبارات شيخ احمد احسائى مرحوم

است و در تفصيل اين رساله مرقوم شده و هنوز سواد نگرديده انشإ الله سواد ميشود

و انتشار مييابد الى آخر اللوح و در لوح ديگر ميفرمايد قوله العزيز از سر

تنكيس سئوال نموده بوديد اين عبارت از جمله عبارات شيخ مرحوم است كه در جواب

سئوال از قائم موعود فرموده اند جميع فقرات در آن ورقه جوابيه جناب شيخ مفصل شرح

و تفصيل و تفسير شده است و موجود است و مقصود اينست كه روساى شيخيه كل اقرار

نمايند كه اين بيانات شيخ را نميفهمند آنوقت آن شرح و تفسير نشر شود

ص ٧٧٦

يا آنكه شرحى روساى شيخيه مرقوم كنند در هر دوصورت جهلشان ثابت گردد حال شما

باين روسا مثل پسر حتاجى محمد كريمخان و غيره متصل و متتابع مراجعت نمائيد كه

شرحى در اين بيانات جناب شيخ مرقوم نمايند يا آنكه اعتراف بر عدم فهم كنند چه كه

ضمشهور شد كه از حاجى محمد كريمخان سئوال نموده بودند گفته بود كه من نمى فهمم و

هر كس بفهمد من خاضع ميشوم ولى لسانا گفته بود بايد خطا بنويسند ع ع 20 شهر شوال

سنه 1315 و نيز جناب اشراق خاورى از ساحت قدس ولى امرالله سئوال نموده اند و

جوابى كه از كلك اطهر نازل گشته عينا جوابى است كه از قلم اعلى نزول يافته

 نطق صد و سى و يكم

قل بما حمل الظلم ظهر العدل فيما سواه و بما قبل الذلة لاح عزالله بين العالمين

حرم عليكم حمل الات الحرب الا حين الضرور و احلى لكم لبس الحرير قد رفع الله

عنكم الحد فى اللباس و اللحى فضلا من عنده انه لهو الامر العليم اعملوا ما تنكره

العقول المستقيمة و لا تجعلوا انفسكم ملعب الجاهلين طوبى لمن تزين بطراز الاداب

و الاخلاق انه ممن نصر ربه بالعمل الواضح المبين .

ص ٧٧٧

البته بر اهل بها و ثابتين بر عهد اوفى واضح و مكشوف است كه هريك از مظاهر مقدسه

الهيه و بالاخص حضرت اعلى و جمال اقدس ابهى جل اسمه الاعلى جميع شئون و دقائق

حيات خود را بمصائب و شدائد طاقت فرسا گذراندند و آنى راحت و آسايش نجستند بلكه

جميع شئون خود را فداى اصلاح عالم و اسايش امم نمودند چنانچه دانه تا در زمين

فانى و متلاشى نگردد شجره پر ثمر نشود و اثمار لطيفه آبدار ببار نيارد اين است

كه در كتاب مستطاب اقدس و الواح بيشمار ديگر عباد خود را باين نكته متذكر ميدارد

ميفرمايد بگو حق جل جلاله تحمل ظلم و ستم نمود براى آنكه عدالت در عالم ظاهر شود

و قبول هرگونه ذلت فرمود براى آنكه عزت الهى در عالم ساطع شود و از اين قبيل

آيات الهيه بحد و حصر نيايد در يك از الواحى كه در كتاب مستطاب مبين است

ميفرمايد قوله جل احسانه كل ما امرتم به انه ينفعكم و ما نهيتم عنه يضركم فى

الدنيا و الاخرة انه هو العزيز الكريم انا حملتا الشدائد لرخائكم و البلا

لنجاتكم يا معشر الراقدين قوموا باسمى عن فراش الغفلة و الهوى و كسروا اصنام

البغى و الفحشا هذا خير لكم يشهد بذلك من نور قلبه بنور اليقين آنچه را بان

مامور شديد البته نافع است براى شما و آنچه را كه از آن نهى شده ايد مضر است

براى شما

ص ٧٧٨

در دنيا و آخرت البته اوست صاحب عزت و كرم براستى ما تحمل كرديم هر گونه شدائدى

را براى آسايش شما و هر قسم بلائى را براى نجات شما برخيزيد بيارى اسم من از

بستر غفلت و هوى و بشكنيد بتهاى ظلم و بدكارى را اين بهتر است براى شما شهادت

ميدهد باين بيان هركس قلبش بنور يقين روشن شده و در لوح ديگر در همين كتاب

مستطاب است ميفرمايد قوله تعالى هل حملنا البلايا لنفسنا بل لانفسكم يشهد بذلك

كل الذرات هل ينبغى الوقوف لاحد بعد ما يسمع ان العطوف يقول الى الى يا اهل

الاشارات هل اردت لنفسى شيئا فى الملك تفكروا فى اعمالى ثم تكلموا يا اولى

الاحجاب اوجدتم عما ظهر منى حفظ نفسى لا و رب الارباب مضمون بيان مبارك

ميفرمايد آيا تحمل بلايا نمودم براى ملاحظه ذات خودم نه بلكه براى شما بلايا را

تحمل نمودم شهادت ميدهند بر اين جميع ذرات آيا بعد از تحمل اين بلايا توقف براى

كسى بعد از آنكه بشنود حق عطوف ميگويد بشتابيد بسوى من اى اهل اشارات آيا براى

خود چيزى خواسته ام در اين عالم فكر كنيد در اعمال من پس از آن تكلم كنيد اى اهل

حجاب آيا انچه از من ظهور يافته چيزى از من يافته ايد كه دليل بر حفظ خودم باشد

ص ٧٧٩

نه قسم برب الارباب بر ارباب هوش و فراست واضح است از اعمال هر عاقلى مقصدش ظاهر

ميگردد كه اين عمل براى استفاده و جلب منافع خود بوده و يا براى منفعت و آسايش

ديگران پس از اعمال مظاهر مقدسه الهيه معلوم است كه تحمل شدائد و بليات فقط براى

راحت و آسايش عباد بوده است و در لوح ديگر از همين كتاب ميفرمايد قوله جلت

عطوفته بسم الله الاقدس الابهى اعلم انا وردنا فى السجن الاكبر ليخرج العباد عن

سجن النفس و الهوى يتوجهوا الى منظر ربهم العزيز الكريم و ندع العباد من افق هذا

البلا الى الله مالك الاسما لعل تاخذهم نفحات كلمات فاطر السما ان ربك لهو

الغفور الرحيم ميفرمايد بدانكه ما در زندان وارد شديم براى آنكه عباد از زندان

نفس و هوى آزاد گردند و بمنظور پروردگار خود توجه نمايند و از افق اين بلا دعوت

ميكنيم بندگانرا بسوى خدائى كه مالك اسما است كه شايد دريابد انانرا نفحات معطره

كلمات خدائى كه خالق آسمان است البته پروردگار تو آمرزنده و مهربان است و در لوح

ديگر از همين كتاب مقدس ميفرمايد قد قيد جمال القدم لاطلاق العالم و حبس الاكوان

هذا من رحمة ربك الرحمن الرحيم قد قبلنا الذلة لعزكم و الشدائع الرخائكم يا ملإ

الموحدين ميفرمايد در قيد و بند مقيد گشت جمالقدم براى

ص ٧٨٠

آزادى عالم و در حصن اعظم محبوس شد براى آزادى اهل عالم هرگونه اندوهى را براى

خود اختيار فرمود براى سرور و خوشى اهل عالم اين است از رحمت پروردگار مهربان تو

قبول ذلت نموديم براى عزت شما و تحمل شدائد فرموديم محض آسايش شما اى گروه خدا

پرستان ان الذى جإ التعمير العالم قد اسكنه المشركون فى احزب البلاد كذلك قضى

الامر و مضيناه من قلم الوحى انه ربك هو المقتدر على لما يريد قل يا قوم ان الذى

فدى بنفسه لحيوتكم هل تعترضوا عليه او تقتلونه فوا حسرة عليكم يا ملإ المعرضون

ميفرمايد كسى كه براى تعمير و آبادى عالم آمده مشركين او را در خراب ترين شهر ها

جاى داده اند چنين مقدر شده است امر و ما نيز از قلم وحى امضا نموديم و پروردگار

تو مقتدر است برا آنچه اراده فرمايد بگو اى قوم كسيكه جان خود را براى زندگى شما

فدا نموده آيا بر او اعتراض ميكنيد يا او را ميكشيد زهى حسرت و افسوس بر شما اى

گروه معرضين و در لوح ديگر از همين كتاب ميفرمايد قوله جل اسمه بسم الله الاعظم

العلى الاعلى يا ابن ينبغى لك ان تنصر ربك فى هذه الايام و تنطق باسمنا الاعظم

العظيم الذى سجن لتربة العالم ليقصد الناس هذا السبيل

ص ٧٨١

ميفرمايد اى پسر براى تو سزاوار اينست كه در اين ايام امر پروردگار خود را نصرت

كنى و باسم اعظم ما ناطق شوى آن ذات مقدسى كه مسجون و محبوس شده است براى تربيت

اهل عالم كه قصد نمايند مردم اين طريق روشن است و در لوح ديگر از همين كتاب قوله

العزيز اعلم بانا ربينا جسدنا فى البلايا فى سبيل الله فاطر السمإ و تشرب فى كل

حين من كاس القضإ ما لا اطلع عليه من العالمين و كلما ازدادت البلايا اشتد

شوقنا و كلما احاطت بنا الرزيا دفعناها باسم ربك العلى العظيم ميفرمايد بدانكه

ما اندام خود را پرورش داديم در بلاها در راه خداونديكه خالق آسمان است و در هر

دقيقه از جام فضا مينوشيم مصائبى را كه احدى از اهل عالم بر آن مطلع نيست و هرچه

بلايا زيادتر شد اشتياق ما بيشتر گشت و هر قدر مصائب بيشتر ما را احاطه نمود امر

خدا را بيشتر بلند نموديم و حضرت عبدالبهإ عز اسمه الاعلى در يكى از الواح

ميفرمايد قوله تعالى مظاهر مقدسه الهى زحمتها و بلاياى شديده تحمل نمودند يكى

.... صد هزاران تير شد يكى در تاريكى حبس افتاد و ديگرى نفى در بلاد شد يكى

بالاى صليب رفت و ديگرى در قعر زندان افتاد اين بلايا را بجهت اين كشيدند كه در

بين قلوب محبت حاصل شود با يكديگر الفت نمايند با يكديگر مهربان باشند جان خود

را فداى يكديگر نمايند راحت و آسايش خود را فداى

ص ٧٨٢

خير عموم نمايند و در لوح ديگر ميفرمايد قوله الاحلى جمال قدم روح الوجود

لمظلوميته الفدا در اين جهان فانى يا اسير زنجير بودند و يا در سجن اعظم هيكل

مطهر از شدت ضعف از بلا چون آه شده بود و جسد مكرم از كثرت مصائب بمثابه تارى

گشته بود مقصود مبارك از حمل اين ثقل اعظم و جميع اين بلايا كه چون دريا موجش

باوج آسمان ميرسيد و حمل سلاسل و اغلال و تجسم مظلوميت كبرى اتفاق و اتحاد و

يگانگى من فى العالم بود و ظهور آيه توحيد الهى بالفعل بين امم تا وحدت مبدء از

حقائق موجوده نتيجه خاتمه گردد و نورانيت لن ترى فى خلق الرحمن من تفاوت اشراق

كند الى آخر اللوح و در لوح ديگر كه از يراعه قدم نازل شده حجت را بر هر ذى

شعورى بالغ تمام ميگرداند كه مقصد از تحمل اين مشقات طاقت فرسا جز رضاى الهى و

هدايت عموم بشر بسبيل مستقيم ديانت چيز ديگر مقصود و منظور نبوده قوله جل افضاله

بسم الله الحاكم على ما يريد يا ايها المذكور لدى العرش اعلم ان المشركين جعلوا

اهلى و احبتى اسارى من العراق و ادخلوهم فى ديار اخرى و ما سكنت بذلك نار

البغضإ فى صدورهم ثم توجهوا بوجوه سودا الى وجوه نورا و اخرجونا من ارض السر و

ادخلونا فى عكا و انها اخرب مدن الدنيا كلها فلما دخلنا االسجن اخذ بابه عباد ما

وجدوا رائحة الايمان من مصر الايقان و ما مرت على على قلوبهم نسائم السبحان قد

خلت ثلاثة

ص ٧٨٣

اشهر متواليات و ما دخلنا الحمام كذلك ورد على .... من الذين كفروا بنعمة الله

بعد انزالها الى آخر اللوح ميفرمايد چنانكه مشركين اهل بيت و دوستان مرا اسير

كردند از عراق ( بغداد ) و در ديار ديگر وارد نمودند و باين ظلم آتش بغض و كينه

در قلوبشان ساكن نگشت و با رويهاى نورانى متوجه گشتند و ما را از ادرنه اخراج

كردند و در عكا وارد كردند و اين شهر خرابترين شهرهاى دنياست پس چون در اين

زندان وارد شديم درب آن زندان را گرفتند نفوسيكه بوى ايمان از مصر ايقان نيافته

اند و نسيم هاى سبحانى بر قلوبشان گذر نكرده سه ما متوالى گذشته كه بحمام نرفته

ام چنين وارد شد بر اين جوان از قومى كه نعمت الهيرا كفران نمودند بعد از آنكه

بر ايشان نازل فرمود و اما در آيه مباركه بعد كه نهى از حمل آلات حرب است هم در

بيان و هم در اقدس نزول يافته و در الواح سائره نيز تصريح و تنصيص فرموده مگر در

موارد احتياج در مواقع خطرناك و دفاع از مخاطرات كه تجويز فرموده است و همچنين

حكم بر اباحه لباس ابريشمين چه در شريعت مطهره اسلام كه فقط پوشيدن لباس حرير بر

زنان تخصيص داشت و بر مردان حرام بود ولى در اين ظهور اعظم تعميم يافت هم در

كتاب مستطاب بيان و هم در كتاب مستطاب اقدس حكم بر اباحه آن بر مرد و زن نازلشد

و از نفوذ و تاثير كلمة الله است كه امروز مشاهده مينمتئيد كه رجال

ص ٧٨٤

و نسإ عموما لباس حرير ميپوشند و حال آنكه قبل از ظهور اين امر مبارك رجال لباس

حرير نميپوشيدند خصوصا در حال نماز خواندن كه اگر با لباس ابريشمين كسى نماز

ميخواند نماز او باطل بود و حكم ديگر در باره حد لباس و ريش كه حدى برآن تعيين

نشده و اختيار ريش و لباس را بخود اشخاص محول شده نهايت آنكه ميفرمايد نوعى

نكنيد كه مخالف عقول سليمه مستقيمه باشد و خود را بازيچه جهال نكنيد و حال آنكه

در شريعت اسلام تراشيدن ريش را حرام ميپنداشتند در صورتيكه نص قرآن در اينخصوص

موجود نبود و بقدرى تراشيدن ريش را قبيح و مستهجن ميدانستند كه اگر كسى ريش خود

را ميتراشيد آن بيچاره را گرفته در محضر يكى از علما ميبردند و او را حد ميزدند

و الحمد لله در اين شرع مقدس اين تكلفات بارده را قلم اعلى محو و مرتفع فرمود و

بجاى آن موجبات آسايش و روحانيت صرفه و لطافت ثبت نمود فله الشكر و الثنإ فى

الاخرة و الاولى و ميفرمايد خوشا كسيكه بزيور آداب و اخلاق مزين گردد چنين كسى

بعمل روشن و واضح حقرا نصرت و ترويج نموده است .

 نطق يكصد و سى و دوم

عمروا ديارالله و بلاده ثم اذكروه فيها بترنمات المقربين انما تعمر القلوب

باللسان

ص ٧٨٥

كما تعمر البيوت و الديار .... و اسباب اخر قد قدرنا لكل شيئ سببا من عندنا

تمسكوا به و و توكلوا على الحكيم الخبير طوبى لمن اقر بالله و آياته و اعترف

بانه لا يسئل عما يفعل هذه .... قد جعلها الله طراز العقائد و اصلها و بها يقبل

عمل العاملين اجعلوا هذه الكلمة نصب عيونكم لعلا نزلكم اشرات المعرضين لو يحل ما

حرم فى ازل الازال او بالعكس ليس لاحد ان يعترض عليه و الذى توقفعى اقل من ان

انه من المعتدين والذى ما فاز بهذا الاصل الاسنى و المقام الاعلى تحركه ارياح

الشبهات و تقلبه مقامات المشركين من فاز بهذا الاصل قد فاز بالاستقامة الكبرى

حبذا هذا المقام الابهى الذى بذكره زين كل لوح منيع كذلك يعلمكم الله ما يخلصكم

عن الريب و الحيرة و ينجيكم فى الدنيا و الاخرة انه هو الغفور الكريم هو الذى

ارسل الرسل و انزل الكتب على انه لا اله الا انا العزيز العليم .

خلاصه مفهوم اين آيات بينات آنستكه ميفرمايد ديار و بلاد حقرا تعمير نمائيد و در

آنها خدا را ذكر كنيد بزمزمه هاى فرح انگيز مقربين همانا تعمير قلوب منوط بزبان

است چنانچه تعمير بيوت و ديار با دست و اسباب ديگر وابسته و مشروط است ما براى

هر

ص ٧٨٦

چيزى سبب مقرر داشتيم از نزد خود باسباب تمسك جوئيد و بر خداى حكيم آگاه توكل

نمائيد خوشا بحال آنكه بخدا و آيات او اقرار نمايد و اعتراف كند باينكه خداوند

مسئول نميشود در هرچه بكند اين كلمه ايست كه خداوند زيور و اصل عقائد مقرر

فرموده و باين كلمه اعمال هر عامليرا قبول ميفرمايد اين كلمه مرا پيوسته منظور

نظر خود نمائيد تا اشارات معرضين شما را نلغزاند اگر حرام فرمايد آنچه را كه در

هميشه اوقات حلال بوده يا بر عكس حلال گرداند آنچه را كه هميشه حرام بوده كسى را

نميرسد كه بر او اعتراض نمايد و هر كس كمتر از دقيقه اى توقف كند از معتدين و

تجاوزكاران محسوب است و هركس باين اصل فائز نگشت و باين مقام اعلى نازل نشد

بادهاى شبهات او را متحرك مينمايد و گفتگوهاى مشركين او را منقلب ميگرداند و هر

كس باين اصل محكم رسيد باتقامت كبرى فائز گشت چه خوش مقامى است اين مقام عالى

نورانى كه بذكر آن هر لوح منيعى مزين شده است چنين تعليم ميدهد خدا شما را آنچه

كه نجات ميبخشد شما را از شك و سرگردانى در دنيا و آخرت البته او است آمرزنده و

صاحب كرم اوست خدائيكه فرستاد رسولان را و نازل فرمود كتابها را بر اينكه نيست

خدائى جز من كه صاحب عزت و كرم هستم بديهى است هركس اين نصائح مشفقانه را آويزه

گوش هوش نمايد از جميع مكاره و شرور آسوده و ايمن خواهد بود و در دنيا و آخرت در

ظل

ص ٧٨٧

رحمت و عنايت جمالمبارك از هرگونه خطر محفوظ و مصون خواهد گشت در آيه اول

ميفرمايد تعمير قلوب منوط بلسان است فى الحقيقه هركس بلسان صدق و شفقت موفق و

مزين گردد سبب تربيت و هدايت نفوس كثير و جمعى غفير شود و اگر از لسان صدق ...

محروم شد عدمش بهتر از وجود و فنايش خوشتر از بقاست خوشا نفسيكه بمقام بلند

راستى و صداقت فائز شود و خوشا لسانيكه بزيور صدق ذكر و ثناى حق ذاكر و ناطق

گردد مناسب چنانست كه چند آيه مباركه از سوره هيكل زيب اين اوراق شود قوله جلت

قدرته يا لسان هذا الهيكل انا خلقناك باسمى الرحمن و علمناك ما فى البيان و

انطقناك لذكرى العظيم فى الامكان انطق بهذا الذكر العزيز البديع و لا تخف من

مظاهر الشيطان انك خلقت لذلك بامرى المهيمن القيوم بك انطقنا اللسان بالبيان

فيما كان و ننطق بسلطانى فيما يكون بك نبعث السنا ناطقة تتحرك بالثنا فى الملإ

الاعلى و بين ملإ الانشإ كذلك نزلت آيات و قضى الامر من لدن مالك الاسمإ و

الصفات ان ربك هو الحق علام الغيوب انها لا يمنعها شيئ عن ثنإ بارئها بها تقوم

الاشيإ على ذكر مالك الاسمإ انه لا اله الا انا المقتدر العزيز المحبوب لا

تنطق السن الذاكرين الا و يمدها هذا لسان من هذا المقام و قليل من الناس ما هم

يعرفون ان من لسان الا و قد

ص ٧٨٨

يسبح ربه و ينطق بذكره من الناس من يفقه و يذكر و منهم من يذكرون و لا يفقهون

مفهوم ظاهر بيان مبارك اين است اى زبان اين هيكل ما تو را باسم رحمن خود آفريديم

و بتو تعليم نموديم آنچه ذخيره شده بود در بيان و بزبان آورديم تو را براى ذكر

عظيم خود در عالم ناطق شو باين ذكر عزيز تازه و مترس از مظاهر شيطان البته تو

ايجاد گشتى براى اين منظور بامر مهيمن قيوم من براى تو اين زبان را بنطق آوردم

به بيان در هر چه از پيش بوده و بنطق خواهيم آورد بسلطنت خود در هرچه خواهد بود

بسبب تو خواهيم بر انگيخت زبانهاى كوبنده را كه حركت كند به ثنا در ملإ اعلى و

در بين اهل عالم چنين نازلشده است آيات و مقدر گشته است اسرار از جانب خداوند

اسمإ و صفات البته خداى تو حق و داناى غيبهاست منع نخواهد كرد آنرا چيزى از

فناى خالقش بيارى آن قيام خواهند كرد تمام اشيإ بر ذكر خداوند اسمإ كه نيست

خدائى جز من كه قادر عزيز محبوبم ناطق نميشود زبان ذاكرين مگر آنكه مدد ميرساند

آنرا اين زبان از اينمقام ولى كمى از اين مردم ميشناسند نيست زبانى مگر آنكه

تسبيح ميگويد خداى خود را و ناطق است بذكر او بعضى از مردم .... كه ميفهمد و ذكر

ميكند و بعضى از ايشان ذكر ميكنند ولى نميفهمند فى الحقيقه زبان از براى ذكر و

ثناى الهى و نطق و بيان در تبليغ و ترويج امر الهى است اگرنه

ص ٧٨٩

گوشت پاره ئى است بيهوده و هذيان حضرت عبد البهإ عز اسمه الاعلى ميفرمايد قوله

تعالى چشم بجهت ديدن است اگر نبيند چه ثمر گوش بجهت شنيدن است اگر نشنود چه

فائده زبان بجهت نطق است اگر گنگ باشد چه ثمر لسان عظمت جمالقدم جل اسمه الاعظم

در لوحى مفصل ميفرمايد قوله جلت عنايته لسان از براى ذكر رحمن خلق شده زينهار او

را بكلمات مظاهر شيطان ميالائيد لسان مشرق انوار صدق است او را مطلع كلمات كذب

منمائيد لسان مخزن بيان و ثناى من است او را بذكر اين و آن مشغول مسازيد چه او

را در مقام خود آيه لا .... قرار فرموده ام چنانچه آنچه نطق نمايد قادر است

مادام كه وجود باقى نطق از او مقطوع نشود مگر مرضى حائل شود ما بين او و ثنإ رب

او و از او عارف بصير ادراك مينمايد كه علم الهى انتها نداشته و نخواهد داشت

لئالى بيان عالمى در او مستور ولكن بر جثه او نيفزوده و انهار معانى از او جارى

و از او ذره ئى كم نگشته الى آخر و در لوح ديگر ميفرمايد اى على كلمات الهى را

بگوش جان اصغإ كن و از حق بخواه لذت آنرا بيابى از يك قل جميع عالم بنطق آيد و

بطراز بيان مزين شود و از قل ديگر صمت اكبر ظاهر گردد يعنى هرگز بمقام بلند نطق

فائز نشود الى آخر اللوح و اما

ص ٧٩٠

امر بتعمير بلاد و ديار و ترنم باذكار ممكن است مراد تاسيس مشرق الاذكار در جميع

بلاد و ديار باشد چه در الواح مقدسه تاكيدات صريحه در بناى مشرق الاذكار نزول

يافته از جمله اين لوح مبارك است كه بافتخار يكى از احباى قم موسوم بعبد الرزاق

از كلك اطهر ميثاق صادر گشته

 هوالله

اى بنده صادق جمال ابهى شكر كن خداى را كه بفيوضات نامتناهيه جمال كبريا هدايت

كبرى يافتى و بشاطى بحر عرفان بشتافتى و رايت محبة الله افراختى و روى از غير ان

دلبر يكتا بتافتى چشم را بمشاهده آيات عظمى روشن نمودى و جان را بنفحات تقديس

محبوب بيهمتا حيات تازه بخشيدى و حال بفضل و جود و احسان جمال ابهى موفق بر تهيه

.... بناى مشرق الاذكار شدى قطعه زمينى تقديم نمودى تا معبد نازنينى در ان تاسيس

گردد مشرق الاذكار مغناطيس تائيد پروردگار است مشرق الاذكار اس اساس عظيم

حضرت امرزگار مشرق الاذكار ركن ركين آئين كردگار مشرق الاذكار تاسيسش سبب اعلإ

كلمة الله مشرق الاذكار تهليل و تسبيحش مفرح قلوب هر نيكو كار مشرق الاذكار

نفحات قدسش روح بخش كل ابرار مشرق الاذكار نسيم جان پرورش حيات بخش عموم احرار

مشرق الاذكار مصابيحش مانند

ص ٧٩١

نور صباح روشنى افاق است مشرق الاذكار آهنگش مفرح ارواح ملإ اعلى است مشرق

الاذكار ترتيل آيات توحيدش سبب سرور و حبور اهل ملكوت ابهى است اليوم اعظم امور

و اتم خدمات در آستان مقدس الهى تاسيس مشرق الاذكار است ولى نه بقسميكه مخالف

حكمت واقع شود و سبب جزع و فزع ارباب غفلت و اسباب فساد و فتنه اهل ضلالت گردد

در آن ارض در نهايت خفا على العجاله تاسيسش سبب روح و ريحان است و اگر حكمت

اقتضا ننمايد كه باين اسم آنمحل مسمى باشد عنوان ديگرى دهند و نام ديگرى نهند

مقصود آنستكه احباى الهى در كمال حكمت در آن محل بنماز و عبادت حضرت پروردگار

ترتيل آيات و كلمات الهى و ترنيم قصائد و نعوت رحمانيه مشهور گردند و عليه

التحية و الثنإ ع ع از اين قبيل الواح در لزوم تاسيس مشرق الاذكار بسيار است و

اما در اين كلمه مباركه ئيكه ميفرمايد هر كس دقيقه ئى در اين امر توقف نمايد از

معتدين خواهد بود نظائر اين بيان در الواح و نصوص قاطعه حضرت اعلى و جمالمبارك و

مركز ميثاق بيشمار است در اينجا باين مختصر اكتفا ميكنيم بنام خداوند عالميان

اى كنيز من بهترين نسإ عالم اليوم آنستكه بحق اقبال نموده و از كاس عرفان الهى

ص ٧٩٢

آشاميده مثلا تو اليوم عندالله اعظم و اسبق و اقدمى از جميع ملكات عالم قدر و

مقدار باقبال الى الله معلوم ميشود جميع حسب و نسب بنجابت و منزلت بايمان بالله

ثابت ميگردد اگر اليوم نفسى از اعزه عالم مذكور باشد و جميع اجدادش الى آدم

بكمال عزت و رفعت مشهور باشند و در امرالله توقف نمايد از احقر عباد و اذل ناس

لدى الحق مذكور است طوبى للعارفات طوبى للعارفين از فضل و رحمت منبسطه جمالمبارك

اميدواريم اين گوهر گرانبهاى ايمان را كه بدون استحقاق بصرف فضل و عنايت بما عطا

فرموده است از ما نگيرد و تا نفس اخير (؟) حيات بر عهد خود ثابت بدارد و بحسن

خاتمه موفق فرمايد

 نطق صد و سى و سوم

يا ارض الكاف و الرإ انا نرئك على ما يحبه الله و نرى منك ما لا اطلع به احد

الا الله العليم الخبير و تجد ما يمر منك فى سر السر عندنا علم كلشيئ فى لوح

مبين لا تحزنى بذلك سوف يظهر الله فيك اولى باس شديد يذكروننى باستقامة لا

تمنعهم اشارات العلمإ و لا تحجبهم المريبين اوليائك ينظرون الله باعينهم و

ينصرونه بانفسهم الا انهم من الراسخين يا معشر العلمإ لما نزلت الايات و ظهرت

البينات رايناكم خلف الحجبات ان هذا الا شيئ عجاب قد افتخرتم

ص ٧٩٣

باسمى و غفلتم عن نفسى اذا اتى الرحمن بالحجة و البرهان انا خرقنا الاحجاب اياكم

ان تحجبوا الناس بحجاب آخر كسروا سلاسل الاوهام باسم مالك الانام و لا تكونن من

الخادعين اذا اقبلتم الى الله و دخلتم هذا الامر لا تفسدوا فيه و لا تقيسوا كتاب

الله باهوائكم هذا نصح الله من قبل و من بعد يشهد بذلك شهدإ الله و اصفياؤه

انا كل له شاهدون .

بر اهل بها و هر عاقل خبيرى در نهايت وضوح و بداهت است در هر عصرى از اعصار علما

و روساى هر امتى بر سائرين افتخار داشتند كه ما هادى و رهنماى خلقيم و مردم را

بظهور موعود كتابشان بشارت ميدادند و تعجيل ظهور موعود را از درگاه حضرت معبود

رجا و تمنا مينمودند و چون جمال موعود از عالم غيب بعرصه شهود ظاهر و مشهود ميشد

اول كسيكه علم اعراض و اعتراض ميافراخت علمإ بودند سبب هدايت خلق نبودند كه

سهل است بلكه موجب اضلال و هلاكت مردم بودند چنانچه صريح قران شاهد اين مقال است

و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جائهم ما عرفوا كفروا به فلعنة

الله على الكافرين يعنى قبل از ظهور رسول الله امت مسيح در هر ورطه مهلكى باسم

رسول خدا طلب فتح و نجات و استخلاص مينمودند چون موعودشان ظاهر و بمقصود نائل

گشتند كافر شدند پس لعنت خدا بر كافرين باد همچنين علماى اسلام

ص ٧٩٤

هر روز صبح در تعقيب نماز دعاى عهد نامه ميخواندند و دست بر زانو ميزدند و العجل

العجل يا صاحب الزمان ميگفتند و بدرگاه الهى تضرع و ابتهال مينمودند كه هرچه

زودتر موعود قران از حجاب برون آيد و بر اهل عالم چهره گشايد چون ظهور فرمود

عموم علما فتوى بر قتل آن سيد وجود و اتباع آن جمال معبود دادند مگر عده اى از

هلمإ شيخيه كه موفق بر ايمان شدند و حضرت اعلى نيز عهد وثيق حضرت بهإ الله را

گرفت و چون آن حضرت عالم را بنور جمال خود منور فرمود علماى اسلام و علماى بيان

و علماى ساير ملل عموما و اهل بيان خصوصا باشد اعراض و استكبار و ظلم و طغيان بر

آنجمال رحمن قيام نمودند بلكه علماى بيان مرتكب ... و شنايعى شدند كه علماى شيعه

از ارتكاب آن شرم داشتند از جمله آنان ملا جعفر كرمانى و شيخ احمد روحى و آقاجان

كرمانى و امثال ايشان و قبل از قيام ايشان بظلم و طغيان و افترإ و بهتان اين

آيات باهره از قلم اعلى نزول يافت و عموم احباب متحير بودند كه آيا اين رائحه

كريهه كه از كرمان در هبوب است چيست و از كيست چه در آنوقت ملا جعفر و احمد

اظهار ايمان مينمودند طولى نكشيد كه مشار اليها هر دقيقه مانند بوقلمون برنگى

جلوه نمودند گاهى بمفتريات زبان ميگشودند و گاهى اظهار ندامت و توبه مينمودند

گاهى مدعى

ص ٧٩٥

نزول آيات ميشدند و دمى اظهار اطاعت و انقياد ميكردند عاقبت سر درون خود را

آشكار كردند و مصداق آيات مباركه ظاهر و باهر گشت با اينكه براى انتباه جعفر

لوحى منيع از قلم اعلى نازل و ارسال شد ولكن بمقتضاى مفاد آيه مباركه فرقانى و

البلد الطيب يخرج نباته باذن ربه و الذى خبث لا يخرج الا نكدا از ارض قلب او جز

شوك شك و خار نفاق چيزى نروئيد در يكى از الواح الهيه است كه حاكى از تلونات

ميرزا احمد كرمانى است و ان عبارات رشيقه اين است قوله تعالى از جمله اخبار

جديده آنكه ميرزا احمد ارض ك ورإ شبى در مدينه كبيره بعد از استعمال بعض اشيإ

آنچه نوشتجات معرض بالله نزدش بود آتش زده و گفته خوشم ميايد فى الحقيقه بمثابه

حربا مشاهده ميشود معلوم نيست باى جهة اراد و الى اى جهة ... و باى وجه

يتوجه انشإ الله حق جل جلاله ذيل امر را از امثال اين نفوس مطهر دارد و يا از

فضل و عنايت خود رحيق ايقان و اطمينان كرم فرمايد انه لهو المعطى الكريم و در

باره جعفر كرمانى در يكى از الواح رحمانى اين كلمات دريات كه معرف احوال اوست

نازل قوله تقدست اقواله ارض ك ر هم لازم ... شخص عاقلى بكمال حكمت در ان ارض

گاهى مرور نمايد و بقدر امكان در انجا توقف كند و بكمال حكمت رفتار نمايد چه

ص ٧٩٦

كه جعفر كذاب در آن ارض ظاهر فى الحقيقه جعفر كذاب اين است نه آنكه از قبل باو

نسبت داده بودند .... اخبث از او الى آخر اللوح و در لوح ديگر اين كلمات دريات

نازل قوله جل اسمه سبحان الله چگونه غفلت اين نفوس را اخذ كرده كه سالها قران را

قرائت نمودند و اينقدر ملتفت نشدند كه بمثل مشركين تكلم ننمايند صد هزار حيف كه

اهل بيان بامراض مزمنه قبل مبتلا گشته اند اين جعفر كرمانى گفته صد كتاب از نقطه

اولى و فلان نزد من موجود است قل كذبت و رب الكعبه ايم الله به بى انصافى تكلم

نموده بارى در هر حال آنچه از نقطه اولى است بايد بساحت اقدس ارسال نمائى چه كه

معلق است بقبول و آنچه از دون اوست قدرى آنرا قرائت نما و انصاف ده لعمرالله با

يك آيه معادله نمينمايد ما برد و قبول كار نداريم ولكن لوجه الله اينقدر ميگوئيم

كه از اصل امر و موسس آن اطلاع نداشته و نداريد لعمرالله منصف را اين كلمه بمنبع

عذب فرات سائغ هدايت نمايد ولكن حال نائم مشاهده ميشويد از حق بطلبيد شما را از

نسائم ربيع عرفان بيدار نمايد و بافق اعلى كشاند انه على كل شيئ قدير اگر احباى

الهى مزيد بصيرت و اطلاع از تلونات احوال و نفاق اين نفوس خواسته باشند بايد

بكتاب بهجة

ص ٧٩٧

الصدور حضرت حاجى ميرزا حيدر على مراجعه و مطالعه فرمايند در اين اوراق فقط بعضى

از عبارات لوح مبارك جمالقدم جل اسمه الاعظم كه بافتخار ملا جعفر كرمانى است درج

ميكنم قوله جل جلاله هوالله البهى الابهى ان يا جعفر فاخرق حجبات الوهم لانا

احرقناها بسلطان من عندنا و قدرة من لدنا و انا المقتدر على ما اشا و انا القادر

العليم الحكيم ... هل تستغنى بالكاس و ما فيها عن غمرات هذا البحر الاعظم تالله

هذا لا ينبغى لك لانا قدرنا لك مقام قدس كريم تالله من يتنفس بنفس وحده فى هذا

الامر ليكون خيرالله عن كنائز السموات و الارض و هذا تنزيل من لدن عزيز حكيم هل

بعد ظهور الله ينفع ..... لا فو نفس لبعليم الخبير كسر اصنام التقليد و ان تجد

فى نفسك من ضعف فاستقدر باسمى الغالب القدير و ان لن تومن بالله و آياته اياك ان

تنكرها ثم خذ ..... امرالله المهيمن الغالب المحيط تالله ... لو تلتفت الى

الاشيإ بسمع ... لتسمع من كل الذرات ما سمع اذن الكليم و تشهد بانه لا اله الا

هو و ان هذا لسلطان القدم قد استقر على عرش عظيم مفاد آيات مباركه چنين است آيا

قناعت ميكنى و مستغنى ميشوى به يك جام آب از گردابهاى اين درياى عظيم بخدا قسم

اين سزاوار مقام تو نيست زيرا ما براى تو مقام مقدس گرامى معين فرموديم بخدا قسم

هر كس يك نفس در اين امر برآرد بهتر است براى او از گنجهاى آسمانها و زمين و اين

نازل شده است از طرف خداى عزيز حكيم آيا بعد از ظهور حق

ص ٧٩٨

چيزى بكسى نفع ميرساند نه قسم بذات داناى آگاه من بشكن بتهاى تقليد را و اگر خود

را ناتوان يافتى بيارى اسم غالب قادر من توانائى بطلب و اگر ايمان نمياورى بخدا

و آيات او مبادا انكار نمائى دست از اذيت امر الهى بردار بخدا قسم اگر بگوش فطرت

بجميع اشيإ متوجه گردى از جميع ذرات خواهى شنيد آنچه كه گوش موساى كليم شنيد و

شهادت خواهى داد به يگانگى حق و اينكه همين است سلطان قدم كه بر عرش عظيم خود

استقرار يافته و در همين لوح ميفرمايد قل يا معشر العلما من ملإ البيان اتفعلون

كما فعلوا علمإ الفرقان حين الذى اشرق جمال الامر باسمه العلى العليم بگو اى

علماى بيان آيا رفتار علماى فرقان را در حين ظهور موعود تجديد ميكنيد تا ميرسد

باين آيات باهره و ان ورد عليك الذى سمى باحمد ذكره بذكر من لدنا لعل يجذبه

نفحات الفضل و يقربه بالله العزيز الكريم قل يا عبد انا وصيناك حين خروجك عن

تلقإ العرش بان لا تتكلم الا على الصدق الخالص و لا تستر جمال التوحيد بحجبات

الوهم و التقليد و انك تركت امرالله و كنت من التاركين ميفرمايد اگر احمد بر تو

وارد شود او را بذكر ما متذكر نما شايد نفحات فضل او را منجذب سازد و بخدا مقرب

گرداند بگو اى بنده ما بتو وصيت كرديم تو را هنگام بيرون رفتن از حضور كه جز

براستى تكلم نكنى و جمال توحيد را بحجاب وهم و تقليد نه پوشانى

ص ٧٩٩

و حال آنكه تو امر خدا را ترك نمودى و از تاركان گشتى بارى اين نصائح مشفقانه

اگر بر صخره صما نازل ميشد از هم ميشكافت ولى در قلوب قاسيه آنان تاثيرى نكرد

اما بشاراتى اميد بخش بارض كرمان از قلم قدم نزول يافته ميفرمايد اى زمين كرمان

از تو مشاهده ميكنيم انچه را مخالف حب الهى است و مى بينيم از تو آنچه را كه

احدى بر آن مطلع نيست جز خداى داناى آگاه و مى يابيم آنچه در نهانى بر تو مرور

ميكند نزد ماست علم هر چيزى در كتاب الهى بدين سبب محزون مباش مردمان قوى و رشيد

از تو بروز خواهند نمود چنان باستقامتى مرا ذكر نمايند كه نه اشارات علما

ايشانرا محتجب نمايد و نه شبهات اهل شك و ريب انانرا حجاب و مانع شود آن نفوس

زكيه خدا را بچشم خود خواهند ديد و بجان خود او را نصرت خواهند نمود بدانيد كه

ايشانند از راسخان اى گروه علما چون آيات الهى نازل شد و بينات سبحانى ظاهر گشت

شما را در پس پرده ها ديديم و اين امرى است عجيب باسم من مفتخر بوديد و از ذات

من غافل گشتيد وقتى كه با حجت و برهان ذات رحمان آمد ما هر حجابى را دريديم

مبادا شما مردم را بحجابى ديگر محتجب نمائيد بشكنيد زنجيرهاى اوهام را بنام خداى

خلق و مباشيد از اهل خدعه و مكر اگر اقبال كنيد و در اين امر داخل گرديد فساد

نكنيد در اين امر و كتاب الهى را با خيالات فاسده خود مقايسه

ص ٨٠٠

نكنيد اينست نصيحت الهى از پيش و بعد شاهد اين گفتارند .... شهدا و برگزيدگان

خداوند و ما همگى بر او شاهديم

 نطق صد و سى و چهارم

اذكروا الشيخ الذى سمى بمحمد قبل حسن و كان من اعلم العلمإ فى عصره لما ظهر

الحق اعرض عنه هو و امثاله و اقبل الى الله من ينقى القمح و الشعير و كان يكتب

على زعمه احكام الله فى الليل و النهار و لما اتى المختار ما نفعه حرف منها لو

نفحة لم يعرض عن وجه به انارت وجوه المقربين لو آمنتم بالله حين ظهوره ما اعرض

عنه الناس و ما ورد علينا ما ترونه اليوم اتقوا الله و لا تكونن من الغافلين

اياكم ان تمنعكم الاسمإ عن مالكها و يحجبكم ذكر عن هذا الذكر الحكيم استعيذوا

بالله يا معشر العلمإ و لا تجعلوا انفسكم حجابا بينى و بين خلقى كذلك يعظكم

الله و يامركم بالعدل لئلا تحبط اعمالكم و انتم غافلون ان الذى اعرض عن هذا

الامر هل يقدر ان يثبت حقا فى الابداع لا و مالك الاحتراع ولكن الناس فى حجاب

مبين .

نصائح قلم اعلى در اين آيات مباركه بعباد خود اين است كه ميفرمايد در حين ظهور

حق ناظر باشخاص نباشيد بلكه ناظر بحق و اثار باهره از او باشيد تا محتجب نشويد و

بايمان موفق گرديد مضمون بيان چنين است بخاطر بياوريد شيخ محمد حسن نجفى را كه

از اعظم علمإ بود در عصر خودش و چون حق ظاهر شد او و امثال او اعراض نمودند و

توجه و اقبال

ص ٨٠١

بحق نمود كسيكه گندم و جو را پاك ميكرد و شيخ بگمان خودش در شب و روز احكام خدا

را مينوشت و چون حق آمد يك حرف از آنچه نوشته بود باو نفعى نبخشيد چه اگر براى

او نفعى ميداشت اعراض نكرده بود از روئى كه بان رويهاى مقربان روشن شد اگر شما

علما ايمان آورده بوديد در حين ظهور حق مردم نيز اعراض از حق نكرده بودند و وارد

بميگشت بر ما مصائبى را كه امروز ميبينيد بترسيد از خدا و از غافلان نباشيد

مبادا مانع شود شما را اسمها از مالك و خداوند اسمها يا محتجب كند شما را ذكرى

از اين ذكر حكيم پناه بريد بخدا اى گروه علما و خودتانرا حجاب نكنيد در بين من و

خلق من چنين پند ميدهد شما را خداوند و امر ميفرمايد شما را بعدالت تا باطل نشود

اعمال شما و خود شما ملتفت نباشيد براستى كسيكه از اين امر اعراض كند آيا

ميتواند حقى ديگر را در عالم اثبات كند نه قسم به خداوند عالم ولى مردم در حجاب

واضحند و نميدانند بارى شيخ محمد حسن نجفى كه در اين آيه مباركه ذكر شد از

مشاهير علماى شيعه بود و در جامعه فرقه شيعه اثنا عشرى مقام بسيار مهمى را حائز

بود و در بين علماى شيعه مسلم و بى نظير بود و در فقه شش جلد كتاب مسمى بجواهر

الكلام تاليف نمود و مقام او در مذهب شيعه مانند مقام ابوجهل در جامعه بت پرستان

حجاز بود و چون شمس حقيقت از افق فارس طالع شد حضرت ملاعلى بسطامى در طلب محبوب

موعود خويش بهر سو ميشتافت تا بشيراز رسيد پس از تشرف بحضور حضرت

ص ٨٠٢

اعلى و فوز ايمان بان حضرت او را در سلك حروف حى بيان منسلك فرمود و خود عزيمت

حج كعبه نمود و حضرت بسطامى را به تبليغ شيخ محمد حسن مذكور مامور فرمود و

آنمظلوم بصوب ماموريت خود حركت نمود پس از وصول بنجف و ابلاغ ماموريت خويش آن

عالم مغرور حضرت بسطامى را مفقود الاثر نمود تا اخيرا مسموع شد كه آن مظلوم را

بموصل فرستادند و او را محبوس نمودند و در همان حبس بافق اعلى و ملكوت ابهى صعود

نمود و آن شيخ مغرور موفق بايمان نشد و تبعه و مقلدين هم چون علماى خود را معرض

ديدند باعراض و اغماض قيام نمودند و شرح آنرا جمال مبارك در لوح نصير بيان

فرموده است و اين عبد چند كلمه از آن لوح مبارك را زيب (؟)بخش اين اوراق مينمايد

و تتمه را بمراجعه طالبين محول ميدارد قوله تبارك و تعالى شانه ملاحظه نما در

ظهور اولم كه باسم على عليم در ما بين آسمان و زمين ظاهر شد و كشف حجاب فرمود

اول علماى عصر بر اعراض و اعتراض قيام نمودند اگرچه اعراض امثال اين نفوس بحسب

ظاهر سبب اعراض خلق شد ولى در باطن خلق سبب اعراض اين نفوس شده اند مشاهده كن

كه اگر ناس خود را معلق برد و قبول علما و مشايخ نجف و دونه نميساختند و مومن

بالله ميشدند مجال اعراض از براى اين علما نميماند چون خود را بى مريد و تنها

ملاحظه مينمودند البته بساحت قدس الهى ميشتافتند و لابد به شريعه قدم فائز ميگشتند

الى آخر از اين بيان مبارك معلوم است كه در حين ظهور احدى از عالم و جاهل معذور

نيست و اعراض و

ص ٨٠٣

و اقبال منوط و مربوط بعلم و جهل نيست بلكه منوط و مشروط بطلب و مجاهده است

چنانچه در همين لوح مبارك ميفرمايد قوله جل جلاله بحجاب نفسى خود را محتجب

مسازيد چه كه هر نفسيرا كامل خلق نمودم تا كمال صنعم مشهود آيد پس در اينصورت هر

نفسى بنفسه قابل ادراك جمال سبحان بوده و خواهد بود چه اگر قابل اين مقام نباشد

تكليف از او ساقط و در محضر حشر اكبر بين يدى الله اگر از نفسى سئوال شود كه چرا

بجمالم مومن نشده ئى و از نفسم اعراض نموده ئى و او متمسك به جميع اهل عالم شود

و معروض دارد كه چون احدى اقبال ننمود كل را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا بايشان

نموده از جمال احديه دور مانده ام هرگز اين عذر مسموع نباشد و مقبول نگردد چه كه

ايمان هيچ نفسى بدون او معلق نبوده و نخواهد بود اى آخر بارى شرافت و مقام انسان

بايمان و عرفان است نه بعلم يا ثروت يا حكومت و منصب چنانچه ميدانيم گندم پاك كن

قبل از ايمان در انظار مقدارى نداشت ولى پس از وصول بذروه ايمان خلعت نقابت

پوشيده و شيخ محمد حسن بسبب اعراض و استكبار باسفل دركات انحطاط نمود نام او هم

در بيان وهم در اقدس و سائر الواح جمالمبارك و هم در الواح مركز ميثاق به

بزرگوارى نزول يافت و نام اين بقهر و غضب و سخط الهى در الواح اشتهار يافت اما

در كتاب مستطاب بيان الباب الرابع و العشر من الواحد

ص ٨٠٤

الثامن و همچنين در اين ظهور مشاهده كن تا امروز با تدابير الهيه جواهر خلق را

حركت داده تا آنكه سيصد و سيزده نفر نقبا گرفته شده در ارض ص كه بظاهر اعظم

اراضى است و در هر گوشه مدرسه آن لايحصى عبادى هستند كه باسم علم و اجتهاد مذكور

و در وقت جوهر گيرى گندم پاك كن او قميص نقابت را ميپوشد اين است سر كلام اهل

بيت در ظهور كه ميگردد اسفل خلق اعلاى خلق و اعلاى خلق اسفل و همين قسم در ظهور

من يظهره الله بين اشخاصيكه خطور نميكند بر قلوب ايشان دون رضاى خدا را و كل

تبعيت ايشان ميكنند چه بسا اصل نار ميگردند و عباديكه كسى خطور شان در حق ايشان

نميكند چه بسا بشرف ايمان قميص ولايت از مبدء جود ميپوشد زيرا كه بقول او خلق

ميشود آنچه در دين خلق ميشود از اعلى ذكر وجود گرفته تا منتهاى آن مثل آنكه در

ظهور رسول الله اوصيا بقول آن وصى گشتند الى آخر بيانه الاعلى و در لوحيكه

بافتخار نوه گندم پاك كن از كلك اطهر ميثاق نازل شده ميفرمايد قوله عز اسمه

هوالله اى خاندان آن شخص جليل سرور اين دودمان را هرچند لقب گندم پاك كن بود ولى

مقصود اين ... نيست گندميست كه حضرت آدم روضه رضوانرا بفروخت بركت آسمانى است و

غذاى رحمانى آن بنده الهى با ايمان كامل بساحت نقطه اولى حضرت اعلى روحى له

الفدا مثول يافت وقتيكه شيخ محمد حسن نجفى مجتهد شهير با يال و كوپال چون

ص ٨٠٥

حاجى ملا هادى از آن نور مبين و شرع عظيم روى بتافت اين است كه حضرت اعلى روحى

له الفدإ ميفرمايد كه شيخ محمد حسن محروم شد و گندم پاك كن محرم راز گرديد يجعل

اعلاكم اسفلكم و اسفلكم اعلاكم الى آخر اللوح و يكى از الواح جمالمبارك كه ذكر

شيخ حسن در آن نازل زينت اين اوراق ميكنيم كه جوانان روحانى از مضامين عاليه آن

نكات دقيقه استنباط فرمايند و آن اينست هو الامر الحكيم يا عطار نامه ات نزد

مظلوم حاضر و بلحاظ عنايت فائز لله الحمد عرف اقبال از آن متضوع نسئل الله ان

يويدك و يمدك و يجعلك من الذين

اذا سمعوا قالوا لك الحمد يا مقصود العالم بما عرفتنا مشرق آياتك و مصدر امرك

المبرم المحكم المتين .... اطمينان نموديم مقام اين گفتار و بيان گذشته و وقت آن

نيست چه كه ظاهر شده امرى كه از اول عالم الى حين شبه آن ديده نشده امروز نور از

اعلإ افق عالم مشرق و لائح و نار در سدره مباركه باعلى الندإ ناطق و از سمإ

مشيت الهى من غير تعطيل كتب و صحف و زبر نازل اقلام عالم و افكار امم و اقتدار

كتاب از احصاى آن عاجز امروز هيكل اطمينان بلك الحمد يا عزيز المنان ايقان بامنت

بك يا مظلوم متكلم شق قمر گفتند شق شمس ظاهر و آن در وقتى پديد آمد كه شيخ محمد

حسن نجفى كه قلب علماى ايران بود از صراط لغزيد و بمقر خود

ص ٨٠٦

راجع يا ايها السائل آفتاب اطمينان از جميع جهات طالع و نير ايقان از افق الواح

الهى لائح و ساطع امروز خليل قد اطمئن قلبى گفته و كليم بلك الحمد يا اله

العالمين ذاكر بيك قلم بر اسياف عالم زديم آيا نديدى نشنيدى ارجع الى الالواح

انها تجذبك الى رب العالمين در آن چه واقع شده تفكر نما و در انچه نازل تفرس كن

شايد بتجليات آفتاب بيان رحمن فائز شوى و بر كرسى اطمينان جالس گردى بيك كلمه او

معادله نمينمايد آنچه در آسمان و زمين موجود است حق بجميع .... از ماسوايش ممتاز

طوب از براى نفوسيكه بطراز عدل و انصاف مزينند انه هو المويد العليم و در لوح

ديگر كه بافتخار يكى از علما نزول يافته مطلع آن اينست هذا كتاب من لدى المظلوم

الى من تمسك بالعلوم لعل يخرق الحجاب الاكبر و يتوجه الى مالك القدر و يكون من

المنصفين اينكلمات دريات بفارسى نازل قوله العزيز مثلا در ظهور مسيح جميع علماى

ارض مع آنكه منتظر ظهور بودند اعراض نمودند و حنا كه اعلم علماى ارض بود و

همچنين قيافا كه اقصى القضاة بود حكم بر كفر نمودند و فتواى قتل دادند و همچنين

در ظهور رسول روح ما سواه فداه علماى مكه و مدينه در سنين اوليه بر اعراض و

اغراض قيام نمودند و نفوسيكه ابدا اهل علم نبودند بايمان فائز شدند قدرى تفكر

فرمائيد بلال حبشى كه كلمه ئى از علم نخوانده بود بسمإ ايمان و ايقان ارتقإ

نمود

ص ٨٠٧

و عبدالله ابى كه از علما بود بنفاق برخاست راغى غنم بنفحات آيات بمقر دوست پى

برد و بمالك امم پيوست صاحبان علوم و حكم ممنوع و محروم الى آخر اللوح و در لوح

ديگر كه بافتخار يكى از علماى مسيحى است ميفرمايد يا حبيب فانظر سر التنكيس

لرمز الرئيس حيث جعل اعلاهم اسفلهم و اسفلهم اعلاهم و اذكر اذ اتى اليسوع و

انكره العلمإ و الفضلإ و الادبإ و اقبل الى الملكوت من يصطاد الحوت هذا سر ما

ذكر فى غباهب الكلمات بالرموز و الاشارات الامر عظيم عظيم الى آخر اللوح .

 نطق يكصد و سى و پنجم

قل به اشرقت شمس الحجة و لاح نير البرهان لمن فى الامكان اتقوا الله يا اولى

الابصار و لا تنكرون اياكم ان يمنعكم ذكر النبى عن هذا النبإ الاعظم او الولاية

عن الله المهيمنة على العالمين قد خلق كل امم بقوله و علق كل امر بامره المبرم

العزيز البديع قل هذا يوم الله لا يذكر فيه الا نفسه المهيمنة على العالمين هذا

امر اضطرب منه ما عندكم من الاوهام و التماثيل قد نرى منكم من ياخذ الكتاب و

يستدل به على الله كما استدلت كل ملة بكتابها على الله المهيمن القيوم قل تالله

الحق

ص ٨٠٨

لا تغنيكم اليوم كتب العالم و لا ما فيه من الصحف الا بهذا الكتاب الذى ينطق فى

قطب الابداع انه لا اله الا انا العليم الحكيم .

حق جل جلاله در اين آيات مباركه بندگان خود را بعظمت ظهور متذكر ميدارد و

ميفرمايد آفتاب حجت و نور برهان باين ظهور ساطع شد اين ظهور را با ظهور گذشته

نميتوان طرف مقايسه و تطبيق نمود باسم نبايد توسل نمود و از معنى غافل شد چه هر

اسمى بكلمه مطاعه او خلق شده اين ظهوريست كه در تورات و انجيل و قرآن بظهور الله

و ظهور رب تعبير شده است اين است كه ميفرمايد ذكر نبوت يا امامت شما را از ولايت

مطلقه و سلطنت كليه الهيه محروم نكند در يكى از الواح الهيه اين بيان مبارك نازل

قوله تبارك و تعالى اى عبد حاضر آيا اين خلق تفكر نمينمايند در عظمت اين يوم

امروز روزيست كه بزرگى آن در جميع كتب الهى از قلم اعلى مذكور و مسطور است اگرچه

ايام ظهور مظاهر احديه و مطالع نور الهيه در مقامى بايام الله مذكور ولكن اين

ايام در جميع كتب تخصيص يافته و مخصوص است بحق جل جلاله چنانچه بخاتم انبيإ

ميفرمايد يوم يقوم الناس لرب العالمين و هم چنين الملك يومئذ لله .... ربك و

الملك صفا صفا و امثال اين و بكليم ميفرمايد ان اخرج القوم من الظلمات الى النور

و ذكرهم بايام الله جميع رسل را باين يوم مبارك بشارت ميفرمايد معذلك

ص ٨٠٩

گاهى مرآت و هنگامى وصى و وقتى ثمره ميگويند باين اسمإ عاكفند و شاعر نيستند

يتكلمون و لا يشعرون يقولون و لا يفقهون قد ظهر من كان مكنونا فى علم الله و

مسطورا فى كتبه و به ظهر كل امر محتوم و كل سر مخزون انتهى و در لوح ديگر

ميفرمايد قوله العزيز بشارت اعظم كه از قلم مالك قدم مخصوص اهل عالم نازل آنكه

آيه مباركه ولكنه رسول الله و خاتم النبيين منتهى شد بايه مباركه يوم يقوم الناس

لرب العالمين لذا استوى مكلم الطور على عرش الظهور و نطق بما امر من لدى الله رب

العرش العظيم و در لوح ديگر ميفرمايد قوله جلت عظمته و كبريائه امروز هيچ فنى از

فنون و هيچ علمى از علوم و هيچ اسمى از اسمإ و هيچ شانى از شئون و هيچ كتابى از

كتب انسانرا غنى نمينمايد و كفايت نميكند الا بما نطق لسان العظمة قوله جل جلاله

هذا يوم فيه ام الكتاب ينطق و ام الكتاب ينادى و القوم لا يعرفون و لا يشعرون ان

النبى من آمن بنبئى و الرسول من بلغ رسالاتى و الوصى من وصى الناس بما نزل من

ملكوتى من بدايع اوامرى و احكامى و الولى من امر الناس بحبى و دعاهم الى صراطى

المستقيم انتهى و در لوح ديگر بيان صريح حضرت اعلى را كه در توقيعى است بافتخار

ملاباقر تبريزى از حروف حى نازل شده ذكر ميفرمايد قوله جل بيانه و اذا يوم ظهور

من يظهره الله كل من على الارض عنده سوإ فمن يجعله نبيا كان نبيا من اول الذى

ص ٨١٠

لا اول له الى آخر الذى لا آخر له لان ذلك ما قد جعله الله و من يجعله وليا فذلك

ما كان وليا فى كل العوالم فان ذلك مما قد جعله الله الى آخر و در يكى از الواح

الهيه كه شمس بيان حقيقت تبيانش باين كلمه مباركه اشراق نمود. ميفرمايد هو

البيان يا اهل البها اسمعوا الندإ من البقعة النورإ من لدى الله العليم

الحكيم و تمسكوا بحبل الوفا على شان لا تمنعكم همزات الذين كفروا بالله رب

العالمين هذه جنة لها انهار تجرى فى ظلال هذه السدرة التى ارتفعت بالحق انه لهو

الناطق البصير .... اسمى بالوفإ من شرب منه انه فاز بالاستقامة الكبرى يشهد بذلك

قلمى العزيز و انه يجد نفسه على مقام لا تمنعه الاسمإ عن مالكها و لا المسمى عن

صراطها المستقيم انه ممن شهد له الرحمن في كتابه العظيم قال و قوله الحق لا يمنعه

ذكر النبى عن الذى بقوله يخلق النبيين و المرسلين كذلك زين الكتاب بهذا الذكر

البديع لتجد منه عرف عناية الله و تكون من الراسخين و در لوح مباهله اين آيات

بينات نازل قوله جل كبريائه ان يا محمد فاعلم بان كل اسم لنسبته الى نفسى قد

استعلى فى ملكوت الاسمإ لو انت من العارفين و انطقت اليوم نسبة كل ذى نسبة الا من

دخل فى ظل هذا الوجه المشرق المنير و من تمسك باسم من الاسمإ و كان غافلا عن

موجدها انه ليس منى و كان الله بريئا منه انا خلقنا كل الاسمإ كخلق كلشيئ ان

انتم من العارفين . خلاصه

ص ٨١١

مفهوم اينست كه ميفرمايد اى احمد بدانكه هر اسمى محض انتساب بذات من رتبه عليا

حاصل نموده اگر آن نسبت قطع شود اسم معدوم صرف است و امروز نسبت هر منتسبى مقطوع

و منفصل است مگر كسيكه داخل شود در ظل ممدود من و هركس باسمى از اسمإ تمسك جويد

و از خالق اسمإ غافل شود از من نيست و خدا از او بيزار است ما هر اسمى را خلق

كرديم مانند خلق ساير اشيإ اگر عارف باشيد و هم در اين لوح مبارك است قوله

العزيز قل ان النبى من اخبر الناس و هذا النبإ الاقوم الاقدم القديم و الرسول

من بلغ رسالاتى الى الذين ضلوا السبيل و الامام من قام امام .... بخضوع و خشوع

مبين و الولى من استحصن فى حصن ولايتى المحكم المتين و الوصى من وصى الناس بما

امرناهم به فى لوح حفيظ ان الذى اتخذوه المشركون ربا لانفسهم و اعترضوا به على

الله المقتدر العزيز الجميل انه كان كاحد من عبادى و كان عن يحضر تلقإ الوجه فى

كل بكور و اصيل و هبت عليه من شطر نفسه ارياح الهوى بما اكتسبت يداه الى عن

حركته عن مقره و اتركه فى اسفل السافلين بر احباى الهى بالاخص دانشمندان و

مبلغين نهايت تفرس و تدقيق در مضامين و مفاهيم اين كلمات دريات لازم است كه

پيوسته متذكر باشيم كه از فضل و عنايتش ما را از .... كريه نفس و هوى مصون و

محفوظ دارد ميفرمايد بگو نبى كسيست كه

ص ٨١٢

مردم را باين ظهور اعظم خبر دهد و رسول كسيست كه پيامهاى مرا ابلاغ كند بانانيكه

گمراه شده اند و امام كسيست كه قيام كند مقابل من با خضوع و خشوع واضح و ولى

كسيست كه در حصن محكم ولايت من متحصن شود و وصى كسى است كه مردم را وصيت كند

بانچه امر فرموده ايم ايشانرا در لوح محفوظ خود براستى كسيكه مشركين او را

بخدائى خود اتخاذ كرده اند او مانند يكى از بندگان من است كه در محضر من هر صبح

و شام مى ايستاد بر او وزيد از طرف نفس اماره اش بادهاى هوى و هوس تا آنكه او را

از جاى خود حركت داد و در اسفل السافلين انداخت راستى بسى جاى تعجب و تحير است

كه با آنهمه بيانات صريحه و تاكيدات اكيده حضرت اعلى عز اسمه الابهى كه در ظهور

من يظهره الله آنى در ايمان توقف نكنند و لم و بم بر زبان نرانند و بمحض ادعا

ولو آياتى از او نبينند دعوتش را اجابت كنند و شكر الهى را بجا آورند زيرا جز

خود من يظهره الله احدى نميتواند بچنين ادعائى تفوه كند معذلك اقبال نكردند كه

سهل است باعراض و اغراض قيام كردند كه هيچ يك از امم و ملل بچنين اعراضى اقدام

نكرده بودند بر ارباب تحقيق و اطلاع معلوم است كه اگر امم سائره بموجب نصوص كتاب

آسمانى كه در دست داشتند در باره ظهور موعودشان علائم و اشاراتى مرموز بود كه از

فهم حقائق كلمات متشابه

ص ٨١٣

كتابشان عاجز و قاصر بودند ز بدين سبب .... اعتذار ميجستند ... بتوان آنانرا

معذور دانست و حال آنكه در آستان احديت در حين ظهور احدى معذور نيست و چون باثار

باهره خود معروف است اما اهل بيان هيچ راه عذرى ندارند زيرا حضرت اعلى جميع

حجبات مانعه و سبحات مجلله را خرق و حرق فرموده حتى آنكه به وصى و ولى تكلم و

تفوه نفرموده بلكه ببيان واضح صريح فرموده ... دور بيان قبل ظهور من يظهر بر اهل

بيان بدون تخصيص و استثنإ اطلاق مومن بر افراد ميشود و چون من يظهر ظهور فرمايد

بهر كس نبى فرمود نبى ميشود يا ولى فرمود ولى ميشود حتى اگر درخترا حجت قرار داد

آندرخت بر خلق حجت ميگردد چنانچه در كتاب مستطاب بيان ميفرمايد الباب الرابع و

العشر من الواحد السادس و در ظواهر چونكه ذكر نبى و وصى در اين كور ميكردند و

بمومنين اطلاق ... ميشود الا يوم قيامت كه هر كس را شجره حقيقت بهر اسم كه خواهد

ذكر ميكند الى آخر باين بيان صريح بعد از شهادت حضرت اعلى يحياى بى حيا با آن

شنايع اعمال و قبائح افعال مدعى وصايت شد و معدودى مانند خودش در شرارت و خبائث

نيز با او موافق و همدست شدند و نفوسيرا در پرده جهالت و ضلالت محتجب نگاه

داشتند وفى الحقيقه قلم و زبان از ذكر نام ايشان و اقوال و افعالشان شرم دارد و

آنهمه نصائح مشفقانه جمالمبارك و مركز ميثاق در ايشان تاثيرى نكرد بلكه بر طغيان

ص ٨١٤

و فساد و افسادشان افزوده و همچنانكه علماى يهود بر حضرت حضرت مسيح رد نوشته و

مينويسند و همچنين علماى اسلام رديه ها بر امر نوشته و مينويسند اهل بيان نيز

بمومنين قبل تاسى نمودند و قلم بى شرمى را در دست گرفته و آنچه شايسته خودشان

بود بمركز تقديس نسبت دادند و چنانچه صريح بيان حضرت اعلى بود احجب از جميع امم

و ملل قبل شدند تا احاطه علميه حضرت اعلى بر يار و اغيار واضح و عيان گرديد هر

كس بخواهد بر اقوال و اعتراضات سخيفه آنان و اجوبه كافيه نازله از قلم اعلى

اطلاع يابد بايد بكتاب مقدس بديع كه از فم مشيت جمال قدم بنام آقا محمد على

اصفهانى نزول يافته مراجعه و مطالعه نمايد بهتر آنكه زبان قلم را از ذكر آنان

بربنديم و ببيان مبارك جمال قدم جل جلاله سخن را به پايان رسانيم قوله تقدست

اقواله اشهد بالله و ملائكته و انبيائه و رسله بان الله اظهر نقطة البيان ليبشر

الناس بهذا الظهور الاعظم مثله مثل ابن الزكريا الذى كان يبشر الناس قدام الروح

فى عصره انه لم يزل كان مقدسا عن هذا المشرك بالله الذى ينسب نفسه اليه ....

الناس عن سبيل الحق فويل له و للذين اتبعوه عما قدر لهم من عذاب الله مقتدر

القهار قل تالله يا قوم ما يتكلم الا بالكذب انه هو الذى افترى على الله و حارب

ص ٨١٥

معه فى كل الاعصار و يبرإ نقطة الاولى و اوليائه من هذه النفس الامارة بالسوء

التى يستعيذ الطاغوت بالله من شرها كذلك نزل من لدن عزيز حكيم

 نطق يكصد و سى و ششم

يا معشر العلمإ اياكم ان تكونوا سبب الاختلاف فى .... كما كنتم علة الاعراض فى

اول الامر اجمعوا الناس على هذه الكلمة التى بها صاحت الحصاة الملك لله مطلع

الايات كذلك يعظكم الله فضلا من عنده انه لهو الغفور الكريم اذكر الكريم اذ

دعوناه الى الله انه استكبر بما اتبع هويه بعد اذ ارسلنا اليه ما قرت به عين

البرهان فى الامكان و تمت حجة الله على من فى السموات و الارضين انا امرناه

بالاقبال فضلا من الغنى المتعال انه ولى مدبرا الى ان اخذته زبانية العذاب عدلا

من الله انا كنا شاهدين اخرجن عن الاحجاب على شان يسمع اهل الملكوت صوت خرقها

هذا امرالله من قبل و من بعد طوبى لمن عمل بما امر و ويل للتاركين انا ما اردنا

فى الملك الا ظهور الله و سلطانه و كفى بالله على شهيدا انا

ص ٨١٦

ما اردنا فى الملكوت الا علو امرالله و ثنائه و كفى بالله على وكيلا انا ما

اردنا فى الجبروت الا ذكر الله و ما من عنده و كفى بالله معينا .

در اين آيات دريات در و جواهر نصائح الهيه را بعلما ارزانى داشته ميفرمايد اى

گروه علما مبادا سبب اختلاف شويد چنانچه در اول امر باعث اعراض بوديد مردمرا جمع

نمائيد بر اين امريكه سنگريزه ها فرياد برآورند كه ملك مخصوص است از براى

خدائيكه محل طلوع آيات است چنين نصيحت ميكند شما را محض فضل خود اوست آمرزنده و

صاحب كرم بخاطر بياوريد كريم كرماني را وقتيكه او را بخدا دعوت نموديم و او بسبب

متابعت هواى خويش تكبر نمود پس از آنكه فرستاديم بسوى او آنچه كه چشم برهان را

در عالم روشن نمود او از حق رو گردانيد تا آنكه موكلين عذاب او را اخذ نمودند و

آن عذابى بود از ما و ما شاهديم اى گروه علما حجبات را خرق كنيد بنوعيكه اهل

ملكوت صداى خرق احجابرا بشنوند ما در عالم ملك غير از ظهور حق و سلطنت او چيزى

نخواسته ايم و در ملكوت جز علو امر الهى و ثناى او چيزى نميخواهيم و خدا در اين

مقصود شاهد و وكيل است و در عالم جبروت نيز جز ذكر الهى و آنچه از نزد او نازل

گشته اراده و مقصدى نداريم و خدا يار و معين ماست و در الواح سائره در موارد

عديده علماى

ص ٨١٧

هر ملتى را بنهايت شفقت و لطف نصيحت فرموده است و در اين آيات باهره پس از نصيحت

و تذكر علمإ براى حصول عبرت ذكر كرديم كريم كرمانى را ميفرمايد اين شخص عنود

در آغاز ظهور از معاندت و ضديت بقلم و زبان آنى قصور و فتور نميكرد چنانچه در

يكى از الواحيكه در كتاب اقتدارات از قلم اعلى نازل گشته ميفرمايد قوله عز اسمه

بارى اعراض و اعتراض تخصيص باصفهانى و رفيق او نداشته حاجى محمد كريمخان كرمانى

در هر سنه و همچنين ساير جهلا كه باسم علم معروفند و صاحب ناسخ التواريخ در باره

حضرت اعلى نوشته آنچه را كه هيچ زنديقى ننوشته الى آخر اللوح و از جمله ترهات و

عبارات ركيك كريم خان در جواب سئوالات سائل نوشته اين عبد محض نمونه و مسطوره

درج ميكنيم تا مقدار كمالات او معلوم عموم گردد و ناظرين اين اوراق بدانند كه

ذباب ضعيف با اين پايه و مايه از فضل و كمال هوس پرواز بانسر طائر آسمانى و عقاب

فضاى رحمانى نموده و بگمان خود اين ذباب بر تر از عقاب پريده اين عين عبارت اوست

وقتيكه اين ملعون خروج كرد و شبهات در اسلام انداخت جميع اين ملاها از رد او

بقواعد علمى عاجز شدند چرا كه آنها بجز قواعد اصولى و فقهى چيز ديگر نميدانستند

و مدتها در ميان اسلام گشت و كسى به قاعده علمى انكار او را نتوانست كرد و اگر

بعضى هم انكار او كردند

ص ٨١٨

بمحض لا .... و گفتن كافر و ملعون است بوده ) و از اين ترهات مينويسد تا ميرسد

باين عبارت قوله و خدا ميداند كه اگر چه اتلاف اين مرد بشمشير پادشاه اسلام پناه

بود اما ابطالش و برگردانيدن بسيارى از خلق ايران بواسطه انكار من بود و بواسطه

كتب و موعظه هاى من الى آخر ترهاته ولى خار و خاشاك قلم و كتاب او در سد سبيل

.... امرالله مقاومت نتوانست حال ببينيد شمشير پادشاه اسلام پناه و جديت او در

ضديت با حق و قلع و قمع اين فئه مظلومه چه كرده و چه تاثيرى نموده اين عبد سواد

فرمان ناصرالدين شاه را كه بعنوان مهديقلى ميرزا صادر نموده براى اطلاع ناظرين

در اين ورقه درج مينمايد تا بر اولى الابصار مزيد انتباه و اعتبار گردد و اينست

سواد فرمان او ( عم اكرم نامدار مهدى قلى ميرزا حاكم دارالمرز مازندران موفق

بوده بداند كه در باب رفع غائله و دفع فساد و فتنه و آشوب و اغتشاش بابيها كه در

نفس الامر بدعت تازه در دين مبين و شريعت غراى جناب سيد المرسلين گذاشته اند و

فى الواقع برداشتن آنها از صفحه روزگار و روى زمين بر همه كس واجب و از لوازم

دين است و ضرورى مذهب و ملت همين است بل اولا اطفإ نائره اين شعله منوط و مربوط

باهتمام علماى اعلام و فضلاى ذوى العز و الاحترام خواهد بود و در ثانى بكف كفايت

نوكرهاى دين دار دولت ابد قرار بسته

ص ٨١٩

بالجمله بنوعيكه در هنگام ماموريت آن عم ارجمند بالمنافهة .... فانيه امر فرموده

ايم بايد آن عم گرامى در اينخصوص كمال .... و حمايت از عاليجناب مقرب الخاقان

عباسقليخان سردار نوكر لاريجانى بعمل آورده مراقب و مواظب باشند كه انشإ الله

... فتنه و فساد و آشوب و انقلاب اين طبقه ... هلاكت بالمره از صفحات مازندران

برخاسته شود و بالكليه اين معدود را قلع و قمع نمائيد كه آثارى از آنها باقى

نباشد و از شرارت و شيطنت آنها همگى اهالى آن مرز و بوم آسوده و فارغ البال

باشند البته در اينباب حسب المقرر مرتب و معمول داشته در اين باب لازمه دقت و جد

و جهد مبذول و مصروف دارد و در عهده شناسند ..... فى صفر المظفر سنه 1260 اصل

فرمان بخط منشى است و نيز در حاشيه طرف راست فرمان بخط منشى تاكيد شده است عين

عبارت اين است مقرر آنكه غائله جزئى در قادى كلا واقع شده است رفع آنرا هم بروجه

احسن بايد كرد بايد آن عم ارجمند در اين باب نيز كمال دقت و اهتمام بعمل آورده و

قرار درستى در امور آنجا بدهد البته حسب المقرر مرتب و معمول داشته در عهده

شناسند فى شهر متن سنه 1265 و در حاشيه طرف چپ فرمان كه بخط خود ناصرالدين شاه

نوشته شده عبارت اين است صحيح است مهدى قلى در اينباب زياده از حد بايد سعى بكند

اين عمل بازيچه نيست پاى دين و مذهب در ميان است اين طايفه نجس مردود را هم چه

ص ٨٢٠

بايد از صفحه دار المرز پاك كنى كه اثرى باقى نماند البته كمال اهتمام را بكنى

بنوكر عباسقلى خان لاريجانى تقويت كنى كه از عهده اين خدمت و خدمات مرجوعه ديگر

خوب بر آيند صفر المظفر 1265 و نيز بخط ناصرالدين شاه در زير حاشيه چپ فرمان

عبارت اين است مهديقلى ميرزا بايد كمال تقويت بعباسقليخان سردار و ساير نوكرها

بكنى كه انشإ الله به همانطوريكه مشافهة بعباسقليخان حكم كرده ام اين خدمت را

بانجام برساند و امورات آن صفحات كمال نظم را بهمرساند انتهى خدا ميداند هيچ

نميخواستم اين اوراق را بذكر اين مطالب آلوده سازم چه مقصود از اين اوراق جز

بيان اوامر و احكام و الواح مقدسه منظور نبوده و ذكر اينگونه مطالب شان تاريخ

است ولى براى انتباه و تذكر اين نكته كه هيچ قوه قويه نميتواند از اراده نافذه

حق جل جلاله جلوگيرى و مقاومت نمايد يدالله فوق ايديهم والله غالب على امره و ان

جندنا لهم الغاليون شاهد اين مقال است و هركه مقاومت خواهد جز خسران دنيا و

آخرت نتيجه نميبرد و بغير عذاب و عقاب سرمدى ابدا حاصل و صرفه برندارد بارى

نصائح قلم اعلى بعلما بقدرى زياد است كه اين اوراق گنجايش تحميل آنرا ندارد ولكن

براى تنبيه و تذكر چند آيه ذكر ميشود تا قطره دليل نهر و رشحه نشان بحر گردد در

يكى از الواح مندرجه در كتاب مستطاب مبين اين آيات بينات

ص ٨٢١

نازل قوله جل شانه قل يا معشر العلمإ امسكوا اقلامكم تالله الحق يتحرك القلم

الاعلى على لوح القضإ ثم اصمتوا عما تذكرن لان السدرة المنتهى تنطق بالحق

توجهوا اليها و لا تكونن من الغافلين و اشتغلتم بكلماتكم افتحوا الابصار يا ملإ

الاشرار قد اتى سلطان الكلمات من سمإ البيان ان الورقإ تغرد على الافنان بفنون

الالحان و على اغصان دوحة البيان بنغمات تنجذب منها افئدة من على الارض ان ربكم

الرحمن على ما اقول شهيدا قل ان اتركوا .... قد ظهر البحر الاعظم المجتمع من

الكوثر الذى جرى من عين الهإ المنتهية الى سلطان الاسمإ كذلك نبئاكم الخبير قل

الظنون انه اراد لنفسه شيئا لا و رب العالمين انا فدى بنفسه لحيوتكم فوا عجبا من

الذين ... اسياف الهوى على وجه من اراد ان يدخلهم فى ملكوت ربهم العزيز الحكيم

انا اردنا البقإ لاهل الانشإ و هم اجتمعوا على قتلى سوف يجدون انفسهم فى خسران

مبين خلاصه مفهوم اين است اى گروه علما قلمهاى خود را نگاه داريد بخدا قسم قلم

اعلى بر لوح قضا در حركت است و از گفتگوى خود خاموش گرديد زيرا هيكل ظهور در نطق

و بيان است بحق توجه نمائيد و از غافلان نباشيد آيا بكلمات خودتان مشغول گشته

ايد چشمهاى خود را باز كنيد اى گروه شريران براستى آمد سلطان كلمات از آسمان

بيان از نزد داناى حكيم بگو ترك نمائيد

ص ٨٢٢

عو عو كلاب را چه ورقاى احديت بر شاخسار بانواع لحنها در تغنى و آواز است و بر

شاخسار .... بيان بترانه ئى دمساز است كه قلوب عالميانرا ميربايد و پروردگار شما

برآنچه ميگوئيم شاهد است بگو غدير را ترك نمائيد درياى اعظم كه منبع كوثر است

.... جارى از چشمه هائيكه منتهى بسلطان اسمإ ميگردد چنين خبر ميدهد شما را خداى

آگاه بگو آيا گمان ميكنيد كه مظهر امر براى خود چيزى خواسته است نه قسم

بپروردگار عالميان او جان خود را براى حيات شما فدا نموده است پس چقدر عجب است

كسانيكه شمشيرهاى هوى را آخته اند بر روى كسيكه ميخواهد آنانرا در ملكوت

پروردگارشان وارد نمايد ما از براى اهل عالم بقا خواسته ايم و آنان بر قتل من

اجتماع نموده اند زود است كه خود را در خسران مبين يابند و در لوح ديگر از همين

كتاب در ص 152 قلم اعلى علما را نصيحت ميفرمايد قوله العزيز قل يا معشر

العلمإ دعوا العلوم بر آيات الايات اخرقوا الحجاب الاكبر باسم مالك القدر ثم

اقبلوا بقلوبكم الى المنظر الاطهر الذى فيه ينطق لسان الوحى بسلطان القدرة و

الاقتدار ميفرمايد اى گروه علما حضرت معلوم با علمهاى آيات آمد حجاب اكبر را

بنام خداوند بدرانيد و بصميم قلب باين منظر اطهر توجه نمائيد كه در آن لسان وحى

بسلطنت قدرت و توانائى ناطق است بى مناسبت نيست كه اين صحبت را بلوح مختصرى كه

بنام حاجى محمد كريمخان كرمانى از قلم اعلى نزول يافته ختم نمائيم

ص ٨٢٣

قد نزل من لدى الرحمن للحلج محمد كريمخان هو القهار يا كريم اسمع ندإ ربك

الابهى من سدرة المنتهى تنطق انه لا اله الا هو المهيمن القيوم دع الكاس ثم

اسرع الى البحر الاعظم تالله لا يغنيك اليوم تتمسك بما خلق بقوله كن فيكون ضع

الكتب و الاشارات قد ظهر مالك الاسمإ بقدرة و ........ قلمك و اسمع لما يوحى من

القلم الاعلى و سبح بحمد ربك فى هذا اليوم الذى فيه زلت الاقدام هل ........ لا

و منزل الايات سوف تفنى الدنيا و لا تجد لنفسك من ... تالله قد انتشرت اجنحة

الطاوس فى الفردوس و غنت الورقإ على الافنان بفنون الالحان و نسمع من المجرمين

نعيق الغراب اقبل الى قبلة الافاق انه هو الصراط الاعظم بين الامم كذلك نسبناك و

هديناك سوإ الصراط ان سمعت لنفسك و ان اعرضت انه هو الغنى المقتدر العزيز

الجبار . خلاصه مضمون اين است كه ميفرمايد اى كريم نداى حق را از سدره منتها

بشنو كه بوحدانيت الهى ناطق است جام را بگذار و ببحر اعظم بشتاب بخدا قسم امروز

تو را بى نياز ميكند چيزى اگر بجميع كائنات تمسك جوئيد كتب و اشارات را بگذار

خداوند اسما و صفات ظهور فرمود با قدرت و سلطنت قلم خود را نگاهدار و بشنو آنچه

را كه قلم اعلى خبر ميدهد و بتسبيح پروردگارت قيام كن در اين روزيكه جميع قدمها

لغزش يافته آيا اطرافيان تو نفعى براى تو دارند نه قسم بمنزل آيات زود است دنياى

فانى

ص ٨٢٤

شود و براى خود دوستى نيابى طاوس در بهشت بال خود را گسترده و كبوتر فردوسى

بانواع الحان در نغمه سرائى است و حال آنكه از مجرمين بانگ كلاغ را ميشنويم

بقبله آفاق توجه نما كه آنست راه راست در بين مردم چنين تو را خبر داديم و راه

نموديم اگر بشنوى نفعش براى تو است اگر اعراض كنى البته خدا بينياز و توانا و

عزيز و جبار است .

 نطق يكصد و سى و هفتم

طوبى لكم يا معشر العلمإ فى البهإ تالله انتم امواج بحر الاعظم و انجم سمإ

الفضل و الوية النصر بين السموات و الارضين انتم مطالع الاستقامة بين البريه و

مشارق البيان لمن فى الامكان طوبى لمن اقبل اليكم و ويل للمعرضين ينبغى اليوم

لمن شرب رحيق الحيوان من يد الطاف ربه الرحمن ان يكون نباضا كالشريان فى جسد

الامكان ليتحرك به العالم و كل عظم رميم .

از بديهيات مسلمه است كه در ظلمت شب نه تلئلو در و گوهر مشهود است و نه تيرگى

سنگريزه و خزف محسوس و چون آفتاب جهانتاب طلوع و اشراق بر آفاق نمايد در و گوهر

و صدف و خزف از هم ممتاز و معلوم گردد و قدر و مقدار هر چيزى

ص ٨٢٥

محسوس و پديدار شود نظر باين نكته دقيقه است كه حضرت مسيح .... لمجد و اثنإ

ميفرمايد اى ريا كاران شما ظلمت شب را دوست ميداريد زيرا از اعمال خود ميترسيد

چه در پرتو آفتاب .... صعيره و كائنات جسميه معلوم و مشهود ميگردد همچنين چون

شمس حقيقت از افق غيب الوهيت ساطع و لامع شود حقائق انسانيه در پرتو آفتاب حقيقت

واضح و مكشوف گردد چنانچه در قرآن يوم ظهور را يوم تبلى السرائر ميفرمايد و

همچنين جمال قدم جل ذكره الاعظم در يكى از الواح تصريح فرموده قوله جل كبريائه

هو المبين الحكيم امروز روزيست كه مقام انسان و جوهر او ظاهر ميشود و امروز روز

تبلى السرائر است ولكن اكثرى از آن غافل امروز روزيست كه آفتاب از نور او روشن و

منير است و بحور غنا نزد كلمه اش فقير ولكن حجاب اكبر اكثر بشر را از منظر اكبر

منع نمود يعنى علماى عصر حائل شدند و ابصار را از مشاهده انوار منع نمودند اى

صاحبان بصر ببصر خود ملاحظه نمائيد و بسمع خود بشنويد امروز مكنون ظاهر است و

مخزون امام وجوه حاضر جهد نمائيد شايد بانوار آفتاب حقيقت منور شويد و از درياى

بخشش قسمت بريد كذلك انزلنا البيان لتذكر العباد بهذا الفضل العظيم و تبشرهم بما

نطق بها لسان العظمة فى مقامه الكريم مقصود اين است كه قبل از اشراق شمس حفيف

ليل ... است سمإ .... و نفوس مكتوم و مخفى است و بعد از طلوع و اشراق هركس توجه

و اقبال نمود

826

از عالم و جاهل و عارف و غارف و غنى و فقير از انوار مضيئه شمس حقيقت مستضئى و

منير ميگردد و مرآت حاكى از انوار شمس ميگردد و هركس اعراض و استكبار كند و

مانند خفاش در شكاف ديوار طبيعت پنهان شود و بگويد كو آفتاب جهانتاب البته از

جميع فيوضات محروم گردد و بخسران ابدى گرفتار و معدوم صرف شود خواه عالم باشد

خواه جاهل براى توضيح اين مطلب انظار ناظرين را باين بيانات رشيقه منزله در كتاب

مستطاب ايقان متوجه و معطوف مينمايم اذهان طاهره احباى الهى مسبوق است كه جمال

كبريإ حضرت بهإ الله جل كبريائه پرده از روى اسرار و معانى و رموز و حقائق

آيات متشابهات كتب آسمانى برداشته خصوصا بيانات مباركه حضرت مسيح در باره رجعت

خودش از آسمان از جمله آن علامات ظلمت شمس و تاريكى قمر و سقوط كواكب از آسمان

است كه تفسير ميفرمايد قوله كبر شانه پس معلوم شد كه مقصود از شمس و قمر و نجوم

در مقام اوليه انبيإ و اوليإ و اصحاب ايشانند كه از انوار معارفشان عوالم غيب

و شهود روشن و منور است و در مقام ديگر مقصود از شمس و قمر و نجوم ظهور قبلند كه

در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دين مردم در دست ايشان است و اگر در ظهور شمس

اخرى بضيائى او منور گشتند لهذا مقبول و منير و روشن خواهند بود و الا حكم ظلمت

در حق آنها جارى است اگر چه بظاهر هادى باشند زيرا كه جميع

ص ٨٢٧

اين مراتب از كفر و ايمان و هدايت و ضلالت و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط

بتصديق آن شمس معنوى الهى است بر هر نفسى از علما حكم ايمان از مبدء عرفان در

يوم تغابن و احسان جارى شد حكم علم و رضا و نور و ايمان در باره او صادق است و

الا حكم جهل و نفى و كفر و ظلم در حق او جريان يابد و اين بر هر ذى بصرى مشهود

است كه همچنانكه نور ستاره محو ميشود در نزد اشراق شمس ظاهره همين قسم شمس علم و

حكمت و عرفان ظاهره نزد طلوع شمس حقيقت و آفتاب معنوى محو و تاريك ميشود و اطلاق

شمس بر آن علما بمناسبت علو و شهرت و معروفيت است مثل علماى مسلم عصر كه مشهور

بلاد و مسلمند بين عباد و اگر حاكى از شمس الهى باشند از شموس عاليه محسوبند و

الا از شموس سجيين چنانچه ميفرمايد الشمس و القمر .... و معنى شمس و قمر هم كه

در آيه مذكور است البته شنيده ايد احتياج بذكر نيست و هر نفسى هم كه از عنصر اين

شمس و قمر باشد يعنى در اقبال بباطل و اعراض از حق البته از حسبان ظاهر و بحسبان

راجع خواهد شد و از اين بيانات مباركه بخوبى واضح ميشود كه در يوم ظهور هر عالمى

كه موفق بايمان گشت بر نورانيت و شرافت و بزرگوارى خود باقى است و اگر از انوار

شمس حقيقت مستضئى نشد و محتجب شد و بر اعراض و استكبار قيام كرد ظلمت محض و فانى

بحت خواهد گشت چنانچه در ظهور حضرت

ص ٨٢٨

مسيح حنا و ... كه اعلم از علماى بنى اسرائيل و رئيس قضاة و كهنه بودند و از

مسيح اعراض نمودند و فتوى بر قتل آن مظلوم دادند ........................

........انداختند همچنين در ظهور حضرت خاتم الانبيإ مقام ابوجهل و نصربن حارس

در جزيرة العرب بسيار مهم بود ولكن چون شمس رسالت از افق حجاز اشراق نمود بر

اطفإ نور محمدى قيام كردند و بر قتل آنحضرت كمر بستند نورانيت ايشان بظلمت صرف

تبديل شد و علمشان بجهل منسوب گشت چنانچه ابوالحكم لقب داشت و از لسان خاتم

الانبيإ ابوجهل لقب يافت و همچنين در ظهور حضرت اعلى و بهإ الله روح الوجود

لهم الفدإ علمائيكه به فوز ايمان فائز گشتند بر نورانيت خود افزودند مثل ملا

حسين بشرويه بباب الباب لقب يافت ميرزا محمد على بار فروشى بقدوس ملقب گشت قرة

العين طاهره لقب يافت و شيخ عبد الحسين طهرانى كه شيخ العراقين لقب داشت به

خنزير ملقب شد و حاجى محمد باقر حجة الاسلام بذئب ملقب گشت و پسرش ... تقى آية

الله نجفى بابن الذئب موسوم و موصوف گشت و سلطان العلما امام جمعه .... ملقب و

موصوف شد و مصداق ... اسفلكم اعلاكم و اعلاكم اسفلكم تحقق يافت و نور بنار و نار

بنور تبديل شد و اين سنت سنيه در هر يك از ظهور مظاهر الهيه محقق بوده و خواهد

بود يفعل الله ما يشإ و يحكم ما يريد اين است كه در اين آيات مباركه علمائيكه

در ظل كلمة الله وارد

ص ٨٢٩

شده يا بشوند تمجيد و توصيف ميفرمايد و باين بشارت كبرى تبشير مينمايد كه خوشا

بحال شما اى گروه علما در امر بها بخدا قسم شمائيد موجهاى اين بحر اعظم و شمائيد

ستارگان آسمان فضل و عنايت و شمائيد پرچمهاى نصرت در ميان آسمانها و زمينها

شمائيد مطالع استقامت در بين خلق و شمائيد مشرقهاى بيان براى اهل عالم خوشا حال

كسيكه اقبال كند بسوى شما و واى بركسيكه از شما اعراض نمايد امروز سزاوار اين

است براى هركس كه بنوشد آب حيات از دست الطاف پروردگار خود اينكه مانند شريان

متحرك باشد در جسم عالم تا بحركت آورد عالم وجود را و هر استخوان خاك شده ئيرا و

در لوح ديگر ميفرمايد قوله تقدست اقواله يا غلام يذكر الغلام من شطر السجن بما

ينطق العالم قد اتى مالك القدم بامر مبين طوبى لعالم اقبل الى افقى انه من اعلى

الخلق لدى الله رب العالمين تمسكوا بحبلى و تشبثوا (؟)بذيل عنايتى انا المقتدر

على ما اشإ يشهد كل منصف بصير مضمون چنين است اى غلام اين جوان از سمت زندان

ترا ذكر ميكند بانچه عالم ناطق است باينكه خداوند قدم آمد با امرى واضح خوشا حال

آن عالمى كه اقبال كند بسوى افق من البته چنين عالمى اعلى و برتر است از جميع

خلق در نزد خدائيكه پروردگار عالميان است و در لوح ديگر لسان عظمت به نصيحت علما

ناطق گشته ميفرمايد قوله تعالى قل ان انصفوا يا معشر العلمإ باى

ص ٨٣٠

حجة آمنتم من قبل و باى برهان اعرضتم عن هذا الاسم المكنون ان ارفعوا روسكم قد

اشرقت شمس الظهور و ينطق مكلم الطور خافوا الله و لا تكونوا من الذينهم لا

يفقهون ان اقبلوا بوجوه النورإ الى مشرق آيات ربكم المهيمن القيوم اياكم ان

تمنعكم شئونات الخلق عن الحق ضعوا ما عند الناس متوكلين على الله رب ما كان و ما

يكون طوبى لعبد اقبل الى الافق الاعلى و ويل لكل منكر مردود كذلك زينا بحر العلم

بسفينة البيان لتشكر ربك مالك الوجود البهإ عليك و على الذين تمسكوا بهذا الحبل

الممدود ميفرمايد اى غلام بگو اى گروه علما انصاف دهيد بكدام دليل ايمان آورديد

از پيش و بكدام برهان از اين اسم مكنون اعراض نموديد سرهاى خود را برداريد آفتاب

ظهور طالع شد و مكلم طور ناطق است از خدا بترسيد و نباشيد از كسانيكه نميفهمند

توجه كنيد با رويهاى نورانى بسوى مشرق آيات پروردگار مهيمن قيوم خودتان مبادا

شئونات خلق شما را مانع شود از حق بگذاريد آنچه كه در نزد مردم است و توكل

نمائيد بر خدائيكه پروردگار است بر آنچه بوده و خواهد بود خوشا آن بنده ئى كه

اقبال و توجه كند بسوى اين افق اعلى و واى برحال هر منكر مردودى اين چنين مزين

فرموديم درياى علم را بكشتى بيان براى آنكه شكر كنيد خداوند عالم را نور الهى بر

تو و ساير كسانيكه تمسك جستند باين حبل ممدود و در لوح ديگر

ص ٨٣١

ميفرمايد قوله عز اسمه حضرت موجود ميفرمايد حكيم دانا و عالم بينا دو بصرند از

براى هيكل عالم انشإ الله ارض از اين دو عطيه كبرى محروم نماند و ممنوع نشود و

نيز در همين لوح مبارك لسان قدرت ارباب علم و حكمت را بانچه صلاح ايشان و اصلاح

عالم است نصيحت و دلالت ميفرمايد قوله تعالى قوله بايد اول هر امرى آخر آن

ملاحظه شود و از علوم و فنون آنچه سبب منفعت و ترقى و ارتفاع مقام انسانست اطفال

بان مشغول تا رائحه فساد از عالم قطع شود و كل بهمت اولياى دولت و ملت در مهد

امن و امان مستريح مشاهده شوند حضرت موعود ميفرمايد علماى عصر بايد ناس را در

تحصيل علوم نافعه امر نمايند تا خود و اهل عالم از آن منتفع گردد و علوميكه از

افظ ابتدا و بلفظ منتهى گردد مفيد نبوده و نخواهد بود اكثرى از حكماى ايران عمرها

بدرس حكمت مشغولند و عاقبت حاصل آن جز الفاظى نبوده و نيست الى آخر فى الحقيقه

اگر آفاق قلوب از ابرهاى تيره ظنون و اوهام مقدس ميشد البته از اشراق انوار يقين

منور ميگشت چنانچه در لوحى ميفرمايد قوله العزيز اى عبد حاضر ملاحظه كن ... باين

رقيقى كه مشاهده ميشود اگر حجاب گردد چشم از مشاهده آسمان و زمين و آنچه در اوست

از اشجار و انهار و جبال و اثمار و الوان و ماعندهم محروم و ممنوع ماند حال اگر

حجاب غليظ .... بر قلب وارد شود

ص ٨٣٢

چه خواهد نمود

 نطق يكصد و سى و هفتم

يا اهل الانشإ اذا طارت الورقإ عن ... الثنإ و قصدت المقصد الاقصى ... ارجعوا

ما لا عرفتموه من الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا الاصل القويم .

قلم اعلى در اين آيه مباركه مجدد محض تاكيد تكرارا امر رجوع بمبين منصوص

ميفرمايد خلاصه مفهوم چنين است اى اهل عالم چون ورقاى احديت از شاخسار ثنا پرواز

كند و آهنگ مقصد بلند پنهان خود نمايد آنچه از احكام كتاب را ندانسته ايد بفرع

منشعب از اين اصل قويم رجوع نمائيد و در الواح سائره نيز اين امر موكد محتوم را

تكرار و تاكيد فرموده و در آن الواح جلالت قدر و علو مقام مبين منصوص را معين و

معلوم داشته فله الحمد و الثنإ و العظمة و الكبريإ از آنجمله اين لوح مبارك

قال و قوله الحق قل قد انشعب بحر القدم من هذا البحر الاعظم فطوبى لمن استقر فى

شاطئه و يكون من المستقرين و قد انشعب من سدرة المنتهى هذا الهيكل المقدس الابهى

غصن القدس فهنيئا لمن استظل فى ظله و كان من الراقدين قل قد نبت غصن الامر من

هذا الاصل الذى استحكمه الله فى ارض المشية و ارتفع فرعه

ص ٨٣٣

الى مقام احاط كل الوجود فتعالى هذا الصنع المتعالى المبارك العزيز المنيع ان يا

قوم تقربوا اليه و ذو قوامنه اثمار الحكمة و العلم من لدن عزيز عليم و من لم

يذق منه يكون محروما عن نعمة الله ولو يرزق بكل ما على .... ان انتم من العارفين

قل قد فصل من لوح الاعظم كلمة على الفضل و زينها الله بطراز نفسه و جعلها سلطانا

على من على الارض و آية عظمته و اقتداره بين العالمين ليمجدن الناس به ربهم

العزيز المقتدر الحكيم و يسبحن به بارئهم و يقدسن نفس الله القائمة على كل شيئ

ان هذا الا تنزيل من لدن عليم قديم قل يا قوم فاشكروا لله لظهوره و انه لهو

الفضل الاعظم عليكم و نعمة الاتم لكم و به يحيى كل عظم رميم من توجه اليه فقد

توجه الى الله و من اعرض فقد اعرض عن جمالى و كفر ببرهانى و كان من المسرفين انه

لوديعة الله بينكم و امانة فيكم و ظهوره عليكم .... بين عباده المقربين كذلك

امرت ان ابلغكم رسالة الله بارئكم و بلغتكم بما امرت به اذا يشهد الله على ذلك

ثم ملائكته و رسله ثم عباده المقدسين ان استشفوا رائحة الرضوان من اوراده و لا

تكونن من المحرومين ان اغتنموا فضل الله عليكم و لا تحتجبوا عنه و انا قد بعثناه

على هيكل الانسان فتبارك الله .... ما يشإ بامره المبرم الحكيم ان الذينهم

منعوا

ص ٨٣٤

انفسهم عن ظل الغصن اولئك ناهوا فى العرإ و احرقتهم حرارة الهوى و كانوا من

الهالكين الى آخر اللوح بعضى از مضامين آيات مباركه اين است بگو درياى قدم از

اين بحر اعظم منشعب گشته خوشا بحال آنكه در ساحل اين بحر استقرار جويد و منشعب

گشته است از سدره الهيه اين هيكل مقدس غصن گوارا باد كسيرا كه در ظل آن مستظل

گردد و از آسودگان شود بگو غصن الهى روئيده است از اين ساقه ئيكه خدا آنرا در

ارض مشيت خود مستحكم ساخته و برآمده است شاخساران بمقامى كه عالم را فرا گرفته

چه رفيع است اين صنع متعالى مبارك عزيز بلند مقام اى قوم تقرب جوئيد بان و بچشيد

از آن ميوه هاى حكمت و علم را از نزد خداى عزيز دانا هركس از آن نچشيد از نعمت

خدا محروم گشته است اگر چه بجميع نعماى ارض مرزوق باشد اگر بدانيد بگو از اين

لوح اعظم كلمه ئى بفضل جدا گشته و خدا آنرا بزيور ذات خود مزين فرموده است و او

را بر جميع روى زمين سلطنت بخشيده و او را نشانه عظمت و اقتدار خود مقرر فرموده

است در بين اهل عالم براى آنكه تمجيد كنند پروردگار عزيز مقتدر حكيم خود را و

تسبيح گويند خالق خود را و تقديس نمايند ذات خداوندى

ص ٨٣٥

را كه قائم است بر هر چيزى اين نيست مگر تنزيلى از نزد داناى قديم پس شكر كنيد

خدا را براى ظهور او و البته اينست بزرگترين فضل بر شما و تمامترين نعمت براى

شما و باو زنده ميگردد هر استخوان خاك شده اى هر كس باو توجه كند بخدا توجه

نموده و هر كه از او اعراض نمايد از جمال من اعراض كرده و ببرهان من كافر شده و

از مسرفين محسوب است براستى اوست امانت خدا در ميان شما و ظهور حق است بر شما و

طلوع حق است در ميان بندگان مقرب چنين مامور گشتم كه بشما ابلاغ كنم رسالت

خدائيرا كه خالق شماست و ابلاغ نمودم بشما انچه را كه مامور بودم بان و خدا و

ملائكه و انبيإ و عباد مقدس او بر اين مطلب شاهدند ببوئيد رائحه معطر اين

بوستان را از گلهاى آن و از محرومين مباشيد غنيمت دانيد فضل الهى را بر خودتان و

خود را از او مپوشانيد و ما او را مبعوث فرموديم بر هيكل انسانى مبارك باد

خدائيرا كه ايجاد كننده است هرچه را بخواهد بامر مبرم حكيم خود البته كسانيكه

محروم داشتند خود را از ظل اين غصن ايشان سرگردان شدند در بيابان هوى و هوس و

هواى نفسى و حرارت آن آنانرا سوزانيد و از هلاك شدگان بودند و در لوح ديگر

ميفرمايد قوله كبر شانه هو الناطق على ما يشإ يا غصنى الاعظم قد حضر لدى

المظلوم كتابت و سمعنا ما ناجيت به الله رب العالمين انا جعلناك حرزا للعالمين و

ص ٨٣٦

و حفظا لمن فى السموات و الارضين و حصنا لمن آمن بالله الفرد الخبير نسئل الله

بان يحفظهم بك و و يغنيهم بك و يرزقهم بك و يلهمك ما يكون مطلع الغنى لاهل

الانشإ و بحر الكريم لمن فى العالم و مشرق الفضل على الامم انه لهو المقتدر

العليم الحكيم از مضمون بيان مبارك علو مقام مبين منصوص معلوم است ميفرمايد اى

غصن اعظم من مكتوب تو در نزد اين مظلوم وارد و مناجات تو با حق مسموع گشت ما ترا

حصن حصينى و پناه اهل عالم مقرر داشتيم و حافظ اهل آسمانها و زمينها نموديم و

ترا حصار محكم گردانيديم از براى هركس بخداى يگانه ايمان آورد خدا خواهيم كه بتو

خلايق را محفوظ دارد و بواسطه تو انانرا بى نياز گرداند و بسبب تو ايشان را

مرزوق نمايد و الهام فرمايد ترا انچه كه مطلع غناست براى اهل عالم و درياى كرم

است براى اهل امكان و مشرق فضل و احسان است براى جميع امم البته اوست تواناى

داناى حكيم و نسئله بان يسقى بك الارض و ما عليها لتنبت منها كلإ الحكمة و

البيان و سنبلات العلم و العرفان انه ولى من والاه و معين من ناجاه لا اله الا

هو العزيز الحميد مفهوم اين آيه مباركه اين است از خدا خواهيم كه بواسطه تو

زمينرا سيراب كردند تا

ص ٨٣٧

برويد از آن گياه حكمت و بيان و خوشه هاى علم و معرفت از همين يك آيه مقام مركز

منصوص معلوم است او اگر كتاب عهد هم از قلم اعلى نازل نشده بود همين آيه كفايت

بود و در لوح ديگر ميفرمايد هو الشافى العزيز الحكيم يا غصن اعظم لعمرالله .....

كدرتنى ولكن الله .... و يحفظك و هو خير كريم و احسن معين البهإ عليك و على من

يخدمك و يطوف حولك و لويل و لعذاب لمن يخالفك و يوذيك طوبى لمن والاك و السقر

لمن عاداك اين آيات باهره در وقتى نازلشده كه كسالتى عارض بر هيكل مبارك حضرت

عبدالبهإ شده بود ميفرمايد اى غصن اعظم بذات خداوندى قسم است كه كسالت تو مرا

مكدر نمود ولى خدا تو را شفا ميدهد و حفظ ميفرمايد بهاى حق بر تو باد و بر هر كس

ترا خدمت ميكند و ترا طواف مينمايد و واى و عذاب حق بر كسى باد كه ترا مخالفت

ميكند و اذيت مينمايد خوشا كسيكه ترا دوست دارد و جهنم براى كسى است كه با تو

معاندت ميكند و از اين بيان مبارك معلوم است كه نفسيكه با مركز عبوديت كبرى

مخالف بود و اذيت ميرسانيد كه بود و در لوح ديگر كه بعد از مسافرت حضرت عبد

البهإ به بيروت از قلم اعلى نازل گشته ميفرمايد هوالله تعالى شانه العظمة و

الاقتدار حمدا لمن تشرف ارض البإ بقدوم من طاف حوله الاسمإ بذلك بشرت

ص ٨٣٨

الذرات كل الممكنات بما طلع و لاح و ظهر و اشرق و خرج من باب السجن و افقه شمس

جمال غصن الله الاعظم العظيم و سرالله الاقوم القديم متوجها الى مقام آخر بذلك

تكدرت ارض السجن و فرحت اخرى تعالى تعالى ربنا فاطر السمإ و خالق الاشيإ الذى

بسلطانه فتح باب السجن ليظهر ما انزله فى الالواح من قبل انه لهو المقتدر العليم

الحكيم طوبى ثم طوبى لارض فازت بقدومه و لعين قرت بجماله و لسمع تشرف باصغإ

ندائه و لقلب ذاق حلاوة حبه و لصدر ... بذكره و لقلم تحرك على ثنائه و للوح حمل

آثاره نسئل الله تبارك و تعالى بان يشرفنا بلقائه قريبا انه هو السامع المقتدر

المجيب مضمون لوح مبارك چنين است حمد خدائيرا كه شرافت بخشيد زمين بيروت را

باقدام مبارك ذات مقدسيكه اسمإ حسناى الهى طائف حول اوست بدين سبب جميع ذرات

بتمام كائنات بشارت دادند براى اينكه طالع و درخشان شد و ظاهر و مشرق شد و بيرون

رفت از دروازه سجن و افق آن حضرت غصن الله الاعظم و سرالله الاقوم و توجه فرمود

بمقامى ديگر باين جهت ارض سجن مكدر شد و ارض بيروت شادمان گشت متعالى باد متعالى

باد خدائيكه

ص ٨٣٩

خالق آسمان و موجد اشيإ است آن خدائيكه دروازه سجن را مفتوح نمود بسلطنت خود تا

... گردد آنچه را كه در الواح نازل فرموده بود از پيش البته اوست توانا بر هر چه

بخواهد و در قبضه قدرت اوست ملكوت عالم وجود و اوست قادر و داناى حكيم خوشا ...

زمينيكه بقدوم او مشرف گردد و خوشا چشميكه بجمال او روشن شود و خوشا گوشيكه

باصغاى نداى او مشرف گردد و خوشا قلبيكه شيرينى محبت او را بچشد و خوشا سينه

ايكه بذكر او او وسعت يابد و خوشا قلميكه بر ثناى او حركت نمايد و خوشا لوحيكه

حامل آثار او شود از خدا ميطلبيم كه بزودى ما را بلقاى او مشرف گرداند البته

اوست شنواى قادر اجابت كننده و در مناجات در باره حضرت عبدالبهإ ميفرمايد

الاعظم الابهى هذا غصن انشعب من دوحة فردانيتك و سدرة وحدانيتك تراه يا الهى

ناظرا اليك و متمسكا بحبل الطافك احفظ فى جوار رحمتك انت تعلم يا الهى انى ما

اريد الا بما اردته و ما اخترته الا بما ... فانصره بجنود ارضك و سمائك و انصر

يا الهى من نصرة ثم اختر من اختاره و ايد من اقبل اليه ثم اخذل من انكره و لم

يرد ... رب ترى حين الوحى يتحرك قلمى و ترتعش اركانى اسئلك بولهى فى ... و شوقى

فى اظهار امر .. بان تقدر له و ما قدرته

ص ٨٤٠

لسفرائك و امناى وحيك انك انت الله المقتدر القدير مفهوم بيانات مباركه چنين است

اى خداى من اين شاخه ئى كه از شجره يكتائى تو روئيده است و از سدره وحدانيت تو

رسته است او را ميبينى كه بسوى تو ناظر است و .... تو تمسك جسته است پس حفظ كن

او را در جوار رحمت خود اى خداى من تو ميدانيكه من او را نخواستم مگر براى آنكه

تو او را خواسته ئى و اختيار نكردم او را مگر بجهت آنكه تو او را انتخاب فرموده

اى پس او را بلشكرهاى زمين و آسمانت نصرت فرما پس از آن اختيار فرما هر كس او را

اختيار نمايد و تائيد فرما هر كه را بسوى او اقبال كند و مخذول فرما هر كس را كه

.... او را بخواهد و او را انكار كند و او را نخواهد اى پروردگار من مى بينى در

هنگام وحى متحرك ميگردد قلم من و ميلرزد اعضاى من از تو درخواست ميكنم بان

شيدائى من در محبت تو و اشتياقم در اظهار امر تو كه مقدر فرمائى براى غصن اعظم و

دوستان او آنچه را براى پيمبران و امناى وحى خود مقدر فرموده ئى البته توئى تو

خداى قادر و توانا .

 نطق يكصد و سى و نهم

يا قلم الاعلى تحرك على اللوح ..... فاطر السمإ ثم اذكر اذ اراد مطلع التوحيد

مكتب التجريد لعل الاحرار ......... قدر سم الابره بما هو خلف الاستار من

ص ٨٤١

اسرار ربك العزيز العلام ... انا دخلنا مكتب المعانى و التبيان حين غفلة من فى

الامكان و شاهدنا ما انزله الرحمن و قبلنا ما اهداه ... من آيات الله المهيمن

القيوم و سمعنا ما شهد به فى اللوح انا كنا شاهدين و اجبناه بامر من عندنا انا

كنا آمرين يا ملإ البيان انا دخلنا مكتب الله اذ انتم ........... اللوح اذ

انتم نائمون تالله الحق قد قرئنا قبل نزوله و انتم غافلون قد ... الكتاب اذ كنتم

فى .... هذا ذكرى على قدر الله يشهد بذلك ما فى علم الله لو انتم تعرفون و يشهد

بذلك لسان الله له انتم تالله لو انكشف الحجاب انتم تنصعقون اياكم ان تجادلو فى

الله و امره انه ظهر على شان احاط ما كان و ما يكون لو تتكلم فى هذا المقام

بلسان اهل الملكوت لنقول قد خلق الله ذلك المكتب قبل خلق السموات و الارض و

دخلنا فيه قبل ان يقترن الكاف بركنها النون هذا لسان عبادى فى ملكوتى تفكروا

فيما ينطق به لسان اهل جبروتى بما علمنا من لدنا و ما كان مستورا فى علم الله و

هم علما ما ينطق به لسان العظمة و الاقتدار فى مقامه المحمود ليس هذا امر تلعبون

به باوهامكم و ليس هذا

ص ٨٤٢

مقام يدخل فيه كل جبان موهوم تالله هذا مضمار المناشقة و الانقطاع و ميدان

المشاهدة و الارتفاع لا يجول فيه الا فوارس الرحمن الذين نبذوا الامكان اولئك

انصار الله فى الارض و مشارق الاقتدار بين العالمين .

از جمله اعتراضات مضحكه اهل بيان بر بهائيان اين است كه ميگويند لوحى از حضرت

اعلى جل اسمه الابهى است كه بايد در مكتب من يظهره الله بايد تلاوت شود و اعتراض

... حضرت اعلى امر فرموده است كه معلمين اطفال مكتب را اذيت نكنند مبادا من يظهر

در آن مكتب باشد و بر او حزنى وارد آيد و حال آنكه حضرت بهإ الله در حين ظهور

حضرت اعلى بيست و هفت ساله بودند بنا براين ممكن نيست كه حضرت بهإ الله را من

يظهر موعود بيان بدانيم و از بيان حضرت اعلى مفهوم ميشود كه بعد از مدتهاى مديده

بايد من يظهر ظاهر شود كه ميفرمايد در مكتب رعايت اطفال لازم است كه مبادا يكى

از آن اطفال من يظهر باشد و بهائيان بوجوه عديده اين اعتراض را جواب ميدهند اول

ميگوئيم بنا براين اعتقاد شما زودتر از سنه مستغاث من يظهر ظاهر نميشود اگر چنين

بود لابد حضرت اعلى بطور اطلاق نميفرمود اطفال را رعايت و احترام نمايند مبادا

من

ص ٨٤٣

يظهر در ميان ايشان باشد بلكه ميفرمود چون هزار سال از ظهور و دوره بيان بگذرد

اين رعايت را در حق اطفال مكتب مجرى دارند مبادا در ميان ايشان باشد و محزون

گردد چه كه زود تر از دو هزار سال من يظهرى موجود نيست كه طفل باشد يا جوان دوم

آنكه اگر مكتب من يظهر تابلو داشته باشد و معين باشد و خود من يظهر نيز معروف و

مشهود باشد كه آن لوح در مكتب او تلاوت شود ديگر چيزى كه علت احتجاب از عرفان او

شود موجود نيست و عموم خلق بدون ادنى توقفى مومن ميشوند ديگر آنهمه تاكيدات

شديده حضرت اعلى باهل بيان مورد و لزومى نداشت كه بفرمايد دقت كنيد تا در ظهور

او محتجب نگرديد كه ظهور او مثل ظهور من است كه مسلمين عموما منتظر بودند و چون

ظاهر شدم از من محتجب شدند و از اين قبيل بيانات در بيان ساير آثار مباركه آن

حضرت از حد متجاوز است و اين عبد بيكى دو فقره از آن اكتفا مينمايد الباب السامع

و العشر من الواحد الثانى قوله تعالى اگرچه ميبينيم ظهور او را مثل اين شمس در

وسط السمإ و غروب كل را مثل نجوم ليل در نهار بنا بر اين بيان مبارك ظهور من

يظهر مثل ساير ظهورات است نه اينكه مكتبى معين و معلوم داشته باشد كه آن لوح

مخصوص در مكتب معلوم تلاوت شود اگر چنين بود با وجود انتظار احدى محتجب و ممنوع

نميگشت ايضا الباب الثالث من الواحد السادس

ص ٨٤٤

قوله تعالى و در ظهور من يظهره الله خداوند عالم است كه تا چه حد از سن او را

طاهر فرمايد الى آخر از اين بيان مبارك معلوم است كه مكتب ظاهرى موهوم است اگر

مكتبى معين بود البته من يظهره الله نيز معروف و عموم مومنين هم ساجد بودند در

هر وقت از سن كه اراده ميفرمود اظهار امر مينمود مومنين هم اجابت ميكردند ايضا

الباب الرابع من الواحد السادس خداوند عالم است كه آن نفس حقيقت از كدام افق ارض

طالع گردد الى آخر اين واضح است اگر مكتب من يظهر تابلو داشت و معين و معلوم بود

در هر نقطه عالم كه بود اعلان و اعلام ميشد و بر احدى مخفى و مكتوم نبود در

اينصورت اين بيان مبارك را بچه حمل كنيم كه چون ظهور من يظهر را بعلم الهى محول

ميدارد سوم ميگوئيم در ميان ما بهائيان و شما بيانيان اختلافى نيست كه از سن

مبارك حضرت اعلى در وقت اظهار امر بصريح لوح مبارك خود حضرت اعلى بيست و پنج سال

گذشته و نزول بيان فارسى و عربى بعد از مدتى از ظهور بود با وجود اين نزول اين

آيات در بيان چه معنى دارد در بيان عربى ميفرمايد ثم الواحد من بعد العشر قل يا

ان محمد معلمى لا تضربنى قبل ان يقضى على خمس سنة و لو بطرف عين فان قلبى رقيق

رقيق و بعد ذلك ادبنى و لا تخرجنى عن حد وقرى و اذا

ص ٨٤٥

اردت ضربا فلا تتجاوز عن الخمس و لا تضرب على اللحم الا و تجعل بينهما سترا و ان

تعديت يحرم عليك زوجك تسعة عشر يوما يعنى اى محمد اى معلم من مرا مزن بيش از

اينكه پنج سال از من گذشته باشد اگر چه بچشم هم زدنى باشد زيرا قلب من بسيار

نازك است و بعد از پنجسال مرا تاديب مكن و مرا مجروح مكن و حد وقار مرا رعايت

نما و اگر خواستى بزنى از پنج ضرب تجاوز مكن و بر گوشت هم مزن مگر آنكه ميان

گوشت و آلت ضرب چيزى حايل كنى و اگر تعدى نمائى نوزده روز زوجه ات بر تو حرام

ميگردد حال نميدانيم اهل بيان را در اين عبارات صريحه چه بيانى است كه اهل بها

را قانع كند از اين گذشته حضرت بصريح بيان در كتاب مستطاب بيان ميفرمايد بكتاب

بيان و هرچه در آن نازل شده در يوم ظهور محتجب نشويد زيرا هيچكس غير از من يظهر

عالم ببيان نيست الباب الثانى من الواحد الثانى ملخص اين باب آنكه كسى احاطه

بانچه خداوند نازل فرموده در بيان نميماند الا من يظهره الله او من علمه علمه

بارى با اينكه از مسلميات هر دينى است كه متشابهات هر كتاب آسمانى بيانش با صاحب

كتاب است يعنى رموزات كتاب قبل را بايد ظهور بعد بيان فرمايد نه اهل كتاب و امت

قبل و با وجود آنهمه نصوص قاطعه صريحه حضرت اعلى كه معنى بيانرا جز من يظهره

الله كسى نميداند

ص ٨٤٦

باز اهل بيان باين شبهات بارده استدلال نموده و خود را محروم و محتجب ميدارند و

از همه اين مراتب گذشته بظاهر ظاهر حضرت عبدالبهإ جل اسمه الاعلى در يكى از

الواح ميفرمايد كه روزى جمالمبارك در دارالسلام بغداد در مكتب خان بودند و من

لوح مبارك حضرت اعلى را در آن مكتب تقديم حضور نمودم قوله تعالى شانه در خصوص

لوح معهود سئوال نموده بوديد آن لوحى است كه حضرت اعلى مرقوم نموده اند كه در

مكتب من يظهره الله تقديم حضور مبارك شود حضرات بيانيها اين را وسيله تخديش

اذهان نموده اند كه من يظهره الله بايد طفل باشد تا آن عريضه در مكتب خانه تقديم

حضور مبارك گردد پس چون جمالمبارك طفل نبودند من يظهره الله نيستند جمالمبارك در

كتاب ميفرمايد كه مكتب من يظهره الله مكتب صبيان نيست و مدرسه اطفال نادان نه آن

مكتب معانى و بيان است كه مقدس از ادراك من فى الامكان ميفرمايد در آن مكتب لوح

حضرت اعلى را كه هديه بديعه الهيه بود مشاهده نمودم بارى حضرات بيانيها چنين

اوهام فرمودند كه مكتب من يظهره الله مكتب صبيان نادان است تبالهم و سحقا لهم من

هذا الجهل العظيم آن لوح مبارك حضرت اعلى روحى له الفدا را اين عبد روزى در عراق

بالتصادف در مكتب خانه ئى تقديم حضور مبارك كردم يعنى

ص ٨٤٧

حامل آن هديه شدم انتهى اين است كه جمالمبارك در اين آيات باهره حقائق معانى

آنرا توضيح و بيان ميفرمايد مفهوم ظاهر آيات مباركه اين است اى قلم اعلى متحرك

شو بر اين لوح به اذن پروردگارت كه خالق آسمان است پس از آن ذكر كن وقتى را كه

مطلع توحيد اراده مكتب تجريد نمود شايد آزادگان بقدر چشمه سوزن اطلاع يابند بر

اسرارى كه در عقب پرده ستر و خفاست ما داخل شديم در مكتب معانى و بيان هنگاميكه

اهل عالم در حال غفلت بودند و مشاهده نموديم آنچه را كه حق نازل فرموده بود و

قبول كرديم آنچه را از آيات الهى كه براى من هديه داده بود و شنيديم آنچه را كه

در آن شهادت داده بود البته ما شاهديم و قبول كرديم آنرا بامر خود البته ما

آمريم اى اهل بيان ما در مكتب الهى وارد شديم هنگامى كه شما خواب بوديد و آن لوح

را ملاحظه نموديم زمانيكه شما در خواب بوديد قسم بخداى حق آن لوح را خوانديم قبل

از آنكه نازل گردد و حال آنكه شما غافل و بيخبر بوديد ما برآن كتاب احاطه كرديم

وقتيكه شما در اصلاب پدران بوديد اين ذكر من است باندازه ادراك شما نه باندازه

شان الهى شهادت ميدهد بر اين هر چه در علم الهى است اگر بشناسيد و گواهى ميدهد

بر اين مطلب لسان حق اگر شما بفهميد قسم بذات الهى اگر پرده را برداريم شما

مدهوش ميشويد مبادا در ذات حق و امر او مجادله نمائيد

ص ٨٤٨

براستى او بشانى ظاهر شده است كه احاطه فرموده است بر هرچه بوده و خواهد بود اگر

در اين مقام تكلم كنيم بزبان اهل ملكوت هرآينه خواهيم گفت خدا اين مكتب را خلق

فرموده است پيش از خلقت آسمانها و زمينها و ما داخل آن مكتب شديم قبل از آنكه

كاف بنون مقرون گردد اين زبان بندگان من است در ملكوت من فكر كنيد در آنچه

ناطقند بان اهل جبروت من بانچه تعليم نموديم ايشانرا علمى از نزد خود و آنچه

مكنون بود در علم خدا و آنچه بان ناطق است لسان عظمت در مقام محمود خودش اين

امرى نيست كه باوهام خودتان با آن بازى كنيد و اين مقامى نيست كه هر ترسوى

موهومى در آن داخل شود قسم بذات خدا اين عرصه ... شده و انقطاع است و اين ميدان

مشاهده و ارتفاع است جولان نميكند در اين ميدان مگر يكه سواران شجاع الهى آن

نفسيكه ( نفوسيكه ) عالم را ترك نمودند ايشانند ناصرين حق در زمين و مشرقهاى

اقتدار در بين اهل عالم خلاصه اين بيان حقيقت تبيان در معنى مكتب من يظهره الله

براى اهل ادراك و درايت جوابى كافى و تمام است اما اگر پرده اعتساف و اغراض

نفسانى حايل چشم حقيقت نگردد بموجب صريح قرآن و ان يروا كل آية لا يومنون بها

چنانچه حضرت عبدالبهإ در لوحى راجع باعتراضات اهل بيان ميفرمايد قوله العزيز يا

.... انصاف بدهيد و چشم

ص ٨٤٩

اعتساف بپوشيد اگر اهل فرقان فرياد برآرند كه حضرت اعلى روحى له الفدإ فرمودند

من موعود فرقانم و قيامت برپا شد و ... كبرى ظاهر گشت ان كان هذا هو القائم

الموعود اين سيفة المسلول و اين لوائه المعقود اين جنوده المجنده و اين الاعنته

و الا سنة اين ترويبه للشريعة الغرإ و اين تعميمه للطريقة السمحية البيضإ و

اين طيران نقبإ و النجبإ و اين اجتماعهم فى ام القرإ اين القيمة الكبرى اين

الميزان اين الصراط اين الحساب اين الجحيم المسخرة و اين الجنة المبتحجة اين

الكوثر و السلسبيل و اين و اين و اين چه جواب گويند حضرت اعلى روحى له الفدإ

ميفرمايد كه جميع اين شروط و علائم و وقايع در لمح البصر واقع ولكن ناس از

مشاهده اش محتجب بالله اين الانصاف جميع اين وقايع عظمى در لمح البصر واقع شد و

تاويل داشت و مكتب من يظهره الله قابل تاويل نيست انصفوا يا قوم ملاحظه كنيد كه

چقدر غافلند الى آخر اللوح .

 نطق يكصد و چهلم

اياكم ان يمنعكم ما فى البيان عن ربكم الرحمن انه قد نزل لذكرى لو انتم تعرفون

لا يجد المخلصون الا عرف حبى و اسمى المهيمن على كل شاهد و مشهود قل يا قوم

توجهوا

ص ٨٥٠

الى ما نزل من قلمى الاعلى ان وجدتم منه عرف الله لا تعترضوا عليه و لا تمنعوا

انفسكم عن فضل الله و الطافه كذلك ينصحكم الله انه لهو الناصح العليم ما لا

عرفتموه من البيان فاسئلوا الله ربكم و رب آبائكم الاولين انه لو يشإ يبين لكم

ما نزل فيه و ما ستر فى بحر كلماته من لئالى العلم و الحكمة انه لهو المهيمن على

الاسمإ لا اله الا هو المهيمن القيوم .

پاك كن از مغز و از بينى زكام تا كه ريح الله در آيد در مشام در نزد ارباب

علم و تحقيق مسلم است كه هر موثرى از آثار و هر فاعلى از افعال و هر عاملى از

اعمال خود شناخته ميشود دليل هر شيئ موجود و مشهود است هيچ باقامه براهين خارجه

محتاج نه چنانچه شمس بنور و ضيإ و حرارت خود معروف ميگردد و آتش باحراق و آب

برطوبت و جريان ثابت و معلوم ميشود همچنين حق جل جلاله باثار باهره خود شناخته

ميشود و از قبل هم حضرت مسيح فرموده تعرف الاشجار من اثمارها و همچنين فرموده من

اثمارهم تعرفونهم يعنى هر درختى از ميوه خود شناخته ميشود و حضرت امير المومنين

ميفرمايد وجوده اثباته و دليله آياته خود نباشد آفتابيرا دليل غير نور آفتاب

مستطيل و همچنين در الواح الهيه و مركز ميثاق اين موضوع مهم مشروحا مصرح و

منصوص و از حد شماره افزون است از آنجمله در لوحى ميفرمايد

ص ٨٥١

قوله جل قوله گل را بوى او شاهديست كافى و يار را نفس او برهانى است وافى و در

لوح ديگر ميفرمايد قل ان ظهورى سلطنتى و حجتى نفسى و دليلى جمالى و جندى توكلى و

حزبى قدرتى و برهانى قيامى فى مقابلة العالمين مفاد بيان مبارك ميفرمايد بگو

ظهور من سلطنت من است و دليل من شخص من است و حجت من جمال من است و لشكر من توكل

من است و حزب من قدرت من است و برهان من قيامم در مقابل اهل عالم است و در لوح

ديگر ميفرمايد جل بيانه ان فى اعراض الملوك و قيام المملوك لايات للمتوسمين ان

فى ... الله امره فى السجن لايات للمتفرسين مضمون اينست براستى در اعراض ملوك و

قيام و مقاومت مخلوق نشانه ئى است از براى مردمان زيرك و هشيار و در تبليغ حق

امر خود را در حبس نشانه هاست براى ارباب فراست و هوش چنان مناسب ميدانم كه اين

لوح مبارك كه بافتخار افنان سدره تقديس از يراعه جمال قدم جل اسمه الاعظم شرف

نزول يافته زيب اين اوراق گردانم و آن اينست بسمى الظاهر الباهر القائم امام

وجوه العالم يا افنانى عليك بهائى و رحمتى و عنايتى قل تالله قد ظهر من لو انكره

احد انكر البيان و من قبله كتب الله المهيمن القيوم الى ان يصل الى البديع الاول

يشهد بذلك كل الاشيإ و عن ورائها الحق علام الغيوب يا افنانى بلسان پارسى

ص ٨٥٢

بشنو بگو ظهورى ظاهر و آفتابى مشرق و نيرى طالع هركه او را نفى نمايد و يا انكار

كند نفس نفى و انكار بر او لعنت نمايد بگو تالله نه بشانى ظاهر شده كه غمام او

را منع نمايد و يا سحاب نورش را باز دارد امروز جميع انبيإ و مرسلين طائف حولند

لعمرالله ان الغافلين فى سكر عظيم قل ان اقرإو آيات الله ثم انصفوا انه لما يزل

كان غنيا عنكم و عن اقبالكم و ايمانكم نفوسيكه من عندالله صاحب بصرند ايشان لايق

مشاهده انوار مالك قدر در منظر اكبرند قسم بافتاب ايقان كه از اعلى افق عالم

مشرق و لائح است اين مظلوم در ليالى و ايام عباد حق را ذكر نموده و بافق اعلى

دعوت فرموده نه جنود عالم او را منع نموده و نهضوضإ امم بقدرت لا شبه لها و

بقوت لانظير لها بر امر قيام نمود قياميكه قدمها را متزلزل نمود و قلبها را

مضطرب مگر نفوسيكه از عالم و عالميان چشم پوشيدند و بافق اعلى گشودند بگو اقبال

و اعراض و مكافات و ءزا بخود نفوس راجع و حق از جميع مقدس و مبرا صرير از مشاهده

افق نور ممنوع و اصم از اصغإ ندإ مكلم طور محروم طوبى از براى نفسيكه عوالم

اوهام را بالمره پيچيد و از عالم ظنون چشم برداشت او قابل مشاهده انوار آفتاب

حقيقت بوده و هست در حزب شيعه تفكر نمائيد از حميتها و ناله ها و طلبها و گريه

ها عاقبت چه شد و ثمر چه بود قل فاعتبروا يا اولى الالباب فاعتبروا يا اولى

الابصار منتسبين سدره كلا و طرا

ص ٨٥٣

و طرا را از جانب مظلوم تكبير برسان قل اتت السمإ بدحان مبين ان احفظوا انفسكم

بهذا الاسم العظيم حيف است اهل بيان مجدد بر قدم شيعه مشى نمايند و باوهامات آن

نفوس تاسى جويند و عاقبت ثمره اعمال آن شود كه مشاهده شد يا افنانى لعمرى احزننى

حزنكم كما سرنى سروركم ولكن بيقين مبين بدانيد كه حق با شماست دنيا بر بيوفائى

خود دفترها نوشته چه بسيار از ملوك را كه از قصور بقبور فرستاد و چه بسيار آثار

را كه قرون و اعصار محو نمود آنچه باقى و دائم است كلمة الله است لعمرالله من

فاز بها فاز بكل الخير اگر قلم اعلى اين مقام را بتفصيل ذكر نمايد جميع بمحل فدا

توجه نمايند از براى اخذ آن و فوز بان حكمت بالغه ستر اقتضا نموده انه يعلم و

الناس هم لا يعلمون انه يعرف و الناس هم لا يعرفون البهإ المشرق من افق السمإ

عنايتى عليكم و على من معكم و على من يحبكم و على الذين ما منعهم نعاق الناعقين

عن الله رب العالمين و در لوح ديگر ميفرمايد تعالى قوله قول حق بنفسه دليل بر

صدق اوست چنانچه ملاحظه شده و ميشود كه چه امورات عظيمه و بلاياي كبيره كه وارد

شده كه احدى را قدرت تحمل رشحى از آن نبوده و نخواهد بود و جميع را او بنفسه حمل

فرموده هيچ شاهدى از اين امور محكم تر نبوده و نيست و علاوه از اين مقامات حق

بنفسه از جميع عالم و عالميان ممتاز است بجميع حركات و سكنات چنانچه هر چشميكه

از غبار حسد

ص ٨٥٤

پاك باشد بمجرد ملاقات و مشاهده عارف شود و بشناسد و هر قلبيكه مقدس شود از

حجبات فى الحين بمعرفت او فائز گردد و حق را از دون او فرق گذارد و تميز دهد الى

آخر اللوح بلى حق بجميع اوصاف و كمالات از خلق ممتاز است چنانچه شمس ظاهره بمجرد

طلوع و اشراق عالم را بنور ضيإ خود منور مينمايد ولى ديده خفاش آن انوار ساطعه

را نبيند كل سورى در بوستان چون چهره گشايد طيب مشمومش دماغ جان مشتاقانرا معطر

نمايد لاكن شامه مزكوم را از شميم آن ثمر و اثرى نبخشد پس بايد اول چشم را از

رمد اوهام معالجه نمود تا از مشاهده انوار شمس حقيقت محروم نگردد و گوش را بايد

از استماع نعاق دلخراش ناعقين پاك و طاهر ساخت تا از اصغإ نغمات جانفزاى حق بى

نصيب نشود و دماغ جان را بايد از زكام هواى نفسانى پاك نمود تا از استشمام طيب

گلزار معنوى بى بهره نگردد چنانچه در اول كتاب مستطاب ايقان بلسان نصيحت عباد را

متذكر ميدارد قوله جل جلاله جوهر اين باب آنكه سالكين سبيل ايمان و طالبين كؤس

ايقان بايد نفوس خود را از جميع شئونات عرضيه پاك و مقدس نمايند يعنى گوش را از

استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلقه بسبحات جلال و روح را از تعلق باسباب

ظاهره و چشم را از ملاحظه كلمات فانيه و متوكلين على الله و متوسلين اليه سالك

شوند تا آنكه قابل تجليات اشراقات شموس علم و عرفان

ص ٨٥٥

الهى و محل ظهورات فيوضات نامتناهى گردند زيرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و

افعال عباد را از عالم و جاهل ميزان معرفت حق و اولياى او قرار دهد هرگز برضوان

معرفت رب العزة داخل نشود و بعيون علم و حكمت سلطان احديت فائز نگردد و هرگز بسر

منزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق نگردد الى آخر از اين قبيل مضامين در

الواح الهيه لاتعد و لا تحصى است در لوحى لسان قدم ميفرمايد قوله جل بيانه شمس

معانى جز در صدور صافيه عكس نيندازد و در لوح ديگر ميفرمايد تعالى قوله از سجيين

وهم خارج شو و بعليين يقين گذر نما و در لوحى ديگر ميفرمايد قوله عز كبريائه از

نفس و هوى بگذر و بهواى قدس لقإ طيران نما و در لوح ديگر ميفرمايد قوله جل شانه

كوثر حيوان قسمت معشر حيوان نه و در لوحى ديگر ميفرمايد قوله عز و جل خفاش را از

اشراق انوار درپاش نصيبى نه و جعل را از رائحه عطر قسمتى نه و در لوح ديگر

ميفرمايد قوله جل جلاله نباشيد از اشخاصيكه حنظل و شكر در مذاقشان يكسان است و

نور و ظلمت در نزدشان مساوى و در لوح ديگر تعالى قوله قل يا قوم انه جإ من

الافق الاعلى بنبإ الله العلى العظيم و فى يده حجة زنوها بقالحق و بما

عندكمسطاس من حجج النبيين و المرسلين مضمون چنين است ميفرمايد بگو اى قوم حق از

افق اعلى آمده است بخبر خداوند على عظيم و در دست او حجتى است با ميزان

ص ٨٥٦

حق بسنجيد و با آنچه از آيات در دست داريد موازنه كنيد از حجتهاى انبيإ و رسل و

مضمون آيات مباركه اقدس نيز چنين است ميفرمايد مبادا آنچه در بيان است شما را

مانع شود از پروردگار رحمانتان بتحقيق بيان از براى ذكر من نازل شده اگر بشناسيد

صاحبان خلوص از بيان نمي يابند مگر رائحه محبت مرا قسم باسم من كه مهيمن است بر

هر بينائى و آنچه مشهود است بگو اى قوم توجه كنيد بسوى آنچه از قلم اعلاى من

نزول يافته اگر بوى حق را از آن يافتيد برآن اعتراض نكنيد و محروم نكنيد خود را

از فضل و الطاف الهى چنين نصيحت ميكند خدا شما را البته او ناصح مشفق داناست

آنچه از بيان را ندانسته ايد از حق سئوال كنيد البته اگر بخواهد بيان ميفرمايد

براى شما آنچه در آن نازلشده و هرچه در بحر كلماتش مستور و مكنون شده است از

جواهرات علم و حكمت البته اوست مسلط بر اسمإ نيست خدائى جز او كه مهيمن و قيوم

است ملاحظه فرمائيد حق روف تا چه اندازه با اين قوم لجوج عنود بى وجدان مماشات و

مدارا و احسان فرمودند و آن قوم بى حيا تا چه حد بر شرارت و كفر و نفاق افزودند

كه در هيچ دورى از ادوار سابقه نداشته يكى از آن قوم بى آزرم احمد كاشى بود

ملاحظه فرمائيد الواحى كه در نصيحت او از قلم اعلى شرف نزول يافته اگر بر كوه

نازل ميشد متاثر ميگشت و در آن صخره صما تاثيرى ننمود او آنجمله

ص ٨٥٧

لوح مفصلى است كه در آخر ان اين كلمات عاليات است قوله جلت نصائحه اى احمد سمع

را از كلمات وهميه مقدس كن و نغمات قدس محبوب را بشنو و تفكر كن هرگز چنين امرى

در ابداع ظاهر نشده و نخواهد شد ... من شإ ربك و ما يظهر من الحق از ما يظهر من

الباطل بسى واضح و .... نغمه روح القدس را نغماتى ديگر و ارياحى ديگر است كاذب

را صادق مدان و جعل را مذهب علل فرض مكن اى احمد نفحات صدق از كذب بسى لامع و

معلوم بشنو نداى صادق امين را و ما سوى الله را معدوم دان و در ظل محبوب ساكن شو

و بيارام بچشم خود در امرالله نظر كن و بگوش خود نغماتش را ادراك نما و حق را

بحق بشناس قل يا قوم اعرفوا الله بالله و من اراد ان يعرفه ابدا انشإ الله

اميدواريم كه از اوهن جهال بحبل محكم و تقى راجع شوى و از سحاب رحمت الهى محروم

نمانى والله ليهدى من يشإ الى صراط مستقيم و الحمد لله رب العالمين .

 نطق يكصد و چهل و يكم

قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم و اختلف الترتيب بهذا البديع الذى ما شهدت

عين الابداع شبهه اغتمسوا فى بحر بيانى لعل تطلعون بما فيه من لئالى الحكمة و

الاسرار

ص ٨٥٨

اياكم ان توقفوا فى هذا الامر الذى به ظهرت سلطنة الله و اقتداره و اسرعوا اليه

بوجوه بيضإ هذا دين الله من قبل و من بعد من اراد فليقبل و من لم يرد فان الله

لغنى عن العالمين قل هذا قسطاس الهدى لمن فى السموات و الارض و البرهان الاعظم

لو انتم تعرفون قل به ثبت كل حجة فى الاعصار لو انتم توقنون قل به استغنى كل

فقير و تعلم كل عالم و عرج من اراد الصعود الى الله اياكم ان تختلفوا فيه كونوا

كالجبال الراسخ فى امر ربكم العزيز الودود .

ارباب درايت و انصاف مطلع و آگاهند كه از بدو تاريخ عالم الى يومنا هذا شريعتيكه

از هر جهة جامع و كامل و كافل سعادت نوع بشر و حافظ تمدن و انتظام جامعه بشريت و

موافق و ملايم طبع و مذاق اصناف متنوعه خلق باشد تشريع و تاسيس نشده است حضرت

بهإ الله جل الطافه در اين عصر مجيد و قرن حميد كه عقول و افكار بشر ترقى نموده

شريعتى تشريع فرمود و بنيانى بنياد نهاد كه جامع و واجد جزئيات و كليات مصالح

جمهور بشر باشد بعبارت ساده تر هر امت و ملتى گم كرده خويش را چه از حقائق ديانت

يا دقائق سياست در آن قانون مقدس آسمانى بيابند و از جميع قوانين موضوعه مادى و

روحانى خود را مستغنى بينند اولى و

ص ٨٥٩

احسن اينكه اين موضوع را باين لوح مبارك مصدر و مزين نمايم بنام خداوند يكتا اى

اهل عالم بعد از كشف حجاب جمعى بايات متمسك آيات نازل نموديم و برخى ببينات

متشبث انرا اظهار داشتيم و حزبى باحكام متوجه سطرى اعظم از آن ظاهر فرموديم انچه

خواستند مجرى شد و هرچه گفتند باصغا فائز مقصود از جميع آنچه ظاهر شد آنكه گوشها

مستعد شود از براى اصغإ يك كلمه عليا و ان اينست يا ملإ الارض لا تجعلوا دين

الله سببا للبغضإ اگر اين كلمه در عالم محل اخذ نمايد كل خود را فارغ و مستريح

مشاهده نمايند بگو لعمرالله مذهب الهى و دينش از براى اتحاد و اتقاف امده نه از

براى اختلاف و نفاق يشهد بذلك ام الكتاب و القوم هم لا يسمعون البهإ المشرق من

افق سمإ ملكوتى عليك و على الذين نبذوا الاوهام متمسكين بانوار اليقين و در لوح

ديگر ميفرمايد قوله جل افضاله اى پسران انسان دين الله و مذهب الله از براى حفظ

و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است او را سبب و علت نفاق و اختلاف و بغضإ

منمائيد اين است راه مستقيم و اس محكم متين انچه براين اساس گذاشته شود حوادث

دنيا او را حركت ندهد و طول زمان او را از هم نريزاند و هم د راين لوح مبارك

ميفرمايد قوله العزيز در جميع امور

ص ٨٦٠

بايد روسا باعتدال ناظر باشند چه هر امريكه از اعتدال تجاوز نمايد سبب و علت ضرر

گردد اگر اين نكته تفصيل شود بيان بطول انجامد هم در اين لوح منيع است قوله جل

بيانه اميد هست كه علما و امراى ارض متحدا بر اصلاح عالم قيام نمايند و بعذ از

تفكر و مش؟رت كامل بدرياق تدبير هيكل عالم را كه حال مريض مشاهده ميشود شفا

بخشند و بطراز صحت مزين دارند و نيز در اين لوح مبارك ميفرمايد قوله عز بيانه در

هر حال مذكور و هادى و معرف و معلم لازم لذا سفرإ و انبيإ فرستاد تا ناس را از

مقصود از تنزيل كتب و ارسال رسل آگاه نمايند و كل عارف شوند بوديعه ربانيه كه در

ايشان بنفس ايشان گذاشته شده انسان طلسم اعظم است ولكن عدم تربيت او را از آنچه

با اوست محروم نموده بيك كلمه خلق فرمود و بكلمه اخرى بمقام تعليم هدايت نمود و

بكلمه ديگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود و در لوح ديگر ميفرمايد قوله جل جلاله

شب و روز در نظم و ترتيب عالم مشغولند و غافل از آنكه اين نظم سبب و علت بى نظمى

شده و خواهد شد هر امريكه از حد اعتدال تجاوز نمود خير از او منقطع است و در لوح

ديگر ميفمرايد قوله عز و جل ان ... الذى يذكره علمإ مصر الصنايع و الفضل لو

يجاوز حد الاعتدال لتراه نقمة

ص ٨٦١

على الناس كذلك يخبركم الخبير انه بصير مبدء الفساد فى تجاوزه كما كان مبدء

الاصلاح فى اعتداله تفكروا يا قوم و لاتكونوا من الهائمين سوف تحترق المدن من

ناره و ينطق لسان العظمة الملك لله العزيز الحميد مفاد بيان مبارك ميفرمايد اين

تمدنيكه علماى مصر صنايع و فضل ذكر ميكنند اگر از حد اعتدال تجاوز كند عذابى

خواهد بود براى خلق حق آگاه چنين خبر ميدهد بشما اين تمدن كه از حد اعتدال بگذرد

مبدء فساد خواهد گشت چنانچه اگر بحد اعتدال باشد مبدء اصلاح است اى قوم فكر كنيد

و از متحيرين نباشيد زود است كه بلاد از آتش اين تمدن محترق گردد و لسان عظمت

بدين كلمه ناطق شود كه عالم ملك مخصوص است براى خداى عزيز حميد بارى اين آيات

مباركه اشاره بنظم بديع و شريعت جامعه مقدسه است كه ضامن انتظام عالم و كافل حفظ

و سعادت و راحت و آسايش نوع انسان است از هر طبقه و نژاد و از هر ملت و دين و

مذهب كه باشد اين است كه ميفرمايد مضطرب شد هر نظمى از اين نظم اعظم و مختلف گشت

هر ترتيبى از اين امر جديديكه چشم عالم نظير و شبه آنرا نديده غوطه ور شويد در

درياى بيان من شايد اطلاع يابيد بانچه در بحر بيان من مخزون از جواهرات

ص ٨٦٢

حكمت و اسرار مبادا توقف كنيد در اين امريكه بواسطه ان سلطنت و اقتدار الهى ظاهر

گشت بشتابيد بسوى ان با وجوه نورانى اين است دين خدا از پيش و بعد هركه خواهد

قبول و اقبال كند و هركه نخواهد البته خدا بى نياز است از اهل عالم بگو اين است

ميزان هدايت براى هر كس كه در آسمانها و زمينهاست و اين است بزرگترين برهان اگر

بشناسيد بگو باين امر ثابت شده است هر حجتى در هر عصرى اگر يقين نمائيد بگو باين

امر هرفقيرى برتبه غنا فائز شد و هر عالمى رتبه علم يافت و عروج كرد هركس اراده

صعود بمقامات عاليه نمود مبادا در اين امر اختلاف نمائيد مانند كوههاي محكم

باشيد در امر پروردگار عزيز مهربانتان از اين نقطه نظر اوست كه حضرت عبدالبهإ

جل اسمه الاعلى در الواح لاتحصى اهل بها را نصيحت و وصيت ميفرمايد كه بقدر سر

سوزنى از تعاليم الهيه تجاوز ننمايند كه مبادا مورث اختلاف گردد و حضرت ولى

امرالله جل ثنائه اثبات جامعيت و عموميت آئين مقدس حضرت بهإ الله را يكى از

فرائض حتميه محافل مقدس روحانيه و افراد احبا مقرر ميفرمايد قوله تعالى قوله و

انچه در اين ايام از فروض اوليه دينيه حتميه بهائيان در ان اقليم بلكه در تمام

اقاليم

ص ٨٦٣

عالم محسوب است اول اثبات جامعيت عموميت آئين حضرت بهإ الله است بايد ياران

الهى عموما و امناى محافل مقدسه روحانى خصوصا جمعا و منفردا قولا و عملا قلبا و

قالبا در امور جزئى و كلى عموميت آئين بهائى را اعلان و اثبات نمايند و چون

متدرجا دائره امر الهى وسيع گردد وصيت و سطوت جامعه امر الهى مرتفع شود و واردات

صندوق ملت ازدياد يابد و مشروعات جديده متنوعه متعدده بقوه بازوي بهائيان تاسيس

شود و روابط متينه با اولياى امور ايجاد گردد بايد ياران الهى در خيرات و مبرات

و ترويج منافع عموميه و تقدم مصالح جمهور از جميع طوائف من دون ترجيح و استثنإ

سبقت از كل يابند و مشار بالبنان گردند ابواب مدارس و معاهد و .... خويش را بر

وجه اطفال و جوانان غير بهائى كه محتاج و فقيرند مجانا باز نمايند و از صندوق

خيريه محفل خويش بمنكوبين و محتاجين از تمام فرق و نحل و ملل اعانه و مساعدت

نمايند در مشروعات ملكيه مدينه كه هموطنان خويش آن اقليم بمرور ايام تاسيس

نمايند على قدر معلوم مشاركت نمايند و بمعاضدت و مساعده مالى و ادبى هر دو قيام

كنند بلكه خود هيئت بهائيان نيز پس از تصويب امناى محافل خويش و تهيه وسائل

كامله در ظل احكام و قوانين حكومت متبوعه خويش در كمال متانت مستقلا مباشر و

موسس اينگونه مشروعات و موسسات مفيده عموميه گردند و در ترويج مصالح حقيقيه

ثابته جمهور جهد بليغ

ص ٨٦٤

مبذول دارند تا در نظر آشنا و بيگانه ثابت و مبرهن گردد كه بهائيان ناظر بحقيقت

دينند و از تظاهرات و قيودات مذهبيه فارغ و آزاد مروج اصولند نه اسير اسم و رسوم

محب عالميانند و خدام صادق حقيقى آن وطن محبوب مظهر رافت كبرايند نه تابع اصنام

و اوهام هم در اين لوح مبارك است زنهار زنهار احباى الهى و امإ الرحمن در اين

ايام پر انقلاب از صراط واضح مستقيم احكام الهيه منحرف شوند و متابعت ... مقلدان

و نو هوسان را نمايند خلع تقديس و تنزيه را از تن بيندازند و ثوب رثيث را كه

بلوث سيئات غرب ملوث گشته مرتدى گردند از نصايح قلم اعلى رو بتابند و بتوهمات و

مبادى سقيمه اهل هوس و هوى توجه و تمايل نمايند قلم اعلى اهل بها را باين نداى

احلى نصيحت ميفرمايد اوصيكم فى آخر القول بان لا تتجاوزوا عن حدودالله و لا

تلتفتوا الى قواعد الناس و عاداتهم لانها لا يسمن و لا يغنيكم بل سنن الله انتم

فانظرون و من شإ فليتخذ هذا النصح لنفسه .... الى الله فمن شإ فليرجع الى هويه

ان ربى لغنى عن كل من فى السموات و الارض و عن كل ما هم يقولون او يعملون مفاد

اين كلمات عاليه ميفرمايد بشما وصيت ميكنم در آخر گفتار كه تجاوز نكنيد از احكام

الهى و توجه بقواعد و عادات اين مردم ننمائيد زيرا اين قواعد و عادات بيفائده

است بلكه توجهتان بسنن الهيه باشد و ناظر باحكام الهى باشيد

ص ٨٦٥

هركهخواهد براى خود اين نصيحت را وسيله وصول بحق اتخاذ و اختيار نمايد و هر كه

خواهد بهوى و هوس ... رجوع كند البته پروردگار ... بى نياز است از هر كه در

آسمانها و زمين است و مستغنى است از هرچه ميگويند يا ميكنند

 نطق يكصد و چهل و دوم

قل يا ....... دع الاغما ثم انظر بالحق بين خلق تالله قد جرت دموعى على حدودى

بما اراك مقبلا الى هويك و معرضا عمن خلقك و سويك اذكر فضل موليك اذ ربينا... فى

الليالى و الايام لخدمة الامر اتق الله و كن من ..... .... اشتبه على الناس امرك

هل يشتبه على نفسك خف عن الله ثم اذكر اذ كنتم قائما لدى لبعرش و كتبت ما

القيناك من آيات الله المهيمن المقتدر القدير اياك ان تمنعك ..... عن شطر

الاحدية توجه اليه و لا تخف من اعمالك انه يغفر من يشإ بفضل من عنده لا اله الا

هو الغفور الكريم انما ننصحك لوجه الله ان اقبلت فلنفسك و ان اعرضت ان ربا غنى

عنك و عن الذين اتبعو.. بوهم مبين قد اخذالله من اغواك فارجع

ص ٨٦٦

اليه خاضعا خاشعا متذللا انه يكفر عنك سيئاتك ان ربك لهو التواب العزيز الرحيم

هذا نصح الله لو انت من السامعين هذا ... الله لو انت من المقبلين هذا ذكرالله

لو انت من الشاعرين هذا كنزالله لو انت من العارفين هذا كتاب اصبح مصباح القدم

للعالم و صراطه الاقوم بين العالمين قل انه لمطلع علم الله لو انتم تعلمون و

مشرق اوامر الله لو انتم تعرفون .

براى استحضار خواطر نورانيه احباى الهى بى تناسب نيست مقدمه ئى بر سبيل اجمال از

احوال سيد محمد اصفهانى چند كلمه ئى معروض شود اين منافق متلون در اوائل ظهور

حضرت اعلى در مدرسه صدر طهران بود و در ظل امام جمعه ايام را ميگذرانيد چون صيت

ظهور مشهور شد اظهار ايمان نمود ولى خائف و مستور بود و با احبا مراوده نمينمود

تا بعد از شهادت آنحضرت كه واقعه شهادت حضرت سليمانخان و جمعى ديگر از احبا واقع

شد چنانچه شرح آن رزيه كبرى هم در تاريخ و هم در بيانات مباركه حضرت عبدالبهإ

مرقوم و مسطور است و بعد از هجرت جمال اقدس ابهى جل ذكره بدار السلام او نيز به

بغداد آمده و در ظل جمالمبارك بود و با يحيى ساز مخالفت مينواخت و يحيى را

استهزإ مينمود چه خود را فائق بر او ميدانست و چنين هم بود تا آنكه امر پادشاه

عثمانى بخواهش

ص ٨٦٧

پادشاه ايران بهجرت جمالقدم از بغداد باسلامبول صادر شد از اسلامبول بادرنه و در

ادرنه نيز سيد مذكور در ظل جمالمبارك بود در آنجا از كثرت ارتكاب اعمال شنيعه و

افعال قبيحه جمالقدم او را طرد فرمودند لذا باغواى يحيى پرداخت و با او همداستان

گشت و هر دو با جمالمبارك آغاز مخالفت و ضديت نمودند كار بجائى رساندند كه امر

الهى را كه جمال مبارك بتقديس و تنزيه تشهير فرموده بود از قبايح اعمال خود

زحمات جمالقدم را بهدر دادند شرح اعمال شنيعه ايشان معروف و مثبوت و مكشوف است

از جمله اعمال سيد مزبور سفرى بخوزستان نمود و با ملاحسين هنديجانى همراز و

دمساز شد و در آنجا نيز بشنايع اعمال مشغول شد بقسميكه امر ... هر فسق و فجورى

كرد و هنوز جمالمبارك در دار السلام مقام داشتند عاقبت اعمال شنيعه اين مردود

حضرت سلمانرا مجبور بر مسافرت بغداد و تشرف بحضور مبارك نمود بعد از تشرف وقايع

را بحضور مبارك معروض داشت و اين مطلب را اين عبد از على مراد هندى جانى كه

متجاوز از صد سال از عمرش گذشته بود در سنه 1316 شمسى استماع نمود بارى پس از

آنكه يحيى را فريب داد هر دو بر معاندت و فساد قيام كردند ظلمى نماند مگر آنكه

بر حق وارد آوردند و لطمه ئى نبود مگر آنكه بر هيكل امرالله زدند و آنهمه نصايح

قلم اعلى در ايشان اثرى

ص ٨٦٨

نبخشيد و شرح فساد و افساد ايشان در الواح الهيه لا تعد و لاتحصى نازل گشته از

آنجمله در اين لوح مبارك كه مخاطب بيان نبيل است قوله جلت رحمته انشإ الله لم

يزل و لا يزال بشطر منظر اكبر ناظر باشيد و بانوار وجه مالك قدر متوجه حمد محبوب

عالميانرا كه توفيق عنايت فرمود كه بامرش قيام نموديد و از كاس بلايا در سبيلش

آشاميديد اجر متوجهان كعبه عرفانش ضايع نشده و نخواهد شد و اگر از براى بعضى در

معاشرت كدورتى رويداد ابدا ملحوظ نبوده ..... چه كه در كثرت معاشرت و مجالست

گاهى كسالت و حزن دست ميدهد ولكن اين از لوازم طبيعت بشريت است كيف يكون ناظرا

اليها بعدالذى تشهد الذرات ان رحمته سبقت كلشيئ و فضله احاط العالمين حق جل

ذكره خود را غفور و رحيم و رحمن و كريم خوانده چگونه ميشود بامورات جزئيه از

احباى خود نگذرد و يا نظر رحمت باز دارد اى نبيل قبل على لعمرى انه قد كان

بالمنظر الاعلى و المقام الاسنى و لا ينظر الاحسنات احبائه و ما ورد عليهم فى

سبيله و يتجاوز عما دونها هذا ما شهد به القلم الاعلى فى اكثر الالواح هميشه حق

ناظر باعمال خيريه بريه بوده و هست مگر نفسيكه فى الحقيقه از او رائحه اعراض

مرور نمايد چنانچه از شخص معهود مرور نمود و ظاهر شد ما ينوح به الاشيإ وقتى

نسبت از او قطع شد كه جهرة ما بين

ص ٨٦٩

برية بتضييع امرالله قيام نمود آنجناب مطلعند بر اقوال و افعال و اعمال و شقاوت

او و همچنين در رافت و رحمت و مراعاتى كه در باره او در سنين معدودات شده معذلك

ارتكب ما ينبغى له و يلين له و حال هم در صدد آنستكه بعضى از احبإ الله را اغوا

نمايد و افتخارى از براى خود حاصل كند بايد آنجناب و دوستان حق بشانى بر حب الهى

و استقامت بر امر او قيام نمايند كه سبب اعلإ كلمه الهيه ما بين عباد شود و

ليوقن المطرود بانهم ما اتبعوا اهوائه و بقى الخسران لنفسه وحده انه لهو المجزى

الحكيم مشاهده نمائيد و شكر كنيد كه حق لازال بمثل شمس مشرق و لائح و هويدا و

باطل هم در مقابل او ببطلان ظاهر و .... چنانچه جميع احباب الهى ميدانند كه آن

نفس ابدا معتقد بجائى نبوده و نيست و بهيچ دينى متدين نه و بهيچ سبيلى مستقيم نه

در ليالى و ايام در بطلان ما جإ به الحق ناطق و در كل احيان باوهام خلق متشبث

معذلك حال دعوى ايمان نموده و بشيطان پيوسته كذلك يبين الله ما اراد و يظهر ما

هو المكنون فى صدور المغلين ... كل يوم در اسواق سائر است كه يكى از احبا را مس

نموده القاى كلمه ئى نمايد انشإ الله بايد آنجناب در كمال سرور و فرح و بهجت و

انبساط بر حفظ امر الهى و احباى او قيام نمايند الى آخر اللوح اگر كسى بر شقاوت

و قساوت و شرارت و فساد و افساد اين شرير اطلاع خواهد بكتاب مستطاب بديع و ساير

الواح الهيه مراجعه و زيارت نمايد

ص ٨٧٠

اما يحياى بيحيا شنايع و قبايح افعال و فضايع اعمال او بيش از آنستكه در اوراق و

دفاتر گنجد براى تنبيه و آگاهى همين يك فقره كافى است كه با تصريح و نص قاطع

بيان ازواج مظاهر الهيه بر امت حرام قطعى است چه ام المومنين هستند معذلك آن

بيحيا دست خيانت بحرم دوم حضرت اعلى دراز كرد و او را بتصرف و حباله خود در آورد

و پس از چنديكه مطبوع ظبع نا پاك و حريص او نشد او را بسيد محمد اصفهانى مذكور

بخشيد و با اين فعل فجيع و مخالف صريح كتاب بيان ازواج غير طاهره خودش را بر اهل

بيان حرام كرده چنانچه در الواح الهيه تصريحا اعمال فجيعه او از قلم اعلى نازل

گشته و با وجود ارتكاب اين گونه شنايع مدعى وصايت حضرت اعلى شد و جمعى هم امثال

خودش او را متابعت نمودند فتبصروا يا اولى الانظار و تعجبوا يا اولى الافكار در

كتاب مستطاب بديع است قوله تعالى قوله بيشرميش بمقامى رسيده كه زوجات خود را خير

النسإ ناميده و حرم نقطه اولى را تصرف نموده و بخشيده و نيز در همين كتاب است و

بى شرمى او بمقامى رسيده كه مخصوص زوجات خود را در مكتوبات خود حرام نموده معذلك

دست تعدى و خيانت بحرم مطهر مليك علام گشوده ...... و لوفائه و كاش بنفس خود

قناعت مينمود بلكه او را بعد از ارتكاب خود ... مشركين خود و جميع اهل بيان

شنيده و ميدانند (؟)

ص ٨٧١

سيئات او را بايد از معاشرين او سئوال نمود و در لوحيكه بافتخار عليمحمد سراج از

قلم اعلى نزول يافته ميفرمايد قوله عز بيانه حال بمثل امت فرقان كه خاتم النبيين

درست نموده اند از مرسل و مبعث آن محتجب مانده اند اين اصحاب هم اراده نموده

خاتم الوليين براى نفس خود ثابت نمايند چنانچه مشهود شد و نفسيرا كه بقول او صد

هزار ولى خلق شده و ميشود در بحر بغضإ انداخته اند و در كل حين احجار ظنون از

كل جهات بر وجود مباركش مى اندازند الى آخر چه متين فرموده حكيم سنائى

گاو را باور كنند اندر خدائى عاميان نوح را باور ندارند از پى پيغمبرى

سبحان الله كسيكه بصريح بيان جمالمبارك از معنى يك شعر فارسى عاجز ماند چگونه

شرم نميكند كه بچنين ادعائى .... نمايد در لوحى كه بافتخار احمد كاشى است

ميفرمايد قوله جل ذكره بارى از شما و غير شما آنچه مقصود حق است اين بوده كه

آنچه ديده ايد و ادراك نموده ايد ذكر كنيد و از انصاف در هيچ مقام نگذريد حمد

محبوب قدمرا كه در مواقع متعدده شان او را بر شما واضح و ظاهر نمود اول حكايت

ذبيح اخوى شما و ثانى نوشته پارسى كه در جواب شعر آمحمد على نوشت حال انصاف ده

نفسيكه معنى شعريرا درك نكند چنانچه تو برآن مطلع شدى معذلك او را حق اخذ كردى و

از حق غافل الى آخر اللوح حال امواج بحر رحمت الهى را مشاهده كنيد كه با اين

شنايع اعمال و فجايع افعال

ص ٨٧٢

در اين آيات مباركه او را نصيحت ميفرمايد و بحق دعوت مينمايد و او را بتوبه و

توجه امر ميكند ميفرمايد اى مطلع اعراض چشم پوشى و اغماض را بگذار و در بين خلق

بحق ناطق شو بخدا قسم اشك چشمان من بر رخساره ام جاى است براى آنكه ترا ميبينم

بهواى نفس خود متوجهى و از حق معرض بخاطر بياور فضل مولاى خود را وقتيكه تربيت

ميكردم ترا در شبها و روزها براى خدمت اين امر از خدا بترس و توبه كن فرض كن كه

امر تو بر مردم اشتباه شد آيا بر خودت هم مشتبه ميشود از خدا بترس پس بخاطر

بياور وقتى را كه در حضور ميايستادى و آنچه را كه بتو مى آموختم مينوشتى از آيات

الهى مبادا تعصب نادانى ترا مانع شود از شطر احديت توجه نما بحق و مترس از اعمال

خودت البته خدا ميامرزد هر كه را بخواهد از فضل خودش جز خداى آمرزنده كريم خدائى

نيست جز اين نيست كه براى رضاى خدا ترا نصيحت ميكنيم اگر قبول كنى نفعش براى

تو است و اگر اعراض كنى حق از تو و اتباع تو بى نياز است خدا اخذ فرمود آنكه ترا

گمراه نمود پس رجوع كن بسوى او در حال خضوع و خشوع و ذلت البته او ميپوشاند

گناهان ترا البته پروردگار تو توبه پذير و مهربان است اينست نصيحت الهى را اگر

بشنوى اينست ذكر حق اگر داراى شعورى اينست گنج الهى اگر بشناسى اين است كتابيكه

چراغ الهى است براى اهل عالم و راه راست است در .... اهل عالم بگو البته اوست

ص ٨٧٣

مطلع علم الهى اگر بدانيد و اينست مشرق اوامر الهى اگر بشناسيد

 نطق يكصد و چهل و سوم

لا تحملوا على الحيوان ما يعجز عن حمله انا نهيناكم عن ذلك نهيا عظيما فى الكتاب

كونوا مظاهر العدل و الانصاف بين السموات و الارضين من قتل نفسا خطإ فله دية

مسلمة الى اهلها و هى مأة مثقال من الذهب اعملوا بما امرتم به فى اللوح و لا

تكونن من المتجاوزين .

يكى از سنوحات رحمانى و صفات شايسته مقام انسانى عدل و انصاف در جميع موارد و

امور است چنانچه در الواح لاتحصى جمالمبارك جل افضاله ميفرمايد مظاهر عدل و

انصاف باشيد در شرافت صفت انصاف و عدل همين بس كه در موارد عديده بعدل و انصاف

قسم ياد فرموده در لوحى ميفرمايد قوله العزيز قسم بروشنى آفتاب عدل و در لوح

احمد كاشى ميفرمايد قوله تعالى اياك اياك عن تجاوز عن حكم الانصاف لان به يرفع

العبد الى مقام الذى لن يصل اليه الا كل منصف بصير و هم در اين لوح ميفرمايد

قوله الاحلى لا زال اين عبد از عباد الله جز ... و انصاف نخواسته و نيز در اين

لوح مبارك است قوله الجليل آنچه مقصود حق است اين بوده كه آنچه ديده ايد و ادراك

نموده ايد

ص ٨٧٤

ذكر كنيد و از انصاف در هيچ مقام نگذريد و در لوح ديگر ميفرمايد قوله العزيز بگو

اى احباى الهى اول انسانيت انصاف است و جميع امور منوط باو در جميع اديان الهيه

و كتب سماويه امر بعدالت و انصاف و نهى از ظلم و اعتساف نزول يافته و بهمان

اندازه ئى كه عدل و انصاف محبوب بارگاه عزت صمدانى ايت ظلم و اعتساف مبغوض درگاه

قدس سبحانى است در قرآن ميفرمايد ان الله يامر بالعدل و الاحسان و ذى القربى و

ينهى عن الفحشإ و المنكر و البغى يعضكم لعلكم تذكرون يعنى خدا امر ميفرمايد

بعدالت و احسان و رعايت اقربا و خويشان و نهى ميكند از اعمال زشت و نا شايسته و

ستمكارى موعظه ميكند شما را شايد پند گيريد گرچه در اوراق سابقه تاحدى در توصيف

اين صفت ممدوحه بيانات الهيه ذكر شد ولى اين موضوع موضوعى است كه هر قدر تكرار و

توصيف شود مذاق جان و وجدان شيرين دماغ روح و روان عبير آگين گردد برخى را تصور

چنانست كه عدالت و انصاف تخصيص بسلاطين و روساى بشر دارد و حال آنكه چنين نيست

بلكه عموم افراد بشر باين امر مبرم مامورند و عدل و انصاف تخصيص بشخص دون شخصى

ندارد هر نفسى بايد نسبت بزير دست خود بعدل و انصاف معامله و رفتار نمايد مثلا

پادشاهان نسبت برعاياى خود مامور بعدالت و انصافند چنانچه قلم قدم در سوره ملوك

سلاطين را نصيحت ميفرمايد

ص ٨٧٥

قوله جلت قدرته ينبغى لكم بان تمنعوا الظالم عن ظلمه و تحكموا بين الناس بالعدل

ليظهر عدالتكم بين الخلائق اجمعين ان الله قد اودع زمام الخلق بايديكم لتحكموا

بينهم بالحق و تاخذوا حق المظلوم عن هولإ الظالمين و ان لم تفعلوا بما امرتم فى

كتاب الله لن يذكر اسمائكم عنده بالعدل و ان هذا الغبن عظيم مفاد بيان الهى اين

است اى پادشاهان سزاوار است براى شما كه منع كنيد ظالم را از ظلمش و حكم كنيد در

ميان مردم بعدالت براى آنكه ظاهر شود عدالت شما در بين جميع آفريدگان براستى

خداوند زمام خلق را بدست شما سپرده است براى اينكه حكم كنيد در بين مردم بعدالت

و حق و حق مظلوم را از ظالمان بگيريد و اگر بانچه در كتاب خدا ماموريد رفتار

نكنيد اسامى شما در پيشگاه الوهيت بعدالت ذكر نخواهد شد و اين بزرگترين ضرر است

و همچنين علما نسبت بافرراد ملت بعدل و نصفت مامورند و بهمين قسم پدر نسبت

بفرزند خود بعدالت و انصاف موظف و مامور است و همچنين شوهر نسبت بقرينه خود

بمهربانى و عدالت مامور است و بهمين قسم انسان نسبت بحيوان بلكه بكليه كائنات

ذيروح بايد بعدالت و انصاف رفتار نمايد و بقدر خردلى ظلم و ستم روا ندارد چه اگر

انسان بنوع خود مخالف عدل و انصاف معامله كند زبان دارد كه به مقامات عاليه

شكايت كند و داد خواهى نمايد اما حيوان زبان ندارد كه شكايت نمايد اگر معترضى

اعتراض كند

ص ٨٧٦

كه كشتن حيوان و طيور و خوردن گوشت آنها مخالف عدالت و انصاف است پس چرا در

شرايع الهيه از خوردن گوشت و كشتن حيوانات منع نشده است جواب گوئيم براى هر

كائنى ارتقإ و علو مقام مقرر است و چون حيوان جزء هيكل انسان شود بنهايت درجه

ترقى و مقام خود ميرسد چنانچه حضرت اعلى روح ما سواه فداه ميفرمايد حيوان چون

جزء هيكل انسان شود بجنت خود وارد شده بنا براين كشتن حيوان ظلم نيست بلكه عين

عدل است چه اين كشتن علت وصول بمقام اعلى و دخول در جنت اوست و از اين گذشته

خلقت جميع كائنات براى وجود انسان است و انسان براى خداوند رحمان چنانچه باصرح

بيان در كتب سماويه مصرح و منصوص از آنجمله در اين لوح منيع كه از قلم اعلى

نازلشده ميفرمايد قوله جل بيانه در هر آن طير ملكوت بيان باين كلمه ناطق جميع را

از براى تو خواستم و تو را از براى خود پس اعتراض معترض براى اينست كه از حكم و

اسرار و حقائق آگاه شوند به اعتراض لب نگشايند بلكه بحكمت حكيم على الاطلاق

اعتراف و اقرار مينمايند چنانچه اگر كسى از فن زراعت بيخبر باشد و ببيند دهقان

ماهريرا تخم در خاك ميپاشد اينعمل دهقان را حمل بر سفاهت و جنون مينمايد اما

كسيكه از فنون زراعت با خبر است ميداند كه اين تخم خرمنها تشكيل خواهد داد پس

ص ٨٧٧

شخص دانا فعل دهقان را تحسين ميكند و آفرين ميگويد همچنين اگر ما از اسرار حكمت

اوامر الهى اطلاع يابيم زبان اعتراض نمى گشاپيم بارى در اين آيه مباركه ميفرمايد

بر حيوان حمل نكنيد چيزيرا كه از حمل آن عاجز باشد ما از اين عمل نهى فرموديم

نهى عظيم در اين كتاب مظاهر عدالت و انصاف باشيد در بين آسمانها و زمينها و حضرت

عبد البهإ جل اسمه الاعلى در الواح عديده امر برعايت و ترحم بر حيوانات فرموده

است مگر حيوانات موذيه كه رعايت ترحم بانها مستلزم ظلم بر انسان يا حيوانات ديگر

باشد در اينصورت دفع موذى لازم است از جمله آن الواح مقدسه اين لوح مبارك است كه

سائل از جواز يا عدم جواز تشريح حيوانات براى اكتشافات علمى سئوال كرده در جواب

اين لوح منيع از يراعه ميثاق شرف نزول يافته سانفرانسيسكو امة الله المقربه

مسيس الا .... عليها بهإ الله الابهى هو الابهى اى دختر عزيز ملكوتى من

حيوان نظير انسان در نزد اهل حقيقت بسيار عزيز است لهذا انسان بايد بانسان و

حيوان هردو مهربان باشد و بقدر امكان در راحت و محافظت حيوان بكوشد اما در تشريح

جراحى چون منافع علمى و فوائد طبى حاصل ميشود كه سبب استفاده جميع بشر گردد شايد

از تشريح حيوانى اكتشافاتى حصول يابد كه سبب حيات هزار مليون از نفوس گردد هرچند

اين عمل جراحى ضرر خصوصى ..............................

ص ٨٧٨

اين تشريح اكتشافى سبب منفعت عالم حيوان نيز گردد از اين نظر گاه منفعت عمومى

مقبول ولو ضرر خصوصى دارد جائز است زيرا تشريح آن حيوان نتائج بسيار عظيمه

ميبخشد مثلا تشريح كركى در حالت بيهوشى سبب شود كه مرضى كشف گردد كه الى الان

هزاران مليون از آن مرض مهلك بهلاكت رسيده اند حال اين تشريح كشفى سبب ميشود كه

هزاران مليون از اين هلاكت محفوظ ميمانند اگر آفتى بر رمه گوسفندى مسلط جائز است

يك گوسفند را از براى سلامت گله فدا نمود و الا آن آفت جميع گله را حتى آن

گوسفند فدائى را هلاك خواهد نمود ولكن بايد تشريح در حيوانات موذيه باشد و بدرجه

ئى از احتياط باشد كه آن حيوان مدهوش و بى احساس باشد حيوانات موذيه را جائز كه

بجهت سلامت نفوس فدا نمود نظر باين حكمتهاى بالغه جائز است كه حيوانات موذيرا

بجهت سلامت عالم انسانى تشريح كشفى كرد اين حيوان موذى اگر زندگانى نمايد سبب

هلاكت هزار حيوان ديگر شود مثلا اگر گرگ تشريح اكتشافى شود اين سبب محافظه هزار

گوسفند است كه او خواهد دريد حتى موت اين سبب بقاى حيات هزاران حيوان است على

الخصوص كه اكتشافات فنى و طبى ميشود كه الى الابد از براى عموم انسان مفيد است و

عليك البهإ الابهى عبدالبهإ عباس و آيه مباركه ديگر در بيان حكم قتل سهوى است

و آن اين است كه از روى سهو و خطا قتلى واقع شود مثلا انسانى

ص ٨٧٩

در درختى باشد و صيادى نداند و مرغى را در آن درخت به بيند و بخواهد آن مرغ را

با تير بزند و آن تير بانسان بخورد يا انسانى در قعر چاهى باشد و شخص ديگر بر سر

آنچاه آيد و نداند كسى در چاه است و سنگى در آن بيندازد آنسنك بر كسيكه در قعر

چاه است بخورد و مقتول گردد در اينصورت نميتوان قاتل را قصاص كرد زيرا مقصد از

قتل نبوده بلكه مقصودش شكار مرغى بوده نه قتل نفس يا ميخواسته است امتحان كند كه

آنچاه خشك است يا آب دارد نميدانسته كه آدمى در قعر چاه است لذا حكم قتل عمدى يا

سهويرا نميتوان در يك رديف قرار داد اين است كه ميفرمايد هر كس كه بكشد كسى را

از روى خطا پس بر عهده اوست كه ديه آنرا بوارث مقتول بپردازد و ديه آن صد مثقال

از طلاست عمل كنيد بانچه مامور شده ايد در اين لوح و نباشيد از تجاوز كاران در

شريعت مطهره اسلام نيز حكم قتل عمدى صد شتر يا هزار مثقال طلا بود و ديه قتل

سهوى ده شتر يا صد مثقال طلا بود فقط چيزيكه تفاوت در مقدار مثقال است كه در

اسلام قدر مثقال بيست و چهار نخود بود و در شريعت حضرت بهإ الله نوزده نخود است

چنانچه صريح بيان است و در اين امر نيز حضرت زين المقربين از مصدر امر سئوال

نموده و جواب از فم مشيت نازل گشته و اين است ....................

ص ٨٨٠

مثقال ثانى هيجده مثقال ثالث سى و شش مثقال الى آخر ... مقدار جزاى سابق و مثقال

نوزده نخود است چنانچه در بيان نازل شده .

 نطق يكصد و چهل و چهارم

يا اهل المجالس فى البلاد اختاروا لغة من اللغات ليتكلم بها من على الارض و كذلك

من الخطوط ان الله يبين لكم ما ينفعكم و يغنيكم عن دونكم انه لهو الفضال العليم

الخبير هذا سبب الاتحاد و التمدن ان انتم تشعرون انا جعلنا الامرين علامتين

لبلوغ العالم الاول و هو الاس الاعظم تزلناه فى الواح اخرى و الثانى نزل فى هذا

اللوح البديع .

لسان شفقت در اين آيات مباركه آنچه را كه سبب تمدن عالم و راحت و آسايش امم و

تدرج بمدارج ساميه جامعه بشر است بيان ميفرمايد و آن ايجاد يا اختيار يك خط و يك

لسان است و در الواح عديده ديگر نيز بلسان نصيحت ملوك و مملوك را متذكر ميدارد

از آنجمله در اين لوح مبارك كه در بين احباب بلوح مقصود شهرت يافته ميفرمايد

قوله جلت نصائحه لابد بر اين

ص ٨٨١

است مجمع بزرگى در ارض برپا شود و ملوك و سلاطين در آن مجمع مفاوضه در صلح اكبر

نمايند و آن اينست كه دول عظيمه براى آسايش عالم بصلح محكم متشبث شوند و اگر

ملكى بر ملكى برخيزد جميع متفقا بر منع قيام نمايند در اينصورت عالم محتاج

بمهمات عمده حربيه و صفوف عسكريه نبوده و نيسا الا على قدر يحفظون به ممالككم و

بلدانكم اين است سبب آسايش دولت و رعيت و مملكت انشإ الله ملوك و سلاطين كه

مراياى اسم عزيز الهى اند باينمقام فائز شوند و عالم را از سطوت ظلم محفوظ دارند

و همچنين ميفرمايد از جمله اموريكه سبب اتحاد و اتفاق ميگردد و جميع عالم يكوطن

مشاهده ميشود آنستكه السن مختلفه بيك لسان منتهى گردد و همچنين خطوط عالم بيك خط

بايد جميع ملل نفوسى معين نمايند از اهل ادراك و كمال تا مجتمع شوند و بمشاورت

يكديگر يك لسان اختيار كنند چه از السن مختلفه موجوده و چه لسان جديد تازه

اختراع نمايند و در جميع مدارس عالم اطفال را بان تعليم دهند عنقريب جميع اهل

عالم بيك لسان و بيك خط مزين در اينصورت هر نفسى بهر بلدى توجه نمايد مثل آنست

كه در بيت خود وارد شده اين امور لازم و واجب هر ذى بصرى و سمعى بايد جهد نمايد

تا اسباب آنچه ذكر شد از عالم الفاظ و اقوال بعرصه شهود و ظهور آيد الى آخر

اللوح و حضرت عبد البهإ جل اسمه الاعلى نيز در خصوص ايجاد يا انتخاب لغتى از

لغات و خطى از خطوط در الواح و بيانات

ص ٨٨٢

عديده تصريح و تشويق فرموده است از آنجمله در اين بيان مبارك است قوله العزيز

لهذا ميتوانيم بگوئيم لسان عمومى امريست مهم زيرا سوء تفاهم را از بين زائل

نمايد قلوب عموم را بهم ارتباط دهد و سبب شود كه هر فردى مطلع بر افكار عمومى

شود در عالم انسانى تعليم و تعلم كه اعظم فضائل عالم بشريت مشروط بوحدت لسان

معلم و متعلم است پس چون لسان عمومى حاصل شود تعليم و تعلم سهل و آسان گردد در

زمان گذشته ملاحظه ميكنيم وحدت زبان چقدر سبب الفت و وحدت شد هزار و سيصد سال

پيش قبطيان سريانيان آشوريان ملل مختلفه بودند و در شدت نزاع و جدال بعد چون

مجبور بتكلم لسان عمومى شدند وحدت لسان سبب شد كه حال جميع عربند و يك ملت شده

اند با آنكه اهل مصر قبط و اهل سوريه سريان و اهل بغداد كلدان و اهل موصل آشور

بودند لكن وحدت لسان جميع آنها را يك ملت نموده باهم مرتبط كرد ارتباطيكه ابدا

فصل ندارد و همچنين در سوريه مذهب مختلفه مثل كاتوليك ارتودكس درزى شيعه سنى

نصيرى هستند ولى بسبب وحدت لسان يك ملتند از هر يك سئوال كنى گويد من عربم و حال

آنكه بعضى رومانيند بعضى عبرانى و بعضى سريانى و بعضى يونانى اما لسان واحد آنها

را جمع كرده پس وحدت لسان بسيار سبب الفت شود بعكس از اختلاف لسان در اروپا يكى

را آلمان يكى را انگريزى يكيرا فرانسه ميگويند اگر وحدت

ص ٨٨٣

لسان بود البته الفت حاصل ميشد بلكه يك ملت بودند چنانچه در شرق ملل مختلفه ئى

كه لسان واحد دارند حكم يك ملت پيدا كرده اند مقصد اين است كه در عالم انسانى

وحدت لسان خيلى سبب الفت و اتحاد است و بالعكس اختلاف لسان مايه جدال و اين واضح

است لهذا از جمله تعاليم بهإ الله پنجاه سال پيش امر بوحدت لسان بود كه تا لسان

عمومى تاسيس و ترويج نشود ارتباط تام بين بشر حاصل نگردد زيرا سوء تفاهم مانع

الفت است و اين جز بوحدت لسان زائل نشود بسبب اختلاف لسان اهل شرق عموما از

معلومات اهل غرب و اهل غرب از معلومات اهل شرق بيخبرند اما بواسطه لسان عمومى

شرق افاضه از غرب نمايد و غرب اقتباس انوار از شرق تواند و سوء تفاهم بين اديان

زائل شود پس لسان واحد از اعظم وسائل الفت و ترقى است در عالم انسانى و سبب نشر

معارف و معاونت و معاشرت عمومى الى آخر بيانه جل بيانه و نظائر اين بيان مبارك

در الواح الهيه و مركز ميثاق بسيار است و اينكه در كتاب مستطاب اقدس كه ناسخ و

مهيمن بر كل كتب و كتاب تشريعى است نيز نازلشده نظر باهميت و لزوم اين حكم محكم

است ميفرمايد اى اصحاب مجالس و پارلمانهاى عالم اختيار كنيد يك زبان از زبانهاى

عالم را براى اينكه اهل عالم بدان زبان تكلم و محاوره نمايند و

ص ٨٨٤

و همچنين اختيار كنيد يك خط از خطوط مختلفه را تا آنكه اهل عالم بدان خط با هم

مكاتبه نمايند خداوند بيان ميفرمايد براى شما آنچه كه نفع ميرساند بشما و بى

نياز ميكند شما را از غير خودتان البته اوست فضال داناى آگاه اين است سبب اتحاد

و يگانگى اگر بدانيد و اين است مايه اتفاق اهل عالم و مدنيت اگر ملتفت باشيد

براستى ما دو امر را دو نشانه بلوغ عالم مقرر داشتيم علامت اول را كه بزرگترين

اساس است در الواح ديگر نازل فرموديم و علامت دوم در اين لوح مبارك نازل گشت اما

علامتى كه در ساير الواح مقدسه نزول يافته صنعت مكتوم است چنانچه صريح بيان

جمالمبارك و حضرت عبد البهإ جل اسمهما الاعلى است جمالمبارك جل كبرياوه در يكى

از الواح اكسيريه ميفرمايد قوله جل ذكره ولكن عنقريب بعضى تصديق نمايند و اذعان

كنند و ظهور اين كنز مستور بين .... علامت بلوغ دنياست و بعد از بلوغ خطر عظيم و

بلاى عقيم عالم و اهل انرا از عقب مگر آنكه كل در رضوان الهى وارد شوند بر هيچ

نفسى از اهل دانش و اطلاع پوشيده نيست كه جميع فلاسفه و دانشمندان بشر وجود اين

علم و بروز اين سر مكنون را از محالات ميشمرند ولى امروز بعضى معتقدند كه تبديل

فلزات معدنى

ص ٨٨٥

بشرايطى ممكن است و محال نميدانند و اين تكذيب جهلإ تخصيص باين عصر ندارد در هر

عصرى از اعصار كه از مصادر وحى و تنزيل آياتى كه مشتمل بر وقوع و حوادث اتيه از

پروردگار جليل نزول مييافت چون با عقول ناقصه خلق موافق نبود بتاويل انهم آگاه

نبودند تكذيب ميكردند چنانچه در قران مجيد است و كذبوا بما لم .... بعلمه و لما

ياتيهم تاويله ولى بعد از چندى كه تحقق وقوع مصداق آنرا مشهودا مشاهده مينمودند

فرياد هذا ما وعدنا الله و رسوله بر ميكشيدند اما اهل بها شكى در تحقق مصداق

وعود الهيه و ظهور مفاهيم اخبار و آيات الهيه نداشته و نداريم بارى در خصوص دو

علامت بلوغ عالم آقاى اشراق خاورى نيز از ساحت قدس حضرت ولى عزيز امرالله جل

اسمه سئوال نموده و جوابى كه از يراعه فضل آنمولاى حنون نازل گشته زينت بخش اين

اوراق ميگردد قوله الاحلى راجع بدو علامت بلوغ عالم كه در كتاب مذكور معروض

داشته بودند فرمودند مراد مبارك در لوح سلمان نازل قوله الاحاى از جمله علامت

بلوغ دنيا امستكه نفسى تحمل امر سلطنت ننمايد سلطنت بماند و احدى اقبال نكند كه

وحده .... تحمل آن نمايد در خصوص بيان مبارك در سوره صلوة قد اظهر مشرق الظهور

آيا لفظ مشرق بصيغه اسم مكان يا بصيغه اسم فاعل است فرمودند

ص ٨٨٦

كلمه مشرق بصيغه اسم مكان بايد قرائت شود و اينكه معروض داشته بوديد در صلوة حين

زوال در نسخه ها در بيان مبارك فرق و تفاوت است فرمودند اصل آيه كه بخط مرحوم

زين المقربين است از اينقرار اشهد فى هذا الحين بعجزى و قوتك و ضعفى و اقتدارك و

فقرى و غنائك راجع بايه قد ظهر سر التنكيس لرمز الرئيس و الفقائمه سئوال نموده

بوديد فرمودند بنويس ايه كتاب اقدس اشاره بكلمات شيخ احمد احسائى است در مكتوبى

كه در ذكر قائم موعود مرقوم نموده مقصود از الف قائمه ظهور قائم آل محمد يعنى

حضرت اعلى است واو اول كه قبل از الف است و عدد آن شش است اشاره بادوار سابقه و

مظاهر قبل است واو ثانى كه حرف ثالث كلمه واو است مقصود ظهور اقدس كلى جمال ابهى

است كه بعد از الف ظاهر گشته و اما بيان مبارك كه ميفرمايد حضرت نون و نون ديگر

فرمودند نون اول ناصرالدينشاه نون ثانى نايب السلطنه كامران ميرزا حاكم طهران

الى آخر بيانه جل بيانه

و اين موضوع را بچند كلمه از خطابه مركز ميثاق در باب لسان و خط عمومى ختم

ميكنيم قوله تعالى از جمله اوامر حضرت بهإ الله اين است كه بايد جميع ملت از

اهل معارف و علوم اتفاق كرده يك لسانى انتخاب يا ايجاد نمايند و

ص ٨٨٧

ان لسان عمومى باشد پس بهتر اين است يك لسان ايجاد و يا انتخاب شود تا آنكه

لسان عمومى باشد در اين صورت انسان بدو لسان محتاج يكى لسان وطنى و يكى لسان

عمومى بلسان وطنى خودش با قوم خود گفتگو نمايد اما بلسان عمومى با جميع عالم

محاوره نمايد و محتاج لسان ثالث نميباشد و جميع بشر با يكديگر بدون مترجم الفت و

مصاحبت مينمايند حال اگر چنين چيزى بشود فى الحقيقه سبب راحت و اسايش و سرور

جميع ملل عالم است الى آخر

 نطق صد و چهل و ينجم

قد حرم عليكم شرب الافيون انا نهيناكم عن ذلك نهيا عظيما فى الكتاب و الذى شرب

انه ليس منى اتقوا الله يا اولى الالباب .

جمالقدم جل اسمه الاعظم كتاب مستطاب اقدس را باين حكم محكم محتوم مختوم داشته

ميفرمايد ميفرمايد بتحقيق شرب افيون بر شما حرام شده ما نهى كرديم شما را از

ارتكاب ان نهيى عظيم در اين كتاب و هركس بنوشد البته از من نيست بترسيد از خدا

اى صاحبان .........................

ص ٨٨٨

در حرمت قطعى قمار و ترياك بر سبيل اجمال برخى از نصوص صريحه در نهى از ارتكاب

اين فعل شنيع معروض و تحرير شد .... در اين آيه مباركه نيز بعضى از الواح مقدسه

در منع .......... و ارتكاب اين عمل قبيح در دسترس مطالعه ناشرين ميگذارم چنانچه

سابقا بعضى از نصوص ذكر شد اولا اگر كسى عمدا باين فعل مذموم مبادرت و مباشرت

نمايد يا نعوذ بالله بر سبيل تحقير باحكام الهى ناظر باشد و بنصيحت و انذار محفل

مقدس روحانى وقعى نگذارد و اعتنائى نكند بصريح بيان مبارك حضرت ولى امرالله جل

جلاله محكوم بانفصال از جامعه بهائى است و ثانيا اگر بر سبيل جهالت و غفلت معتاد

باستعمال افيون شد و پس از تنبه و ندامت حاصل نمود و تصميم بر ترك ان دارد

بهترين طرق از براى ترك اين عادت مذموم تقليل و تدريج در ترك است چنانچه صريح

دستور مبارك است و شرح نزول اين لوح مبارك از كلك ميثاق بر سبيل اجمال اين است

كه مرحوم سيد عبدالباقى از اهل فرات كه دانشمندى جليل و واعظى نبيل بود و معتاد

باشتعمال و شرب افيون كثيف پس از موفقيت بايمان و دخول در ظل كلمة الله و

استحضار بر حرمت استعمال افيون و ارتقإ بر منابر عريضه ئى بساحت قدس مركز ميثاق

معروض داشته و

ص ٨٨٩

و ابتلاى خود را بشرب افيون و هم شغل خود را بوعظ و ذكر مصيبت سيد الشهدإ در

عريضه خود ذكر نموده و جواب .. كه اين لوح مبارك است در ابتدا .............

فانى ارائه داده آن لوح مبارك اين است هو الابهى ايها المنجذب بنفحات الله ....

....... النورإ ........ العصمإ و قرائت آيات شكرك لله بما اختار للحبه و

لتبليغ امره بين الورى و عرفت شوقك الى الحضور الى حضرة ... انفاس طيبها و نفحات

قدسها فى الافاق و انى ادعوا الله سبحانه و تعالى ان يويدك بقوة ملكوتيه نافذة

فى حقائق الاشيإ يرزقك ما تحب و ترضى و يشفيك من كل الم و علة و دإ و انى

بالنيابة عنك عفرت وجهى بالتربة المقدسة النورإ لعمرالله هذا هى البشارة

الكبرى لكل معتصم بحبل الله يا عبدالله توكل على الله و اعتمد عليه و استمد من

فيضه العظيم و اترك شيئا فشيئا بالتدريج ما هو دوإ مسكن موقة لبعض دإ و مضعف

للعروق و الاعضإ و مفسد للدم و هذا هو القول الصواب لا باس مما اتخذته وسيلة

للمعاش لان ذكر المظلوم ممدوح فى كل وقت و اوان فاجعله وسيلة لا يقاط الراقدين

و تنبه الغافلين تحت الرمز و الاشاره و الايما كما قال الشاعر خود تو در ضمن حكايت

گوشدار و كن ناطقا بذكر الله و متوجها الى ملكوت الابهى و استمدد من نفثات روح

القدس و انطق فى محافل الانس بالذكر الحكيم لعمرالله

ص 890 و ص 891 وجود نداشته است

ص ٨٩٢

ترى لسانك سيفا قاطعا و صارما شاهرا تفتح به اقاليم القلوب و الارواح و عليه

بهإ الله ع ع مفهوم بيان مبارك قرب باين مضمون است اى منجذب الهى من نوشته

نورانى تو را خواندم يگانه درى بود ناسفته و قرائت نمودم آيات شكر تو را براى خدا

كه تو را اختيار فرمود براى محبت خودش و تبليغ امرش در ميان خلق و دانستم اشتياق

تو را بحضور و تشرف باستان كه وزيده است نفسهاى معطر آن و نسيمهاى قدس آن در آفاق

و من از خداى سبحان ميطلبم كه تو را تائيد فرمايد بقوتى ملكوتى كه نافذ است در

حقائق اشيإ و روزى گرداند تو را هرچه دوست ميدارى و بان خوشنودى و شفا بخشد تو را

از هر درد و علتى و رنجى و البته من بنيابت تو ماليدم روى خود را بتربت مقدس

نورانى قسم بذات الهى اين بزرگترين بشارتى است براى هركس كه تمسك جسته است بحبل

الهى اى بنده الهى توكل بخدا كن و بر او تكيه كن و از فيض عظيم او استمداد نما و

ترك نما كم كم بتدريج آنچه را كه دواى تسكين دهنده موقتى بعضى دردها است و ضعيف

كننده عروق و اعصاب و فاسد كننده خون است و اين است گفتار صواب و باسى نيست

بشغليكه وسيله امرار معاش اتخاذ نمودى زيرا ذكر مظلوم پسنديده و ممدوح است در هر

وقت و هر دقيقه پس ذكر مصيبت را وسيله بيدارى خوابيدگان فراش غفلت و آگاهى غافلان

قرار ده در تحت رمز و اشاره و ايما

ص ٨٩٣

چنانچه شاعر گفته خود تو در ضمن حكايت گوشدار و بذكر الهى ناطق باش و بملكوت

ابهى توجه نما و از نفثات روح القدس استمداد كن و در محافل انس ناطق شو باين ذكر

حكيم قسم بذات الهى خواهى ديد زبان خود را شمشير برنده و تيغى كشيده كه بان

اقاليم قلوب و ارواح مفتوح گردد و اما در مذمت و نكوهش استعمال اين شئ كثيف

الواح متعدده نازل از آن جمله اين لوح مبارك است هوالله اى بنده حضرت كبريإ

آنچه مرقوم نموده بودى ملحوظ افتاد و بر تفاصيل اطلاع حاصل گشت در مسئله حشيش

فقره ئى مرقوم بود كه بعضى از نفوس ايرانيان بشربش گرفتار سبحان الله اين مسكر

از جميع مسكرات بدتر و حرمتش مصرح و مسبب پريشانى افكار و خمودت روح انسان در

جميع اطوار چگونه ناس باين ثمره شجره زقوم استيناس يابند و بحالتى گرفتار گردند

كه حقيقت نسناس شوند چگونه اين شئ محرم را استعمال كنند و محروم از الطاف حضرت

رحمن گردند البته صد البته تا توانيد ناس را نصيحت نمائيد كه از اين افيون و

حشيش زقوم بيزار شوند و بدرگاه احديت توبه نمايند خمر سبب ... عقل است و صدور

حركات جاهلانه اما اين افيون و زقوم كثيف و حشيش خبيث عقل را زائل و نفس را خامد

و روح را جامد و تن را ناحل و انسانرا بكلى خائب و خاسر نمايد با وجود اين چگونه

جسارت نمايد ملاحظه نمائيد كه اهالى هند و چين چون بشرب دخان اين گياه سجيين

معتادند چگونه مخمود و مبهوت و منكوب و مذلولند و مرذولند هزار نفر مقاومت يكنفر

نتوانند هشتصد كرور نفوس از اهل چين مقابلى با چند فوج از فرنگ ننمود زيرا جبن و

خوف و هراس در طينتشان بسبب شرب دخان افيون مخمر گشته سبحان الله چرا ديگران

عبرت نگيرند و از قرار معلوم اين فعل مشئوم بمرز و بوم ايران نيز سرايت كرده

اعاذنا الله و اياكم من

ص ٨٩٤

....................................... تبارك و تعالى .... فى البطون ...

الحميم و عليكم التحية و الثنإ ع ع

و همچنين در لوح تنزيه و تقديس ميفرمايد قوله تعالى شانه مقصود اين است كه شرب

دخان عند الحق مذموم و مكروه و در نهايت كثافت و در غايت .... ولو تدريجا و از

اين گذشته باعث خسارت اموال و تضييع اوقات و ابتلاى مضره است لهذا در نزد ثابتان

بر ميثاق عقلا و نقلا مذموم و ترك سبب راحت و آسايش عموم و اسباب طهارت و نظافت

دست و دهان و مو از تعفن كثيف بد بو است البته احباى الهى بوصول اين مقاله بهر

وسيله باشد ولو بتدريج ترك اين عادت مضره خواهند فرمود چنين اميدواريم اما مسئله

افيون كثيف ملعون نعوذ بالله من عذاب الله بصريح كتاب اقدس محرم و مذموم و شربش

عقلا جزئى از جنون و بتجربه مرتكب آن بكلى از عالم انسانى محروم پناه بخدا

ميبريم از ارتكاب چنين امر فضيعى كه هادم بنيان انسانيست و سبب خسران ابدى جان

انسان را بگيرد وجدان بميرد شعور زائل شود ادراك بكاهد زنده را مرده نمايد حرارت

طبيعت را افسرده كند ديگر نتوان مضرتى اعظم از اين تصور نمود خوشا بحال نفوسيكه

نام ترياك بر زبان نرانند تا چه رسد باستعمال آن اى ياران جبر و عنف و زجر و قهر

در اين دوره الهى مذموم ولى در منع از شرب افيون بايد بهر تدبيرى تشيث نمود بلكه

از اين آفت عظمى نوع انسان خلاصى و نجات يابد و الا واويلا على كل من يفرط فى

جنب الله اى پروردگار اهل بها را در هر موردى تنزيه و تقديس بخش و از هر آلودگى

پاكى و آزادگى عطا كن از ارتكاب هر مكروه نجات ده و از قيود هر عادت رهائى بخش

تا پاك و آزاد باشند و طيب و طاهر گردند سزاوار بندگى آستان مقدس شوند و لايق

انتساب

ص ٨٩٥

بحضرت احديت از مسكرات و دخان رهائى بخش و از افيون مورد جنون نجات و رهائى ده و

بنفحات قدس مانوس كن تا نشئه ئى از باده محبة الله يابند و فرح و سرور از ......

بملكوت ابهى جويند چنانچه فرموده آنچه در خمخانه دارى نشكند صفراى عشق زان شراب

معنوى ساقى همى بحرى بيار اى ياران الهى ترك دخان و خمر و افيون بتجربه رسيده

كه چگونه سبب صحت و قوت و وسعت ادراك و شدت ذكإ و قوت اجسام است .... پس همتى

نمائيد تا تنزيه و تقديس كبرى كه نهايت آرزوى عبدالبهإ است در ميان اهل بهإ

جلوه نمايد و حزب الله در جميع شئون و كمالات فائق بر سائر نوع انسان گردند و در

ظاهر و باطن ممتاز از ديگران و در طهارت و نظافت و لطافت و حفظ صحت سر خيل

عاقلان و در آزادگى و فرزانگى و حكم بر نفس و هوى سرور پاكان و آزادگان و عاقلان

و عليكم البهإ الابهى ع ع

 ر

هزار شكر كه باتمام اين مجموعه مباركه توفيق ...........................

................. آخر قرن اول بها در سنه صدم يهائى .

خاتمه براى استحضار خاطر عموم احباى عزيز الهى معروض ميشود كه از ترتيب اين

مجموعه مباركه چند مقصد ملحوظ و منظور بوده مقصد اول با وجود ارتعاش دست و قلم و

خط غير مطبوع .... ببيان عربى الهى كه ميفرمايد طوبى ...................آياتى

و للسان نطق بثنائى و لعين توجهت الى افقى و لقلب فاز بحبى و لصدر تنور باسمى

العزيز البديع اگر در ايام عمر بخدمتى در سبيل الهى موفق نشدم بوسيله تحرير آيات

و الواح مقدسه .... اجرى شوم و مشمول فضل و رحمت واسعه الهيه گردم

ص ٨٩٦

و كفى بالله شهيدا مقصد دوم تتبع و ... عموم احباب عزيز الهى بالاخص جوانان و

دوشيزگان از احباب بر الواح الهيه و توقيعات مباركه مركز ميثاق و غصن ممتاز الهى

بوده چه در تتبع الواح و آثار دونتيجه مفيد حاصل يكى ازدياد معلومات امرى و ديگر

ثبوت و رسوخ عقايد دينيه و اوامر و احكام الهيه در قلوب و اذهان منوره احباب

مقصد سوم آنكه هر يك از ناطقين كه يكى از آيات كتاب مستطاب اقدس را مبدء و عنوان

صحبت خود قرار ميدهند شواهد نطق خود را ببيان فصيح و لسان مليح از الواح الهيه و

مركز ميثاق و ولى عزيز امرالله جل اسماؤهم مبرهن و مويد نمايند البته در كلمات

الهى تاثيرى ديگر است كه مذاق جان و وجدان مستمعين را شيرين و شكرين ميگرداند و

اين نيز از دستورات صريحه جمالقدم جل اسمه الاعظم است چنانچه در لوح مرحوم حاجى

آخوند ايادى است قوله جل كبريائه " كل بتبليغ امر تمسك نمايند و استدلال بايات و

بينات اين ظهور اعظم و مبشرى الذى فدى بروحه لنفسى كنند آثار الهى موثر است در

مقامى كوثر حيوان است از براى عباد و در مقامى معلم اهل امكان است اگر صفات و

آثارش ذكر شود كتاب عظيم مشاهده گردد الى آخر و در لوح ديگر ميفرمايد طوبى لنفس

... العباد بحدود الله التى نزلت فى الزبر و الالواح اميد است منظور نظر صاحب

نظران واقع شود و اين غبار رهگذار احبإ را بذكر خيرى ياد فرمايند چه خوش سروده

است حافظ عليه الرحمه بلا گردان جان و دل دعاى مستمندان است كه بيند خير از آن

خرمن كه ننگ از خوشه چين دارد اكنون بهتر ان كه عنان قلم باز گرفته زبان

بشكرانه گشايم و بگويم الحمد لله الذى هدانا لهذا و ما كنا لنهتدى لو لا ان

هدانا الله تراب اقدام ( يك خط افتاده است )

در تاريخ 28 مهرماه 1325 استنساخ كتاب مناهج الاحكام خاتمه پذيرفت

.............